

مصطلح جہا

از نظریہ تا تحقق



نذیر یحییٰ حسنی
مترجمان: ابراہیم خاکپور
سید محمد صالحی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مصلح جهانی

ناشر برگزیده

هفدهمین، بیستمین، بیست و دومین و بیست و سومین

نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

سید نذیر یحیی الحسنی

مصلح جهانی

از نظریه تا تحقق

مترجمان

ابراهیم خاکپور

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد شهر ری

سید محمد صالحی



تهران ۱۳۸۹

سرشناسه : الحسنی، سید نذیر یحیی، ۱۳۵۲ هـ ق -
 عنوان قراردادی : المصلح العالمی: من النظرية الى التطبيق. فارسی
 عنوان و نام پدید آور: مصلح جهانی، از نظریه تا تحقق / سید نذیر یحیی الحسنی؛
 مترجمان: ابراهیم خاکپور و محمد صالحی.
 مشخصات نشر : تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۹.
 مشخصات ظاهری : نوزده، ۳۱۰ ص.
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۱۲۱-۱۲۲-۵
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 یادداشت : این کتاب با عنوان «مصلح کل از تئوری تا تحقیق» توسط انتشارات
 موعود عصر (عج) در سال ۱۳۸۵ فیبا گرفته است.
 یادداشت : کتابنامه: ص. ۲۹۳ - ۳۱۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.
 عنوان دیگر : مصلح کل از تئوری تا تحقیق.
 موضوع : محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق -
 موضوع : مهدویت
 موضوع : معاد
 شناسه افزوده : خاکپور، ابراهیم، مترجم
 شناسه افزوده : صالحی، سید محمد، ۱۳۱۳ -
 رده بندی کنگره : ۱۳۸۹ م ۶۰۴۱ ح ۵۱۷ / BP ۲۲۲
 رده بندی دیویی : ۲۹۷ / ۴۶۲
 شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۴۶۷۴۷

مصلح جهانی، از نظریه تا تحقق
 نویسنده: سید نذیر یحیی الحسنی
 مترجمان: ابراهیم خاکپور و سید محمد صالحی
 چاپ نخست: ۱۳۸۹؛ شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
 حروفچینی و آماده سازی: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
 لیتوگرافی: موج؛ چاپ: شیرین؛ صحافی: مهرآیین
 حق چاپ محفوظ است.



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

○ اداره مرکزی: خیابان افریقا، چهارراه حقانی (جهان کودکی)، کوچه کمان، پلاک ۲۵؛
 کدپستی: ۱۵۱۸۷۳۶۳۱۳؛ صندوق پستی: ۹۶۴۷-۱۵۸۷۵؛ تلفن: ۷۰-۸۸۷۷۴۵۶۹؛ فکس: ۸۸۷۷۴۵۷۲
 آدرس اینترنتی: info@elmifarahangi.ir www.elmifarahangi.ir
 ○ مرکز پخش: شرکت بازرگانی کتاب گستر، خیابان افریقا، بین بلوار ناهید و گلشهر، کوچه
 گلفام، پلاک ۷۲؛ کدپستی: ۱۹۱۵۶۷۳۴۸۳؛ تلفن: ۴۳-۲۲۰۲۴۱۴۰؛ تلفکس: ۲۲۰۵۰۳۲۶
 آدرس اینترنتی: info@ketabgostarco.com www.ketabgostarco.com
 ○ فروشگاه یک: خیابان انقلاب، روبه روی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن: ۶۶۴۰۰۷۸۶

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (الانبیاء، ۱۰۵)

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (الصف، ۹)

«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (القصص، ۵)

گفتار مؤسسه معارف اسلامی کوثر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوْا الصّٰلِحٰتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْاَرْضِ کَمَا اَسْتَخْلَفَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمْکِنَنَّ لَهُمْ دِیْنَهُمُ الَّذِی ارْتَضٰی لَهُمْ...»^۱، (خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را در روی زمین به خلافت برخواهد داشت، همان‌گونه که پیشینیان آن‌ها را خلافت بخشید و دین و آیینی را برای آنان پسندیده، قدرت خواهد بخشید...).

تمامی مسلمانان با وجود اختلاف مذهب، در حقیقت مهدی موعود، که از جانب پیامبر وعده داده شده، اتفاق نظر دارند؛ این تفاوت که شیعه امامیه معتقد است مهدی (عج) فرزند پیشوای یازدهم شیعه، امام حسن عسکری - علیه السلام - است و در سال ۲۵۵ ق به دنیا آمده و هم‌اکنون نیز زنده است و در انتظار اجازه ظهور از سوی خداوند به سر می‌برد. گروهی از علمای اهل سنت نیز درباره ولادت ایشان با شیعیان هم‌عقیده‌اند، اما اکثرشان این عقیده را قبول ندارند.

ما به عنوان پژوهشگر نه تنها بر اساس روایات و ادله نقلی فراوان، بلکه بر اساس ضرورت عقلی و اجتماعی که بر عقیده پیروان مذهب اهل بیت صحه می‌گذارد، بر صحّت نظر شیعه درباره مهدی تأکید می‌کنیم، چون با پذیرش اصل

مسئله مهدی موعود و اهمیت خاص آن و قبول این که او زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد و نشانه‌های دین را زنده می‌کند و عدالت اجتماعی را می‌گستراند و در زمان او رفاه و آسایش برقرار می‌شود و عیسی (ع)، که از انبیای اولوالعزم است، به او اقتدا می‌کند و... چاره‌ای نداریم که بگوییم او از پدر و مادری در زمان ما و یا در آینده متولد نشده و نخواهد شد، چون در این صورت، عناصر سازنده شخصیت انسان در دوران جدید، نقیصه‌هایی در وجود او به جای می‌گذارد که مانع تحقق وعده‌های روایات صحیح خواهد شد و چنین چیزی غیرممکن است چون - العیاذبالله - به تکذیب سخنان پیامبر می‌انجامد.

بنابراین، مهدی موعود (عج) چگونه خواهد توانست راهی برای نجات محیط زندگی خود که علم احکام شریعت و تعالیم اصیل اسلامی در آن به شدت دچار نقص و کاستی شده، بیابد؟ مگر آن که بگوییم این راه نجات به وسیله وحی که مستقیماً از آسمان بر وی نازل می‌شود محقق خواهد شد. این چیزی است که به ذائقه اهل سنت خوش نمی‌آید. یا بگوییم او وصی پیامبر است و امانت پیامبر را از طریق افرادی امین و از خاندان خود، بدون کم و کاست دریافت کرده است، که این همان اعتقاد شیعه امامیه است.

اگر مهدی (عج) از چشمه زلال علوم محمدی (ص) بهره‌مند نباشد، چگونه می‌تواند به کمالاتی دست یابد که بتواند بشریت را از گردابی که در طول تاریخ گرفتار آن بوده است، برهاند؟ و چگونه ممکن است وعده‌های الهی و پیامبران را محقق سازد؟

به عبارت دیگر، و بنا به قول علما «فاقد شیء نمی‌تواند مُعطی آن باشد». بنابراین، چه‌طور ممکن است چنین فردی - اگر در زمان حال یا آینده متولد شود - بتواند دین محمد (ص) را - کما هو حقّه - بدون هیچ تغییری از نو محقق کند و عدل و داد بگسترد و بشریت را به کمال برساند؟

اگر او معاصر ما باشد، حقیقت احکام شرعی را از کجا می‌تواند دریابد؟ آیا امروزه عالمی می‌تواند ادعا کند که بر حقیقت احکام شرعی و تعالیم اسلامی اشراف کامل دارد؟ اگر بگوییم که مهدی بر اساس معرفت دینی موجود، جامعه

بشری را به کمال خواهد رساند، مصیبت بزرگ‌تر می‌شود؛ زیرا معنای این سخن آن است که او فهم کامل و حقیقی دین را از طریق مفاهیم ناقص در زمان ظهور کسب خواهد کرد.

بنابراین، باید پذیرفت که مهدی متصل به نبوت است که این هم فقط با اعتقاد پیروان مذهب اهل بیت اثبات می‌شود.

چرا باید چنین چیزی را بعید و عجیب دانست حال آنکه شیعه و سنی، اصل تفکر ظهور مهدی را با برهان و دلیل پذیرفته‌اند. و این تفکر بنابر آثار منسوب به اهل بیت و در پرتو قواعد ثابت علمی و تاریخی شکل یافته است، زیرا خبر ولادت مهدی (عج) به تواتر و از طریق آنان نقل شده و از بزرگی به بزرگ دیگر رسیده است. همان گونه که عقلا از خبرها و رویدادهایی که خود شاهد آن نبوده‌اند، اطلاع می‌یابند. به علاوه، علما و پیشوایان شیعه به گواهی کتب تراجم به دقت و تسلط در مسائل دینی و نیز تقوا و پرهیزگاری شهره بوده‌اند.

آیا منشأ این شبهه و تردید، غیبت امام است که پیوسته در معرض قتل و تهدید بوده است؟ یا این شبهه ناشی از عدم وضوح ولادت ایشان است؟ کافی است نگاهی کوتاه به زندگی امام حسن عسکری و پدر بزرگوار ایشان، حضرت هادی (ع) بیندازیم. این دو امام در محله‌ای به نام «عسکر» تحت نظر و مراقبت بودند. به همین خاطر به «عسکری» شهرت یافته‌اند. این محله در اصل پایگاه نظامی بنی عباس و محل استقرار سربازان آن‌ها و آکنده از دشمنان اهل بیت بوده است. این مراقبت و نظارت چنان شدید بوده که زمان امام (ع) را نیز شامل می‌شده است. همه این سخت‌گیری‌ها از بیم جان‌شین امام عسکری بود که مژده آمدنش را داده بودند. در چنین شرایطی امام عسکری می‌بایست برای حفظ جان فرزندش ولادت او را پنهان نگه دارد.

در باب طول عمر امام باید بگوییم برای خداوند دشوار نیست که عمر فردی را هر قدر بخواهد طولانی کند؛ اگر چه چنین چیزی در واقعیت بسیار نادر است، اما از نظر عقلی ناممکن نیست. و بهترین دلیل هر چیز، وقوع و تحقق آن است. به عنوان مثال، مسئله عمر طولانی درباره حضرت عیسی (ع) تحقق یافته است،

خداوند می‌فرماید: «... و مَا قَتَلُوهُ و مَا صَلَبُوهُ و لَكِن شُبِّهَ لَهُم و إِنَّ الَّذِينَ اٰخْتَلَفُوا فِيهِ لَبِئْسَ مَا لَمْ يَكُنْ مِنْ عِلْمِ الْاِتِّبَاعِ الظَّنُّ و مَا قَتَلُوهُ يَقِيناً * بَل رَفَعَهُ اللّٰهُ اِلَيْهِ...»^۱، (... نه او را کشتند و نه به دار آویختند بلکه امر بر آنان مشتبه گردید و کسانی که درباره او اختلاف نظر پیدا کردند از آن امر در شک هستند و به آن آگاهی ندارند و تنها از حدس و گمان پیروی می‌کنند و قطعاً او را نکشتند، بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد...).

بنابر روایات و اخبار صحیح عموم مسلمانان، عیسی (ع) در آخر الزمان باز خواهد گشت و این آیه شریفه نیز به همین مطلب اشاره دارد «و اِنْ مِنْ اهل الكتابِ اِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهٖ قَبْلَ مَوْتِهٖ»^۲، (همه اهل کتاب قبل از مرگش به او ایمان می‌آورند).

مصدق دیگر عمر طولانی، حضرت نوح (ع) است که خداوند درباره او می‌فرماید: «و لَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلَى قَوْمِهٖ فَلَبِثَ فِيْهِمْ اَلْفَ سَنَةٍ اِلَّا خَمْسِيْنَ عَامًا»^۳، (ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و او در میان آنان نهصد و پنجاه سال زندگی کرد).

عمر طولانی حضرت خضر (ع) و اصحاب کهف نمونه‌هایی دیگر از این واقعیت هستند. آیا عمر طولانی امام زمان از ولادت حضرت عیسی که بدون پدر زاده شد و یا از سخن گفتن عیسی (ع) در گهواره یا از فرزنددار شدن حضرت ابراهیم و زکریا (ع) در پیری و با وجود نازا بودن همسران آنها عجیب‌تر است؟ خداوند در این باره می‌فرماید: «یا زکریا اِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اَسْمُهٗ یَحٰیی لَمْ نَجْعَلْ لَهٗ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا * قَالَ رَبِّ اِنِّیْ یَکُوْنُ لِيْ غُلَامٌ و کَانَتِ اَمْرَاۗتِیْ عَاقِرًا و قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیًّا»^۴، (ای زکریا، ما تو را به فرزندی بشارت می‌دهیم که نامش یحیی است و پیش از این کسی را به این نام، ننمیده‌ایم. زکریا گفت: پروردگارا چگونه می‌توانم فرزند داشته باشم حال آن‌که همسرم نازاست و من به پیری رسیده‌ام؟) «و لَقَدْ جَاۤءَتْ رُسُلُنَا اِبْرٰهٖمَ بِالْبُشْرِی... فَبَشَّرْنٰهَا بِاسْحٰقَ و مِنْ وَّرَآءِ

۲. النساء، ۱۵۹.

۱. النساء، ۱۵۷-۱۵۸.

۴. مریم، ۷-۸.

۳. العنکبوت، ۱۴.

إِسْحَاقَ يَعْقُوبُ * قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَ هَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ * قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ...^۱، (فرستادگان برای ابراهیم بشارت آوردند... و او را به اسحاق و از پشت اسحاق به یعقوب بشارت دادیم. همسرش گفت: وای بر من، آیا من فرزند می‌آورم حال آنکه من پیرزنم و شوهرم هم پیرمرد است؟ این حقا چیز عجیبی است، گفتند: آیا از کار خدا تعجب می‌کنی...؟)

«... وَ بَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ * فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَ قَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ»^۲، (... او را بشارت به پسری دانا دادند. در این هنگام همسرش پیش آمد در حالی که از خوشحالی فریاد می‌کشید به صورت خود زد و گفت: آیا من که پیرزنی نازا هستم پسری خواهم آورد).

پس هر کاری که از نظر عقل ممکن باشد، خدا بر آن قادر است و انجام آن بر او بسیار آسان است و هیچ چیز نمی‌تواند مانع وقوع آن گردد.

خداوندا، این عقیده ماست، به آن گردن می‌نهمیم و با آن زندگی می‌کنیم و با آن می‌میریم و آن را از روی تقلید و تعصب نپذیرفته‌ایم زیرا صبح روشن بر انسان بینا هویدا است. زودا که رازها برملا شود و هر کس کار نیکی را که انجام داده است در برابر خود می‌بیند و هر کس حاصل کار خود را دریافت می‌کند و به کسی ستم نخواهد شد.

کلام آخر ما - اعضای مؤسسه شریف کوثر - فریادی آغشته به خون دل است، که از صمیم قلب تو را یابن‌الحسن عسکری (عج) می‌خوانیم. ای ذخیره انبیا، ای که برای برچیدن بساط ستمگران مهیا هستی، ای که برای به راه آوردن کژی‌ها و نادرستی‌ها منتظرت هستیم. ای فرزند مصطفی و علی مرتضی، جان‌هایمان سپر بلای تو باد. تاکی و چقدر بر این بدبختی‌ها و مصیبت‌های ما صبر می‌کنی؟ حسن و حسین و فرزندان حسین کجایند؟ ای فرزند گرامیان بزرگوار، ای فرزند هدایت‌گران ره‌یافته، ای فرزند نیکان پاکیزه خوی، کی می‌شود که به چشمه جوشان تو برسیم و خود را سیراب کنیم؟ کی از آب گوارای تو بهره‌مند خواهیم شد؟ تشنگی طولانی شده و کی می‌شود که ما را ببینی و ما هم

تو را ببینیم که پرچم پیروزی را در سرتاسر عالم به اهتزاز درآورده‌ای؟ آیا می‌شود روزی در اطرافت گردآییم و تو زمین را پر از عدل و داد کرده باشی و دشمنانت را به خواری افکنده و سرکشان و منکران حق را نابود و ریشه مستکبران را قطع کرده و رهبری مردم روی زمین را به دست گرفته باشی؟

ای سید و سرور ما، ای حجت خدا، مؤسسه کوثر که خدمت‌گزار توست و از تو خواهان هدایت و رشد است و یکی از فرزندانست که خالصانه راه تو را می‌پوید و یکی از سربازانت که ظهور تو را انتظار می‌کشد این کتاب را که بر اساس اصول تفکر صحیح و به خاطر یاری و آمادگی و مقدمه‌سازی و انتظار به پیشگامت تقدیم می‌دارد. امید است که مورد رضایت و قبول واقع شود و از خداوند متعال تعجیل در فرج و ظهورت را که ظهور حق است، خواهانیم.

الحمد لله رب العالمین و الصلاة والسلام علی محمد و آله الطاهیرین و رحمته
و برکاته

خانواده مؤسسه کوثر للمعارف الاسلامیه

فهرست مطالب

| | |
|---|-----|
| گفتار مؤسسه معارف اسلامی کوثر | هفت |
| مقدمه | ۱ |
| فصل اول: مصلح جهانی در ادیان گذشته | ۷ |
| نظریه مصلح جهانی در ادیان پیشین | ۹ |
| مصلح در اعتقاد یهودیان | ۱۰ |
| نظریه مصلح در اعتقاد مسیحیان | ۱۳ |
| ۱. انجیل یوحنا | ۱۴ |
| ۲. انجیل لوقا | ۱۴ |
| ۳. انجیل متی | ۱۴ |
| نظریه مصلح در ادیان غیر آسمانی | ۱۶ |
| نظریه مصلح از دیدگاه فلاسفه و علمای غیرمسلمان | ۱۷ |
| فصل دوم: روبنای نظریه مصلح جهانی در اسلام | ۱۹ |
| روبنای نظریه مصلح در قرآن کریم | ۲۱ |
| روبنای نظریه مصلح جهانی در احادیث رسول الله (ص) و اهل بیت (ع) | ۲۶ |
| حدیث اول: حدیث ثقلین | ۲۷ |
| حدیث دوم: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ...»، (هرکس بمیرد و امام زمانش را نشناسد...) | ۲۸ |

- حدیث سوم: «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مَنْ قَامَ اللَّهُ بِحُجَّةٍ»، (زمین از حجت قائم خداوند خالی نمی ماند) ۲۹
- حدیث چهارم: «الْخَلْفَاءُ اثْنَا عَشَرَ كُلُّهُمْ مِنْ قَرِيشٍ»، (خلفا دوازده نفر و همگی از قریشند) ۳۱
- فصل سوم: مصداق واقعی مصلح جهانی و مهدی موعود ۳۵
- مقدمه ۳۷
- هویت شخصی مهدی منتظر (عج) ۳۸
- اول: نام شخصی ایشان ۴۰
- دوم: نام پدر ایشان ۴۱
- اول: هویت مصلح جهانی از دیدگاه پیامبر (ص) ۴۵
- دوم: هویت مصلح جهانی از دیدگاه اهل بیت (ع) ۴۷
- سوم: علمای انساب و محمد بن حسن عسکری (ع) ۵۱
- چهارم: اقوال علمای سنت در باب مهدویت محمد بن حسن العسکری (عج) یا ولادت او ۵۳
- پنجم: ملاقات‌های فردی و جمعی امام (عج) ۵۶
- ششم: فرمان‌ها و نامه‌های صادره از سوی امام (عج) ۵۸
- سوم: نام مادر امام (عج) ۵۸
- چهارم: ولادت مبارک امام (عج) ۶۰
- پنجم: القاب امام (عج) ۶۲
- ششم: صفات و خصوصیات که مصلح جهانی از آنها برخوردار است ۶۲
- مبحث اول: صفات جسمانی و ظاهری امام (عج) ۶۳
- مبحث دوم: خصوصیات روحی و معنوی که امام (عج) از آنها برخوردار است ۶۵
- امام مهدی (عج) و علم غیب ۶۸
- فایده مطلوب از وجود امام (عج) در عصر غیبت ۷۱
- مثال فایده مستقیم ۷۱

| | |
|---|--|
| ۷۲ | مثال فایده نامحسوس (غیرمستقیم) |
| ۷۳ | فایده غیرمستقیم |
| ۷۳ | اثبات فایده غیرمستقیم |
| ۷۴ | تحقق عینی فایده غیرمستقیم |
| ۷۶ | فایده مستقیم |
| ۷۸ | تجهیزات جنگی امام مهدی (عج) |
| ۷۹ | زندگی امام (عج) در حال غیبت |
| فصل چهارم: نقش امام عسکری (ع) در نظریه اصلاح جهانی و رهبر منتظر آن | |
| ۸۳ | |
| ۸۵ | مقدمه |
| ۸۵ | اعلام خبر ولادت از سوی امام عسکری (ع) |
| ۸۷ | اوضاع سیاسی در شب ولادت امام (عج) و فردای آن |
| ۸۹ | روش فعالیت‌های سیاسی امام عسکری (ع) |
| ۹۱ | تئوری غیبت |
| فصل پنجم: دلایل غیبت امام منتظر (عج) | |
| ۹۵ | |
| ۹۷ | مقدمه |
| ۹۷ | حکمت اول: احساس بیم از سوی حکومت نسبت به جان امام (عج) |
| ۱۰۴ | حکمت دوم: آزمایش و امتحان |
| ۱۰۵ | حکمت سوم: غیبت یکی از اسرار الهی است |
| ۱۰۷ | حکمت چهارم: امام (عج) بیعت هیچ ستمگری را نپذیرد |
| فصل ششم: نقش سفیران امام (عج) در تئوری مصلح جهانی | |
| ۱۰۹ | |
| ۱۱۱ | مقدمه |
| ۱۱۲ | سفیر اول: عثمان بن سعید العمری |
| ۱۱۴ | سفیر دوم: محمد بن عثمان بن سعید العمری |

- ۱۱۶ سفیر سوم: حسین بن روح نوبختی
- ۱۱۹ سفیر چهارم: علی بن محمد سمري
- ۱۲۰ نمایندگان امام (عج) غیر از نواب اربعه
- ۱۲۲ غیبت کبری و ولایت فقیه
- ۱۲۷ **فصل هفتم: مدعیان بایگري و مهدویت**
- ۱۲۹ ادعای بایگري
- ۱۳۰ اول: حسن شریعی یا سریعی
- ۱۳۰ دوم: احمد بن هلال کرخی
- ۱۳۱ سوم: محمد بن علی شلمغانی
- ۱۳۳ چهارم: حسین بن منصور حلاج
- ۱۳۵ پنجم: محمد بن علی بن بلال
- ۱۳۵ ششم: محمد بن نصیرالنمیری
- ۱۳۶ ادعای مهدویت
- ۱۳۷ اول: مهدی سودان
- ۱۳۹ دوم: مهدی تهامه
- ۱۴۰ سوم: مهدی شوس
- ۱۴۰ چهارم: مهدی سومالی
- ۱۴۰ پنجم: مهدی سنگال
- ۱۴۳ **فصل هشتم: شعرا و نظریه مصلح جهانی**
- ۱۴۵ نقش شعرا در تثبیت این عقیده
- ۱۴۶ کمیت
- ۱۴۷ ورد بن زید اسدی
- ۱۴۸ دعبل خزاعی
- ۱۴۹ سید حمیری
- ۱۵۰ مصعب بن وهب نوشجانی

| | | |
|-----|-------|--|
| ۱۵۱ | | محمد بن اسماعیل صیمری |
| ۱۵۲ | | علی خوافی |
| ۱۵۲ | | قاسم بن یوسف |
| ۱۵۳ | | ابن رومی |
| ۱۵۴ | | یحیی بن اعقب |
| ۱۵۵ | | فضل بن روزبهان |
| ۱۵۵ | | عبدالرحمن بسطامی |
| ۱۵۶ | | عامر بصری |
| ۱۵۷ | | ابوالمعالی |
| ۱۵۸ | | شیخ محمد بن حسین بهاءالدین العاملی |
| ۱۶۱ | | سیدحیدر حلّی |
| ۱۶۴ | | سیدعلی خان موسوی حویزی |
| ۱۶۵ | | خلیعی |
| ۱۶۶ | | شیخ عبدالغنی عاملی |
| ۱۶۷ | | شیخ حسن ققطان |
| ۱۷۱ | | فصل نهم: نشانه‌های ظهور |
| ۱۷۳ | | مقدمه |
| ۱۷۴ | | تفاوت نشانه‌های حتمی و مشروط |
| ۱۷۶ | | نشانه‌های حتمی ظهور |
| ۱۷۸ | | نشانه اول: خروج سفیانی |
| ۱۷۹ | | امر اول: حتمیت خروج سفیانی |
| ۱۸۱ | | امر دوم: نام و نسب سفیانی |
| ۱۸۲ | | امر سوم: کارهایی که سفیانی انجام می‌دهد |
| ۱۸۶ | | نشانه محتوم دوم: فرورفتن سپاهیان سفیانی در بیداء |
| ۱۸۶ | | اول: دلیل اثبات آن |
| ۱۸۷ | | دوم: دلیل حتمی بودن این نشانه |

- ۱۸۷ سوم: احادیث وارده در این مورد
- ۱۸۸ نشانه سوم: اختلاف بنی عباس بر سر حکومت
- ۱۸۹ نشانه چهارم: قتل نفس زکیه
- ۱۹۱ مصداق نفس زکیه
- ۱۹۲ نشانه پنجم: مرد یمانی
- ۱۹۴ نشانه ششم: صیحه یا بانگ آسمانی
- ۱۹۶ نشانه هفتم: طلوع خورشید از مغرب
- ۱۹۸ نشانه هشتم: دستی که از آسمان ظاهر می شود
- ۱۹۸ نشانه های معلق یا مشروط
- ۱۹۹ ۱. اختلاف مردم شرق و غرب
- ۲۰۰ ۲. جنگ های روم و مسلمین
- ۲۰۰ ۳. فتح قسطنطنیه
- ۲۰۱ ۴. عرب از رهبری و سیادت خلع می شود
- ۲۰۱ ۵. خروج دجال
- ۲۰۲ نتایج مترتب بر این تقسیم بندی نشانه ها
- ۲۰۴ نزول عیسی (ع) و حکمت آن
- ۲۰۷ فصل دهم: وضع سیاسی عمومی قبل و بعد از ظهور
- ۲۰۹ مقدمه
- ۲۱۲ سرزمین شام
- ۲۱۵ ایران
- ۲۱۶ بحثی درباره اختلاف نظر درباره پرچم های سیاه
- ۲۲۱ عراق
- ۲۲۶ حجاز
- ۲۲۹ فلسطین

| | |
|-----|--|
| ۲۳۵ | فصل یازدهم: ویژگی‌های حکومت اسلامی امام مهدی (عج) |
| ۲۳۷ | مقدمه |
| ۲۳۸ | اوضاع سیاسی در حکومت امام (عج) |
| ۲۴۰ | ویژگی‌های اجتماعی عصر ظهور |
| ۲۴۱ | اوضاع اقتصادی در حکومت امام (عج) |
| ۲۴۴ | پیشرفت علمی در عصر ظهور |
| ۲۴۷ | فصل دوازدهم: شبهاتی دربارهٔ مصلح جهانی |
| ۲۴۹ | مقدمه |
| ۲۵۰ | شبههٔ اول: نفی نصّ در باب امامت برای نفی وجود امام زمان (عج) |
| ۲۵۱ | نظریهٔ شورا |
| ۲۵۴ | سند مستند شورا |
| ۲۵۷ | نظریهٔ نصّ و وصایت |
| ۲۵۸ | نصّ و وصایت از دیدگاه صحابه |
| ۲۶۰ | اهل بیت و نظریهٔ وصایت |
| ۲۶۳ | اندیشهٔ سیاسی اموی |
| ۲۶۵ | اندیشهٔ سیاسی بنی‌عباس |
| ۲۶۸ | شبههٔ دوم: تفکیک دو بخش نظریهٔ مهدویت |
| ۲۷۱ | شبههٔ سوم: رهبری کودکان |
| ۲۷۵ | مصادق عینی مهدی (عج) |
| ۲۷۷ | شبههٔ چهارم: طول عمر امام (عج) |
| ۲۸۰ | شبههٔ پنجم: مهدی (عج) از نسل عباس عموی پیامبر است |
| ۲۸۷ | شبههٔ ششم: مهدی (عج) از اولاد حسن (ع) است |
| ۲۹۰ | شبههٔ هفتم: نبود دلیل برای دو غیبت امام (عج) |
| ۲۹۳ | فهرست منابع و مآخذ |

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی سیدالخلق اجمعین محمد و آله الطیبین الطاهرین.

شبه جزیره عربستان قبل از بعثت پیامبر اسلام، از امکانات اقتصادی و سیاسی که امپراتوری‌های ایران و روم از آنها برخوردار بودند، بی بهره بود. همین امر در آن زمان موجب گردید تا این ملل قدرتمند بر جهان تسلط یابند. به محض این که نور هدایت درخشیدن آغاز کرد و محمد (ص) برای راهنمایی بشر مبعوث گردید، در این منطقه نیز رشد و شکوفایی آغاز شد تا جایی که نه تنها با سایر دولت‌ها و ملت‌های آن روزگار برابری می‌کرد، بلکه توانست قوانین اجتماعی و سیاسی و فرهنگ و مدنیت را نیز صادر کند و این واقعیت جدید را به ملل متمدن آن روزگار بقبولاند.

این انوار الهی در طول زندگی پیامبر اُمّی تداوم یافت و ایشان که رهبری جامعه اسلامی را خود برعهده داشت، صفوف مسلمین را انتظام بخشید و ساختار جامعه را سامان داد و زمینه بروز توانمندی‌های آنان را مهیا کرد و کسانی را برای نشر و گسترش رسالت الهی خود به سرزمین‌های دیگر روانه کرد. شاید بهترین توصیف جامعه شبه جزیره عربستان، قبل از رسالت پیامبر و بعد از آن، در این سخن فاطمه زهرا (س) آمده باشد که فرمود: «شما مردمی بر لبه پرتگاه آتشین بودید؛ شرابخوار و طمعکار و در معرض سقوط در آتش، پایمال

می‌شدید و راهزنی می‌کردید. گوشت مردار می‌خوردید، خوار و پست بودید و از یکدیگر بیمناک بودید که مبادا اطرافیان‌تان شما را درزُبایند. اما خداوند تبارک و تعالی به واسطه پدرم، محمد (ص) شما را نجات داد و او در این راه، سختی‌های فراوان کشید و از جاهلان و اعراب بدوی و سرکشان اهل کتاب آزارها دید...»^۱

بعد از آن‌که پیامبر حجت را بر خلق تمام کرد و دعوت حق را لبیک گفت و به جوار حق شتافت، امت اسلامی دچار اختلاف و تفرقه شدند که همه از آن آگاهند و این مقال جای آن نیست. در پی این اختلافات، اوضاع شبه جزیره به وضع پیشین درآمد و سیر قهقرایی آغاز کرد. البته پیامبر از این امر آگاه بود و در زندگی خود، امت را از آن برحذر داشته و فرموده بود: «آگاه باشید که اهل کتاب پیش از شما هفتاد و دو فرقه بوده‌اند و شما هفتاد و سه فرقه خواهید شد که جز یک فرقه، بقیه اهل دوزخ خواهند بود».^۲

سرانجام آنچه پیامبر امت را از آن برحذر می‌داشت، روی داد و جامعه اسلامی به جایی بازگشت که لقمه آسان طمع‌پیشگان و آزمندان گردید و کار به جایی رسید که مسلمانان برای سامان‌دهی و وضع قانون و اداره سیاسی خود، دست نیاز به سوی دیگران دراز کردند.

از سوی دیگر، در روزگار ما تمدن‌های جدیدی پا به عرصه وجود نهاده‌اند که اقتدار تمدن‌های روم و ایران قدیم را تداعی می‌کنند، اما دیدگاه اینان با تمدن‌های گذشته نسبت به عربستان تفاوت اساسی دارد. روزگاری، تمدن‌های ایران و روم به سرزمین عربستان به عنوان منطقه‌ای بیابانی و بی‌حاصل می‌نگریستند، اما امروزه این منطقه به شریانی اقتصادی تبدیل شده که تمدن‌های نوظهور غربی استمرار حیات خود را وابسته به آن می‌دانند، همین امر موجب شده که رفتار تمدن‌های جدید با عربستان در مقایسه با تمدن‌های کهن متفاوت باشد و در نتیجه دیدگاه غربی‌ها به منطقه عربستان تغییر یابد و این سرزمین صحنه اصلی رقابت در دنیای امروز گردد.

۲. تفسیر القرطبی، ج ۲، ص ۹.

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۳۶.

کشورهای غربی، دانشمندان و اندیشمندان خود را که اصطلاحاً مستشرق نامیده می‌شوند، به این منطقه اعزام کردند و آنان با بررسی تاریخ و تمدن این منطقه دریافتند که نور جدیدی از این جا درخشیدن آغاز خواهد کرد و بر سایر مناطق جهان غلبه خواهد یافت و با رهبری امام مهدی و انقلاب اصلاح‌گرانه جهانی او، اسلام، گسترش و میراث تمدن اسلامی حیات دوباره می‌یابد. از این رو غربی‌ها برای آن‌که بازگشت به دوران اقتدار اسلامی را از ذهن مسلمانان محو کنند با طرح نقشه و دسیسه، تفکیک ملیت‌ها را پیش گرفتند و دولت‌ها را تجزیه کردند؛ جنگ و ویرانی که امروزه در بیشتر مناطق اسلامی شاهد آن هستیم و نیز تهدید و محاصره ملت‌های مسلمان و روی کار آوردن حکام دست‌نشانده، همه حاصل تئوری‌ها و نظریه‌هایی است که شرق‌شناسان برای آینده امت اسلامی پی‌ریزی کرده‌اند. آنان به این حد بسنده نکردند، حتی با تولید فیلم‌های سینمایی، تبلیغات سوء علیه امت اسلامی به راه انداختند. به عنوان نمونه، می‌توان از فیلم «نوستراداموس» نام برد که داستان این فیلم هشدار به ملت‌های غربی است تا آنان را از ویرانگری‌های مردی که از عربستان برمی‌خیزد بترساند. شبکه‌های تلویزیونی و سینماها در اکثر کشورهای اروپایی و امریکا در تلاشند تا ویرانی و کشت و کشتاری را که جهان اسلام با آن مواجه است، برای ملت‌های خود توجیه کنند.

اما این حمله همه‌جانبه غربی‌ها، برخلاف انتظار آنان، بیداری و آگاهی مسلمانان را در پی داشته است. به قول معروف، این بار باد برخلاف حرکت کشتی وزیدن گرفت و امت اسلامی، در شرایطی که ارزش‌ها و معیارهای اخلاقی در حال نابودی است، به فکر اصلاح خود افتاده و در پی رهبر راستین خود است تا زمین را بعد از این‌که از ظلم و ستم آکنده شد، پراز عدل و داد کند و از صفحات تاریخ گذشته خود به جست‌وجوی انصار آن حضرت و نشانه‌های ظهور و حضور او و مسائل مربوط به انقلاب شکوهمند اصلاح‌طلبانه جهانی او پرداخته است.

کتاب حاضر با عنوان مصلح جهانی، از نظریه تا تحقق تلاشی در جهت

نمایاندن چهره درخشان آینده امت اسلامی است. در این کتاب سعی شده تا اعتقاد به مهدی مصلح، از نظر تئوری و تحقق و در دوازده فصل به شرح زیر تبیین و بررسی گردد:

در فصل اول عقیده به مصلح جهانی در ادیان یهود و مسیحیت بررسی می‌شود و به اجمال، افکار و آرای فلاسفه را در این باب مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد.

در فصل دوم این عقیده را از دیدگاه قرآن و سنت بررسی خواهیم کرد تا مقدمه‌ای برای فصل سوم باشد که در آن از مصداق عینی مصلح جهانی و خصوصیات فردی او و مسائل مربوط به آن سخن خواهد رفت.

در فصل چهارم بحث اصلی ما درباره نقش امام حسن عسکری (ع) در این قضیه است، چون ایشان دو وظیفه متفاوت بر عهده داشت: اول این‌که می‌بایست امام مهدی (عج) را به مردم معرفی کند تا در آینده شک و شبهه‌ای در مورد ایشان برجا نماند؛ به خصوص که امام مهدی (عج) ذخیره الهی برای احیای احکام دینی یعنی فرایض و سنت‌هاست و دوم این‌که می‌بایست از امام به شدت محافظت نماید تا از دید هیئت حاکمه، که در تعقیب ایشان بودند، مخفی بماند.

فصل پنجم به بیان علل غیبت امام اختصاص دارد.

فصل ششم به نقش نواب اربعه و فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی آنان و نیز شناخت نمایندگان دیگر امام پرداخته است.

در فصل هفتم درباره مدعیان دروغین بابیت و مهدویت بحث شده است. این مسئله را می‌توان بخشی از اقداماتی دانست که با هدف آشفته و گمراه کردن اذهان مردم نسبت به مصداق عینی مصلح واقعی صورت می‌گیرد.

فصل هشتم به نقش شعرا در تبلیغ و گسترش این عقیده در مجامع اسلامی پرداخته است که با استفاده از قالب‌های لطیف شعری آن را به زیور جمال آراسته‌اند.

در فصل نهم به بیان نشانه‌های ظهور امام (عج) بر اساس روایات اهل سنت

پرداخته‌ایم که این نشانه‌ها را به دو دسته قطعی و مشروط تقسیم و نتایج هر یک را بیان کرده‌ایم.

در فصل دهم به بررسی اوضاع سیاسی منطقه ظهور امام، یعنی بلاد شام، ایران، عراق، حجاز و فلسطین پرداخته شده است و رویدادهای قبل و بعد از ظهور آن حضرت را در این مناطق تحلیل کرده‌ایم.

فصل یازدهم به بیان سیمای حکومت اسلامی که امام مهدی (عج) برپا می‌کند و نیز ویژگی‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آن و پیشرفت‌های علمی عصر ظهور، که در روایات به آن‌ها اشاره شده است، اختصاص دارد.

در فصل دوازدهم شبهاتی را که در گذشته و حال درباره مهدی مصلح مطرح شده است به تفصیل بررسی کرده و پاسخ داده‌ایم.

در پایان، از تمامی عزیزانی که ما را در این امر یاری کرده‌اند سپاس‌گزاری می‌کنیم؛ اگر نقایصی مشاهده شود، از جانب نویسنده است که خوانندگان محترم به بزرگواری خود آن را خواهند بخشید و اگر در مباحث کتاب حق مطلب ادا شده باشد، مرهون لطف خدای تعالی است. از درگاهش به خاطر کوتاهی‌های خود پوزش می‌طلبیم و به خاطر توفیقاتی که به ما ارزانی داشته او را سپاس می‌گذاریم و آخرین سخن ما این است: الحمدلله رب العالمین.

سید نذیر یحیی الحسینی

قم مقدس، پنجم رجب ۱۴۲۳ ق

فصل اول

مصلح جهانی در ادیان گذشته

نظریه مصلح جهانی در ادیان پیشین

اعتقاد به نجات و اصلاح و عدل فراگیر، اندیشه‌ای نو و مختص اسلام نیست، بلکه اندیشه‌ای کهن است که عقول بشری را از زمانی که مبارزه حق و باطل آغاز شده به خود مشغول داشته و در طول زمان شکل‌های گوناگونی به خود گرفته است؛ قرآن کریم در این باره چنین می‌فرماید: «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنُكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمَ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ»^۱، (می‌خواهیم بر کسانی که در زمین به استضعاف کشیده شده‌اند نسبت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم و در زمین به آنان قدرت بخشیم و به فرعون و هامان و سپاهیان‌شان آنچه را که از آن بیم داشتند بنمایانیم).

این مبارزه تا برپایی قسط و عدل، یعنی روزی که گرگ و میش در کنار هم به آرامش زندگی کنند ادامه خواهد داشت.

بررسی ساده‌ای در تاریخ انسانی نشان می‌دهد که اصحاب حق و پیروان افکار الهی گرفتار چه ظلم‌ها، آوارگی‌ها و قتل و کشتارهایی شده‌اند، به گونه‌ای که اعتقاد به ظهور مصلح جهانی مایه آرامش دردها و رنج‌ها و ترس‌های آنان بوده است.

آنچه در روزگار نرون، در سال ۶۴ م و در عهد «ترازان» در سال ۱۰۶ م و در حکومت «دسیون» بین سال‌های ۳۴۹-۳۵۱ م بر سر مسیحیان مؤمن و موحد

آمد، کافی بود تا آرزوی عدل وعده داده شده الهی و قسط آرمانی و آرزوی ظهور رهایی بخش و مصلح جهانی در دل های آنان شعله ور گردد.

در این فصل درباره این اندیشه در ادیان یهودی و مسیحی و نیز برخی ادیان غیر آسمانی بحث خواهیم کرد.

مصلح در اعتقاد یهودیان

منابع یهودی در موارد متعددی به نظریه اصلاح و رهبری مهدی موعود اشاره کرده اند. کعب الاحبار می گوید: «در کتب انبیا آمده است؛ مهدی در کارش نقص و عیبی نیست»، سعید ایوب در شرحی بر این مطلب می گوید: «گواهی می دهم که من مهدی را در کتب اهل کتاب همین گونه یافته ام». اهل کتاب اخبار مهدی را همچون اخبار جدش پیامبر (ص) پی می گرفتند، در سفر رؤیا به زنی اشاره شده که دوازده مرد از طریق او زاده می شوند و پس از آن، از زن دیگری نام می برد که آخرین این مردان از او به دنیا می آید.^۱ و از خطرهایی که این زن با آنها مواجه می گردد به زبان رمز و با عنوان اژدها یاد شده است که می تواند تعبیری از موضع حکومت بنی عباس در برابر مولود موعود باشد.

در سفر رؤیا آمده است: «اژدها در برابر آن زن می ایستد تا فرزند او را به محض ولادت ببلعد».^۲ اسفار از این هم فراتر رفته و به غیبت آن مولود به اذن خدا اشاره کرده است و می گوید: «خداوند فرزند او را با عنایت خود می پرورد و حفظ می کند».^۳ که منظور غیبت او به اراده الهی است.

این تصریح آشکار گواه واقعیتی است که نمونه عینی آن ائمه دوازده گانه خاندان علوی و مصایبی است که بر سر این خاندان می آید. بارکین در این باره می گوید: «در واقع، این اژدها با نسل آن زن جنگی سخت خواهد کرد». پس از آن روایت سفر را ادامه داده می گوید: «اژدها بر آن زن خشم می گیرد و می رود تا با دیگر نسل ها، که حافظ فرمان های الهی هستند، بجنگد».^۴

۲. سفر رؤیا، ج ۱۳، ص ۳.

۴. همان، ج ۱۳، ص ۱۳.

۱. المسيح والدجال، ص ۳۷۹-۳۸۰.

۳. همان، ج ۱۳، ص ۵.

کسی که در این مطالب تأمل کند، درمی‌یابد که اعتقاد به ائمه دوازده گانه، مورد قبول و تصدیق ادیان گذشته بوده است. در سفر تکوین بر این امر چنین تصریح شده است: «اما سخن تو را درباره اسماعیل شنیدم، بدان که من او را برکت می‌بخشم و نسلش را افزون و گسترده می‌کنم؛ از نسل او دوازده پیشوا خواهند آمد و من از او امتی بزرگ می‌سازم».^۱ عدد دوازده با عقیده امامیه اثنا عشریه تطبیق می‌کند و مصداق آن ائمه دوازده گانه شیعه هستند.

یهودیان نیز همانند دیگران، در انتظار نجات‌بخش و مصلحی از نسل داود پیامبر هستند، ابن قیم می‌گوید: «آنان، یعنی یهود، در انتظار قائمی از نسل داود نبی به سر می‌برند که وقتی لب به دعا بگشاید تمام امت‌ها می‌میرند».^۲

آیین یهود نه تنها بر وجود نجات‌بخش و مصلح تصریح کرده، بلکه نشانه‌های ظهور او را که تقریباً با اعتقادات اسلامی درباره مصلح موعود مطابقت و مشابهت دارد، ذکر کرده است. یکی از انبیای یهود می‌گوید: «ترکه‌ای از شاخه یسئ^۳ می‌روید و از ریشه آن شاخه‌ای می‌بالد و روح الهی، روح حکمت و خرد، روح مشورت و قدرت، روح معرفت و خداترسی در آن حلول می‌کند، او بر اساس دیده‌ها و شنیده‌های خود حکم نمی‌کند، بلکه بر اساس عدالت برای بینوایان و انصاف نسبت به درماندگان حکم می‌راند و زمین را به تازیانه زبانش می‌زند و منافق با کلام او می‌میرد، نیکی بر شانه‌های او و امانت‌داری در میان دو پهلوی اوست، گرج و میش با هم در آرامش زندگی می‌کنند، پلنگ و بزغاله در یک آغل به سر می‌برند، گاو و شیر و گوسفند با هم می‌آرامند... و طفل شیرخوار در کنار سوراخ مار بازی می‌کند و کودک از شیر بازگرفته دست در سوراخ افعی می‌کند».^۴

علاوه بر این‌ها، نشانه‌ها و صفاتی دیگر در متون یهودی آمده که مشابه

۱. سفر التکوین، ج ۱۷، ص ۲۰.

۲. هدایة الحیاری فی اجوبة اليهود و النصرانی، ص ۱۳۳.

۳. یسئ (به معنای قوی) پدر داود نبی و نوه راعوت که نسبت وی در عهد قدیم دو بار آمده است

(قاموس کتاب مقدس، ذیل یسئ).
۴. اشعیاء الاصحاح الحادی عشر.

احادیث اهل بیت است. بنا به روش معمول، یهود در تحریف این گونه عقاید و افکار و استفاده ابزاری از آنها برای اهداف سیاسی و نفسانی این بار نیز شیوه‌ها و ابزار خود را به کار گرفتند تا این اندیشه را در قالبی نژادپرستانه و برتری‌جویانه بریزند و زنجیره تحریف حقایق و قلب واقعیت‌ها را برای سلطه بر ملت‌ها و جوامع دیگر تکمیل کنند تا این کار آنان را بر زمین مسلط کند و مانع حضور سایر ملت‌ها در صحنه سیاسی جهان شوند و حاکمیت تنها متعلق به یهودیان باشد و مردم دسته دسته به آیین یهود درآیند.^۱

این روحیه فریبکارانه و تحریف‌کننده که به ثروت‌های جهان طمع بسته و شیفته ظلم به بیچارگان و فقر است، توانست با ابزارهای گوناگون، میراث اعتقادی یهود را به خدمت یهودیان و خواسته‌های آنان درآورد. از این رو، وقتی در کتاب‌های آنان سخن از ظهور به میان می‌آید، چنین می‌نویسند: «ارتفاع بنای اورشلیم به سه مایل می‌رسد و درهای آن از لؤلؤ و سنگ‌های قیمتی خواهد بود».^۲

تعالیم یهود در راستای تکمیل حلقه جعل و تحریف نشانه‌های ظهور نجات‌بخش جهان است و به این نشانه‌ها شکل نژادپرستانه دادند و به گونه‌ای تقسیم کردند که قبل از ظهور، سیطره و قدرت برتر برای یهودیان فراهم سازد. در کتاب اسرئیل و تلمود آمده است: «هر یهودی باید تمام توان خود را به کار گیرد تا سایر ملت‌ها از منابع قدرت و ثروت در زمین محروم مانند و حاکمیت تنها از آن یهود باشد؛ اگر غیر یهودیان بر وطن یهود تسلط یابند، آنها باید شیون کنند و بگویند وای از این ننگ و این ویرانی! یهودیان باید، ایستاده یا نشسته، جنگ را آغاز کنند تا دو سوم مردم دنیا از بین بروند. یهودیان پس از آن هفت سال بر قدرت باقی می‌مانند و سلاح‌هایی را که بعد از پیروزی به غنیمت گرفته‌اند می‌سوزانند و در انتظار رسیدن روز موعود، در حال جنگ با سایر ملت‌ها می‌مانند، آن‌گاه مسیح حقیقی می‌آید و پیروزی وعده داده

۲. همان جا.

۱. قصة‌الدیانات، ص ۳۷۶.

شده تحقق خواهد یافت و امت یهود با دستیابی بر منابع ثروت جهان به اوج ثروت و رفاه خواهد رسید...»^۱

افزون بر این‌ها، خرافاتی است که علمای یهود نوشته‌اند و حاصل همگی این است که با وجود انحطاط روحی و اخلاقی یهودیان، اسرائیلی‌ها بر سایر ابنای بشر برتری خواهند یافت و ثروت‌ها در اختیار و انحصار آنان درخواهد آمد.

شگفت آن که در تمام عقاید تحریف شده یهودیان از وجود حق و باطل سخنی به میان نیامده است، بلکه تنها به شخصیت و عظمت موهوم یهود و قدرت و استقلال و کیفیت غارتگری آنان پرداخته شده است.

اعتقاد به منجی و رهایی‌بخش را که ادیان از یکدیگر به ارث برده‌اند و از آن سخن گفته‌اند، از نظر یهودیان کاملاً فرق دارد. به عنوان مثال، دین اسلام اعتقاد به مهدی (عج) را با انتشار عدالت و دفع ظلم و ستم طرح می‌کند و می‌گوید: «يَمْلَأُ الارضُ قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً»، (زمین را همچنان که از ظلم و جور پر شده است، از قسط و عدل پر می‌کند) و مستضعف و مظلوم را در زمین قدرت می‌بخشد: «و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الارضِ»، (می‌خواهیم بر آنان که در زمین به ضعف کشیده شده‌اند منت نهیم)، اما هیچ‌گاه درباره قدرت بخشیدن به ستمگران به صرف وابستگی ظاهری به اسلام سخنی به میان نیاورده است.

نصارا از قسط و عدل سخن گفته‌اند، مثلاً آمده است: «مسیح، فرزند خداست، او به زودی برمی‌گردد تا حکومت خود را بر زمین بگستراند و هر کس که به او ایمان آورد، از نعمت‌های پایدار آخرت بهره‌مند خواهد شد».^۲

نظریه مصلح در اعتقاد مسیحیان

ایمان به ظهور مصلح منحصر به یهود نیست بلکه نصارا نیز از طریق بشارت

۱. اسرائیل و تلمود، ص ۶۰.

۲. المسيح فی القرآن و التوراة و الانجیل، ص ۵۳۳.

انجیل‌هایشان، به آن ایمان دارند و در شماری از انجیل‌ها بر آن تصریح شده است.

۱. انجیل یوحنا

در این انجیل چنین آمده است: «به حق به شما می‌گویم زمانی خواهد آمد که اموات صدای فرزند خدا را می‌شنوند و زنده می‌شوند؛ از این امر تعجب نکنید، چون ساعتی خواهد آمد که تمام مردگان صدایش را می‌شنوند؛ کسانی که عمل نیک انجام داده باشند، به زندگی دنیا بازمی‌گردند و بدکاران در قیامت برای حسابرسی زنده می‌شوند».^۱

۲. انجیل لوقا

در این انجیل آمده است: «مردم را ترس و انتظار فرامی‌گیرد که بر سر زمین و زمینیان چه خواهد آمد، چون آسمانیان به لرزه می‌افتند».^۲

۳. انجیل متی

در این انجیل چند متن درباره ظهور مصلح آمده است؛ متن اول این گونه است: «بعد از آن روزهای سخت، خورشید، تاریک و ماه بی نور می‌شوند، و ستارگان از آسمان فرومی‌افتند، در این هنگام تمام مردم روی زمین نالان می‌شوند و فرزند انسان را می‌بینند که از پشت ابرها با اقتدار و عظمتی شکوهمند به زمین می‌آید، او فرشتگان خود را با شیپوری طنین‌افکن می‌فرستد و آن‌ها یاران برگزیده او را از گوشه و کنار آسمان‌ها گردمی‌آورند».^۳

در این شرح حال آشفته، بعضی از نشانه‌های تفکر اسلامی در خصوص مهدی (عج) به چشم می‌خورد، از جمله ظلم و ستم حاکم در آن زمان که از آن به «روزهای سخت» و خورشیدگرفتگی که به «تاریکی خورشید» و نیز ماه و

۲. انجیل لوقا، ج ۲۱، ص ۲۶.

۱. انجیل یوحنا، ص ۲۵-۲۸.

۳. انجیل متی، «الاصحاح ۲۴»، آیه ۲۹.

ستارگان و صیحه آسمانی که به «شیپور پرصدا» تعبیر شده است و همه از نشانه‌های ظهور به شمار می‌رود که ادیان آسمانی آن‌ها را نقل کرده‌اند.

در متن دوم آمده است: «شما نیز آماده باشید، چون فرزند انسان، در ساعتی که شما از آن خبر ندارید خواهد آمد».^۱

انجیل‌ها به این اکتفا نکرده‌اند و نشانه‌هایی را برشمرده‌اند که زمینه‌ساز و بشارت‌دهنده ظهور منجی و رهایی‌بخش جهان است؛ در انجیل مرقس آمده است: «مسیح بر بالای کوه زیتون، روبه‌روی معبد سلیمان نشسته بود که پطرس و یعقوب و یوحنا و اندرواس از او پرسیدند: این امر (خروج تو) چه وقت خواهد بود؟ و نشانه تحقق کامل قیام تو چیست؟ یسوع در جواب آن‌ها گفت: بسیاری به نام من خواهند آمد و مدعی خواهند شد که مسیحند و افراد بسیاری را گمراه خواهند کرد؛ وقتی خبر جنگ‌ها به شما برسد، ناراحت نشوید، چون از آن‌ها گریزی نیست و پایان ندارد، زیرا ممالک و ملت‌ها علیه یکدیگر قیام می‌کنند و در جاهایی زلزله و قحطی و آشوب روی می‌دهد، این آغاز دردها خواهد بود، به خودتان بنگرید، آن‌ها شما را به زندان می‌افکنند و در اجتماع و ملاعام شما را می‌زنند و شما به خاطر من در برابر حکام می‌ایستید....»

وقتی خرابی‌هایی را که دانیال نبی از آن‌ها خبر داده، که ذکر آن‌ها شایسته نیست، ببینید، یهودی‌ها باید به کوه بگریزند و کسانی که بیرون خانه‌ها هستند برای برداشتن چیزی وارد خانه‌ها نشوند و آنان که در کوچه و بازارند، برای برداشتن لباس خود نباید برگردند؛ در آن روزگار وای بر زنان حامله و کودکان شیرخوار و....

در این هنگام اگر کسی به شما بگوید: 'مسیح این‌جا یا آن‌جاست' باور نکنید، چون مسیح‌ها و پیامبران دروغین سر بر خواهند داشت و آیات و عجایب خواهند آورد تا اگر بتوانند یاران خاص مرا نیز گمراه کنند؛ پس به هوش باشید و بدانید که من می‌گذرم و شما را از همه چیز باخبر کردم».^۲

عقیده به منجی و رهایی‌بخش، مختص مسیحیت نیست، بلکه همه آیین‌ها

۲. انجیل مرقس، «الاصحاح ۱۳»، آیه ۳.

۱. همان، «الاصحاح ۳۴»، آیه ۴۴.

بر آن تصریح کرده‌اند و علاوه بر آن، همه مسیحیان به آن معتقدند؛ ویل دورانت می‌گوید: «عقیده مشترکی که مسیحیان سراسر جهان، متفقاً به آن ایمان دارند این است که مسیح، فرزند خداست و برخواهد گشت تا بر زمین فرمان براند و هر کس به او ایمان آورد، از نعمت‌های جاودانه آخرت بهره‌مند خواهد شد».^۱

نظریه مصلح در ادیان غیرآسمانی

ادیان و عقاید ساختگی و غیر وحیانی یا مشکوک، از این عقیده برکنار نمانده‌اند. شاید در نتیجه خلأ اعتقادی آنان، نوعی خیال‌پردازی و افسانه‌سازی بر ایمان به مصلح جهانی سایه افکنده است. بنابراین، اگرچه متولیان یهود و مسیحیت، در تحریف و قلب حقایق کوشیده‌اند، گاهی ناگزیر شده‌اند بعضی از نشانه‌های حقیقی را که پیامبرانشان آورده‌اند، نقل کنند. اما ادیان غیرالهی این اندیشه را با نوعی اسطوره‌پردازی آمیخته‌اند؛ به گونه‌ای که کار به جایی رسیده بود که وقتی در تشییع و کفن و دفن جنازه‌ای شرکت می‌کردند، بر آن بودند که او روزی برخواهد گشت تا آن‌ها را نجات دهد و توصیفات عجیب و غریبی به مردگان نسبت می‌دادند. بودایی‌ها معتقد بودند که بودا فرزند خداست و بشریت را از درد و رنج نجات خواهد داد و او دوباره به دنیا برمی‌گردد تا عدل و داد را، بنا به تعبیر آنان گسترش دهد.

زردشتیان نیز به بازگشت «بهرام‌شاه» و مجوس به بازگشت «ارشیدوا» و اسپانیایی‌ها به بازگشت پادشاهشان «رودریک» و مغولان به بازگشت چنگیزخان اعتقاد دارند؛ چینی‌ها و مصریان باستان نیز از این عقیده برکنار نمانده‌اند.^۲ بنابراین، این اندیشه از گذشته‌های دور، ذهن بشر را در تسخیر خود داشته تا در شرایط سخت که انسان‌ها در گوشه و کنار جهان گرفتار ستم و طغیان جباران می‌شده‌اند، آرام‌بخش آلام آنان باشد.

۱. المسيح فی القرآن و التوراة و الانجیل، ص ۵۳۳.

۲. الامامة و قائم القيامة، ص ۲۷.

نظریه مصلح از دیدگاه فلاسفه و علمای غیرمسلمان

فلاسفه و اندیشمندان و صاحب نظران زبده هر جامعه، زبان گویای احساسات و عواطف عامه به شمار می روند و می توانند احساسات مردم را متناسب با حجم حقیقی و نقش متداول آنها بیان کنند. عواطف و احساسات مردم بیانگر روحیات و اندیشه آنهاست. اما مردم، خود از نوشتن و بیان آنها در قالب الفاظ درست، که نسل های بعدی بتوانند آنها را بخوانند و دریابند، عاجزند. یکی از عقایدی که فلاسفه ابراز می کنند و علما بر آن تصریح دارند، اعتقاد به مُنجی و مصلح جهانی است. برتراند راسل، فیلسوف انگلیسی می گوید: «عالم در انتظار مصلحی است که جهان را متحد کند و زیر یک پرچم و شعار واحد درآورد».^۱

اینشتین، صاحب نظریه نسبیت می گوید: «روزی که تمام دنیا به صلح و صفا دست یابند و مردم دوستدار هم باشند، دور نیست».^۲

برنارد شاو، فیلسوف انگلیسی در کتاب *انسان و سوپرمن* به این عقیده اشاره کرده است، عباس محمود عقاد در شرح آن می گوید: «بر ما روشن است که وجود ابرمردی که برنارد شاو از او سخن گفته، ناممکن نیست و دعوت شاو به چنین کسی عاری از حقیقت نیست».^۳

همه این تصریحات، گواه نفوذ این عقیده در افکار و روحیات انسانهاست. تا این جا روشن شد که این عقیده در ادیان پیشین پذیرفته شده یا در متون بسیاری آمده است، ولی در ترجمه آن متون، حق مطلب ادا نشده و در ارائه آن، جانب امانت رعایت نگردیده است و این غیر از قلب و تحریف مطالب است که در منابع سایر ادیان فراوان است.

بنابراین، اندیشه مصلح و اصلاح گری، فکر جدیدی نیست که اسلام مطرح کرده باشد، بلکه ریشه در اعماق تاریخ دارد و برخاسته از فطرت بشریت دوستدار صلح و عدالت و گریزان از ظلم و طغیان است.

۱. حقیقة الاعتقاد بالامام المهدي المنتظر، ص ۷۴.

۲. همان جا.

۳. برنارد شاو، ص ۱۳۴-۱۳۵.

فصل دوم

روبنای نظریهٔ مصلح جهانی در اسلام

روبنای نظریه مصلح در قرآن کریم

در قرآن کریم آیاتی آمده است که مفسران آنها را به مهدی منتظر (عج) و موعود جهانی تأویل کرده‌اند. او کسی است که تحقق وعده الهی، که پیامبر اسلام به انسانیت ابلاغ کرده، برعهده او نهاده شده است؛ این وعده تخلف‌ناپذیر الهی است و درست فرموده است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي وَ لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا...»^۱، (خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام می‌دهند وعده می‌دهد که آنها را قطعاً حاکمان روی زمین خواهد کرد؛ همان‌گونه که به پیشینیان، خلافت روی زمین بخشید و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده است قدرتمند خواهد ساخت و ترسشان را به آرامش و امنیت بدل می‌کند؛ آنچنان که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من قرار نمی‌دهند...).

این وعده الهی برای برپایی یک جامعه عاری از ظلم و ستم و ادعاهای شعارهای توخالی است؛ جامعه‌ای که عدالت آن در سراسر جهان حکم فرما خواهد شد و در آن از ظلم و بهره‌کشی اثری نخواهد بود و شریعت رسول خدا (ص) در آن جاری می‌گردد تا جایی که گرگ و گوسفند در کمال سازگاری و سلامت در کنار هم می‌چرند. علامه طباطبایی (ره) درباره این آیه به اجمال می‌گوید: «آنچه از کل این آیه برمی‌آید، این است که خدای سبحان به کسانی که

ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند و عده داده است که برایشان جامعه‌ای صالح، عاری از کفر و نفاق خواهد ساخت که بر ایمان و عمل مردمان آن تنها حق حاکم باشد و آنان وارثان زمین خواهند شد و بدون ترس از دشمن داخلی و خارجی خواهند زیست و از کید مکاران و ستم ستمگران و حاکمیت مستبدان آزاد خواهند بود، این جامعه پاک و پاکیزه و مبتنی بر فضیلت از روزگار رسول اکرم تا کنون تحقق نیافته است و برابر آنچه در اخبار متواتر و به نقل از پیامبر و ائمه - علیه السلام - آمده، این ویژگی‌ها فقط بر جامعه روزگار ظهور مهدی (عج) تطبیق می‌کند.^۱

قرآن تنها به همین مورد اکتفا نکرده است بلکه در آیه‌های دیگر تصریح فرموده که مصلح جهانی حاکم این جامعه خواهد بود: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۲، (او کسی است که پیامبر خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا با وجود اکراه مشرکان و علی‌رغم میل آنان، اسلام را بر همه ادیان غالب سازد).

در این آیه هیچ نشانه‌ای از این که ظهور مهدی (عج) - آن گونه که رازی گفته است - فقط از طریق زور و غلبه خواهد بود، دیده نمی‌شود. رازی می‌گوید: «بدان که غلبه چیزی بر چیز دیگر، از طریق حجت و کثرت و غلبه و استیلا صورت می‌گیرد؛ روشن است که خداوند در این آیه به همه این‌ها بشارت داده است و این بشارت باید مربوط به امری در آینده، که هنوز محقق نشده، یعنی تحقق حاکمیت اسلام از طریق قدرت و غلبه باشد، چون غلبه حجیت اسلام معلوم و مسلم است؛ بنابراین، باید لفظ «اظهار» در این آیه را به استیلا و غلبه تعبیر کنیم»^۳.

نیازی به این تخصیص نیست، چون غلبه دین با حجت و برهان اثبات شده است و اختلافی در آن نیست. اما در جایگاه اثبات و محاجه با مخالفان، در هر زمان و مکان، نیاز به حجت قاطع و برهان است تا بتواند بر مخالف خود غلبه

۲. الصف، ۹.

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۱۵۵.

۳. تفسیر الکبیر، ج ۱۶، ص ۴۰.

کند. از جمله این آیه: «أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ...»^۱، (با حکمت و اندرز نیکو، دیگران را به راه پروردگارت دعوت کن...). بنابراین، دعوت غایب منتظر باید این‌گونه باشد و این امر با بشارت خدای متعال از طریق قهر و غلبه منافات ندارد. بدیهی است که مصلح جهانی علاوه بر جهاد با کفار و منافقین، معجزاتی نیز همانند معجزات انبیا و اوصیا خواهد آورد، مانند برآمدن خورشید از مغرب و نظایر آن.

به علاوه، اسلام بر تمام ادیان و نه یک دین خاص غلبه خواهد یافت؛ بنابراین، منظور از «الَّذِينَ كُفُّوا»، ادیان شش‌گانه است: «الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا»، (مؤمنان، یهودیان، صابئیان، نصارا، مجوس و مشرکان)، یعنی پیروان تمام این ادیان به اسلام در می‌آیند.^۲ و این امر همان‌گونه که قرطبی به نقل از سدی می‌گوید فقط در انقلاب مهدی (عج) محقق خواهد شد.^۳

بنابراین، غلبهٔ اسلام بر ادیان دیگر – آن‌گونه که رازی گفته است – تنها با زور و قدرت نخواهد بود، بلکه علاوه بر آن، شامل غلبه از طریق حجت و برهان هم خواهد شد.

سیر نظریه‌پردازی قرآن به این محدود نمی‌شود، در جای دیگر آمده است: «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا»^۴، (همهٔ اهل کتاب، قبل از مرگش به او ایمان خواهند آورد و او در روز قیامت گواه آنان خواهد بود)؛ این آیه خبر از حتمی بودن روز نجات و صلح جهانی موعود می‌دهد و بعضی تفاسیر منظور این آیه را عیسی (ع) دانسته‌اند؛ شیخ طوسی می‌گوید:

«مقصود آیهٔ 'إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ' حضرت عیسی (ع) بوده است که قبل از مرگش، اهل کتاب به او ایمان می‌آورند؛ مفسران دربارهٔ مرجع ضمیر (ه) در

۱. النحل، ۱۲۵. ۲. الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۷۶.

۳. تفسیر القرطبی، ج ۸، ص ۱۲۱ و مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۱۲.

۴. النساء، ۱۵۹.

این آیه اختلاف نظر دارند؛ گروهی می‌گویند: منظور از آن عیسی (ع) است و مفهوم آیه این است: احدی از یهودیان نخواهند ماند که قبل از مرگ عیسی (ع) به او ایمان نیاورند، یعنی پس از قیام مهدی (عج) خداوند عیسی (ع) را برای کشتن دجال از آسمان فرومی‌فرستد و همهٔ ادیان یکی می‌شوند و اسلام دین واحد می‌گردد.^۱

در تفسیر علی بن ابراهیم با اسناد از شهر بن حوشب روایت شده است: «حجاج به من گفت: آیه‌ای در قرآن هست که در فهم آن دچار مشکل شده‌ام، پرسیدم: یا امیر، کدام آیه؟ گفت: خداوند می‌فرماید: 'وَ اِنْ مِنْ اهلِ الْکِتَابِ اِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهٖ قَبْلَ مَوْتِهٖ'، به خدا وقتی دستور می‌دهم که یهودی یا نصرانی را گردن بزنند، به چشم خود می‌بینم که هنگام جان‌کندن زیر لب ذکر می‌گویند. گفتم: خدا کار امیر را اصلاح کند، این تأویل تو درست نیست؛ گفت: پس چگونه است؟ گفتم: عیسی قبل از قیامت از آسمان فرود می‌آید و احدی از یهود و نصارا نخواهد ماند که به او ایمان نیاورد و او پشت سر مهدی (عج) نماز خواهد خواند؛ گفت: وای بر تو، این را از کجا آورده‌ای؟ گفتم: این را محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب به من گفته است؛ گفت: به خدا آن را از چشمه‌ای زلال گرفته‌ای».^۲

پس این آیه دربارهٔ روزی است که زمین از وجود جور و ستم‌کسانی که هیچ مذهب و آیینی جز سودجویی، حرص و طمع و شهوات نفسانی بر رفتار و کردارشان حاکم نیست، پاک می‌شود و همین‌ها هستند که مورد تهدید قرآن واقع شده‌اند که «وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْاَدْنٰی دُونَ الْعَذَابِ الْاَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»^۳، (علاوه بر عذاب فروتر، عذاب بزرگ‌تر را به آنان می‌چشانیم، شاید بازگردند).

بنا به نقل قرطبی از امام صادق (ع)، عذاب بزرگ در این آیه، همان قیام مهدی (عج) است.^۴ که خدای متعال آن‌ها را در آن روز به خواری و ذلت دنیوی

۱. التبیان، ج ۳، ص ۳۸۶.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۸.

۳. السجده، ۲۱.

۴. تفسیر القرطبی، ج ۱۴، ص ۱۰۷.

تهدید کرده است و می‌فرماید: «...لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ...»^۱، (... بهره آنان در دنیا خواری و ذلت است...)؛ اهل نظر گفته‌اند مراد از این خواری و ذلت، وقتی است که مهدی (عج) قیام کند و قسطنطنیه را فتح نماید.^۲

قرآن طرح این نظریه را ادامه می‌دهد تا مصداق عینی آن را روشن کند و می‌فرماید: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ * الْجَوَارِ الْكُنَّسِ»^۳، (سوگند به ستارگانی که بازمی‌گردند، حرکت می‌کنند و از دیده‌ها پنهان می‌شوند). امام باقر (ع) در شرح این آیه فرموده است: «منظور از این ستاره، امامی است که در سال ۲۶۰ پنهان می‌شود، سپس مانند شهابی که در شب تاریک می‌درخشد، ظاهر می‌گردد؛ اگر زمان او را درک کنی، چشمت به جمالش روشن خواهد شد».^۴

روشنی چشم‌ها با ظهور او و زمانی محقق خواهد شد که او قیام کند و اصلاح همه جانبه را در زندگی انسان‌ها و در سراسر جهان آغاز کند؛ آن‌گونه که در این آیه آمده است: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^۵، (بعد از لوح محفوظ در زبور نوشته‌ایم که زمین را بندگان شایسته‌ام به ارث می‌برند). از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود: «منظور از بندگان صالح در این آیه، اصحاب مهدی (عج) در آخرالزمان هستند».^۶

این حکمت الهی است که زمان وقوع آن قیام در پرده غیب باشد و زمان آن پوشیده بماند، بارها در قرآن آمده است: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...»^۷، (کسانی که ایمان به غیب دارند...)، طبری در تفسیر آن می‌گوید: «بنا به قول ابن مسعود و گروهی از صحابه، منظور از غیب چیزی است که علم به آن بر بندگان پوشیده است؛ این معنا به مفهوم کلی درست است و آنچه را اصحاب ما درباره زمان غیبت و قیام مهدی (عج) روایت کرده‌اند نیز شامل می‌شود».^۸

۱. البقره، ۱۱۴.

۲. مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۵۷.

۳. التکویر، ۱۵-۱۶.

۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۱؛ کمال‌الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۲۴؛ الغیبه، طوسی، ص

۵. الانبیاء، ۱۰۵.

۱۵۹.

۷. البقره، ۳.

۶. مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۱۹-۱۲۰.

۸. مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۶.

پس این وعده‌ای الهی است به مؤمنان و مستضعفان در برپایی دولت بزرگ و عدالت مطلقه و پاک شدن زمین از پلیدی‌های ستمکاران که به دست مردی قریشی و از اولاد عبدالمطلب و از نوادگان رسول خدا (ص) و فرزندان صدیقه فاطمه، سیده زنان عالم محقق می‌شود.

این وعده‌ای اجتناب‌ناپذیر، مقدر و محتوم است که «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» منظور از بندگان صالح، کسانی هستند که صبر و تحملشان به درازا می‌کشد و سختی‌ها را بر خود هموار می‌کنند و در راه خدا از سرزنش ملامت‌کنندگان نمی‌هراسند.

با وجود ابهام شدیدی که بر مسئله ظهور سایه افکنده است، قرآن پیروان حق را به کنار نهادن شک و تردید فرامی‌خواند و می‌فرماید: «وَأِنَّهُ لَعَلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرَنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»^۱، (او نشانه‌ای از آن لحظه است، هرگز در آن تردید نکنید و از من پیروی کنید؛ این راه راست است). مقاتل بن سلیمان و مفسران پیرو او می‌گویند: «منظور از این آیه مهدی است که در آخر الزمان ظهور می‌کند و بعد از قیام او آن نشانه‌ها برپا خواهد شد»^۲. قرآن کریم این نظریه را بدون شرح و تفسیر مفاهیم آن رها نکرده است، بلکه نکات کلی و جزئی آن را بیان کرده است.

روبنای نظریه مصلح جهانی در احادیث رسول‌الله (ص) و اهل بیت (ع)

این نظریه در متون اسلامی منحصر به قرآن نیست بلکه پیامبر و اهل بیت نیز با احادیث نورانی‌شان در تبیین آن سهیمند، به گونه‌ای که مصداق عینی آن را نیز معرفی کرده‌اند. ما در این جا در صدد بحث درباره مبنای تئوریک آن هستیم و تعیین مصادیق آن را به بحث آینده وامی‌گذاریم. پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) این مطلب را، گاهی به صورت تلویحی و گاهی به تصریح بیان کرده‌اند و ما در این فصل به تفصیل به آن‌ها می‌پردازیم.

۲. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۹۸.

۱. الزخرف، ۶۱.

حدیث اول: حدیث ثقلین

قبل از پرداختن به این حدیث شریف باید بگوییم که ما در حدّ لزوم این بحث به آن حدیث می‌پردازیم وگرنه شرح و فهم کامل عبارات و اسناد آن، ما را از هدفمان دور می‌کند. ما این حدیث را برای شناخت و درک نظریه مهدی موعود (عج) مطرح می‌کنیم.

ابوسعید خدری از پیامبر روایت کرده است که فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا اعْظَمُ مِنَ الْآخِرِ، كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عَتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهَا»^۱، (من در بین شما دو شیء گران‌بها می‌گذارم، اگر به آنها متوسل شوید، بعد از من گمراه نمی‌شوید؛ یکی از آنها بزرگ‌تر از دیگری است و آن، کتاب خداست که ریسمانی است میان آسمان و زمین و دیگر عترت من، اهل بیتم هستند. این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد می‌شوند، ببینید رفتارتان بعد از من با آنها چگونه خواهد بود).

این حدیث را حاکم نیشابوری در المستدرک از زیدبن ارقم نقل کرده و گفته که این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است.^۲

رسول خدا (ص)، مصادیق اهل بیت خود را در این حدیث نام برده است و علاوه بر آن، مدت شش ماه هر روز صبح بر در خانه فاطمه (س) می‌ایستاد و این آیه را تلاوت می‌فرمود: «... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۳، (... خدا اراده کرده تا رجس و پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک گرداند).

هر کس به عبارت «لَنْ يَفْتَرِقَا» در این حدیث بیندیشد، به لزوم وجود امام در هر عصری پی می‌برد و در آن تردید نمی‌کند. امامی که با قرآن همگام و قرآن نیز

۱. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۹، حدیث ۳۸۷۶.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹.

۳. الاحزاب، ۳۳.

با او همراه است. پیامبر در موارد متعددی، امام بعد از هر امام را نام برده و هر امام موظف بوده است که جانشین خود را معرفی کند. علاوه بر این، شخص پیامبر نیز آنان را یکایک نام برده است؛ بنابراین، بهانه‌ای برای انکار ائمه نمی‌ماند مگر آن‌که کسی از روی ستیزه‌جویی و الحاد و قبول مرگ بر جاهلیت، منکر وجود امام باشد.

این تصریحات الهی، چه مستقیماً از جانب پیامبر و چه از امام حاضر نسبت به امام بعد از خود باشد، گواه تصریح بر نظریه مهدویت و مصداق عینی آن است. پیامبر و اهل بیت (ع) چنان بر وجود مصداق حقیقی رهایی‌بخش و منجی موعود تأکید کرده‌اند که شک و تردید در آن تأثیری ندارد؛ از این رو ابن حجر هیشمی در کتاب صواعق به این حقیقت اعتراف کرده می‌گوید: «در احادیث مربوط به تمسک و توسل به اهل بیت، به جدایی‌ناپذیری ائمه اهل بیت از یکدیگر تا روز قیامت اشاره شده است، قرآن هم این‌گونه توصیف شده است، از این رو، ائمه اهل بیت عامل امنیت خاطر مردم هستند».^۱

حدیث ثقلین یکی از خشت‌های روبنای نظریه مهدویت است که صریحاً به وجود امام مهدی (عج) اشاره می‌کند، وگرنه تصور عدم وجود امام با عدم جدایی ایشان از سایر ائمه در تناقض است و قابل جمع نیست.

حدیث دوم: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ...»، (هرکس بمیرد و امام زمانش را نشناسد...)

اندیشمندان بزرگ سنی نظیر بخاری، مسلم، احمد بن حنبل، ابوداود طیالسی، طبرانی حاکم نیشابوری، حسکانی، ابونعیم، بیهقی، نووی، هیتمی و ابن‌کثیر و علمای شیعه از جمله کلینی، صدوق و پدرش و حمیری و صفار، در نقل مفهوم این حدیث هم‌داستانند.^۲

۱. الصواعق المحرقة علی أهل الرفض و الضلال و الزندقة، ص ۱۴۹.

۲. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۳؛ صحیح مسلم، ج ۶، ص ۲۱-۲۲، حدیث ۱۸۴۹؛ مسند احمد، ج

۳، ص ۸۳؛ مسند طیالسی، ص ۲۵۸؛ المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۳۵۰، حدیث ۱۰۶۸۷؛ مستدرک

علی الصحیحین، ص ۷۷؛ حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۳، ص ۲۲۴؛ سنن بیهقی، ج ۸، ص

در میان نظریه‌های سیاسی اسلامی، جز شیعه امامیه اثناعشری که ائمه خود را از علی (ع) تا مهدی منتظر (عج) مصداق‌های این حدیث می‌شمارند، مصداق عینی دیگری یافت نمی‌شود. شاید بگویید بعضی‌ها پادشاهان و سلاطین را با وجود فاسق بودن، مصداق آن دانسته‌اند، در جواب می‌گوییم اینان باید ثابت کنند که شخص فاسق، دین‌شناس است تا بتوان او را به عنوان مصداق حدیث پذیرفت. مضافاً این که عاقبت کسی که امام زمان خود را شناسد، مرگ بر جاهلیت است و این امر با شناخت پادشاه و سلطان فاسق یا عادل تناسب ندارد، بلکه منظور از امام در آن حدیث، شناخت مصداق حقیقی، یعنی یک مقام الهی معین و سفارش شده است.

از این رو، علامه صاحب تاریخ آل محمد می‌گوید: «چون علمای مسلمان، اعم از شیعه و سنی بر حدیث 'من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة' اتفاق نظر دارند، کمتر مسلمانی هست که به وجود امام منتظر معتقد نباشد؛ ما معتقدیم که مهدی صاحب‌الزمان در شهر سامرا به دنیا آمده و میراث‌دار نبوت و وصایت و امامت است و حکمت الهی اقتضا کرده است که سلسله امامت تا روز قیامت محفوظ و برقرار بماند و تعداد ائمه بعد از پیامبر مشخص و معلوم است».^۱

این سنگ اصلی بنای کامل نظریه امام مهدی (عج) است که تئوری اصلاح را در اندیشه اسلامی تبیین می‌کند.

حدیث سوم: «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ قَائِمِ اللَّهِ بِحُجَّةٍ»، (زمین از حجت قائم خداوند خالی نمی‌ماند)

این حدیث را اسکافی معتزلی، ابن قتیبه دینوری، ابن واضح یعقوبی، ابن عبد ربه

→

۱۵۶؛ شرح صحیح مسلم، ج ۱۳، ص ۴۴۰؛ مجمع‌الزوائد و منبع‌الفوائد، ج ۵، ص ۳۱۸؛ تفسیر القرآن العظیم، اسماعیل بن کثیر دمشقی، ج ۱، ص ۵۱۷؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰۳؛ کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ج ۲، ص ۴۱۲؛ الامامة و التبصرة من الحيرة، ص ۲۱۹؛ قرب‌الاسناد، ص ۳۵۱؛ بصائرالدرجات، ص ۲۵۹.

۱. تاریخ آل محمد، ص ۱۹۸؛ به نقل از کتاب مهدی کیست؟ اثر تبریزی، ص ۹، پانویس ۱.

اندلسی، بیهقی، رازی شافعی، ابن حجر عسقلانی و ابن ابی الحدید معتزلی و از شیعیان کلینی، صدوق و دیگران، همگی از امام علی (ع) نقل کرده‌اند.^۱ امام در این حدیث بر خالی نماندن زمین از امام قائم شاهد و حاضر در میان امت تصریح کرده است، ابن ابی الحدید در شرح آن گفته است: «این از آن جهت است که زمان از وجود شاهد و حاکم الهی خالی نماند و این تقریباً تصریح بر مذهب امامیه است، اما اصحاب ما لفظ حجت را در این حدیث حمل بر ابدال می‌کنند».^۲

ابن حجر نیز می‌گوید: «نمازگزاردن عیسی، پشت سر مردی از این امت در آخرالزمان و نزدیک به قیامت، دلیلی بر صحت این حدیث است که می‌گوید: 'زمین از قائم حجت خالی نمی‌ماند'».^۳

از این طریق می‌توان احادیث ائمه اهل بیت (ع) را دریافت و خلاصه همه آنها این است که زمین هیچ‌گاه بدون امام نمی‌ماند و گرنه مردم را در خود فرو می‌برد. سلیمان جعفری می‌گوید: «از ابوالحسن (ع) پرسیدم: آیا زمین از حجت خدا خالی می‌ماند؟ فرمود: اگر زمین لحظه‌ای از حجت الهی خالی بماند، اهلش را فرو می‌برد».^۴

احادیث فراوانی به مفهوم مهدویت اشاره کرده‌اند و مصداق عینی آن را نیز می‌توان از احادیثی که به وجود امام - صرف‌نظر از نام و مشخصات - در هر عصری اشاره کرده‌اند دریافت. در هر حال نظریه اصلاح همواره در مجالس و احادیث پیامبر و اهل بیت (ع) نصب‌العین آنان بوده است.

۱. المعیار و الموازنه، ص ۸۱؛ عیون أخبار الرضا، ص ۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۰۰؛ العقد الفرید، ج ۱، ص ۲۶۵؛ المحاسن و المساوی، ص ۴۰؛ مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۱۹۲؛ فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۶، ص ۳۸۵؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۳۵۱؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳۶؛ کمال‌الدین و تمام النعمه، ص ۱۶۹.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۳۵۱.

۳. فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۶، ص ۳۸۵.

۴. بصائر الدرجات، ص ۵۰۹.

حدیث چهارم: «الخلفاء اثناعشر کُلُّهم من قریش»، (خلفا دوازده نفر و همگی از قریشند)

این حدیث سهم بزرگی در بنای نظریه اصلاح و پوشش علوی آن به رهبری مهدی منتظر دارد. اهل سنت و شیعه آن را متفقاً نقل کرده‌اند، بخاری در صحیح خود به سند از جابر بن سمره نقل می‌کند که گفت: «از پیامبر شنیدم که فرمود: دوازده نفر، امیر هستند و پس از آن چیزی فرمود که من نشنیدم. پدرم گفت: پیامبر فرمود: همه آن‌ها قریشی هستند».^۱ مسلم نیز در صحیح خود به سند از رسول خدا نقل کرده است که فرمود: «لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيزًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً»، (در روزگار خلفای دوازده گانه، اسلام عزت خواهد یافت) و پس از آن چیزی فرموده که راوی آن را نشنیده است. راوی می‌گوید: «از پدرم پرسیدم: پیامبر چه فرمود؟ و پدرم گفت: فرمود: همه آن‌ها از قریش هستند».^۲

این حدیث را ترمذی، ابوداود، احمد بن حنبل، طبرانی، حاکم حسکانی، ابن اثیر و دیگران به اتفاق نقل کرده‌اند.^۳

این علما همگی این حدیث را پذیرفته و در مجموعه حدیث خود آورده‌اند، ولی بسنده کردن به نقل متن حدیث و تصدیق آن و صرف نظر کردن از مصادیق عینی آن درست نیست و کسی که عهده‌دار نقل حدیث است، مسئولیت سنگینی برای شناخت مصادیق عینی آن بر دوش دارد. اگر بخواهیم درباره مصادیق عینی این حدیث پرس و جو کنیم دو جواب می‌یابیم:

اول این‌که بنا به نظر ابن کثیر مصادیق این حدیث، خلفای چهارگانه یعنی ابوبکر، عمر، عثمان و علی و نیز عمر بن عبدالعزیز و بعضی از خلفای بنی عباس هستند که به زعم او مهدی یکی از آن‌هاست.^۴

۱. صحیح بخاری، «کتاب الاحکام رباب استخلاف»، حدیث ۶۷۹۶.

۲. صحیح مسلم، «کتاب الامارة»، حدیث ۱۸۲۱.

۳. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۰۱؛ سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۰۶، حدیث ۴۲۷۹؛ مسند احمد، ج

۵، حدیث ۹۰؛ المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۲۳۸، حدیث ۱۹۹۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳،

ص ۶۱۸؛ البداية و النهایة، ج ۱، ص ۱۵۳.

۴. تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۲۴؛ تفسیر آیه ۱۲ سوره مائده.

ابن‌کثیر ضابطه‌ای برای تعیین مصادیق عینی حدیث نیافته؛ بنابراین، به حدس و گمان متوسل شده است؛ ابن قیم الجوزیه، معاویه و یزید را به این مصادیق افزوده است. قاضی دمشقی، خلفای اربعه و معاویه و یزید و عبدالملک مروان و چهار پسرش ولید و سلیمان و یزید و هشام و نیز عمر بن عبدالعزیز را مصادیق آن شمرده است؛ و این درست همان زمانی است که سعید بن مسیب، دوران حکومت یزید را سال‌های شوم نامیده است که در سال اول حکومتش حسین بن علی (ع) و اهل بیت پیامبر را کشت و در سال دوم حرمت حرم رسول خدا را در مدینه زیر پا نهاد و در سال سوم در خانه خدا خون‌ریزی کردند و کعبه را به آتش کشیدند.^۱

آن‌که گفته است هر کس یزید را جزو مصادیق این حدیث بشمارد، هیزم‌کش شب است، به صواب رفته است. بالاخره سیوطی در جمله‌ای کوتاه به شکست این‌گونه تعیین مصادیق اعتراف کرده و گفته است: «وجود خلفای دوازده گانه تا کنون تحقق نیافته است».^۲

دکتر احمد محمود صبحی نیز به این شکست تصریح کرده است و می‌گوید: از جهت فکری، اهل سنت نظریه‌ای که بتوان به آن اعتماد کرد ارائه نداده‌اند.^۳

دوم؛ جوابی است که مصادیق حدیث در آن به روشنی و صراحت معرفی شده‌اند و تعیین آن‌کار دشواری نیست، چون پیامبر (ص) در احادیث متعددی به آن‌ها اشاره کرده است و از عقل به دور است که پیامبر لب به سخنی بگشاید اما معنا و مفهوم آن را مسکوت بگذارد، بنابراین در حدیث ثقلین و غیره به این مصداق‌ها اشاره شده است. افزون بر این، احادیثی در دست است که آن‌ها را یکایک نام برده و مشخص کرده است.

کلینی با سند صحیح از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند که گفت: «روزی به حضور فاطمه (س) رسیدم، در مقابل او لوحی بود که نام اوصیاء در آن نوشته

۲. الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۸۵.

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۰.

۳. الزبیدی، ص ۳۵.

شده بود، آن‌ها را شمردم، دوازده نام بود که آخرشان قائم و سه نفر از آن‌ها محمد و چهار نفرشان علی نام داشتند».^۱

کلینی از ابوهاشم داود بن قاسم جعفری، از ابو جعفر (ع) نقل می‌کند که فرمود: «امیر المؤمنین (ع) در حالی که حسن (ع) همراهش بود آمد و تمام ائمه اثنا عشر را نام برد».^۲ این حقیقت را شیخ صدوق و حنفی و خزّاز و سایر بزرگان شیعه و سنی نقل کرده‌اند.^۳

نعمانی با سند از رسول خدا نقل کرده که فرمود: «از اهل بیت من، دوازده تن امام خواهند بود».^۴ شیخ مفید نیز با سند از رسول خدا نقل کرده که فرمود: «کار امامت بعد از من بر عهده دوازده نفر است که علی بن ابی طالب و یازده فرزندش هستند».^۵

علاوه بر این‌ها، سیره عملی ائمه بزرگوار که علمای طرفین نقل کرده‌اند، مؤید همین مطلب است و نشان می‌دهد که فقط اینان شایسته مصادیق آن حدیث هستند. شهید صدر می‌گوید: «این حدیث انعکاس واقعیت موجود نیست، بلکه بیان یک حقیقت ربّانی است و پیامبری که هرگز از روی هوای نفس سخن نگفته، فرموده است: 'خلفای بعد از من دوازده نفرند' که مراد، ائمه دوازده گانه واقعی هستند که از امام علی (ع) شروع و به مهدی (عج) ختم می‌شوند و تنها مصادیق حقیقی و معقول این حدیث به‌شمار می‌روند».^۶

به علاوه، در اصل حدیث، عبارت «همگی از قریشند» نبوده بلکه اصل حدیث این‌گونه بوده است: «**كُلُّهُمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ**» (همگی از بنی‌هاشمند). قندوزی حنفی، یکی از علمای اهل سنت، به نقل از جابر بن سمره می‌گوید که

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۹۸، باب ۱۲۶، حدیث ۹.

۲. همان، ج ۱، ص ۵۹۱، باب ۱۲۶، حدیث ۱.

۳. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۲۶۴، باب ۲۸، حدیث ۴؛ ینابیع المودة لذوی القربى، ج ۳، ص

۳۸۴، باب ۹۴؛ کفاية الأثر فی النصّ علی الأئمة الاثنی عشر، ص ۱۰-۲۲.

۴. الغيبة، نعمانی، ص ۶۶، باب ۴، حدیث ۶.

۵. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۴۵-۳۴۶.

۶. مبحث حول المهدي، ص ۶۷.

جابر گفت: «با پدرم نزد رسول خدا (ص) بودم؛ شنیدم که فرمود: بعد از من دوازده نفر خلیفه خواهند بود، بعد صدایش را پایین آورد و چیزی گفت که من نشنیدم، از پدرم پرسیدم: پیامبر چه فرمود؟ گفت فرمود: همه آنان از بنی هاشم هستند؛ سماک بن حرب نیز همین‌گونه روایت کرده است».^۱

تا این‌جا روشن شد که کتاب خدا و احادیث پیامبر و اهل بیت (علیهم‌السلام) از آغاز، این سنگ بنای اساسی را در ضمیر انسان نصب کرده‌اند تا وجود مصلح موعود بشریت را تأیید و اثبات کنند.

احادیث فراوانی در دست است که تئوری مصلح جهانی را تأیید و در عین حال مفسدان را به عذاب و مرگ به دست مهدی موعود تهدید می‌کند؛ همان کسی که برای به راه آوردن انحرافات و محو ظلم و تجاوز در انتظارش هستیم. در فصل بعدی به بحث دربارهٔ مصداق عینی صاحب این امر می‌پردازیم.

۱. ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۲۹۰، حدیث ۴.

فصل سوم

مصداق واقعی مصالح جهانی و مهدی موعود

مقدمه

بعد از تصریح و تأکید ادیان گذشته و دین حنیف اسلام در باب تئوری اصلاح جهانی و بشارت روز موعود و حمایت حتمی آسمانیان از مؤمنان زمین و برپایی دولت بزرگ اسلامی و عدالت مطلقه که هدف انبیا و مصلحان در طول تاریخ بوده است، بلافاصله این سؤال مهم مطرح می‌شود که مصداق عینی این نظریه که این مفاهیم و اندیشه‌ها را کاملاً تحقق می‌بخشد کیست؟

یهود به طور مبهم به این سؤال جواب می‌دهد و هویت مُصلح را دقیقاً مشخص نمی‌کند بلکه فقط می‌گوید که او از فرزندان داود است؛ یکی از پیامبران بنی‌اسرائیل می‌گوید: «از شجرهٔ ابوداود شاخه‌ای می‌روید و می‌بالد و روح پروردگار در وی حلول می‌کند... الخ».^۱

مسیحیت در جواب این سؤال می‌گوید: او «ابنُ الله» است و می‌گویند: «مسیح فرزند خداست و روزی برمی‌گردد تا بر زمین حکومت کند و هر کس به او ایمان آورد، به نعمت‌های جاوید الهی دست خواهد یافت».^۲

اسلام در جواب می‌گوید که آن شخص موعود، مهدی منتظر، از نوادگان رسول خدا (ص) و از فرزندان فاطمه است؛ در این باب مسلمانان هیچ اختلافی ندارند. این تعارضی با عقیدهٔ یهودیان ندارد، زیرا مهدی از نوادگان رسول خدا و از نسل انبیای الهی است و بدیهی است که اجداد پیامبر (ص) همه از موحدان و

۱. البرهان فی علامات آخر الزمان، ج ۱، ص ۱۲۲-۱۲۳.

۲. المسیح فی القرآن و التوراة و الانجیل، ص ۵۳۳.

انبیا بوده‌اند و بنا به تعبیر شیخ طوسی: «در بین آنها (اجداد پیامبر) غیر موحد نبوده است»، چون پیامبر فرموده است: «خداوند پیوسته مرا از صلب‌های پاک به رحم‌های پاکیزه منتقل کرده است».^۱

در حدیثی دیگر از رسول‌الله (ص) آمده است که فرمود: «خداوند مرا از اصلاب پاک به ارحام مطهرة مصفا و مهذب انتقال داده و هر نسلی که به دنیا آمده، من در بهترین آنها بوده‌ام»^۲، و پاک‌تر و شریف‌تر و بهتر و بزرگوarter از نسل انبیا و اوصیا علیهم‌السلام یافت نمی‌شود.

بنابراین، مهدی منتظر از این ارحام پاک و اصلاب پاکیزه است. این سخن با نظر مسیحیت در این باره تعارض ندارد، چون اسلام به تبعیت عیسی از مهدی موعود اسلام و اقتدا به او تصریح کرده است؛ یعنی آنچه را مسیحیت وعده داده است، در روزگار قیام مهدی محقق خواهد شد، که عیسی پس از ظهور مهدی از آسمان فرود می‌آید و به او اقتدا می‌کند و نعمت‌های پایداری که مسیحیت به پیروان خود وعده داده، بنابر عقیده آنان، به عیسی (ع) و در اصل به مهدی منسوب است.

این مقایسه‌ای بود میان عقاید یهود و نصارا با عقاید اسلامی در باب مهدی موعود؛ اما مناقشه اصلی در اسلام بر سر تعیین دقیق هویت این مصلح و نسب شریف اوست؛ اگر چه عموماً او را از نوادگان رسول خدا و از فرزندان فاطمه می‌دانند.

ما این فصل را دور از شعار و تعصب مذهبی، به بحث دقیق علمی درباره این قضیه مهم در تاریخ اسلام اختصاص داده‌ایم و در آن دیدگاه‌های رایج شیعه و سنی و میزان پشتوانه علمی هر یک را ارائه خواهیم کرد.

هویت شخصی مهدی منتظر (عج)

در روایات صحیح و مورد قبول شیعه و سنی، لفظ مهدی به کار رفته است و این روایات به اصلاح جهان به دست او اشاره کرده‌اند. قبل از پرداختن به بحث

۲. بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۲۰.

۱. التبیان، ج ۷، ص ۱۲۹.

درباره شخصیت او، باید لفظ مهدی را معنا کنیم چون متضمّن دو تعبیر است: اول؛ این لفظ بر هر کسی که به سوی حق هدایت شده باشد، اطلاق می شود. ابن منظور در لسان العرب می گوید: مهدی کسی است که خدا او را به حق هدایت کرده باشد و به این جهت مهدی نامیده شده و پیامبر به وجود او بشارت داده است.^۱

دوم؛ مهدی، نام کسی است که دولت بزرگ و عدالت مطلقه را برپا می کند و دارای صفاتی است که رسول خدا و اهل بیت - علیهم السلام - برشمرده اند، از جمله این که: «يَمْلَأُ الارضَ قِسْطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً»، (زمین را همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد، پر از عدل و داد می کند)، این لفظ چنان حقیقت دینی گرفته است که وقتی بیان می شود، بلافاصله ذهن انسان متوجه معنای دوم می گردد، اگر چه شامل معنای اول هم هست.

به سادگی می توان دریافت که معنای اول، مصداق معنای دوم را نیز شامل می شود اما عکس آن صادق نیست، چون معنای اول علاوه بر انبیا و اوصیا شامل مهدی موعود که عدالت را برپا می کند می شود، اما معنای دوم فقط مختص مهدی است و شامل دیگران نمی شود.

این تقسیم بندی در بیان امام باقر (ع) آمده است. حکم بن ابی نعیم از امام پرسید: آیا مهدی تو هستی؟ امام پاسخ داد: همه ما هدایت کننده به سوی خدا هستیم. او قانع نشد چون ذهنش متوجه معنای اول لفظ مهدی بود ولی امام به مفهوم دوم آن اشاره کرد، بنابراین دوباره پرسید: آیا تو هستی که دشمنان خدا را نابود می کنی؟ امام جواب داد: ای حکم، چگونه من می توانم مهدی موعود باشم، حال آنکه من چهل و پنج سال دارم و صاحب این امر از من جوان تر و چابک سوارتر خواهد بود.^۲

در این سؤال و جواب، امام، بین مهدی به معنای هدایت کننده به سوی خدا و مهدی که زمین را پر از عدل و داد می کند تفاوت قایل شده است.

۱. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۲۵۴.

۲. اصول کافی، ج ۱: ص ۶۰۱-۶۰۲، باب ۱۲۸، حدیث ۱.

یکی از اصحاب امام صادق (ع) از ایشان پرسید: صاحب الامر شما هستید؟ امام فرمود: نه، پرسید: پس او کیست؟ امام پاسخ داد: او کسی است که زمین را در دوره‌ای از غیبت، همان‌گونه که از ظلم و ستم پر شده باشد، از عدل و داد پر می‌کند.^۱

علت اصلی این‌گونه سؤال‌ها درباره مهدی موعود، فشارهای سیاسی بود که گاه و بی‌گاه یاران امام با آن مواجه بودند، به طوری که آنان را وامی‌داشت تا از این نجات‌بخش یاد کنند و از آبا و اجدادش درباره او سؤال کنند؛ ما طبیعت مبارزه اصحاب ائمه با حُکام سیاسی وقت را شرح خواهیم داد. اینک این بحث را در چند مورد بررسی می‌کنیم:

اول: نام شخصی ایشان

در میان مسلمانان کسی نیست که در نام شخصی مهدی موعود، یعنی «محمد» تردید کند، بلکه هر دو گروه در احادیث رسول خدا و اهل بیت (علیهم‌السلام)، بر این نام تصریح کرده‌اند؛ یکی از آن احادیث این است: عبدالله بن مسعود به نقل از پیامبر (ص) نقل می‌کند که فرمود: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَمْلِكُ النَّاسَ رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ بَيْتِي، يُوَاطِئُ اسْمَهُ اسْمِي»، (قبل از آن که قیامت برپا شود، مردی از اهل بیت من که همانام من است، بر مردم حکم خواهد راند).^۲

ابن حماد نیز به سند از ابوظفیل نقل کرده است که پیامبر (ص) فرمود: «المَهْدِيُّ اسْمُهُ اسْمِي»، (مهدی همانام من است).^۳

ذهبی به سند از زر و او از عبدالله روایت کرده است که رسول خدا فرمود: «لَا تَذْهَبُ الْإَيَّامُ وَاللَّيَالِي حَتَّى يَمْلِكَ الْعَرَبَ رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِئُ اسْمَهُ اسْمِي»، (شب و روز تداوم خواهد یافت تا این‌که مردی از اهل بیت من که همانام

۱. تفسیر القرآن العظیم، ص ۸۲.

۲. السنن الواردة فی الفتن و غوائلها و الساعة و أشراتها (سنن الدانی)، ۹۴-۹۵.

۳. الفتن، ۳۶۸-۱۰۸۰.

من است، بر عرب حکومت کند)، سپس می‌گوید که ترمذی این حدیث را صحیح دانسته است.^۱

سیوطی در الدرالمنثور گفته است: ترمذی این حدیث را به نقل از ابوهریره آورده و تأیید کرده است که پیامبر خدا (ص) فرمود: «لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَلِي رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَواطِئُ اسْمُهُ اسْمِي»^۲، (اگر از عمر دنیا یک روز باقی مانده باشد، خداوند آن روز را چنان طولانی خواهد کرد تا مردی از اهل بیت من قیام کند، او همانم من است).

علمای شیعه بر این نام اتفاق نظر دارند و در این جا نیازی به ذکر آن‌ها نیست، چون این امری است که نزد خاصه و عامه روشن است و جزو مسلمات به شمار می‌رود و اختلافی در آن نیست.

دوم: نام پدر ایشان

درباره نام پدر امام (ع) دو قول است؛ اول حسن عسکری و دوم عبدالله. علمای شیعه به اتفاق، قول اول را درست می‌دانند و شماری از علمای اهل سنت بر قول دوم رفته‌اند.^۳

عامل اساسی که به قول دوم منجر شده این است که در فرهنگ اسلامی، احادیثی آمده که می‌گوید نام پدر مهدی - برخلاف عقیده شیعه - عبدالله است نه حسن؛ عاصم بن ابی النجود از زرین حبش از عبدالله بن مسعود از پیامبر نقل کرده است که فرمود: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَمْلِكَ النَّاسَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَواطِئُ اسْمَهُ اسْمِي وَ اسْمُ أَبِيهِ اسْمُ أَبِي»^۴، (قیامت برپا نمی‌شود تا این که مردی از اهل بیت من که خودش همانم من و پدرش همانم پدر من است، بر مردم حکومت کند).

۱. سیر أعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۴۷۲. ۲. الدر المنثور، ج ۷، ص ۴۸۴.

۳. این که می‌گوییم بعضی از علمای سنی بدان معناست که بعضی از آنان صریحاً نام پدر امام را حسن دانسته‌اند.

۴. السنن الواردة في الفتن و غوائلها و الساعة و أشراتها، ۹۴-۹۵.

ابن حماد به سند از ابوظفیل روایت کرده است که رسول خدا فرمود: «المهدی، اسمه اسمی و اسمُ ابیه اسمُ ابی»^۱، (مهدی همانم من و پدرش همانم پدر من است).

برخی این احادیث را که غالباً به ابن مسعود می‌رسد نقل کرده‌اند، اما در سلسله سند حدیث ابن حماد، رشدین بن سعد المهری قرار دارد. احمد بن حنبل درباره او می‌گوید: او از چیزهایی که روایت می‌کند پروایی ندارد و ابوزرعه نیز گفته است: وی مردی ضعیف‌الحدیث است، ابوحاتم احادیث او را نادرست شمرده و نسائی گفته است که حدیث او را کنار نهاده‌اند و کسی از او حدیث نمی‌نویسد.^۲

اما در احادیثی که به ابن مسعود ختم می‌شود و از قول محدثان بزرگ اهل سنت روایت شده است، عبارت «..اسمُ ابیه، اسمُ ابی» دیده نمی‌شود. مقدسی شافعی بعد از آنکه این حدیث را بدون این عبارت زاید ذکر کرده، بر این مطلب تأکید کرده و گفته است: «گروهی از پیشوایان علم حدیث، آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند، از جمله امام ابوعلی ترمذی در جامع خود و امام ابوداود در سنن و حافظ ابوبکر بیهقی و شیخ ابوعمرو الدانی را می‌توان نام برد که همگی این حدیث را بدون اضافات آورده‌اند».^۳

ذهبی ابن حدیث را بدون اضافات به سند از محمد بن هارون این‌گونه نقل کرده است: «عمرو بن علی به نقل از یحیی بن سعید از سفیان و او از عاصم از زر و از عبدالله آورده است که رسول خدا فرمود: 'لا تذهبُ الایامُ و اللیالی حتی یملک العرب رجلٌ من اهل بیتی یواطیءُ و اسمه اسمی'»^۴ سپس گفته که ترمذی آن را صحیح دانسته است.

سیوطی در الدر المنثور می‌گوید: «این حدیث را ترمذی از طریق ابوهریره

۱. الفتن، ۳۶۸ - ۱۰۸۰.

۲. تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۹، ۱۹۱-۱۹۱۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۳۴۰.

۳. عقد الدرر فی اخبار المنتظر، حدیث ۵۱ - باب ۲.

۴. سیر أعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۴۷۲.

آورده و آن را صحیح دانسته است که رسول خدا (ص) فرمود: ^۱ «لو لم يبق من الدنيا إلا يومٌ لطوّل الله ذلك اليوم حتى يلي رجلٌ من اهل بيتي يواطىء اسمه اسمي»^۱.

در کتاب الفتن نعیم بن حماد آمده است: ابن عیینه به نقل از عاصم و او از عبدالله و از پیامبر می‌گوید: پیامبر فرمود: «المهدی یواطىء اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی». سپس می‌گوید: چند بار این حدیث را از پیامبر شنیدم، اما پیامبر از پدر مهدی نام نبرد.^۲

ابن خلدون در تاریخ خود عبارت «اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی» را آورده و گفته است: «در سلسله روایات این حدیث، دو تن، یعنی داود بن المجنی بن المحرم و پدرش، که داود حدیث را از وی نقل کرده، بسیار ضعیف الحدیث هستند».^۳

طبرانی در معجم الاوسط به نقل از احمد و او از عبدالاعلی بن حماد النرسی و او از عبیدالله بن موسی از زائده و او از عاصم از قول زر و او از عبدالله روایت کرده است که پیامبر فرمود: «لو لم يبق من الدنيا إلا يومٌ لطوّل الله ذلك اليوم حتى يلي رجلٌ من اهل بيتي يواطىء اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی، یملاء الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً». سپس می‌گوید: این حدیث را کسی جز عبدالله از زائده روایت نکرده است.

در حاشیه کتاب شرح الاخبار اثر نعمان بن محمد تمیمی المغزی (متوفی ۳۶۳ ق) آمده است: ابوداود می‌گوید: در بیشتر روایات حفاظ و ناقلان موثق اخبار فقط عبارت «اسمه اسمی» آمده و عبارت «اسم ابیه اسم ابی» را شخص زائده به حدیث افزوده است؛ سپس گفته: علی بن عیسی می‌گوید: محدثان شیعه این حدیث را صحیح نمی‌دانند چون از نظر آنها، نام مهدی و پدرش معلوم است، اما عامّه گفته‌اند: زائده چیزهایی به حدیث می‌افزود و باید این را نیز جزو

۲. الفتن، ص ۲۷۷.

۱. الدر المنثور، ج ۷، ص ۴۸۴.

۳. تاریخ ابن خلدون، ص ۳۲۱.

افزودنی‌های او بدانیم تا اقوال و روایات یکدست باشد.^۱ زین‌الدین ابومحمد علی‌بن یونس (متوفای ۸۷۷ ق) در شرحی که بر این عبارت اضافی نگاشته می‌گوید:

این عبارت اضافی که از طریق شما به دست ما رسیده، از نظر ما قابل قبول نیست و علمای علم اصول بر راوی آن ایراد گرفته‌اند؛ کنجی گفته است که ترمذی این حدیث را در جامع خود بدون عبارت «اسم ابیه اسم ابی» آورده است، ابوداود هم آن را به همین ترتیب نقل کرده است.^۲

علاوه بر آن، بیشتر محدثان اهل سنت، حدیث را بدون این بخش اضافی نقل کرده‌اند، طبرانی در معجم خود آن را در موارد متعددی از ابن مسعود آورده است که این بخش اضافی در آن نیست؛ شماره این احادیث به ترتیب زیر است: ۱۰۲۱۴، ۱۰۲۱۵، ۱۰۲۱۷، ۱۰۲۱۸، ۱۰۲۱۹، ۱۰۲۲۰، ۱۰۲۲۱، ۱۰۲۲۳، ۱۰۲۲۵، ۱۰۲۲۶، ۱۰۲۲۷، ۱۰۲۲۹، ۱۰۲۳۰.

آنچه به طور قطع می‌توان گفت این است که این بخش اضافی را کسانی وارد فرهنگ اسلامی کرده‌اند که این لقب را انتظار می‌کشیده‌اند و هدفشان از این کار، سوء استفاده از آن در جهت منافع شخصی بوده است، به ذکر این نکته بسنده می‌کنم که محمد بن عبدالله بن حسن لکنت زبان داشته است و ابوهریره می‌گوید او که دچار لکنت زبان بوده گفته است: نام مهدی محمدبن عبدالله است.^۳

بنابراین، بخش اضافی حدیث، یعنی «اسم ابیه، اسم ابی» یا از کارهای زائده است که مورد طعن و ایراد بوده یا کار کسانی است که خواسته‌اند از این عبارت بهره‌برداری کنند و آن را به دروغ و جعل به حدیث افزوده‌اند.

آنچه علمای تشیع به آن استناد می‌کنند این است که پدر امام مهدی و مصلح جهانی، حسن عسکری (ع) است و می‌توان آن را از چند جنبه بررسی کرد:

۱. شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، ج ۳، حاشیه ص ۳۸۷.

۲. الصراط المستقیم الی مستحقّی التقدیم، ج ۲، ص ۲۲۲.

۳. مقاتل الطالبیین، ص ۱۶۳.

اول: هویت مصلح جهانی از نظر پیامبر (ص)
 دوم: هویت مصلح جهانی از نظر اهل بیت (ع)
 سوم: نظر علمای انساب دربارهٔ محمدبن حسن عسکری (ع)
 چهارم: اقوال علمای اهل سنت دربارهٔ مهدویت محمدبن حسن عسکری (ع) و ولادت او

پنجم: ملاقات‌های فردی و جمعی امام
 ششم: فرمان‌ها و نامه‌های صادره از جانب امام

اول: هویت مصلح جهانی از دیدگاه پیامبر (ص)

بعد از آنکه نظریهٔ اصلاح و مصلح جهانی از کتاب خدا و بیانات رسول الله و جانشینانش تبیین شد و در فصل قبل به آن پرداختیم، اینک باید مصداق حقیقی و عینی این مصلح را بیابیم؛ مهم‌ترین مطلب در باب مصداق عینی این نظریه، تعریف و تعیین هویت شخصی ایشان است تا راه بر هرگونه بهره‌برداری سیاسی و سوء استفاده از این نظریه که حامل قیام و انقلاب دینی است، بسته شود؛ از این رو، پیامبر (ص) نَسَب این رهبر را تعیین کرده تا راه بر فرصت‌طلبان مسدود گردد.

ابن ماجه، حاکم، سیوطی، طوسی و دیگران گفته‌اند که رسول الله (ص) فرمود: «نَسَب مهدی به عبدالمطلب می‌رسد»، و فرمود: «من، حمزه، علی، جعفر، حسن، حسین و مهدی سادات اهل بهشت و فرزندان عبدالمطلب هستیم».^۱

رسول خدا (ص) به این بسنده نکرد، بلکه از او به نام یاد کرد و فرمود: «روزگار برقرار خواهد ماند تا این‌که مردی از اهل بیت من بر عرب حاکم گردد، او همان من است»^۲، آنگاه دایرهٔ معرفی او را بسیار محدود کرد و

۱. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۸، حدیث ۴۰۸۷، باب خروج المهدی؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۳۳؛ الغیبه، ص ۱۱۳.

۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۷۱۰، حدیث ۴۰۸۷؛ سنن ابی داوود، ج ۴، ص ۲۳۳، حدیث ۴۲۸۲؛ المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۲۶۷، حدیث ۵۶۶.

فرمود: «مهدی، بر حق و از فرزندان فاطمه است».^۱

نکته جالب این است که این حدیث از صحیح مسلم حذف شده است، حال آنکه ابن حجر، متقی هندی، شیخ محمد بن علی الصبان و شیخ حسن العدوی المالکی آن را از صحیح مسلم نقل کرده‌اند اما چاپ‌های جدید صحیح مسلم فاقد این حدیث است.

تا این جا ثابت شد که نام مهدی (عج) محمد و از اهل بیت رسول الله و از فرزندان فاطمه (س) است، اما با این تعریف هر کس که منتسب به فاطمه (س) باشد می‌تواند از این لقب برای مشروعیت بخشیدن به قیام خود بهره‌برداری کند ولی رسول خدا تعریفی دیگر بر آن افزوده است که امکان سوءاستفاده بسیار محدود می‌شود.

دارقطنی، ابن صباغ مالکی، سمعانی، قندوزی حنفی و شیخ صدوق و سایرین نقل کرده‌اند که رسول خدا (ص) به فاطمه فرمود: «ای فاطمه، به ما اهل بیت شش خصلت داده شده که به هیچ یک از گذشتگان و آیندگان داده نشده است و نخواهد شد... و مهدی امت که عیسی پشت سرش نماز می‌خواند، از ماست»، بعد دستش را بر شانه حسین (ع) نهاد و فرمود: «مهدی امت از نسل این است».^۲

صدوق به نقل از سلمان (ره) روایت کرده است که گفت: «به حضور پیامبر رسیدم، حسین (ع) در دامان او نشسته بود و پیامبر چشم و دهان او را می‌بوسید و می‌فرمود: 'تو سید و فرزند سیدی، تو امام و فرزند امامی و پدر امامان هستی،

۱. سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۰۷، حدیث ۴۳۸۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۸، حدیث ۴۰۸۶؛ المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۵۶۶؛ کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، ج ۱۴، ص ۲۶۴، حدیث ۳۸۶۶۲؛ اسعاف الراغبین فی سیرة المصطفیٰ، ص ۱۴۵، مشارق الانوار فی فوز اهل الاعتبار، ص ۵۹؛ الصواعق المحرقة علی اهل الرفض و الضلال و الزندقة، ج ۲، ص ۴۷۲، باب ۱۱.
 ۲. این حدیث را دارقطنی آورده است. همچنین الکنجی در البیان فی اخبار صاحب الزمان، ص ۱۱۶-۱۱۷، باب ۹؛ الفصول المهمة فی معرفة أحوال الائمة (ع)، ص ۲۹۵-۲۹۶، فصل ۱۲؛ فضائل الصحابه، سمعانی؛ به نقل از ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۸۳۹، شماره ۲۶، باب ۹۴.

تو حجت و فرزند حجت و پدر نه حجت از نسل خود هستی که نهمین آنها قائم است»^۱.

تا این جا ثابت شد که نام مهدی (عج)، محمد و از فرزندان رسول خدا (ص) و از فاطمه (س) و نهمین فرزند از نسل حسین (ع) است و عیسی به او اقتدا خواهد کرد و در حدیث لوح و احادیث دیگر تأکید شد که رسول خدا (ص) یکایک امامان را تا مهدی منتظر (عج) نام برده است.

این مشخصات در روایات رسول خدا (ص) آمده است و نه تنها هیچ یک از علمای شیعه بر آن خرده نگرفته‌اند، بلکه مذهب شیعه اثنی عشری، بر نام ائمه تصریح دارند که اول آنها علی (ع) و آخرینشان مهدی (عج) هستند.

دوم: هویت مصلح جهانی از دیدگاه اهل بیت (ع)

بعد از اظهار نظر رسول خدا (ص) درباره هویت مهدی (عج)، اهل بیت نیز به همین منوال عمل کرده‌اند تا باب سوء استفاده بر روی کسانی که اهداف بلندپروازانه و سیاسی دارند، بسته شود؛ امیرالمؤمنین (ع) در چند مورد بر آن تأکید کرده است از جمله این که ابو وائل می گوید: علی (ع) نگاهی به حسین (ع) انداخت و فرمود: «این پسر سید است همچنان که رسول الله، او را سید نامیده است، از صلب او مردی همان پیامبرتان قیام می کند در آن زمان مردم در جهل و بی خبری به سر می برند و جور و ستم آشکار و حق مرده است، آسمانیان از قیام او خوشحال می شوند، او مردی است با پیشانی بلند و بینی برآمده و... الخ»^۲.

أصبغ بن نباته از امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده که فرمود: «مهدی آخر الزمان از ماست، هیچ امتی در انتظار موعودی غیر از او به سر نمی برند»^۳.
در این بیان، امام مهدویتی را که منسوب به اهل بیت نباشد نفی می کند؛ از

۱. الخصال، ج ۲، ص ۴۸۶، حدیث ۱۲، باب ۹؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۵۰، باب ۲۴،

حدیث ۹. ۲. مجموع الرسائل، ج ۲، ص ۳۰۱.

۳. شرح الاخبار فی فضائل الاثمة الاطهار، ج ۱، ص ۱۲۴.

این صریح‌تر حدیثی است که امام حسین (ع) از پدرش نقل کرد که فرموده بود: «ای حسین، نهمین نسل از فرزندان تو قائم بالحق است».^۱

ابن حماد نیز این قول امیرالمؤمنین را که «مهدی از نسل من است» نقل کرده است، بعضی‌ها اشکال کرده‌اند که اگر مهدی آن‌گونه که در احادیث گذشته تصریح شده، از فرزندان رسول خداست، چگونه می‌تواند از نسل علی (ع) باشد؟

من گمان نمی‌کنم کسی در جواب این سؤال درماند، چرا که انتساب مهدی به پیامبر از طریق فاطمه (س) است و نسبت او به علی این است که علی همسر بتول، نور چشم پیامبر است.

اینک نوبت امام حسن (ع) است که نسبت مصلح موعود را مشخص کند و بر آنچه پدر و جدش بیان کرده‌اند که مهدی نهمین فرزند از اولاد حسین (ع) است، صحّه بگذارد، او بعد از صلح با طاغوت زمان خود، معاویه، در حدیثی طولانی درباره مهدی می‌گوید: «او نهمین نسل از اولاد برادرم حسین است».^۲

پس از آن نوبت امام حسین (ع) بود که بگوید: «نهمین نسل از اولاد من سنتی از یوسف و سنتی از موسی دارد؛ او قائم ما اهل بیت است، خداکار او را در یک شب سامان می‌بخشد».^۳ و نیز فرمود: «قائم این امت، نهمین فرد از نسل من و صاحب غیبت است».^۴ و فرمود: «دوازده نفر از ما اهل بیت امیرند که اولشان امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب و آخرشان نهمین فرد از فرزندان من است».

امام زین‌العابدین فرمود: «پنجمین کس از فرزندان او - یعنی امام صادق - جعفر نام دارد که با گستاخی نسبت به خدا و رسول ادعای امامت می‌کند».^۵ از امام سجاد روایات متعددی در دست است که محتوای آن با روایات اجدادش اختلافی ندارد.

چون نوبت به به امام باقر (ع) رسید، ایشان نام ائمه و تعدادشان را بیان

۱. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۳۰۴.
 ۲. کشف‌الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۳، ص ۳۲۸.
 ۳. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۳۱۷.
 ۴. شرح اصول کافی، ج ۷، ص ۳۱۷.
 ۵. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۸.

فرمود که به طور کامل در کتاب الغیبة شیخ طوسی آمده است.

حمیری از امام صادق (ع) پرسید: ای فرزند رسول خدا، اخباری که از طریق پدر و اجدادتان درباره غیبت و صحت آن رسیده برایم بیان کن و بگو که این امر برای چه کسی محقق می شود؟ امام فرمود: «این غیبت بر ششمین فرزند از نسل من واقع می شود، او دوازدهمین امام هدی بعد از رسول خداست».^۱

در حدیثی دیگر می فرماید: «پیشوای هدایت و صاحب الامر، از صلب این امت - و به موسی بن جعفر (ع) اشاره کرد - او ظهور خواهد کرد و زمین را پس از آن که از ظلم و جور پر شده باشد، از عدل و داد پر خواهد کرد».^۲

یونس بن عبدالرحمن می گوید: «بر موسی بن جعفر وارد شدم و گفتم: ای فرزند رسول خدا، قائم شما هستید؟ فرمود: من قائم به حق هستم، اما قائم به حق که زمین را از وجود دشمنان خدا پاک می کند و آن را همان گونه که پر از ظلم و جور شد، پر از عدل و داد می کند پنجمین فرزند من است».^۳

امام رضا (ع) به دعبل فرمود: «ای دعبل، امامان بعد از من، فرزندانم محمد و بعد از او فرزندش علی و پس از او فرزندش حسن و بعد از حسن فرزندش حجت قائم هستند که قائم غایب می شود و در انتظار به سر می برد».^۴

امام جواد (ع) نیز این مطلب را بیان کرده و فرموده است: «قائم، سومین نفر از فرزندان من است؛ قسم به آن کسی که محمد را به نبوت مبعوث کرد و ما را به امامت مخصوص گردانید، اگر یک روز از دنیا باقی مانده باشد، خداوند آن روز را آن قدر طولانی می گرداند تا او ظهور کند».^۵

صفزین ابی دلف روایت کرده و گفته است: از علی بن محمد بن علی الرضا (ع) شنیدم که می فرمود: «امام بعد از من به فرزندم حسن و بعد از او فرزندش قائم

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۳. ۲. الغیبة، طوسی، ص ۴۲.

۳. الفتن، ص ۲۶۶، «باب نسب المهدي»؛ التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، ص ۱۷۶، باب ۱۹۰، حدیث ۲۳۸.

۴. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۱۵؛ کفاية الاثر فی النص علی الأئمة الاثنی عشر، ص ۳۱۷.

۵. اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۷، ص ۱۳۸.

است که زمین را همان‌گونه که پر از ظلم و جور شده باشد، پر از عدل و داد می‌کند».^۱

اما حضرت عسکری (ع) دو وظیفه مهم برعهده داشت:
اول: مخفی نگه داشتن فرزندش.

دوم: اثبات ولادت او برای نسل‌های آینده.

با آنکه حکومت وقت، در انتظار ولادت این نجات‌بخش به سر می‌برد، اما امام عسکری موفق شد با علم و تدبیر خود، این دو وظیفه خطیر را به نحو احسن به انجام رساند و پسرش را از دیده مردمان پنهان نگه دارد و در عین حال، ولادتش را برای اصحاب خاص خود اثبات نماید.

ثقة الاسلام کلینی از محمد بن یحیی عطار - که نجاشی درباره‌اش گفته است: او در روزگار خود شیخ اصحاب ما و مردی ثقة و سرشناس بوده و احادیث بسیاری روایت کرده است^۲ - و او از احمد بن اسحاق که بنا به قول آقای خوئی، مشترک بین رازی و اشعری است^۳ و هر دو به تصریح شیخ طوسی از ثقات هستند^۴، از ابوهاشم جعفری که نزد ائمه مردی عظیم‌القدر و شریف و ثقة بوده^۵ روایت کرده است که گفت: به ابو محمد (ع) گفتم: عظمت تو مانع از آن است که از تو سؤال کنم، آیا اجازه می‌دهی چیزی بپرسم؟ فرمود: بپرس، گفتم: ای سرور من، آیا شما فرزندی داری، فرمود: بله.

این خبر صحیح گواه آن است که امام عسکری فرزند داشته است و در خبری صحیح از عسکری (ع) که کلینی به نقل از علی بن محمد (ثقه)^۶، از محمد بن علی بن بلال (ثقه)^۷ روایت کرد، آمده است: «ابو محمد دو سال قبل از رحلت، مرا

۱. الاجتماع، ج ۲، ص ۴۸. ۲. رجال نجاشی، ص ۳۵۳، حدیث ۹۴۶.

۳. معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، ج ۲، ص ۴۳.

۴. رجال طوسی، ص ۳۹۷، حدیث ۵۸۱۷ و ص ۳۸۳، حدیث ۵۶۴۳.

۵. رجال نجاشی، ص ۱۵۶، حدیث ۴۱۱.

۶. معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، ج ۱۲، ص ۱۲۷، حدیث ۸۳۸۴.

خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال، ص ۱۸۷، حدیث ۹.

۷. رجال طوسی، ص ۴۰۱، حدیث ۵۸۸۸.

از فرزند و جانشین خود با خبر ساخت و سه روز قبل از مرگ نیز جانشین خود را به من معرفی کرد».^۱

کلینی و دیگر محدثان شیعه در کتاب‌های خود، بابی را به وجود فرزند امام عسکری اختصاص داده‌اند و آن را «باب اشاره و تصریح به صاحب‌خانه» نامیده‌اند.

این روایات که امامیه به آن‌ها تمسک می‌جویند، قهراً این اعتقاد را تقویت می‌کند که مهدی همان محمدبن حسن عسکری (ع) است. لازم به ذکر است که روایات نقل شده در این فصل، تنها بخشی از روایات اهل بیت است.

سوم: علمای انساب و محمد بن حسن عسکری (ع)

کسی نباید درباره ولادت یا عدم ولادت افراد اظهار نظر کند، مگر آن‌که به علم انساب و فروع آن مطلع و در آن صاحب‌نظر باشد. در قضیه مهدی، علمای انساب از زمان غیبت صغری تا سال ۱۳۴۶ ق به ولادت اذعان کرده‌اند.

سهل بن عبدالله بن داود بن سلیمان نجاری، نسب‌شناس معروف و معاصر غیبت صغری، می‌گوید: «فرزند علی بن محمدالتقی، حسن عسکری (ع) از کنیزی حبشی به نام ریحانه متولد شد، ولادت او به سال ۲۳۱ ق و رحلتش به سال ۲۶۰ در سامرا بود، حسن هنگام رحلت بیست و نه سال داشت؛ پسر دیگر علی بن محمدالتقی (ع)، جعفر بود که امامیه او را جعفر کذاب می‌نامند، چون بدون در نظر گرفتن برادرزاده‌اش قائم حجت که هیچ خرده‌ای بر اصل و نسب او وارد نیست، مدعی میراث امامت و جانشینی امام عسکری (ع) شده بود».^۲

سید عمری، نسب‌شناس معروف قرن پنجم هجری می‌گوید: «ابومحمد در حالی از دنیا رفت که فرزندش از نرجس نزد یاران خاص و ثقات خانواده‌اش شناخته شده بود - که شرح ولادت و اخبار مربوط به آن را بعداً خواهیم آورد - و نه تنها مؤمنان، بلکه عامه مردم با غیبت او امتحان شدند، به طوری که جعفر بن علی به میراث و حق برادرش طمع بست و وجود برادرزاده‌اش را انکار کرد،

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۹، حدیث ۱. ۲. سُر السلسلة العلویة، ص ۳۹-۴۰.

برخی از حکام روزگار، از او برای غصب کنیزان برادرش حمایت می‌کردند.^۱
 فخر رازی شافعی، نسب‌شناس قرن پنجم^۲ و متوفا سال ۶۰۶ ق می‌گوید:
 «امام حسن عسکری (ع) دو پسر و دو دختر داشت، یکی از پسرانش
 صاحب‌الزمان (عج) است و دیگری موسی نام داشت که در زمان حیات پدرش
 درگذشت».^۳

نسب‌شناس قرن ششم، ازورقانی مروزی می‌گوید: «جعفر، شخصی کذاب و
 به این صفت مشهور بود، چون ولادت مهدی را انکار می‌کرد».^۴
 جمال‌الدین احمد معروف به ابن عنبه، نسب‌شناس قرن نهم و متوفا به سال
 ۸۲۸ ق است، او می‌گوید: «علی‌الهادی به خاطر اقامت در سرمن رأی که عسکر
 نامیده می‌شد، به عسکری ملقب گردید، مادرش ام ولد بود، او مردی در نهایت
 فضل و خرد بود، متوکل او را به سرمن رأی آورد و در آنجا سکونت داد تا در
 همان‌جا از دنیا رفت، از او دو فرزند پسر به جای ماند که یکی امام ابومحمد
 حسن العسکری (ع) بود، او در زهد و علم مقامی والا داشت و پدر امام
 محمدالمهدی (عج) است».^۵

ابوالحسن محمدالحسینی الیمانی صنعانی، نسب‌شناس معروف قرن
 یازدهم، از مهدی منتظر که از فرزندان عسکری و نامش محمد است، نام برده
 است.^۶

محمد امین السویدی متوفا ۱۳۴۶ ق می‌گوید: «محمدالمهدی که هنگام
 وفات پدر پنج سال داشت، کودکی چهارشانه، زیبارو و زیباموی بود و بینی
 کشیده و پیشانی بلند و زیبایی داشت».^۷

-
۱. المجدی فی انساب الطالبین، ص ۱۳۰.
 ۲. فخر رازی شافعی نسبت‌شناس قرن ششم است. - م.
 ۳. الشجرة المباركة فی انساب الطالبية، ص ۷۸-۷۹.
 ۴. الفخری فی انساب الطالبین، ص ۸.
 ۵. عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۱۸۰.
 ۶. روضة الالباب لمعرفة الانساب، ص ۱۰۵.
 ۷. سبائك الذهب فی معرفة انساب العرب، ص ۷۸.

بالاخره محمد ویس الحیدری السّوری می‌گوید: «حسن عسکری بعد از خود، محمدالمهدی و صاحب سرداب را به جا گذاشت»^۱ و در حاشیه این عبارت می‌گوید: «او در نیمه شعبان سال ۲۵۵ ق ولادت یافت و مادرش نرجس نام داشت»^۲.

این اقرار علمای نسب‌شناس درباره ولادت امام محمدبن حسن العسکری (عج) بود.

چهارم: اقوال علمای سنت در باب مهدویت محمد بن حسن العسکری (عج) یا ولادت او

بسیاری از علمای اهل سنت به مهدویت محمدبن حسن العسکری و ولادت او صریحاً اشاره کرده‌اند که در این جا به ذکر بعضی از آنها بسنده می‌کنیم و برای کسانی که در پی اطلاعات بیشتر باشند، منابع و مأخذ دیگری را معرفی خواهیم کرد.

محمدبن طلحه شافعی (متوفای ۶۵۲ ق) می‌گوید: «محمدبن حسن الخالص بن علی المتوکل بن القانع بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین الزکی بن علی المرتضی امیر المؤمنین بن ابی طالب، مهدی حُجت، خلف صالح منتظر (ع) است»^۳.

سبط ابن الجوزی (متوفای ۶۵۴ ق) می‌گوید: «او محمدبن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع) و کنیه اش ابو عبدالله و ابوالقاسم، خلف حجت، صاحب الزمان، قائم منتظر و تالی و آخرین امام است»^۴.

محمدبن یوسف الکنجی شافعی (متوفای ۶۵۸ ق) می‌گوید: «علی الهادی، پسرش ابومحمد الحسن را از خود به جای نهاد» و پس از ذکر تاریخ ولادت و

۱. الدرر البهیه فی الانساب الحیدریه و الاویسیه، ص ۷۳.

۲. همان، ص ۷۳-۷۴.

۳. مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، الباب الثانی عشر، ج ۲، ص ۷۹.

۴. تذکره الخواص، ص ۳۲۵.

وفات امام عسکری، می‌گوید: «فرزندش که امام منتظر (ع) است، جانشین اوست».^۱

علی بن محمد صباغ مالکی می‌گوید: «حجت خلف صالح، فرزند ابومحمد الحسن الخالص...».^۲ و آن‌گاه خصوصیات و نشانه‌های مربوط به او را ذکر می‌کند.

ابن خلکان (متوفی ۶۱۸ ق) می‌گوید: «ابوالقاسم محمد بن حسن بن علی الهادی بن محمد الجواد المذكور...، ولادتش روز جمعه، نیمه شعبان سال ۲۵۵ بوده است».^۳

شعرانی درباره محیی‌الدین بن عربی، متوفی ۶۳۸، می‌گوید: «عبارت شیخ محیی‌الدین در باب ۳۶۶ فتوحات این است: بدانید که قیام مهدی قطعی است، اما تا زمانی که دنیا پر از ظلم و جور شود قیام نخواهد کرد و او آن را پر از عدل و داد خواهد کرد، اگر از عمر دنیا یک روز مانده باشد، خداوند آن روز را چنان طولانی خواهد ساخت تا آن خلیفه بیاید، او از عترت رسول خدا و از فرزندان فاطمه و جدش حسین بن علی بن ابی‌طالب و پدرش حسن عسکری، فرزند علی نقی است».^۴ این مطلب را شعرانی از فتوحات ابن عربی نقل کرده، اما در فتوحات چاپ‌های جدید چنین چیزی یافت نمی‌شود!

ذهبی (متوفی ۷۴۸ ق) می‌گوید: «در سال ۲۵۶ ق محمد بن حسن بن علی الهادی بن محمد الجواد، زاده شد و هم اوست که رافضیان به او لقب خلف‌الحجة و مهدی منتظر و صاحب‌الزمان داده‌اند و آخرین امام از ائمه دوازده‌گانه است».^۵

عبدالله بن علی شافعی یافعی (متوفی ۷۶۸ ق) در ذیل حوادث سال ۲۶۰ هجری می‌گوید: «شریف عسکری، ابومحمد بن حسن بن علی بن محمد بن

۱. کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، ص ۴۵۸.

۲. الفصول المهمة فی معرفة أحوال الائمة (ع)، الفصل الثانی عشر، ص ۲۹۱.

۳. وفيات الاعیان و انباء الزمان، ج ۴، ص ۱۷۶، حدیث ۵۶۲.

۴. الیواقیت و الجواهر فی بیان عقائد الأکابر، المبحث الخامس و الستون، ج ۲، ص ۵۶۲.

۵. العبر فی خبر من غیر، ج ۱، ص ۳۸۱؛ دول الاسلام، ص ۱۴۵.

علی بن موسی الرضابن جعفرالصادق، یکی از ائمه دوازده گانه شیعه امامیه، در این سال وفات یافت، بنا به عقیده شیعه امامیه، او پدر مهدی منتظر، صاحب سرداب است، او همانند پدرش مشهور به عسکری است.^۱

احمدبن حجر (متوفای ۹۷۴ ق) می گوید: «عسکری، غیر از پسرش ابوالقاسم محمدالحجة فرزندی از خود به جا نگذاشت، او هنگام وفات پدرش پنج سال داشت، اما خداوند در همان خردسالی به او حکمت بخشید و به قائم منتظر مشهور است...»^۲

احمدبن یوسف ابوالعباس القرمانی حنفی (متوفای ۱۰۱۹ ق) می گوید: «عمر او یعنی حجت، هنگام وفات پدرش پنج سال بود؛ خدا همانند یحیی (ع) در خردسالی به او حکمت بخشید».^۳

سلیمان بن ابراهیم، معروف به قندوزی حنفی (متوفای ۱۲۷۰ ق) می گوید: «خبر مسلم نزد ثقات این است که ولادت قائم (عج) در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری در سامرا اتفاق افتاده است».^۴

شبلنجی (متوفای ۱۳۰۸ ق) می گوید: «وفات ابومحمد الحسن بن علی در روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ ق بوده و تنها فرزندش، پسرش محمد است»، و نیز این تصریح امام عسکری را نقل کرده است که گفت: «پسری خواهد داشت که زمین را پر از عدل و داد می کند».^۵

زرکلی (متوفای ۱۳۹۶ ق) می گوید: «محمدبن الحسن العسکری الخالص بن علی الهادی، ابوالقاسم، آخرین امام از ائمه دوازده گانه امامیه، در سامرا به دنیا آمد و در حالی که حدوداً پنج سال داشت، پدرش از دنیا رفت؛ گفته اند تاریخ ولادتش نیمه شعبان سال ۲۵۵ ق، و تاریخ غیبت او، سال ۲۶۸ ق بوده است».^۶

۱. مرآة الجنان و عبرة الیقظان، ج ۲، ص ۱۲۷.

۲. الصواعق المحرقة علی أهل الرفض و الضلال و الزندقة، ج ۲، ص ۶۰۱.

۳. اخبار الدول و آثار الاول فی التاريخ، ج ۱، فصل ۱۱، ص ۳۵۵-۳۵۴.

۴. ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، آخر باب ۷۹، ص ۳۰۶.

۵. نورالابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار، ص ۲۵۷.

۶. الأعلام، ج ۶، ص ۸۰.

افراد زیر به این حقیقت اذعان کرده‌اند:

۱. علامه شیخ ابوبکر احمد بن حسین بن علی بیهقی نیشابوری شافعی (متوفای ۴۵۸ ق)، در کتاب *شعب الایمان*.
 ۲. علامه عبدالله بن احمد بن محمد الخشاب (متوفای ۵۶۷ ق)، در کتاب *تاریخ موالید الائمة و وفیاتهم*.
 ۳. شیخ محمد بن طلحه الحلبي شافعی (متوفای ۶۵۲ ق)، در کتاب *مطالب السؤل*.
 ۴. شیخ فریدالدین عطار (متوفای ۶۱۷ ق)، در کتاب *مظهرالصفات*.
 ۵. مورخ شهیر ابو عبدالله یاقوت حموی (متوفای ۶۲۶ ق)، در کتاب *معجم البلدان*.
 ۶. شیخ محی‌الدین ابو عبدالله محمد بن علی بن محمد معروف به ابن حاتمی الطائی آندلسی (متوفای ۶۳۸ ق)، در کتاب *الفتوحات*.
 ۷. شیخ جلال‌الدین محمد بلخی رومی معروف به مولوی (متوفای ۶۷۲ ق)، در کتاب *دیوان کبیر*.
 ۸. شیخ صلاح‌الدین الصفدی (متوفای ۷۶۴)، در کتاب *شرح الدائرة*.
- این‌ها بخش اندکی از موارد فراوانی است که شیخ نجم‌الدین جعفر بن محمد العسکری در کتاب *المهدی الموعود المنتظر* از علمای اهل سنت و امامیه بر شمرده و آن‌ها را به چهل نفر از علمای صاحب تألیف نسبت داده است. شیخ لطف‌الله صافی، ۲۶ نفر دیگر به آن‌ها افزوده است و تعداد علمای اهل سنت را که به این حقیقت اشاره کرده‌اند به ۶۶ نفر رسانده است. همه این افراد به ولادت امام مهدی بن حسن عسکری اذعان کرده‌اند. سید ثامر العمیدی در کتابش به نام *دفاع از اصول الکافی* آن‌ها را به ترتیب از قرن چهارم تا قرن چهاردهم هجری نام برده است.

پنجم: ملاقات‌های فردی و جمعی امام (عج)

مشاهده امام مهدی (عج) به صورت فردی و جمعی، یکی از فصول واقعی داستان مهدی منتظر (عج) به شمار می‌رود، ما در این جا به ذکر اسامی کسانی که

به دیدار امام نایل شده‌اند اکتفا می‌کنیم و تفصیل آن‌ها را به کتاب‌های گوناگونی که در این باب تألیف شده است ارجاع می‌دهیم.

افراد زیر موفق به دیدار امام مهدی شده‌اند: ابراهیم بن ادریس ابواحمد^۱، ابراهیم بن عبد نیشابوری^۲، ابراهیم بن محمد بن احمد انصاری^۳، ابراهیم بن مهزیار ابواسحاق اهوازی^۴، احمد بن اسحاق بن سعد اشعری^۵، احمد بن اسحاق وکیل^۶، احمد بن حسین بن عبدالملک ازدی^۷، احمد بن عبدالله هاشمی^۸، احمد بن محمد بن مطهر^۹، احمد بن هلال و حسن بن ایوب^{۱۰}، ابوالادیان^{۱۱}، اسماعیل بن حسن هرقلی^{۱۲}، اسماعیل بن علی نوبختی^{۱۳}، جعفر بن علی^{۱۴}، جعفر کذاب^{۱۵}، جعفر بن محمد بن عمرو^{۱۶}، حسن بن ایوب بن نوح^{۱۷}، حسن بن حسین الایادی^{۱۸}، حسن بن عبدالله التمیمی^{۱۹}، حسن بن و جناء النصیبی^{۲۰}، حسین بن روح ابوالقاسم و ابوالحسن بن ابی‌البغل کاتب^{۲۱}، حکیمه دختر امام جواد^{۲۲}، رشیق

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹۲، حدیث ۸؛ الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۵۳.
۲. همان جا
۳. دلائل الامامة، ص ۲۹۸.
۴. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۰۸، باب ۴۴، حدیث ۱۹؛ ینابیع المودة لذوی القربى، ج ۳، ص ۳۳۵، باب ۸۳، حدیث ۱۲.
۵. ینابیع المودة لذوی القربى، ص ۳۳۱، باب ۸۳، حدیث ۷.
۶. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۱۸، حدیث ۵۱؛ الاحتجاج، ج ۳، ص ۵۲۴ - ۵۲۵.
۷. الغیبة، طوسی، ص ۱۵۳.
۸. همان، ص ۱۵۵.
۹. اصول کافی، ص ۳۹۲، حدیث ۵؛ الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۵۲.
۱۰. الغیبة، طوسی، ص ۲۱۷.
۱۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۳۲، باب ۴۴، حدیث ۲۵.
۱۲. النجم الثاقب فی أحوال الامام الحجة الغائب، ج ۲، ص ۳۴۳، باب هفتم.
۱۳. الغیبة، طوسی، ص ۱۶۴.
۱۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹۲، حدیث ۹.
۱۵. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۵، حدیث ۱۵.
۱۶. الغیبة، طوسی، ص ۲۰۸.
۱۷. همان، ص ۲۱۷.
۱۸. تبصرة الولی فیمن رأى القائم المهدی، ص ۲۷۹-۲۸۰.
۱۹. الغیبة، طوسی، ص ۱۶۳؛ الخرائج و الجرائج، ص ۷۱، حدیث ۱ و حدیث ۱۵.
۲۰. منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر، ص ۴۸۸، حدیث ۷.
۲۱. فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم، ص ۲۴۵.
۲۲. إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۱۴.

صاحب‌الماداری^۱، سعدبن عبدالله القمی^۲ و ابوسوره^۳ و دیگران. علاوه بر این‌ها، ملاقات‌های جمعی امام است که در زمان زندگی امام حسن عسکری و بعد از او صورت گرفته است.

ششم: فرمان‌ها و نامه‌های صادره از سوی امام (عج)

امام مهدی مانند خورشیدی که در پس ابر پنهان می‌شود، از دیده‌ها غایب گردید و میان او و مردم حایلی قرار گرفت، اما روزنه‌ امید برای ارتباط و متابعت از ایشان از طریق نواب اربعه باقی ماند و امام توانست از طریق آنان که افراد مورد وثوق ایشان بودند، فرمان‌ها و سفارش‌های خود را به امت ابلاغ کنند. شیخ کلینی به نقل از اسحاق بن یعقوب می‌گوید: از محمدبن عثمان العمری (رضوان‌الله علیه) خواستم تا دست‌خطی از مولایمان، صاحب‌الزمان (عج) به من برساند (همان دست‌خط که یکی از صحابه‌ائمه گفته است دست‌خط امام عسکری است).^۴ امام در آن نامه پاسخ سؤالات اسحاق بن یعقوب را درباره بسیاری از مسائلی که اصحاب از طریق نواب به آن حضرت می‌رساندند، داده بود. صدوق تعداد آن‌ها را ۴۳ نامه برشمرده است و باب خاصی را به آن اختصاص داده است، این نامه‌ها غالباً متضمن راه‌حل بسیاری از مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بوده است و اصحاب نیز آن‌ها را می‌پذیرفتند و به آن‌ها ایمان داشتند. بعضی از این نامه‌ها خبر از امور غیبی بود که بعدها تحقق یافت.

سوم: نام مادر امام (عج)

احادیث فراوانی در میراث فرهنگی شیعه هست که وجود این بانو را اثبات

۱. الغیبة، طوسی، ص ۱۴۹.

۲. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۴۵۴، حدیث ۲۱؛ حلیة‌الابرار، ج ۲، ص ۵۵۷.

۳. الثاقب فی المناقب، ص ۵۹۶، حدیث ۵۳۸.

۴. الغیبة، طوسی، ص ۲۱۶.

می‌کند و حاکی از علو مقام و عفت و طهارت و پا کدามنی ایشان است، از جمله حدیثی از امیرالمؤمنین (ع) است که وقتی از مهدی نام می‌برد می‌فرماید: «ای فرزند بهترین کنیزان، مردم تا کی در انتظار تو باشند؟ بشارت باد شما را به پیروزی قریب‌الوقوع از جانب پروردگار رحیم».^۱

امام صادق (ع) او را سیده کنیزان نامیده است، ابوبصیر می‌گوید: از ابی عبدالله پرسیدم: ای فرزند رسول خدا، قائم شما اهل بیت کیست؟ فرمود: «ای ابابصیر، او پنجمین نفر از نسل فرزندان موسی است. او فرزند سیده کنیزان است، غیبت او طولانی خواهد بود به گونه‌ای که پیروان باطل در وجودش شک می‌کنند، خدای متعال او را ظاهر می‌گرداند و به دست او شرق و غرب عالم را فتح می‌کند».^۲

از امام ابی‌عبدالله (ع) روایت شده است که فرمود: «قائم دو نشان دارد، یک خال در سر و خال دیگری مانند برگ درخت مورد^۳ میان دو کتف؛ او فرزند بهترین کنیزان است».^۴

این احادیث و نظایر آن بر مقام و منزلت این بانو و صفات و خصایل ایشان صراحت دارد، درباره نام او، منابع شیعی پنج نام ذکر کرده‌اند.
 ۱. سوسن^۵، ۲. ریحانه^۶، ۳. نرجس^۷، ۴. صقیل^۸ و ۵. خمط^۹، اما قول مشهور آن است که نام ایشان نرجس بوده است. در منابع اهل سنت چیزی نیافتم که بر نام مادر ایشان تصریح کرده باشد و چنین چیزی از آن‌ها انتظار نمی‌رود، چون آن‌ها به مهدی موعود ایمان دارند، اما به مهدی موعود و زنده ایمان ندارند.

۱. ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۴۳۴.

۲. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۳۴۵.

۳. مورد درختی است شبیه درخت انار، برگ‌هایش همیشه سبز است و گل‌های سفید و معطری دارد (فرهنگ فارسی عمید).

۴. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۴۱.

۵. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۴۳۳.

۶. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰۳.

۷. الغیبة، طوسی، ص ۲۷۲.

۸. عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۴۸.

۹. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۴.

یکی از افراد کوشیده است با استفاده از اختلاف درباره نام مادر امام (عج) در اصل نظریه مصلح جهانی و مهدی موعود، تردید و اختلال ایجاد کند. هر کس با این نگاه به تاریخ بنگرد، وجود هیچ‌یک از ائمه و بزرگان برایش محقق و اثبات نمی‌شود.^۱ چون بسیاری از مشاهیر اسلامی هستند که در نام پدر و مادر، تاریخ ولادت و وفات آنها، اختلافات فراوانی وجود دارد که ما در این جا به ذکر یک نمونه بسنده می‌کنیم و آن اختلاف در نام مادر امام کاظم (ع) است که بین دو نام حمیده (نام مشهورتر) و نباته، اختلاف هست.^۲ آیا کسی جرئت دارد که در وجود امام کاظم (ع) به خاطر اختلاف در نام مادرش، تردید نماید؟

چهارم: ولادت مبارک امام (عج)

امام عسکری به خاطر خوف از حکومت وقت، درباره ولادت موعودی که فتح و پیروزی برایش مقرر شده است با احتیاط می‌فرماید: «ظالمان بر آن بودند تا مرا بکشند و این نسل را قطع کنند ولی قدرت خدا را دیدند».^۳

این‌گونه متون فراوان است و حاکی از در کمین بودن خلافت عباسی برای ولادت مصلح جهانی است تا او را در همان گهواره از بین ببرند، اما خداوند «به رغم ناخشنودی کافران نور خود را کامل می‌کند».

در یک شب مبارک، امام عسکری به عمه‌اش سیده طاهره، حکیمه، دختر امام جواد که به پا کدامنی و عفاف و حسن تدبیر مشهور بود، فرمود: «عمه جان، امشب افطار با من باش که خداوند تو را به وجود ولی و حجت خود در میان مردمان و جانشین من، مسرور خواهد کرد».^۴ حکیمه خاتون بلافاصله پرسید: از چه کسی؟ امام فرمود: از نرجس.

بنا به سنت انبیا، مانعی ندارد که نشانه و آثار حمل، همانند مادر موسی

۱. دفاع عن الکافی، ج ۱، ص ۵۳۱.

۲. عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۱۷۷.

۳. الغیبة، طوسی، ص ۲۲۳.

۴. همان، ص ۲۳۵.

پنهان بماند. از این رو حکیمه خاتون تعجب کرد و با ترس و احتیاط موضوع را زیر نظر گرفت. چند ساعت بعد، مولود جدید به دنیا آمد و دنیا را به نور آسمانی خویش منور ساخت و جهان را در انتظار روز موعود و دعوت خود باقی گذاشت.

در این جا با شیخ صدوق و دیگر علمای امامیه همراه می شویم تا شرح این معجزه را از زبان حکیمه خاتون پی گیریم، او می گوید: «ابو محمد حسن بن علی (ع) کسی را در پی من فرستاد و پیغام داد که عمه جان، امشب که نیمه شعبان است نزد ما بیا و با ما افطار کن که خدای متعال امشب حجت خود را در زمین ظاهر کرد». حکیمه خاتون می گوید: پرسیدم مادرش کیست؟ فرمود: نرجس، گفتم: قربانت گردم، در ایشان اثری از حاملگی دیده نمی شود، فرمود: همین است که می گویم....

حکیمه منتظر ماند تا این که در ساعات پایانی شب احساس کرد زمان وضع حمل فرارسیده است و در همین حال بود که «بیدار شدم و به طرف مادرش دویدم و پرسیدم: چیزی احساس می کنی؟ گفت: بله عمه جان، گفتم بر خود مسلط باش و آرامش خود را حفظ کن... الخ»^۱.

چند لحظه بعد، زمین به نور جمال او روشن گردید و وعده الهی تحقق یافت و حجت خدا به دنیا آمد، پدرش با چهره‌ای مسرور به استقبالش آمد و او را در آغوش کشید و شعار انبیا و سرور اولیا، یعنی الله اکبر و لا اله الا الله را به او تلقین فرمود، حکیمه خاتون مولود را گرفت و به مادرش بازگرداند و امام دستور داد تا سنت‌ها و مستحبات ولادت، از جمله صدقه و غیره انجام شود و ولادت مولود جدید را به یاران و شیعیان خود خبر داد و بنا به احادیثی که قبلاً ذکر شد بر امامت او تصریح کرد؛ شماری از انصار امام به دیدارش مشرف شدند.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۲۴؛ ینابیع المودة لذوی القربى، ص ۴۴۹ - ۴۵۱؛ الغیبة، طوسی، ص ۱۴۰-۱۴۱.

پنجم: القاب امام (عج)

یکی از راه‌های تعیین هویت مصلح جهانی، بررسی القاب و عناوین این مولود مبارک و معانی آن‌هاست، امام چندین لقب دارد، از جمله:

۱. المهدی: قبلاً معنی این لقب را که امام به آن مشهور است^۱، بیان کردیم، این لقب دارای دو معنای اصطلاحی است؛ اول به معنای کسی است که به سوی حق هدایت می‌کند و این برگرفته از دُعای پیامبر (ص) است که فرمود: «اللَّهُمَّ زَيِّنَا بِزِينَةِ الْإِيمَانِ وَ اجْعَلْنَا هِدَاةً مُهْدِينَ»^۲ دوم بر کسی اطلاق می‌شود که زمین را پس از پر شدن از ظلم و جور، از عدل و داد پر می‌کند و ما این دو معنی را قبلاً از زبان امام باقر (ع) آوردیم.

۲. الحجّة: وجه تسمیة این لقب آن است که او حجت خدا بر خلق است و خداوند به واسطه وجود او با مردم احتجاج خواهد کرد و در احادیث آمده است که او حجت خداست.

۳. المنتظر: از این جهت منتظر نامیده شده است که مؤمنان در انتظار درخشش فجر صادق او هستند تا با دیدارش، چشم خود را به نور جمالش روشن سازند.

۴. الخلف الصّالح: چون از خاندان عترت و طهارت و آخرین حلقه زنجیره امامت است که از علی (ع) آغاز و به او ختم شده است.

۵. القائم: از آن رو قائم نامیده شده است که با برپایی قیام جهانی، ریشه‌های فساد را از بیخ می‌کند و آرامش ستمکاران و مستکبران و جبّاران را در هم می‌ریزد.

ششم: صفات و خصوصیات که مصلح جهانی از آن‌ها برخوردار است

در روایات چندین صفت برای امام منتظر ذکر شده است، بعضی از این صفات، جسمانی و شماری دیگر خصوصیات روحی امام است؛ بنابراین، ما آن‌ها را به دو دسته تقسیم کرده‌ایم:

۱. منن الرحمن، ج ۲، ص ۲۳۳.

۲. مسند احمد، ج ۴، ص ۲۶۴.

اول: صفات جسمانی و ظاهری امام

دوم: خصوصیات روحی و روانی

مبحث اول: صفات جسمانی و ظاهری امام (عج)

برای تکمیل مبحث هویت امام، بعضی از صفات جسمانی ایشان را که در احادیث رسول‌الله و اهل بیت آمده ذکر می‌کنیم:

احمد بن حنبل با سند از ابوسعید خدری نقل کرده است که پیامبر فرمود: «قیامت برپا نخواهد شد تا این‌که مردی از اهل بیت من که پیشانی بلند و بینی کشیده دارد، قیام کند و زمین را آن‌گونه که از ظلم و جور پر شده باشد از عدل و داد پر کند، او هفت سال حکومت خواهد کرد».^۱

دانی در سنن خود از رسول روایت کرد که فرمود: «در آخرالزمان، جوانی زیبا و با پیشانی بلند از اهل بیت من قیام می‌کند و زمین را آن‌گونه که از ظلم و جور پر شده باشد، از عدل و داد پر می‌کند، او مدت هفت سال حکومت خواهد کرد».^۲ این دسته از احادیث دو صفت برای امام برشمرده‌اند؛ اول: پیشانی بلند و دیگری بینی کشیده، منظور از پیشانی بلند، پیشانی خالی از مو است که موها به دو سوی صورت ریخته باشد و بینی کشیده به مفهوم بینی بلند است که پره میانی آن نازک باشد.

احادیث به این دو صفت اکتفا نکرده‌اند. رسول خدا (ص) صفات دیگری نیز به آن‌ها افزوده است؛ حذیفه بن یمان می‌گوید رسول خدا فرمود: «مهدی از فرزندان من است؛ چهره‌اش چون ماه درخشان، رنگ چهره‌اش عربی و بدنش بنی اسرائیلی است».^۳

بنابر فرض صحت این روایت، رنگ چهره امام گندمگون یا سفید و بدنش همچون فرزندان یعقوب کشیده و ورزیده است.

۱. مسند احمد، ج ۳، ص ۱۷.

۲. السنن الواردة فی الفتن و غوائلها و الساعة و أشراتها (سنن الدانی)، ص ۹۴.

۳. كشف الغمة فی معرفة الائمة، ج ۳، ص ۲۸۲.

امیرالمؤمنین علی (ع) نیز صفاتی دیگر از ایشان ذکر کرده است، ابووائل می‌گوید: امیرالمؤمنین نگاهی به امام حسین انداخت و فرمود: «این فرزند من بنا به فرموده رسول خدا (ص) سید است، به زودی خداوند از صلب او مردی همانم پیامبرتان خواهد آورد که در خلق و خلق شبیه پیامبر است، وقتی مردم غرق در جهل و غفلت باشند و حق در حال نابودی و باطل غالب باشد قیام خواهد کرد، او پیشانی بلند و بینی کشیده و بدنی ورزیده و پاهایی محکم دارد، بران راست او یک خال است، دندان‌هایش درخشان و نمایان است. او زمین را آن‌گونه که پر از ظلم و جور شده باشد، پر از عدل و داد می‌کند».^۱

در حدیثی دیگر از امیرالمؤمنین، صفاتی دیگر از ایشان ذکر شده است: «در آخرالزمان مردی از فرزندان من قیام می‌کند؛ چهره‌اش سفید و مایل به سرخ است؛ اندامی ورزیده و ران‌ها و شانیهایی پهن دارد؛ در پشت او دو خال است، یکی به رنگ پوستش و دیگری شبیه خال پیامبر (ص)؛ دو نام پنهان و آشکار دارد، نام پنهانش احمد و نام آشکارش محمد است؛ وقتی پرچم خود را به اهتزاز درآورد، مشرق و مغرب روشن خواهد شد، دستش را بر سر بندگان می‌نهد (از آن‌ها حمایت می‌کند)، به گونه‌ای که مؤمنان قدرتی آهنین می‌یابند؛ خداوند به او قدرتی معادل چهل مرد می‌بخشد و مردگان در قبرها نیز از این امر شاد و مسرور می‌شوند».^۲

باز هم از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده که فرمود: «او همانم پیامبر و محل هجرتش بیت‌المقدس است؛ ریش انبوه و چشمانی سیاه و دندان‌های براق دارد؛ در صورتش یک خال دیده می‌شود؛ بینی‌اش کشیده و در میان دو کتف او نشان پیامبر (ص) است... الخ».^۳

علاوه بر این، امام صفات شریفه‌ای دارد که پیامبر و اهل بیت کوشیده‌اند آن‌ها را برای امت تشریح و او را معرفی کنند تا مردم همواره در انتظار رؤیت آن چهره نورانی و زیبا باشند که می‌آید تا زمین را پر از عدل و داد نماید.

۱. الغیبة، نعمانی، ص ۲۱۵.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۵۳.

۳. کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، ج ۱۴، ص ۵۸۹.

مبحث دوم: خصوصیات روحی و معنوی که امام (عج) از آن‌ها برخوردار است

در چنین موضوعی نمی‌توان دربارهٔ یک فرد عادی با قاطعیت اظهار نظر کرد چه برسد به این که بخواهیم دربارهٔ یک معصوم سخن بگوییم. چون روح و روان انسان در طول زمان می‌تواند دستخوش تحولات و دگرگونی‌های مختلفی گردد. یک محقق نمی‌تواند برای بحث دربارهٔ خصوصیات روحی کسی، به خصوصیات ظاهری وی اکتفا کند. من همین‌جا ناتوانی خود را از بیان صفات مصلح موعود و پا ککنندهٔ زمین از لوث و جور ستمگران اعلام می‌دارم. اما اگر چیزی به‌طور کامل قابل تحصیل نیست، نباید کاملاً از آن دست کشید.

می‌گوییم: امام مانند پدرانش، از خصوصیات برجستهٔ یک انقلابی و مصلح یعنی علم و احاطهٔ کامل بر امور برخوردار است و عصمت که یکی از مراتب علم به حقایق و واقعیات امور است، از این صفت سرچشمه می‌گیرد. از این رو، امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرماید: «او بهترین پناهگاه و عالم‌ترین شما و بهترین عامل به صلهٔ رحم است».^۱

وقتی از جدش حسین (ع) پرسیدند که مهدی به چه صفاتی مشهور است فرمود: «به شناخت حلال و حرام و حاجت مردم به او و بی‌نیازی او از مردم».^۲ چگونه ممکن است نیازمند مردم باشد حال آن‌که خود هادی و مصلح و عالم به علوم اولین و آخرین و وارث شریعت انبیا و اوصیاست، این علوم از نوع علوم رایج روزگار ما نیست بلکه میراث الهی است، امام صادق (ع) می‌فرماید: «این امر (مهدویت) در خردسال‌ترین ائمه و گمنام‌ترین ما واقع می‌شود، خدا به او علم می‌بخشد و او را به خودش وانمی‌گذارد».^۳ چگونه چنین نباشد، حال آن‌که تصریح پیامبر خدا در حدیث ثقلین، که شیعه و سنی آن را قبول دارند، هم‌سنگ قرآن است، امام باقر چه زیبا او را توصیف کرده است: «علم به کتاب خدا و سنت پیامبر در قلب مهدی ما ریشه دارد، آن‌گونه که کشت و زرع بهترین محصول را به

۲. همان، ص ۲۴۲.

۱. النبیة، نعمانی، ص ۲۱۴.

۳. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۴۳.

عمل می‌آورد، هر که از شما زنده باشد و او را ببیند، باید خطاب به او بگوید: «السلام علیکم یا اهل بیت الرحمة و النبوة و معدن العلم و موضع الرسالة»^۱.

درباره علم غیب امام، بنابر آنچه در توقیعات امام آمده، مستقلاً بحث خواهیم کرد.

زهد امام یکی از شروط واجب امامت است و خداوند این مقام را به کسی عطا می‌کند که به این شرط پای‌بند باشد، این مطلب را در یکی از دعاهای شگفت‌انگیز و مشهور در بین شیعه می‌توان یافت. در این دعا چنین آمده است: «بعد از آنکه در برابر این دنیای پست و زر و زیور آن، شرط زهد را بر آنان واجب گردانیدی تا فریب زرق و برق دنیا را نخورند و آن‌ها این شرط را به جا آوردند و تو پای‌بندی آنان را به زهد دریافتی و به آنان تقرب بخشیدی و نام نیکو و ستایش آن‌ها را بر هر زبانی جاری کردی و فرشتگانت را بر آنان فرو فرستادی و آن‌ها را به واسطه وحی ارج نهادی و از علم خود بهره‌مند کردی و وجودشان را وسیله تقرب به خودت قرار دادی... الخ»^۲.

بنابراین قبول و قرب الهی و نزول ملائکه و اکرام به وحی و تحصیل علم و وساطت بین خدا و خلق، همگی منوط به تحقق شرط مذکور یعنی زهد است، چون این امور بعد از تحقق شرط زهد، حاصل می‌شود و زهد شرط وجود حقیقی انسان الهی در دنیا است. از این رو در روایات تاریخی می‌خوانیم: رسول خدا (ص) که اشرف انبیاست، از شدت گرسنگی، سنگ به شکم می‌بست و امیرالمؤمنین بنا به فرمایش خود دنیا را سه طلاقه کرده بود تا رجوعی به آن نداشته باشد و ما در این بحث به همین اشاره اکتفا می‌کنیم.

بنابراین مهدی و مصلح جهانی از راه آبا و اجدادش برکنار نیست، امام رضا (ع) در این باره می‌فرماید: «لباس و پوشاک قائم، خشن و غذایش نان خشک است»^۳. این روایت عیناً از امام صادق (ع) نیز نقل شده است.

۱. همان، ج ۵۱، ص ۳۶.

۲. دعای ندبه.

۳. مسند الامام الرضا (ع)، ج ۱، ص ۲۱۹.

این بخش از دعا، اشاره به صبر امام دارد: «اللّٰهُ عَظُمَ الْبَلَاءُ وَ بَرِحَ الْخَفَاءُ وَ انْكَشَفَ الْغَطَاءُ وَ انْقَطَعَ الرَّجَاءُ وَ ضَاقَتِ الْاَرْضُ وَ مُنِعَتِ السَّمَاءُ وَ اَنْتَ الْمُسْتَعَانُ وَ الْيَكُ الْمَشْتَكِي وَ عَلَيْكَ الْمَعْوَلُ فِي الشَّدَةِ وَ الرَّخَاءِ، اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اَوْلٰى الْاَمْرِ الَّذِيْنَ فَرَضْتَ عَلَيْنَا طَاعَتَهُمْ وَ عَرَّفْتَنَا بِذَلِكَ مَنَزَلَتَهُمْ فَفَرِّجْ عَلَيْنَا بِحَقِّهِمْ فَرَجًا عَاجِلًا قَرِيْبًا»^۱.

به طور قطع، شرح این قطعه نورانی دعا، درخشندگی آن را از بین می برد و لذتی را که خواننده از خواندن آن می برد، از او می گیرد.

در باب عبادت و نیایش او باید بگوییم که ایشان همانند آبا و اجدادش، معنای زندگی را در رضای خدا می داند و بس و قبل و بعد از هر کاری و در حین انجام کار، خدا را ناظر می بیند، چنانکه می فرماید: «يَا مَنْ لَا تَغْيِرَةُ الْاَيَّامُ وَ اللَّيَالِيْ اَدْعُوْكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ نُوْحٌ حِيْنَ نَادَاكَ فَاَنْجَيْتَهُ وَ مَنْ مَعَهُ وَ اَهْلَكَتَ قَوْمَهُ وَ اَدْعُوْكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ اِبْرَاهِيْمُ خَلِيْلُكَ حِيْنَ نَادَاكَ بِهِ فَاَنْجَيْتَهُ وَ جَعَلْتَ النَّارَ عَلَيْهِ بَرْدًا وَ سَلَامًا، وَ اَدْعُوْكَ بِمَا دَعَاكَ مُوسٰى كَلِيْمُكَ حِيْنَ نَادَاكَ فَفَلَقْتَ لَهُ الْبَحْرَ فَاَنْجَيْتَهُ وَ بَنِيْ اِسْرَائِيْلَ وَ اَغْرَقْتَ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمَهُ فِي الْيَمِّ، وَ اَدْعُوْكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ عِيْسٰى رُوْحُكَ حِيْنَ نَادَاكَ فَنَجَّيْتَهُ مِنْ اَعْدَائِكَ وَ اِلَيْكَ رَفَعْتَهُ وَ اَدْعُوْكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ حَبِيْبُكَ وَ صَفِيْكُ وَ نَبِيْكُ مُحَمَّدٌ (ص) فَاسْتَجِبْتَ لَهُ وَ مِنْ الْاَحْزَابِ نَجَّيْتَهُ وَ عَلٰى اَعْدَائِكَ نَصْرْتَهُ...»^۲.

دعای این گروه از انبیا و پیامبران اولوالعزم، از کار و تلاش جدا نبوده، بلکه عبادت دائمی و دعاهاشان آخرین مرحله عبادت آنها بوده است، چون در حدّ توان کار و تلاش می کردند و پس از آن دست به دعا به درگاه خدا برمی داشتند. و روش مهدی نیز این گونه بوده است.

امام، شجاعت و صلابت و ایمان به عقیده و دین را از جدش رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین و اجداد ظاهرینش به ارث برده که ترس از غیرخدای

۱. وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، ج ۸، ص ۱۸۵.

۲. صحیفة المهدی، ص ۷۰.

متعال برایشان مفهومی نداشته است.

چگونه می‌تواند شجاع نباشد؟ حال آنکه سخت‌ترین و بزرگ‌ترین مأموریت، یعنی قیام و گسترش عدل و بسط حق بر عهده او نهاده شده است، گواه شجاعت او، جنگ‌هایی است که برای انجام مأموریت خود انجام خواهد داد. و همه انبیا و اوصیا در راستای تحقق آن کوشیده‌اند، او زمین را که پر از ظلم و جور شد، پر از عدل و داد خواهد کرد. این ظلم و جور نیز انصار و اعوانی دارد که در جنگ حدّ و مرزی نمی‌شناسد و مرد رویارویی با دشمنان خود نیستند بلکه شیطان‌هایی هستند که امام با آنها روبه‌رو می‌شود و بر آنها غلبه می‌کند. آنچه گفتیم قطره‌ای از دریای خصوصیات روحی و معنوی است که منجی عالم از آنها برخوردار است.

امام مهدی (عج) و علم غیب

در تمام توقیعاتی که از جانب امام شرف صدور یافته و از طریق نواب اربعه به دست ما رسیده. مطالب فراوانی درباره امور غیبی آمده است به طوری که به عقیده سفیران امام، این نامه‌ها از نشانه‌های بارز عصر غیبت صغری، به شمار آمده است. گروهی نیز از روی جهل و ناآگاهی کوشیده‌اند از این طریق نسبت به علم غیب ائمه، شبهه ایجاد کنند، اینان نتوانسته‌اند بین علوم غیبی که خدا به امامان بخشیده و علم غیب که مخصوص ذات باری تعالی است، تفاوتی قایل شوند، چون علم غیب دو نوع است:

اول: علمی که اختصاص به ذات الهی دارد.

دوم: علمی که خداوند، رسول و اولیایش را از آنها آگاه کرده است.

درباره نوع اول خدای متعال فرموده است: «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ...»^۱، و نیز آیات شریفه «... فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ...»^۲ و «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ...»^۳.

۲. یونس، ۲۰.

۱. النمل، ۶۵.

۳. الانعام، ۵۹.

در باب نوع دوم، خدای متعال می‌فرماید: «ذَلِك مِنْ أُنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ...»^۱، (این از خبرهای غیبی است که به تو وحی می‌کنیم...).

و این آیه نیز درباره نوع دوم است: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ...»^۲، (او دانای غیب است و هیچ کس را بر غیب خود مطلع نمی‌گرداند، مگر پیامبری را که بر این کار پسندد...).

شواهدی دیگر نیز هست که صریحاً می‌گوید: خداوند پیامبر و اولیای پسندیده‌اش را از علم غیب آگاه کرده است. همه مسلمان بر این که علوم نوع اول به خدا اختصاص دارد و کسی را از آن‌ها آگاه نکرده و در عین حال بر قسم دوم که انبیا و اولیا بر آن واقفند، اتفاق نظر دارند.

رازی می‌گوید: ثابت شده که خدای متعال، غیر پیامبران را نیز از بعضی امور غیبی مطلع نموده است.^۳

ابن حجر هیثمی در این باب می‌گوید: «بین آیات شریفه^۴ قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» و «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا» و بین علم انبیا و اولیا و برخی امور غیبی، منافاتی وجود ندارد. چون علم به این گونه امور نیز به واسطه خدای متعال محقق می‌شود و این با علومی که مختص ذات الهی و از جمله صفات قدیمه ازلی و ابدی و منزّه از تغییر است تفاوت دارد».^۴

نیشابوری در تفسیر خود می‌گوید: «بازماندن اولیا از کرامت یا از آن روست که خداوند - معاذالله - شایستگی آن را ندارد تا هر چه را بخواهد به بنده مؤمن عطا کند، یا به سبب آن است که بنده مؤمن شایستگی آن کرامت را ندارد و هر دوی این‌ها بعید است و توفیق شناخت خداوند به بنده‌ای تعلق می‌گیرد که موهبت و عنایت الهی شامل او گردد».^۵

از جمله شریف‌ترین کرامت‌هایی که خدا به بنده‌اش عطا می‌کند، اطلاع بر امور غیبی است که فقط خداوند از آن باخبر است. ابن ابی‌الحدید می‌گوید:

۲. الجن، ۲۵-۲۶.

۱. آل عمران، ۴۴.

۴. مقتل الحسين، ص ۵۳.

۳. تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۱۴۹.

۵. تراثنا، شماره ۳۷، ص ۲۶.

نمی‌توان انکار کرد که در میان ابنای بشر کسانی هستند که از غیب خبر می‌یابند، اما همگی منوط به اراده‌ی خداوند است که قدرت و مقدمات آن را برای بنده‌اش فراهم می‌آورد.^۱

بنابراین اندیشه‌ی اسلامی، منکر اطلاع اولیای خدا و پیامبران بر بعضی علوم غیبی که خداوند به آنان خبر داده باشد، نیست و علمی را که امامان صریحاً یا تلویحاً ابراز کرده‌اند، از این نوع است.

امام علی (ع) می‌فرماید: «از من پرسید قبل از آن که مرا از دست دهید که علوم اولین و آخرین نزد من است، به خدا سوگند اگر مرا به قضاوت بنشانند، بین یهودیان بر اساس تورات و بین نصارا بر اساس انجیل و بین اهل زیور به زیورشان و بین مسلمانان بر اساس قرآن داوری می‌کنم».^۲

امام صادق (ع) می‌فرماید: «من آنچه را در آسمان‌ها و زمین است می‌دانم و می‌دانم در بهشت و جهنم چیست و از آنچه روی داده و روی می‌دهد، آگاهم»، راوی می‌گوید: امام لحظه‌ای سکوت کرد و چون دریافت که درک این سخن برای شنونده دشوار است فرمود: «من این‌ها را از کتاب خدا آموخته‌ام که در آن فرموده است: «تبیاناً لِكُلِّ شَیْءٍ».^۳

علاوه بر این‌ها کتب شیعه پر از روایاتی است که نیازی به اثبات سند ندارد، زیرا مربوط به موضوعات خارجی است و نه احکام؛ با اعتبار سند و لزوم نقد رجال سند و اثبات توثیق راویان یا ردّ و جرح آن‌ها فقط در باب اثبات احکام شرعی و به سبب تمسک و عمل به آن ضرورت دارد، چون اعتبار یافتن حدیث، منجر به پای‌بندی و عمل به آن حکم می‌گردد، در حالی که قضایای اعتقادی و موضوعات خارجی قابل تعبد و عمل نیست و جزو احکام به شمار نمی‌رود.^۴ در طول تاریخ کسی نیست که روایات مربوط به علم غیب ائمه را نشنیده باشد. بهترین گواه، علم آنان بر اموری است که خدا اولیایش را بر آن‌ها واقف نموده

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۵، باب ۵۸، ص ۱۲.

۲. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۳۵.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱۹-۳۲۰، باب ۴۸.

۴. تراثنا، السید الجلالی، «علم غیب ائمه»، شماره ۳۷.

است، این امر، توقیعات امام مهدی (عج) را برای ما تبیین می‌کند که در بیشتر آن‌ها به امور غیبی اشاره شده، چون از جانب یکی از ائمه طاهرین صادر گردیده است.

فایده مطلوب از وجود امام (عج) در عصر غیبت

برخی کوشیده‌اند درباره این مطلب اشکالی به صورت زیر مطرح کنند:

اگر امام وجود دارد، فایده وجودی امامی که غایب باشد چیست؟ گروهی دیگر از این اشکال برای نفی وجود امام استفاده کرده‌اند، چون اگر فایده مهدی موجود نفی شود، دیگر مهدی موجود و مهدی موعود تفاوت ندارند.

گروه سومی کوشیده‌اند این فایده را به غیبت موقوف نمایند و از مسئولیت جواب‌گویی بگریزند. ما قبل از پرداختن به جواب این اشکال باید انواع فایده را بشناسیم. فایده دو نوع است: مستقیم و غیرمستقیم. که هر یک از آن‌ها به دو نوع عام و خاص تقسیم می‌شود، بنابراین چهار نوع فایده وجود دارد: ۱. فایده خاص و مستقیم، ۲. فایده عام و مستقیم، ۳. فایده خاص غیرمستقیم، ۴. فایده عام غیرمستقیم.

برای روشن‌تر شدن مطلب، برای هر یک از موارد فوق مثالی می‌آوریم:

مثال فایده مستقیم

بدیهی است که انسان برای گذران زندگی به طرق مختلفی که پیش‌روی اوست متوسل می‌شود. زمانی که تشنه شود، در پی آب می‌رود تا خود را سیراب کند، وقتی گرسنه شود، برای رفع گرسنگی به جست‌وجوی غذا برمی‌خیزد و به محض این‌که به خواسته مورد نظر برسد، هدفش یعنی سیراب شدن و سیر شدن بدون واسطه برطرف شده است. این فایده و نظایر آن را فایده مستقیم می‌نامیم، یعنی وقتی نیاز انسان رفع شود، نفع و نتیجه آن را بلافاصله درک می‌کند. این فایده را در ارتباط با امام زمان باید در دو جنبه خاص و عام بررسی کنیم.

جنبه خاص به این مفهوم است که آیا فایده وجودی امام در برآوردن نیازهای

مردم به صورت مستقیم، اختصاص به گروه و طایفه‌ای خاص دارد، یا اینکه بدون استثنا و با رعایت مصلحت، شامل همه مردم می‌شود؟

مثال فایده نامحسوس (غیرمستقیم)

انسان در بعضی حالات به رفع نیازهای غیرظاهری و یا معنوی که مستقیماً به او مربوط نمی‌شود، می‌پردازد. مثلاً، وقتی می‌کوشد جایزه‌ای بدست آورد که هیچ نفع مادی به جز شهرت برایش در پی ندارد یا به انتشار کتابی در باب انواع معارف اقدام می‌کند، آن احساسی را که در فایده مستقیم سعی در رسیدن به آن دارد، نمی‌یابد، بلکه این احساسی دیگر است که انسان را به شهرت و معروفیت و منافع معنوی و نظایر آن می‌رساند.

وقتی این دو فایده را که برای برخی از مردم ظهور می‌کند به امام نسبت دهیم، یعنی امام آن‌ها را به راه راست هدایت کند یا منافع معنوی آن‌ها را به شکلی سامان دهد که موجب منفعت غیرمستقیم، ایشان گردد، این سؤال مطرح است که آیا امام گروه معینی را به این امر اختصاص می‌دهد یا این‌که این منافع با رعایت مصلحت افراد، شامل تمام مردم می‌گردد؟

قبل از ورود به این مسائل باید فایده و معانی آن را از نظر لغوی بررسی کنیم که آیا این فایده شامل همه معانی مستقیم و غیرمستقیم می‌شود یا تنها به یکی از آن دو اختصاص دارد؟

ظاهراً علمای لغت از لفظ فایده، معانی وسیعی استنباط کرده‌اند، ابن منظور می‌گوید: «فایده امر خیری است که خداوند به بندگانش عطا می‌کند تا از آن بهره‌مند گردد و جمع آن فواید است.»، جوهری می‌گوید: «فایده، علم یا ثروتی است که از آن بهره‌مند می‌شوی و درباره آن می‌گویند: به خوبی برایش بهره داد.»^۱

اینک به جواب سؤال مطرح شده درباره فایده غیرمستقیم می‌پردازیم:

۱. لسان العرب، ج ۳، ص ۳۴۱.

فایده غیر مستقیم

آیا انسان از وجود امام مهدی (عج) به طور مستقیم بهره‌مند می‌شود یا خیر؟ به فرض تحقق چنین فایده‌ای، آیا این فایده به گروهی معین اختصاص دارد یا نه؟

اثبات فایده غیر مستقیم

از متون منقول از پیامبر و اهل بیت چنین برمی‌آید که مانعی برای تحقق فایده غیر مستقیم از وجود ائمه نیست، نمونه‌هایی از این متون را می‌آوریم:

نمونه اول: رسول خدا فرمود: «دوام این دین قائم به دوازده پیشوای قریشی است، وقتی آن‌ها بروند، زمین نیز اهلش را فرو می‌برد».^۱

نمونه دوم: رسول خدا (ص) فرمود: «اهل بیت من، موجب امان زمینیان هستند، وقتی اهل بیت من بروند، اهل زمین نیز می‌روند».^۲

نمونه سوم: امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «خدایا، البته زمین را از قائم حجت خالی نمی‌گذاری، چه ظاهر و مشهور باشد و چه بیمناک و پنهان، تا حجت‌ها و بیّنات الهی باطل نشود».^۳

نمونه چهارم: اعمش از امام صادق (ع) نقل کرده که فرمود: «از زمانی که خدا آدم را خلق کرده، زمین از حجت خدا خالی نمانده است، اگر این‌گونه نمی‌بود، خدا پرستش نمی‌شد»، سلیمان اعمش می‌گوید: از حضرت صادق پرسیدم، مردم از وجود حجت غایب چگونه بهره‌مند می‌شوند؟ فرمود: «همان‌طور که از خورشید در زیر ابر منتفع می‌شوند».^۴

نمونه پنجم: مطلبی است که در توفیق شریف امام به محمد بن عثمان آمده است که فرموده بود: «بهره‌مند شدن از من در زمان غیبت مانند انتفاع از خورشید در پس ابرهاست. من موجب امان اهل زمینم، آن‌گونه که ستارگان مایه امان آسمانیانند».^۵

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۵۰.

۲. الأمالی، ص ۳۷۹.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۴، ص ۳۷.

۴. الأمالی، ص ۲۵۳.

۵. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۵.

دهها حدیث دیگر هست که مضمون آنها همین مطالب است و گواه آن است که وجود امام فایده غیرمستقیم دارد که از این فایده گاهی با «زمین مردمش را فرو می برد» و بار دیگر «امان اهل زمین» و گاهی به «خورشید در پس ابر» تعبیر شده است.

لحن این احادیث نشان می دهد که این فایده، علاوه بر این که غیرمستقیم است، جنبه عام دارد و به قوم و گروه خاصی منحصر نیست، چون وقتی زمین بخواهد اهلش را فروبرد، تمایزی بین آنان قایل نمی شود، همچنین است «امان اهل زمین بودن» که مانند خورشید تمام مردم روی زمین و اقطار آسمان در زمین نیز از وجود آنان بهره مند می شوند.

ظاهر این روایات نشان می دهد که فایده وجود امام عام، غیرمستقیم و شامل همه افراد است.

تحقق عینی فایده غیرمستقیم

امام گاهی برای کسانی که از جاده صواب منحرف شده اند، ظاهر شده است. به علاوه، برای کسانی که می خواهند گمراه و نابود نشوند و می کوشند تا از امام پیش نیفتند و در عین حال از او باز نمانند، نیز ظهور کرده است. مثلاً، بر ابوطاهر بن بلال که به دروغ ادعای نمایندگی امام کرده بود و اموالی به نام ایشان گرفته و اندوخته بود، ظاهر شد و ابوجعفر العمری او را تا مکان مخصوصی همراهی کرد و بنا به قول خودش، امام از بالای خانه اش بر او ظاهر شد و «به من دستور داد اموالی را که نزد من بود پیش ایشان ببرم^۱»، قصد نداریم این گونه مباحث را تکرار کنیم چون قبلاً به ملاقات های فردی و جمعی امام با کسانی که در خط امام بودند و یا از راه حق منحرف شده بودند، اشاره کردیم.

بنابراین، امام برای مردم زمین، فایده عام و غیرمستقیم دارد، بنا به تعبیر بعضی روایات «امان مردم» و بهتر از آن «خورشید» شمرده شده است. آنچه

۱. الغیبة، طوسی، ص ۴۰۱.

صاحب بحار درباره رابطه تشبیه امام به خورشید پشت ابرها آورده است، گواه فایده عام و غیرمستقیم امام است. دقت و ظرافت این تناسبها ما را بر آن داشت تا برای تعمیم مفهوم فایده، آنها را به اختصار ذکر کنیم:

تناسب اول: این است که نور وجود و علم و هدایت به واسطه امام (ع) به خلق می‌رسد. اخبار رسیده ثابت می‌کند که ائمه علل نهایی آفرینش هستند که اگر نبودند، نور هستی به دیگران نمی‌رسید و به برکت وجود آنان و توسل به ایشان، علوم و معارف بر خلق ظاهر می‌شود، در بلاها به رویشان بسته می‌شود و اگر آنان نبودند، مردم به سبب اعمال زشت خود قطعاً مستحق انواع عذاب می‌شدند، آن‌گونه که خداوند می‌فرماید: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ».

تناسب دوم: این است که مردم در عین حال که از خورشید در پس ابر منتفع می‌گردند، همواره منتظرند که ابر از برابر خورشید کنار رود و آفتاب ظاهر گردد تا از آن بهره‌مند شوند، امام هم در دوران غیبت این‌گونه است.

تناسب سوم: این است که هر کس با وجود آشکار بودن نشانه‌های امام، منکر او باشد، مانند منکر وجود خورشید است که در پس ابر پنهان باشد.

تناسب چهارم: آن است که گاهی پنهان شدن خورشید در پس ابر برای مردمان بهتر از ظهور بی‌مانع آن است و غیبت امام نیز این‌گونه است.

تناسب پنجم: کسی نمی‌تواند بدون وجود ابر به خورشید بنگرد و چه بسا به خاطر ضعف بینایی از دیدن آن باز ماند و کور شود، خورشید ذات مقدس امام نیز این‌گونه است که چه بسا ظهور او، برای چشمان آنان زیان‌بارتر باشد و موجب کوری‌شان از دریافت حقیقت گردد.

تناسب ششم: خورشید وقتی از پشت ابر بیرون می‌آید. گروهی به آن می‌نگرند و گروهی دیگر به آن نمی‌نگرند، به همین ترتیب ممکن است امام در دوران غیبت به چشم عده‌ای ظاهر شود ولی دیگران او را نبینند.

تناسب هفتم: امامان در شمولیت نفع رساندن مانند خورشیدند و کسی که کور باشد از آن بهره نمی‌برد.

تناسب هشتم: خورشید به گونه‌ای است که شعاع آن به میزان وسعت روزنه‌ها

و پنجره‌ها و به اندازه‌ای که موانع از برابر آن برداشته شود وارد خانه‌ها می‌شود. مردم نیز این‌گونه‌اند، یعنی از نور هدایت به اندازه‌ای که شهوات نفسانی و تعلقات جسمانی از برابر ادراک و احساس آن‌ها که روزنه‌های دلشان است کنار زده شود، بهره‌مند می‌شوند.^۱

همه این تناسبات را می‌توان فایده‌عام و غیرمستقیم به‌شمار آورد.

فایده‌مستقیم

آیا امام زمان نیازهای مستقیم مردم مانند شفای بیماران و دیگر نیازهای مادی را برآورده می‌کند یا خیر؟ آیا این رحمت شامل عموم بشر می‌شود یا مخصوص جمع و گروه خاصی است؟ آیا روایات و احادیثی هست که ناظر به این معانی باشد یا خیر؟

از ظاهر احادیث و روایات و حکایات چنین برمی‌آید که امام (عج) برای افراد بسیاری، صرف‌نظر از وابستگی به مذهب خاص ظاهر شده است، حتی بعضی تصریح کرده‌اند با وجود عدم اعتقاد به وجود امام، معجزه‌ای از جانب امام بر آن‌ها ظاهر شده است. کلینی، طوسی، برقی، مفید و راوندی به نقل از «بدر» نامی که غلام احمد بن حسن بوده، آورده‌اند که گفت: «وارد جبل (منطقه‌ای بین بغداد و آذربایجان) شدم، من اعتقادی به امامت نداشتم، در آن‌جا بودم که یزید بن عبدالله مُرد و در بستر بیماری وصیت کرده بود که اسب و یابو و شمشیر و کمربندش را به مولایش برسانم، ترسیدم اگر اسب را به کوتکین (از پادشاهان ترک) ندهم مرا بیازارد، پرچم و شمشیر و کمربند را پیش خودم هفتصد دینار قیمت کردم و نگاه داشتم و کسی را از آن مطلع نکردم، ناگاه نامه‌ای از عراق به دستم رسید با این مضمون که هفتصد دینار را که از پول اسب و شمشیر و کمربند نزد توست، بفرست.»^۲

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۹۴-۹۵.

۲. المحاسن، ص ۳۱؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۵۲۲؛ الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۶۳؛ الغیبة، طوسی، ص ۲۸۳؛ الخرائج و الجرائج، ج ۱، ص ۴۶۴.

در جایی دیگر آمده است که امام بر گروهی از مردم ظاهر شد، محمدبن احمد انصاری ماجرا را اینگونه بیان کرده است: «در مستجار مکه بودم و جماعتی - حدود سی نفر که تنها فرد مخلص آنان محمد بن قاسم علوی بود، نیز حضور داشتند.» راوی در ادامه می‌گوید که امام بر آن جماعت ظاهر گردید و یکی از دعاهای اهل بیت را به آنان تعلیم فرمود.^۱

دهها حکایت در دست است که علمای شیعه از جمله شیخ طوسی، مفید، کلینی، صدوق، نعمانی و دیگران نقل و تأیید کرده‌اند و بعضی از این وقایع در زمان خودشان روی داده است و همگی مؤید این مطب است که امام گاهی بر مؤمنان مخلص و گاهی بر غیر آنها ظاهر شده و دعاهایی به آنان آموخته و بعضی نیازهای مادی آنان را برآورده و بیماران را شفا بخشیده است. تمام این‌ها ثابت می‌کند که قطعاً امام بر عده کثیری از مردم ظاهر شده و حاجاتشان را رفع نموده است، به ویژه آنکه چیزی نمی‌تواند این‌گونه امور را ناممکن جلوه دهد. اما برخوردار از این تشریف، بسته به میزان استعداد و ایمان انسان به امام است، بنابراین انسان در انتظار امام است نه این‌که امام در انتظار او باشد و این امر مسئولیت انسان را برای کسب آمادگی و استعداد و از میان برداشتن موانع سخت‌تر می‌کند تا بتواند به حضور ایشان برسد و به دیدارش نایل گردد که در آن صورت رفع نیازهای انسان به دست امام آسان‌تر می‌شود.

شاید علت این‌که معجزات بیشتر برای خواص رخ داد. و برای دیگران کمتر به اتفاق افتاده این باشد که آنها استعداد و آمادگی بیشتری کسب کرده و موانع رسیدن به حضور امام را کنار زده‌اند.

آنچه گفتیم این بود که فواید مستقیم و غیرمستقیم خاصه و عامه بر وجود امام (عج) در عین غایب بودن، مترتب است، اعتقاد به این‌که مهدی موعود در آینده متولد خواهد شد و هنوز به دنیا نیامده است، موجب می‌شود که فرد و جامعه از این فواید وجودی مهدی (عج) محروم بمانند چون مجموع این فواید منوط به این است که به ولادت و وجود حضور او ایمان داشته باشیم.

۱. الغیبه، طوسی، ص ۲۵۹.

تجهیزات جنگی امام مهدی (عج)

بیشتر روایات حاکی از آن است که ابزار جنگی امام در هنگام ظهور و مبارزه، شمشیر است. ابوبصیر می‌گوید از اباعبدالله (ع) شنیدم که فرمود: «چرا برای قیام قائم تعجیل دارید؟ به خدا که لباسش زیر و خشن و طعامش نان خشک جو است و شمشیر در میان خواهد بود و مرگ در سایه شمشیرها».^۱

در روایات دیگری تصریح شده که او با شمشیر قیام خواهد کرد و زمین را پس از آن که با جور و ظلم پر شده باشد، پراز عدل و داد می‌کند.

منظور از شمشیر در آن روایات یا شمشیر متعارف آن زمان ماست که ابزار بُرنده و شناخته شده‌ای است یا این‌که منظور از آن تسلیحاتی است که در دوره‌های مختلف تفاوت دارد و از همه آنها به شمشیر تعبیر شده است. چون در آن روزگار، مصداق بارز قدرت و جنگ، شمشیر بوده است.

اگر مراد از شمشیر همان مفهوم اول باشد، باید فرض را بر این نهاد که سلاح‌های امروزی در زمان قیام امام (عج) از کار باز خواهد ماند و این نامحتمل نیست، به خصوص که در آن بُرّه دست قدرت الهی در کار خواهد بود، اما اگر مراد از شمشیر، مفهوم دوم باشد، یعنی سلاح امام، از نوع سلاح‌های متعارف روز خواهد بود که بشر در آن روزگار در اختیار خواهد داشت، به خصوص که می‌دانیم بنا به روایات وارده بیشتر مراحل قیام امام با مبارزه و قدرت نظامی همراه خواهد بود.

از برخی روایات، مطالب فوق به دست می‌آید از جمله این‌که امام در کوفه و در هفت برج نورانی که معلوم نیست در کدام یک از آنهاست، اقامت می‌کند و این مطلب می‌تواند اشاره به پیشرفت‌های علمی فضایی باشد که امام از آن استفاده خواهد کرد. جابر می‌گوید: ابوجعفر (ع) در تفسیر آیه شریفه «فِي ظُلُلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ»، (در سایه ابرها و حمایت فرشتگان فرود می‌آید و کار انجام می‌شود) فرمود: هنگامی که در بیرون شهر کوفه فرود می‌آید در هفت برج نورانی اقامت خواهد کرد و کسی نمی‌داند در کدام یک از آنهاست.^۲

۱. الغیبه، طوسی، ص ۴۶۰.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۰۳.

زندگی امام (عج) در حال غیبت

یکی از مسائلی که در محافل شیعی مورد بحث و مناقشه بوده است، کیفیت زندگی امام (عج) است که آیا در شهرها و در میان مردم زندگی می‌کند و در کوچه و بازار رفت و آمد و داد و ستد دارد یا این‌که نحوه زندگی ایشان با زندگی معمول ما متفاوت است و کیفیت منحصر به فردی دارد که ما از آن بی‌خبریم؟

جواب این سؤال مبتنی بر یک مسئله دیگر یعنی اختفای امام است. آیا از روایات وارده چنین برمی‌آید که شخص امام در حالت اختفا و به دور از مردم به سر می‌برد یا این‌که ایشان در جامعه و در بین مردم حضور عینی دارد، اما به عنوان امام نزد مردم ناشناخته است؟ این دو مسئله با هم متفاوت است، یعنی امام در میان مردم هست، با آن‌ها مراوده و دادوستد دارد ولی مردم نمی‌دانند که او امام زمان (عج) و ذخیره الهی برای تجدید و احیای فرایض و سنت‌هاست، این به مفهوم پنهان بودن عنوان امامت و نه پنهان بودن شخص ایشان است. اما اگر وجود ایشان پنهان و دور از مردم باشد، لازمه‌اش این است که در غارها و دخمه‌ها و دور از شهرها زندگی کند و مردم به او دسترسی نداشته باشند.

اگر مفهوم برآمده از روایات، پنهان بودن عنوان امام باشد، مانعی ندارد که ایشان در بین مردم و با اسما و القاب گوناگون و در ادوار مختلف زندگی کرده باشد تا امر ایشان بر مردم پوشیده بماند، به‌ویژه آن‌که گاه‌گاه محل سکونت خود را تغییر می‌دهد و عمر متعارف مردمان اجازه نمی‌دهد که او را بشناسد و رازش افشاگردد.

اما اگر مفهوم این روایات مورد دوم باشد، یعنی شخص ایشان دور از مردم و پنهان از آن‌ها زندگی می‌کند و مردم او را مشاهده نمی‌کنند، چنین چیزی مانع از حضور ایشان در میان مردم و داشتن یک زندگی اجتماعی و آثار مترتب بر آن خواهد بود، روایاتی در دست است که هر دو فرضیه را تأیید می‌کند.

روایاتی که پنهان بودن شخص امام را نشان می‌دهد به شرح زیر است:

۱. ریان بن صلت می‌گوید: از ابوالحسن الرضا درباره قائم سؤال شد امام

- فرمود: «کسی شخص او را نمی بیند و او را به نام صدا نمی زند».^۱
۲. امام صادق (ع) فرمود: «پنجمین نسل از امام هفتم، وجودش از انظار شما پنهان خواهد بود و نام بُردن او بر شما روا نیست».^۲
۳. از امام جواد (ع) روایت شده که فرمود: «او کسی است که ولادتش بر مردم پوشیده و شخص او بر شما پنهان است».^۳
۴. عبدالعظیم بن عبدالله الحسینی (رض) از قول محمد بن علی بن موسی بن جعفر (ع)، به نقل از پدر و اجدادش از امیر المؤمنین (ع) روایت کرد که فرمود: «قائم از ما اهل بیت است وقتی قیام کند، بیعت کسی برگردن او نیست از این رو ولادتش پوشیده و شخص او غایب خواهد بود».^۴
۵. از امام حسن (ع) است که فرمود: «شخص او غایب می شود تا وقتی قیام می کند، بیعت احدی در گردنش نباشد».^۵
۶. از امام رضا (ع) درباره قائم سؤال شد، فرمود: «جسم او دیده نمی شود و نامش برده نمی شود».^۶
۷. عبید بن زراره می گوید: از اباعبدالله شنیدم که فرمود: «مردم امامشان را گم می کنند، او در مراسم حج حضور دارد و مردم را می بیند، ولی مردم او را نمی بینند».^۷
۸. ابی عبدالله (ع) فرمود: «قائم دو غیبت دارد؛ در یکی از آنها در مناسک حج حضور می یابد و مردم را می بیند، ولی مردم او را نمی بینند».^۸
- اما روایاتی که نشان می دهد شخص امام در میان مردم حاضر است ولی امامت او بر مردم پوشیده است به شرح زیر است:
۱. محمد بن عثمان عمری می گوید از ابی عبدالله (ع) شنیدم که می گفت: «به

۲. کمال الدین تمام النعمة، ص ۳۳۳.

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۳.

۴. اعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۲۹.

۳. الاحتجاج، ص ۲۴۹.

۵. كشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۳، ص ۳۲۸.

۶. الأمامة و التبصرة من الحيرة، ص ۱۱۷. ۷. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۸.

۸. تاریخ آل زراره، ج ۱، ص ۲۲.

خدا، صاحب این امر، هر ساله در موسم حج ظاهر می‌شود و مردم را می‌بیند و آن‌ها را می‌شناسد و مردم او را می‌بینند ولی نمی‌شناسند.^۱

۲. ابوجعفر (ع) فرمود: «شبهت او به یوسف آن است که برادرانش با او معامله و صحبت می‌کردند ولی او را نمی‌شناختند».^۲

۳. ابوجعفر فرمود: «در کار صاحب این امر، سنت‌های انبیا وجود دارد؛ سنتی از موسی بن عمران و سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از پیامبر اسلام. سنت موسی بن عمران در کار او این است که مانند او پیماناک و در انتظار است و سنت یوسف، پنهان بودن و ناشناخته بودن اوست که خدا بین او و خلق پرده کشیده است که او را می‌بینند ولی او را نمی‌شناسند».^۳

۴. از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «سنت یوسف در کار مهدی آن است که برادرانش با او داد و ستد و معاشرت می‌کنند ولی او را نمی‌شناسند».^۴

۵. از امام صادق است که فرمود: «حجت قائم مردم را می‌شناسد ولی مردم او را نمی‌شناسند، آن گونه که یوسف مردم را می‌شناخت، اما آن‌ها او را نمی‌شناختند».

۶. در نامه شریف امام به محمد بن عثمان (رض) آمده است: «اگر مردم از نام من آگاه شوند، آن را منتشر می‌کنند و اگر از جای من خبر یابند، دیگران را به من راهنمایی می‌کنند».

این روایات هر دو فرضیه، یعنی پنهان بودن شخص امام و پنهان بودن عنوان امام را تأیید می‌کند، باید گفت فرضیه اول هیچ تعارضی با استثناها که بنا به مصلحتی روی داده ندارد، یعنی گاهی اتفاق افتاده که مهدی برای دیدار یا رویارویی با کسی و یا برآوردن حاجتی از یارانش خارج شده است و این مانع فرضیه پنهان بودن شخص امام نیست چون این استثناء برای مصلحت معینی صورت گرفته است.

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۲۰.

۲. دلائل الامامة، ص ۵۳۲.

۳. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۳۵۱.

۴. همان، ص ۲۸.

مسئله دیگری که در پی فرضیه مخفی بودن عنوان یا شخص امام مطرح می‌شود، ازدواج امام است.

اگر مخفی بودن عنوان امام درست باشد، مانعی ندارد که امام ازدواج کرده باشد و فرزندی داشته باشد، حتی پنهان بودن امام بر همسر و فرزندان نیز مانعی ندارد چون امام می‌تواند با نامی مستعار در میان مردم زندگی کند و از میان آنان همسر اختیار کند و فرزندی داشته باشد.

اگر فرضیه مخفی بودن شخص امام درست باشد، طبعاً در میان مردم حضور نخواهد داشت و با آنان مراوده ندارد و به هیچ نحوی با آنان اختلاط و آمیزش نخواهد داشت.

هرکس بخواهد می‌تواند یکی از دو فرضیه را انتخاب و روایات را بر اساس آن تفسیر کند، این یک قضیه اجتهادی است که نیازمند فراهم آوردن قراین و شواهد است و اثبات آن‌ها از نظر سند و متن به قراین و شواهد بیشتری نیاز دارد.

فصل چهارم

نقش امام عسکری (ع) در نظریهٔ اصلاح جهانی
ورهبیر منتظر آن

مقدمه

وظیفه‌ای سخت و مهم در ارتباط با مهدویت بر دوش امام عسکری (ع) بود که با مسئولیت ائمه پیشین تفاوت بسیار داشت. امامان قبل از ایشان فقط به بیان حسب و نسب و اهداف امام و نشانه‌های ظهورش اکتفا می‌کردند، اما امام عسکری دو وظیفه بر عهده داشت.

اول: اثبات ولادت مهدی (عج) برای آیندگان و رفع شبهاتی که در این باب مطرح می‌شد.

دوم: حفاظت از جان او در برابر حکومت‌های مستبد و کوشش برای پنهان نگه داشتن ولادت او.

این دو وظیفه مهم به لحاظ اجتماعی با یکدیگر در تعارض است، در حالی که وظیفه اول ایجاب می‌کند که وجود و ولادت مهدی (عج) اثبات و علنی شود، و وظیفه دوم مستلزم آن است که وجودش پنهان بماند و اسرارش برملا نگردد.

در این فصل خواهیم دید که با وجود اوضاع نامناسب سیاسی و موضع‌گیری امام عسکری در برابر خلفای معاصرش، امام چگونه توانست ولادت او را به اطلاع یاران خاص و نزدیکان برساند و شیوه عملی که امام برای هماهنگی میان آن دو وظیفه مهم پیش گرفت چه بود.

اعلام خبر ولادت از سوی امام عسکری (ع)

امام عسکری (ع) به فضل درایت و علم خود توانست دیوار اضطرابی را که دشمنان درباره ولادت امام دوازدهم برآورده بودند و امام را در تنگنایی دشوار

قرار داده بود، فرو ریزد و خبر این ولادت را به اطلاع شیعیان خاص و بستگان خود برساند و این امر را برای نسل‌های آینده معلوم و اثبات کند و ریشه شک و تردید را از بیخ برکند.

ثقة الاسلام کلینی از محمد بن یحیی (ثقه)^۱ به نقل از احمد بن اسحاق، راوی مشترک رازی و اشعری^۲ که هر دو ثقه و مورد اعتماد هستند^۳ و او از ابوهاشم جعفری (ثقه)^۴ آورده است که گفت: به ابومحمد (ع) گفتم: جلالت شما مانع از آن است که از شما سؤال کنم، آیا اجازه می‌دهید سؤالی بپرسم؟ امام فرمود: پرس. عرض کردم: آیا شما فرزند دارید؟ فرمود: بلی.

ثقة الاسلام به نقل از علی بن محمد (ثقه)^۵ و او از محمد بن علی بن بلال (ثقه)^۶ می‌گوید: «ابومحمد (ع) دو سال قبل از رحلت نامه‌ای به من فرستاد که در آن از جانشین خودش به من خبر داده بود».^۷

محمد بن عبدالجبار می‌گوید: «به سرورم حسن بن علی (ع) گفتم: یا بن رسول‌الله، قربانت گردم، دوست دارم بدانم که بعد از شما، امام و حجت خدا در میان مردم کیست؟ فرمود: امام و حجت خدا بعد از من فرزندانم، همان رسول‌الله است».^۸

شیخ طوسی در خبری طولانی در کتاب غیبت به نقل از گروهی از شیعیان از جمله علی بن بلال و احمد بن هلال و محمد بن معاویه بن حکیم و حسن بن ایوب بن نوح آورده که گفتند: ما چهل نفر بودیم که نزد ابومحمد حسن بن علی (ع) رفتیم تا درباره حجت و امام بعد از او سؤال کنیم، عثمان بن سعید بن عمرو

۱. نجاشی می‌گوید: او مردی ثقه، خیره و کثیرالحدیث است، رجال نجاشی، ص ۳۵۳، حدیث ۹۴۶.

۲. معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، ج ۲، ص ۴۳.

۳. رجال نجاشی، ص ۹۱، حدیث ۲۲۵؛ رجال طوسی، ص ۳۸۳، حدیث ۵۶۴۳.

۴. رجال نجاشی، ص ۱۵۶، حدیث ۴۱۱؛ رجال طوسی، ص ۳۷۵، حدیث ۵۵۵۳.

۵. معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، ج ۱۲، ص ۱۲۷، حدیث ۸۳۸۴.

۶. رجال طوسی، ص ۴۰۱، حدیث ۵۸۸۸. ۷. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۹، حدیث ۱.

۸. اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۷، ص ۱۳۷.

العمری برخاست و گفت: ای فرزند رسول خدا، می‌خواهیم چیزی بپرسم که شما به آن عالم‌تر هستید. امام به عثمان فرمود: بنشین، عثمان به حالت خشم برخاست تا برود، امام فرمود: هیچ کس نباید خارج شود. کسی از ما بیرون نرفت. امام به عثمان عتاب کرد و سپس برخاست و فرمود: آیا بگویم برای چه آمده‌اید؟

گفتند: بله ای فرزند رسول خدا. فرمود: آمده‌اید تا از حجت و امام پس از من بپرسید. گفتند: همین‌طور است. در همین حال پسر بچه‌ای زیبارو که به ابومحمد شباهت بسیار داشت وارد شد. امام فرمود: این امام بعد از من و جانشین من در میان شماست.^۱

احادیث دیگری نیز هست که در آن‌ها امام عسکری به تصریح یا تلویح از فرزندش نام برده تا این امر را برای مردم اثبات نماید. آنچه از این احادیث برمی‌آید این است که حکومت وقت علاوه بر مهدی، شخص امام عسکری را نیز زیر نظر داشت؛ امام سخنی دارد که گواه این مدعاست. ایشان می‌گویند: «در این اندیشه‌اند که مرا بکشند تا نسل من قطع شود».^۲

اوضاع سیاسی در شب ولادت امام (عج) و فردای آن

روایت تاریخی می‌گوید امام عسکری (ع) معاصر سه تن از خلفای عباسی یعنی معتز، مهدی و معتمد بوده است. نتیجه طبیعی قیام‌های علویان این بود که رابطه پیشوای خاندان علوی با این خلفا به نهایت تیرگی و بحران رسیده بود و خلفا نیز عناصر فرصت‌طلب و عوامل خود را در این خاندان نفوذ می‌دادند و به همین علت با امام عسکری و شیعیانش بنای دشمنی نهاده بودند و آن‌ها را تعقیب می‌کردند، گروهی را می‌کشیدند و عده‌ای دیگر را به حبس می‌کشیدند و سایرین آواره کوه و بیابان شده بودند.

معتز عباسی برادرش مستعین را به کمک ترکان کشت و هنگامی که سر

۱. الغیبة، ص ۲۱۷.

۲. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۲۹۳.

برادرش را نزد او آوردند مشغول شطرنج بود. معتز، امام عسکری (ع) را چندین بار زندانی کرد و کار او را در زندان به یکی از افراد شرور، یعنی صالح بن وهب سپرد که صالح خود به این امر اعتراف کرده است.^۱ معتز به این بسنده نکرد بلکه بار دیگر امام را نزد علی بن اوتامش، که بنا به گفته شیخ مفید علناً با آل محمد دشمنی می‌ورزید، زندانی کرد.^۲

وقتی معتز از حبس امام نتیجه‌ای نگرفت و دریافت که حبس و زندان برای مقابله با امام (ع) که دشمن سرسخت عباسیان بود کارایی ندارد، تصمیم به قتل امام گرفت، اربلی می‌گوید: «چون معتز به سعید حاجب دستور داد که امام ابو محمد (ع) را به کوفه ببرند، ابوهیثم به امام نوشت: فدایت شوم، خبری به ما رسیده که ما را نگران کرده است. امام در پاسخ نوشت: سه روز دیگر فرج شما حاصل خواهد شد، که در روز سوم معتز به قتل رسید».^۳

ابن شهر آشوب می‌گوید: «معتز به سعید حاجب سفارش کرده بود که ابو محمد را به کوفه ببرد و در بین راه گردن بزند».^۴ مهتدی نیز علویان را تهدید کرده و گفته بود: «به خدا قسم آن‌ها را از روی زمین برمی‌اندازم».^۵

این کینه‌توزی به قتل ده‌ها نفر و شکنجه شماری دیگر در زندان‌ها انجامید و چون نوبت امام رسید، بنا به گفته ابوهاشم او را حبس کرد، ابوهاشم می‌گوید: من در زندان مهتدی بن واثق با ابو محمد (ع) بودم.^۶ معتمد به حبس امام و آزار و شکنجه ایشان اکتفا نکرد، بلکه در میان سیاه‌چال‌ها بر او جاسوس گماشته بود، این کار زمانی بود که امام را به همراه برادرش جعفر، به زندان علی بن جرین انداخته بود و اخبار او را از علی بن جرین

۱. اصول کافی، «باب ۱۲۴»، ج ۱، ص ۵۷۸، حدیث ۲۳.

۲. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۲۹.

۳. کشف الغمّة فی معرفة الأئمة، ج ۳، ص ۲۱۲.

۴. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۶۴.

۵. اصول کافی، «باب ۱۲۴»، ج ۱، ص ۵۷۶، حدیث ۱۶.

۶. الغیبة، طوسی، ص ۱۳۴.

می‌گرفت تا ببیند امام در داخل زندان چه می‌کند و به این هم قانع نشد و امام را نزد یحیی بن قتیبه که خیلی نسبت به امام سخت‌گیر بود، زندانی کرد.^۱ این سخت‌گیری‌ها نسبت به امام با تعقیب علویان و حبس و قتل آنان همراه بود. اصفهانی از سیزده نفر از شخصیت‌های علوی نام می‌برد که در روزگار امام عسکری در زندان به قتل رسیده‌اند.^۲

و از هفده نفر دیگر نیز یاد می‌کند که در زمان امام عسکری (ع) بیرون از زندان و به دست حکومت کشته شده‌اند.^۳ علاوه بر این‌ها، تهدید و ارباب مسلمین در دوره زندگی امام عسکری رواج داشت و معتمد بسیاری از علویان از جمله احمد بن محمد بن عبدالله بن ابراهیم که از خاندان پاک علوی بود، بنا به تصریح ابوالفرج اصفهانی در *مقاتل الطالبین* سر برید و سرش را نزد آنان فرستاد.^۴ این‌ها بخش کوچکی از گرفتاری‌های علویان در زمان امام عسکری (ع) بود، این وضع، امام (ع) را در موقعیتی قرار داده بود که می‌بایست روشی کاملاً محتاطانه پیش گیرد تا ولادت و جا و مکان امام مهدی افشانگردد. این مطلب را در فصل آینده با عنوان فعالیت‌های سیاسی امام عسکری (ع) پی خواهیم گرفت.

روش فعالیت‌های سیاسی امام عسکری (ع)

امام عسکری با وجود شرایط خطرناک و نامناسب سیاسی موفق شده بود با یارانش ارتباط برقرار کند و مسئله ولادت امام مهدی را به آنان ابلاغ نماید. روایات تاریخی حاکی از آن است که امام عسکری به سبب مسئولیت رهبری که بعد از پدرش امام هادی برعهده او بود، پیوسته با اصحاب خود ارتباط داشت. با اندکی تأمل می‌توان شیوه ایشان را در این برقراری ارتباط دریافت. امام می‌گوید: «پروردگارا، فتنه‌های انحراف‌آمیز ما را در میان گرفته و پرده‌های تحیر آویخته و خواری و ذلت ما را در هم کوفته و کسانی بر ما حکم می‌رانند که بر دینشان اعتماد نیست، اینان حق ما را به ستم از ما گرفته‌اند و احکام دین تو را تعطیل

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۶۲. ۲. مقاتل الطالبین، ص ۵۳۵-۵۳۹.

۳. همان، ص ۴۳۴-۴۵۶. ۴. همان، ص ۵۳۶.

کرده‌اند و در نابودی بندگان و تباهی مُلک تو می‌کوشند...»، امام در ادامه می‌گوید: «با حقوق یتیمان و بیوه‌زنان آلات لهو و طرب می‌خرند و اهل ذمه بر گرده مؤمنان حکم می‌رانند و فاسقان متولی امور مردم‌اند، هیچ‌کس از ما حمایت نمی‌کند تا مانع نابودی ضعیفان گردد و هیچ حاکمی نیست که به دیده رحمت به آنان بنگرد و هیچ دلسوزی نیست که شکم گرسنه‌ای را سیر کند، مردم، درماندگان دیار تباهی و اسیران بینوا و همدم مصیبت و خواری‌اند».^۱

امام عسکری در این کلام عصر پراز حوادث دردناک خود را که بد دینان بر آن حکم می‌رانند و امت را گرفتار حیرت و تفرقه کرده‌اند، توصیف می‌کند. در چنین اوضاعی امام با احتیاط کامل و هوشیاری عمل می‌کند، به گونه‌ای که دشمن نمی‌تواند در دژی که امام برای حمایت از خود و شیعیانش بنا کرده بود نفوذ کند. ابن شهر آشوب در مناقب به نقل از داود الاسود می‌گوید: امام عسکری (ع) عصایی به من داد و فرمود: «آن را به عمری بده»، در راه عصا شکست، دیدم در وسط آن نامه‌ای است، ابن اسود می‌گوید: امام پس از این‌که ماجرای شکستن عصا و وقایع میان راه را به من خبر داد، فرمود: «وقتی بینی کسی به ما دشنام می‌دهد، به راحت برو، مبادا به عنوان شیعه ما پاسخ دهی یا خود را به او معرفی کنی، چون ما در شهر و دیار بدی زندگی می‌کنیم. تو به راه خود برو زیرا اخبار و احوال تو به ما می‌رسد، این را بدان».^۲

بنابراین، حرکت امام کاملاً سری بوده است به طوری که کار به جایی می‌رسد که امام در پایان خبر، به داود بن اسود هشدار می‌دهند تا در انجام مسئولیت خود از برخورد با عوامل حکومت بنی عباس پرهیزد.

امام عسکری (ع) به این کار بسنده نکرد و به اصحابش سفارش می‌کرد: «احدی نباید به من سلام کند یا با دست به من اشاره نماید، چون شما بر جان خود ایمن نیستید».^۳

۱. مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۸۶.

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۶۰-۴۶۱.

۳. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۶۹.

اما راه شرفیابی اصحابش به حضور خود را این‌گونه بیان می‌کند: «آگاه باشید که برای دیدار من باید در تاریکی شب گرد آیید». سید مرتضی می‌گوید: ابومحمد به اصحاب و شیعیانش پیغام می‌فرستاد و می‌فرمود: «در تاریکی شب به فلان جا و خانه فلان کس بروید، مرا آن‌جا خواهید یافت».^۱

محمد بن عزیز بلخی می‌گوید وقتی امام عسکری (ع) به باب‌العام در سرمن‌رای می‌رفت، من ایستاده بودم و با خود می‌گفتم: اگر با صدای بلند بگویم ای مردم، این حجت خدا بر شماست، او را بشناسید؛ مرا خواهند کشت. او در ادامه می‌گوید: وقتی امام عسکری به نزدیکی من رسید، به او نگاه کردم به من فرمود: «اگر این راز را افشا کنی، هلاک خواهی شد»، سپس فرمود: «دو راه بیشتر وجود ندارد؛ کتمان سرّ و کشته شدن، بنابراین جان خود را حفظ کنید».^۲

این بیانات و سفارش‌ها موجب می‌شد که گاهی اصحاب امام هنگام نقل روایت، نام امام را به صراحت بر زبان نیاورند؛ این شرایط برای امام عسکری (ع) روی داده است، اردبیلی می‌گوید: «هر حدیثی که به نقل از 'الرجل' روایت شده، منظور از آن 'رجل'، امام عسکری است».^۳

این روزگار پر از ستم و انحراف بود و کسانی زمام حکومت را در دست داشتند که در امور دین و دنیا قابل اعتماد نبودند و این حقیقت بر امام و اصحاب و انصارش روشن بود، از این رو نمی‌توانستند با وجود خیانت بعضی از خویشاوندان، به همه اطلاعات درباره امام مهدی دسترسی پیدا کنند.

تثوری غیبت

امام حسن عسکری (ع) به عنوان نظریه‌پرداز بی‌واسطه غیبت فرزندش محمدالمهدی (عج) دست به کار شد و اصول نظری آن را به صبر و هشیاری و احتیاط و پرهیز از فتنه‌هایی که گاه و بی‌گاه انسان با آن مواجه می‌شود، آراست،

۱. عیون المعجزات، ص ۱۴۰.

۲. اثبات الوصیة للامام علی بن ابی طالب، ص ۲۵۱.

۳. جامع الرواة، ج ۲، ص ۴۰۸-۴۶۲.

به خصوص که مسئله غیبت چیزی نیست که قبول آن آسان باشد، این مطلب در نامه امام به علی بن حسین بن بابویه قمی دیده می شود، در آن نامه چنین آمده است: «باید صبر و انتظار فرج پیشه کنی، پیامبر فرموده: 'بهترین کار امت من، انتظار فرج است. شیعیان ما همواره اندوهگین خواهند بود تا فرزندی که پیامبر ظهور او را بشارت داده، ظهور کند و زمین را همان گونه که پر از جور و ستم شده باشد، پر از عدل و داد کند'، ای شیخ من، ای ابوالحسن علی، صبر پیشه کن و تمام شیعیان مرا امر به صبر نما، چون زمین از آن خداست و به هر کس از بندگان بخواید به ارث می دهد و عاقبت نیکو از آن پرهیزکاران است».^۱

امام هنگامی که حجت را بر یارانش معرفی کرد، آنان را به تحمل مسئولیتشان تشویق کرد. معاویه بن حکیم و محمد بن ایوب بن نوح و محمد بن عثمان العمری می گویند: در منزل ابومحمد حسن بن علی (ع) بودیم، او فرزندش را به ما که چهل نفر بودیم نشان داد و فرمود: «این، بعد از من امام شما و جانشین من است، از او پیروی کنید و بعد از من در دین خود دچار تفرقه نشوید که هلاک خواهید شد. اما شما از امروز به بعد او را نخواهید دید»، ما از نزد او رفتیم و هنوز چند روزی نگذشته بود که ابومحمد (ع) درگذشت.^۲

امام از اختلافی که میان پیروان و یارانش روی خواهد داد، خبر داد و فرمود: «در سال ۲۶۰ ق بین شیعیان من تفرقه می افتد».^۳

امام عسکری (ع) زمینه تعیین نواب و سفرای امام عصر (عج) را فراهم کرد تا شیعیان از طریق آن ها جواب سؤالات خود را از امام دریافت کنند. قبل از ایشان، پدرش امام هادی (ع) به همین ترتیب عمل کرد تا مفهوم غیبت را برای انصار خود تبیین کند. شاید دخالت حکومت بنی عباس در تجهیز و کفن و دفن امام عسکری به خاطر رواج قضیه غیبت در میان گروه های مختلف مردم بوده باشد. احمد بن عبیدالله بن خاقان می گوید: وقتی ابومحمد بیمار شد، پدرم کسی را نزد من فرستاد و پیغام داد که ابن الرضا بیمار شده است و خود سواره به دارالخلافة

۱. مسند امام العسکری (ع)، ص ۱۹-۱۵۲.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۳۵.

۳. همان، ص ۴۰۸.

رفت و در حالی که پنج نفر از خادمین خاص و مورد اعتماد خلیفه با او بودند به سرعت بازگشت... پدرم به خدام دستور داد که ملازم و مراقب خانه ابومحمد باشند و اوضاع و احوال او را زیر نظر بگیرند... دو روز بعد خدام به پدرم خبر دادند که حال ابومحمد رو به ضعف و وخامت نهاده است. پدرم سوار اسب شده به ملاقات وی رفت و به اطبا دستور داد مراقب حال او باشند و کسی را در پی قاضی القضاة فرستاد و او را احضار کرد و به او دستور داد ده نفر از افرادش را انتخاب کند و به منزل ابومحمد (ع) بفرستد تا شب و روز در کنار او باشند، این افراد تا زمان درگذشت ابومحمد در منزل او بودند و پس از رحلت امام، به تجهیز او پرداختند و بازارها تعطیل شد و پدرم به همراه بنی هاشم و سایر مردم به تشییع جنازه امام آمدند، خلیفه به ابوعیسی بن متوکل دستور داد بر جنازه اش نماز بخواند، چون جنازه را به زمین نهادند، او صورت امام را باز کرد و به بنی هاشم و علویان و عباسیان و فرماندهان و کاتبان، قضات و فقها نشان داد و گفت: این حسن بن علی بن محمد بن الرضا است...^۱

این دخالت دستگاه حاکمه که قضات را بر خانه او می گمارد و صورت او را باز می کنند و به صاحب منصبان و خویشاوندان امام نشان می دهند، حاکی از ماجرای سری است و شاید برای این بوده که از رواج اندیشه غیبت امام عسکری (ع) جلوگیری کنند. این امر از رواج اندیشه غیبت در میان گروه های مختلف آن روزگار پرده برمی دارد.

دستگاه حاکمه وقتی به خانه امام یورش بردند و از مولود موعود چیزی نیافتند، همه جا را در پی او گشتند و خداوند او را از چشم ها پنهان کرد و مفهوم غیبت از دیدگاه بنی عباس، مصداق عینی نیافت تا با این رفتاری که با جنازه امام عسکری پیش گرفتند نتوانند جبهه دیگری برای مبارزه با امامت بیابند، والله اعلم بحقایق الامور.

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰۵.

فصل پنجم

دلایل غیبت امام منتظر (عج)

مقدمه

هیچکس نمی‌تواند با جزمیت، دلیلی خاص و منحصر به فرد برای غیبت امام دوازدهم ارائه کند، درست است که احادیثی از طریق ائمه (ع) در دست است که گاهی ترس از جان امام و گاهی حکمت الهی و زمانی عدم بیعت با ستمگران و نظایر این‌ها را دلیل غیبت شمرده‌اند. این علاوه بر اجماعی است که مسیر امامت و نبوت را یکی می‌داند و معتقد است بودن و نبودن پیامبر و امام و غیبت او، امری الهی است که هیچکس نمی‌تواند آن را تغییر دهد. افزون بر این، اسراری در نبوت و امامت نهفته است. این امر ما را بر آن داشت که در نام‌گذاری این فصل شیوه‌ای متفاوت با دیگران در پیش گیریم، یعنی به جای عوامل و انگیزه‌های غیبت، نام دلایل غیبت بر آن نهادیم که تقریباً به تفصیل به این پیامدها و حکمت‌ها خواهیم پرداخت.

حکمت اول: احساس بیم از سوی حکومت نسبت به جان امام (عج)
شاید یکی از مطالب مقدم بر بیان این حکمت که ما در فهرست این مبحث نیاورده‌ایم، جریان دایمی خونین و مبارزه علویان با حکومت‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس است. در این باب می‌توان گفت مبارزه حق و باطل به مبارزه قبایل عرب یا علویان با بنی‌امیه و بنی‌عباس محدود نمی‌شود، بلکه این، مبارزه‌ای طولانی و مستمر است که از زمان حیات انسان بر کره‌ارض آغاز شده و تا امروز تداوم داشته است، شاید اولین کسانی که راه این مبارزه را هموار کردند، فرزندان آدم بودند که یکی از آن‌ها دیگری را کشت و از دفن جسدش درماند.

ما در این جا نمی‌خواهیم به این مبارزه طولانی پردازیم بلکه در محدوده این بحث به آن اشاره می‌کنیم تا از اصل مطلب دور نشویم.

مبارزه «علوی - اموی» از روز اول ظهور اسلام آغاز شد و برآمده از مسئله خلافت نیست. این مبارزه نتیجه ارزش‌های ذاتی صبر و جهاد و پایداری و تحمل سختی‌های این رسالت است که مردان علوی داشته‌اند و در مقابل، امویان از این ارزش‌ها عاری بوده‌اند.

استراتژی بنی‌امیه بر حکومت و جاه و مقام و ثروت‌اندوزی و عیش و عشرت بنا شده بود و فداکاری برایشان مفهومی نداشت. طبیعتاً چنین مبارزه‌ای میان این دو گروه اجتناب‌ناپذیر بود. اما این مبارزه که نمی‌بایست همه اخلاقیات جنگ را زیر پا نهد نه تنها تمام اصول اخلاقی و انسانی جنگ را درنوردید، بلکه به قانون جنگل و دزدگان تبدیل شد. در همان وقت که امیرالمؤمنین (ع) برای کسانی که به او ستم کرده بودند دست به درگاه خدا برداشته و طلب عفو و آمرزش می‌کرد، طرف مقابل مشغول توطئه قتل و ترور او بود تا با استفاده از شیوه‌ها و ابزار مختلف او را از میان بردارند.

این کار به شخص علی (ع) و معاویه محدود نبود بلکه تمام خاندان دو طرف را دربرمی‌گرفت و مصایبی که در جنگ‌ها و هجوم به امام حسن و امام حسین (ع) رسید، روی تاریخ را سیاه کرد. ما قصد نداریم مفصلاً به این مسائل پردازیم، چون علمای سنی و شیعه به تفصیل در این باره بحث کرده‌اند.

آنچه در این بحث برای ما اهمیت دارد، بررسی طبیعت نبرد علوی - عباسی و پیامدهای آن است که در نتیجه آن بنی‌عباس ریشه درخت نبوت را کندند و نهال نوپای امامت را درو کردند. آنچه مورخان درباره این نبرد نوشته‌اند برای ارائه تصویری روشن از این پلیدی‌ها کافی است.

ما از پرچم‌دار عباسیان، ابومسلم خراسانی که پرچم دعوت عباسی را برافراشت آغاز می‌کنیم، خوارزمی درباره او می‌گوید: «ابومجرم و نه ابومسلم را بر علویان مسلط ساخت به گونه‌ای که آنان را در زیر هر سنگ و کلوخی می‌یافت، می‌گشت».^۱

۱. الحیة السیاسیة للامام الرضا (ع)، ص ۱۰۱.

وقتی منصور به خلافت رسید، ابومسلم را به بهانه توطئه علیه خود دستگیر کرد و او اعتراف کرد که «به من دستور دادند شمشیر بکشم و مظنون را بگیرم و به تهمت بکشم و عذری از کسی نپذیرم. من هم حرمت‌هایی را که خدا صیانت از آنها را واجب دانسته، زیر پا نهادم و خون‌هایی ریختم که خداوند حفظ آنها را واجب کرده بود و این امر را از اهلش گرفتم و در غیر موضع آن نهادم».^۱ منظور ابومسلم در این عبارت از «اهل امر»، اهل بیت بود، چون شعار دعوت خود را «الرضا من آل محمد» اعلام کرده بود اما وقتی کارش به نتیجه رسید، آن را از علویان بازداشت و به بنی‌عباس سپرد.

نویسنده معاصر «احمد امین» جرایم منصور عباسی و زندگی او را این‌گونه توصیف می‌کند: «سراسر زندگی او به خونریزی و کشتن مخالفان گذشت».^۲ در باب انتخاب لقب منصور مسعودی می‌گوید: چون بر علویان غلبه کرده بود، خود را منصور نامید.^۳

منصور خود به این جرم‌ها اعتراف کرده و گفته است: «بیش از دوهزار نفر از اولاد فاطمه را کشتم و سرور و مولایشان جعفر بن محمد را رها کردم».^۴ طبری می‌گوید: منصور خزانه‌ای از خود به جا گذاشت که در آن سرهای علویان را نگه می‌داشت و به هر سری کاغذی آویخته بود که نام صاحب سر و پدرش بر آن نوشته شده بود. تعدادی از این سرها متعلق به کودکان و پیران بود.^۵ این امر چندان تعجب‌آور نیست چون قبلاً گفتیم که روش این دو خاندان کاملاً با هم مغایر بوده است؛ شیوه علویان، فداکاری و ایثار و شیوه عباسیان سلطه‌جویی و ستمکاری و احساس کمبود بوده است. این سخن گزافه نیست چون منصور در جواب عمویش عبدالصمد بن علی که او را به خاطر ارتکاب این جرایم ملامت می‌کرد، اعتراف کرده می‌گوید: «آل ابی‌طالب هنوز شمشیرهایشان را غلاف نکرده بودند که ما مردمی عادی و کوچه و بازاری بودیم

۲. ضحی‌الاسلام، ج ۱، ص ۱۰۵.

۴. الادب فی ظل التشیع، ص ۶۳.

۱. تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۲۰.

۳. التنبیه و الاشراف، ص ۲۹۵.

۵. تاریخ الخلفاء، ص ۳۲۳.

و امروز که به خلافت رسیده‌ایم، اگر عفو و گذشت را کنار نگذاریم و از قدرت خود استفاده نکنیم، نخواهیم توانست هیبت و منزلت خود را حفظ کنیم.^۱ کار به جایی رسید که امام صادق را تهدید به قتل کرد و گفت: تو و خویشاوندانت را می‌کشم و از شما اثری بر روی زمین نمی‌گذارم.^۲

بالاخره این‌که منصور روزی به مسیب بن زهره گفت: «معتقدم که حجاج برای بنی مروان خیرخواه‌تر بود. مسیب در پاسخ گفت: ای امیرالمؤمنین، حجاج کاری نکرده است که ما انجام نداده باشیم. به خدا قسم، خداوند، مردی عزیزتر از پیامبر در میان ما نیافرید اما تو فرمان دادی که فرزندانش را بکشیم و ما هم اطاعت کردیم.»^۳

بعد از او مهدی روی کار آمد، او به راه حل جدیدی برای مبارزه با علویان توسل جست که ایجاد فرقه‌ها و گروه‌های منحرف و انتساب آن‌ها به اصحاب ائمه و بدنام کردن آنان بود، مهدی فرقه‌ای به نام زراریه (منسوب به زراره) و فرقه دیگری به نام جوالقیه ساخت^۴ و شیعه و اصحاب ائمه را به زندقه متهم کرد تا بهانه‌ای برای کشتن و آوارگی آن‌ها بیابد؛ عبدالرحمن بدوی می‌گوید: «در آن زمان، اتهام زندقه تقریباً با انتساب به مذهب رافضه یکسان شمرده می‌شد.»^۵

بعد از مهدی، پسرش هادی به خلافت رسید. یعقوبی درباره او می‌گوید: «در طلب و تعقیب علویان مصمم بود و آن‌ها را سخت می‌ترساند و حقوق و ارزاقی را که مهدی به آن‌ها می‌داد قطع کرد و به سراسر بلاد دستور داد تا آن‌ها را بیابند و نزد او بفرستند.»^۶

واقعه فح که عموم مسلمانان را ترساند، به عنوان شاهی برای این مدعا کافی است. اینان به کشتن و آواره کردن اکتفا نکردند، بلکه سرها را می‌بریدند و برای ترساندن مردم در کوچه و بازار می‌گرداندند.

۱. همان، ص ۳۱۵. ۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۵۱.

۳. مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۳، ص ۳۲۸.

۴. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۹۶؛ قاموس الرجال فی تحقیق رواة الشیعه و محدثهم، ج ۹، ص ۳۲۴.

۵. تاریخ الاحاد فی الاسلام، ص ۳۷.

۶. تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۱۴۸.

بعد از مهدی، رشید آمد تا جنگ علیه آل ابی طالب را علنی کند و به تعبیر خوارزمی «درخت نبوت را درو کند و نهال امامت را از ریشه درآورد». بنا به گفته فخری در آداب السلطانیه، هارون، فرزندان خاندان رسالت را بدون جرم می‌کشت. کافی است اعتراف هارون را در این باره بشنویم که گفته بود: تاکی باید در برابر آل ابی طالب صبر پیشه کنیم، به خدا همه آنها و شیعیان‌شان را می‌کشم و این کار را حتماً انجام خواهم داد».

هارون این شیوه ترور و ارباب را با اعزام جلّودی به جنگ با محمدبن جعفر بن محمد پی گرفت و به او دستور داد خانه‌های آل ابوطالب را در مدینه غارت کند و پوشش و زیورآلات زنان را به زور بگیرد^۱ و بنا به قول طبری و ابن اثیر هارون دستور داد همه طالبین را به زور از بغداد به مدینه تبعید کنند.^۲ این مجرم به آواره کردن و کشتن و تعقیب زندگان بسنده نکرد، بلکه کینه‌توزی او شامل حال مردگان نیز گردید به طوری که قبر امام حسین (ع) را خراب کرد و زمین کربلا را شخم زد و پرونده سیاه او با کشتن رئیس و سرور علویان، امام کاظم (ع) در قعر زندان بسته شد.

ما بنا نداریم رفتار و سلوک خلفای بنی‌عباس یعنی سفاح، منصور، مهدی، هادی، رشید، مأمون، معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین، معتز، مهتدی، معتمد، معتضد، مکتفی، مقتدر، قاهر، راضی و مطیع را با اهل بیت بکاویم، چرا که صفحات تاریخ سیاه بنی‌عباس با خون اهل بیت پیامبر رنگین و مایه ننگ انسانیت است. این‌ها همگی سیاست واحدی در برابر علویان پیش گرفته بودند و می‌توان موضع آنان را این‌گونه خلاصه کرد: «کسی که دشمن یکی از طالبین باشد باید قول او را بدون دلیل پذیرفت و قول و دلیل شخص طالبی را نباید پذیرفت. این دستوری است که منتصر به یکی از کارگزارانش نوشته بود».^۳

در این باب، این بیت کافی است:

۱. اعیان‌الشیعه، ج ۱، ص ۲۹؛ عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۴۷۹.

۲. تاریخ الامم و الملوک (تاریخ طبری)، ج ۸، ص ۲۳۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۸۵.

۳. الخطط، ج ۴، ص ۱۵۳.

تا لله ما فعلت امیه فیهم معشار ما فعلت بنوالعباس

(به خدا قسم بنی‌امیه عشر جنایات بنی‌عباس را در حق خاندان پیامبر انجام ندادند).

ابوعطا افلح بن یسار سندی (متوفی ۱۸۰ ق)، که روزگار بنی‌امیه و بنی‌عباس را درک کرده بود، می‌گوید:

یا لیت جورَ بنی مروانَ دامَ لنا و لیت عدلَ بنی‌العباس فی النار^۱

(ای کاش ستم بنی‌مروان بر ما تداوم می‌یافت و ای کاش عدل بنی‌عباس به جهنم واصل می‌شد).

خلفای معاصر امام عسکری (ع) سه تن بودند، یعنی معتز و مهتدی و معتمد که ما رابطه‌ی امام با آنها و تلاش آنان برای کشتن امام را در فصلی مستقل و با عنوان نقش امام عسکری (ع) در نظریه‌پردازی مصلح موعود بررسی کردیم، شبرآوی به بیم امام عسکری نسبت به جان فرزندش در برابر ستم حاکمان و اوضاع نامناسب زمانه اشاره کرده و می‌گوید: عسکری (ع) بعد از خود فرزندی به جا گذاشت که دوازدهمین امام، ابوالقاسم محمد (ع) است. وقتی متولد شد، پدرش او را مخفی کرد و ولادت او را به خاطر شرایط نامساعد زمانه و بیم از خلفای عباسی، پنهان نگه داشت، چون در همان وقت، بنی‌عباس در طلب و تعقیب هاشمیان بودند و عزم خود را بر حبس و قتل و نابودی آنان جزم کرده بودند.^۲

ما به کمین نشستن و مراقبت دستگاه حاکمه را در باب این مولود موعود از خلال رفتارشان با بیت امام عسکری دریافتیم. معتز، زمانی که امام رانزد علی بن اوتامش که بنا به گفته‌ی شیخ مفید نسبت به آل محمد سخت دشمنی می‌ورزید، زندانی کرده بود، سعی داشت امام را بکشد.^۳

اریلی می‌گوید: چون معتز به سعید حاجب دستور داد تا امام ابومحمد را به

۱. المحاسن و المساوی، ص ۲۴۶؛ الشعر و الشعراء، ص ۴۸۴.

۲. الاتحاف بحب الاشراف، ص ۱۷۹.

۳. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۲۹.

کوفه ببرد. ابوالهیثم به امام نوشت: فدایت گردم، خبری به ما رسیده که ما را بسیار نگران کرده است. امام در پاسخ نوشت: «سه روز دیگر فرج شما فرا خواهد رسید» و در روز سوم معتز به قتل رسید.^۱ آن خبر نگران‌کننده بنا به گفته ابن شهر آشوب این بود که: معتز به سیدحاجب دستور داده بود: ابامحمد را به کوفه ببر و در بین راه گردن بزن.^۲

مهدی امام عسکری را با ابوهاشم زندانی کرد و ابوهاشم می‌گوید: من با ابومحمد (ع) در حبس مهدی بودم.^۳ معتمد جاسوسانی در اطراف خانه امام گماشته بود که گاه و بی‌گاه خانه را در جست‌وجوی مولود جدید تفتیش می‌کردند. چون این کار سودی نبخشید، به حبس متوسل شد و امام را به یحیی بن قتیبه سپرد، او در زندان بر امام بسیار سخت می‌گرفت.^۴

هر کس روایات تاریخی مربوط به دوره آخر زندگی امام عسکری (ع) را بخواند، ترس حکومت از این مولود جدید را به خوبی در می‌یابد، چون این روایات حاوی جزئیات مربوط به بازرسی خانه امام و کنیزان اوست. علاوه بر این، گماردن گروهی از قضات قبل از درگذشت امام در خانه ایشان و زیرنظر داشتن اوضاع خانه و نظایر آن، مسائلی است که در فصل مربوط به نقش امام عسکری در تئوری مهدویت آورده‌ایم.

همه این‌ها حضرت عسکری (ع) را بر آن داشت تا فرزندش را در زمان حیات خود پنهان نگه دارد. بدیهی است که بعد از وفات ایشان، غیبت ضروری تر بود تا امام مهدی از دستیابی عمال حکومت و ستم خویشاوندانی چون عمویش جعفر در امان بماند. این احساس بیم، یکی از حکمت‌هایی بود که مخفی شدن امام را از صحنه حوادث مانند پنهان شدن خورشید در پس ابرها توجیه می‌کند. افزون بر این‌ها، احادیثی از پیامبر و اهل بیت در دست است که به این حکمت (غیبت) اشاره کرده است، از جمله مطلبی از ابی‌عبدالله (ع) به نقل از

۱. کشف الغمّة فی معرفة الائمة، ج ۳، ص ۲۱۲.

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۶۴. ۳. الغیبة، طوسی، ص ۱۴۳.

۴. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۶۲.

پیامبر روایت شده که فرمود: «این پسر بچه باید غایب باشد. پرسیدند: چرا؟ فرمود: «چون بیم آن می‌رود که او را بکشند».^۱

از ابوجعفر نقل شده که فرمود: «خداوند وقتی معاشرت طایفه‌ای را با ما نپسندد، ما را از آن‌ها جدا می‌کند».^۲

زراره به نقل از ابوجعفر (ع) آورده است: «این پسر قبل از ظهورش، غیبت خواهد داشت، پرسیدم: چرا؟ فرمود: «از بیم کشته شدن» و با دست اشاره به شکمش کرد که منظورش کشته شدن بود. در میراث حدیث اسلامی، روایاتی دیگر نیز هست که نشان می‌دهد بیم از کشته شدن امام، یکی از حکمت‌های غیبت بوده است.

حکمت دوم: آزمایش و امتحان

امتحان یکی از سنن الهی است که خداوند نظام دین را بر آن بنا کرده است: «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»^۳، (آیا مردم می‌پندارند همین که بگویند ما ایمان آورده‌ایم، به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟)، در جای دیگر نیز می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا...»^۴، (اوست که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام‌یک بهتر عمل می‌کند...).

آزمایش خوب و بد را از هم جدا می‌کند، همچنان که طلا را از سایر کانی‌ها جدا می‌کند. شاید آزمودن مردم یکی از دلایل غیبت باشد - والله اعلم - و احادیثی در دست است که حاکی از این امر است. از جمله روایتی است از امام صادق (ع) که فرمود: «صاحب این امر، غیبتی اجتناب‌ناپذیر خواهد داشت که پیروان باطل در وجود او تردید خواهند کرد».^۵

بنابراین، غیبت نمایان‌گر حق و باطل است. از امام ابوالحسن علی‌بن

۱. معجم احادیث امام المهدي (عج)، ج ۱، ص ۲۶۳.

۲. علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۴.

۳. العنکبوت، ۲.

۴. الملک، ۲.

۵. کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ص ۴۸۲.

موسی الرضا (ع) روایت شده که فرمود: «چنین می بینم که شیعه با از دست دادن سومین فرزند از نسل من به جست و جوی چراگاه برمی خیزد، اما او را نمی یابد»، پرسیدم: چرا؟ فرمود: «چون امامشان، مهدی (ع) از نظر آن ها پنهان می شود». در این سخن، منظور از «مرعی»، ملجأ و پناه و امان است، یعنی جست و جوی حقیقت و تشخیص آن از پندار و خیال که خود یک امتحان الهی است، از این رو امام ابو جعفر می فرماید: «ای شیعیان آل محمد، شما همانند سرمه چشم متزلزل خواهید شد چون صاحب سرمه می داند که سرمه چه مدت در چشم می ماند و چه وقت از بین می رود. گروهی از شما با اعتقاد به شریعت ما شب را به صبح می آورند و چون روز را به شب می برد از شریعت، خارج می شود».^۱

امام صادق (ع) نیز فرموده است: «به خدا قسم، شما مانند شیشه در هم خواهید شکست، اگر چه شیشه را به حالت اول برمی گردانند به خدا مانند سفال خواهید شکست چرا که سفال به حالت اول بر نمی گردد، به خدا قسم شما دچار تزلزل و غربال خواهید شد، همچون گندم که از سیاهک جدا می شود».^۲

این احادیث و نظایر آن به حقیقت امتحان و آزمایش مؤمنان از طریق غیبت امام مهدی (عج) اشاره دارد.

حکمت سوم: غیبت یکی از اسرار الهی است

چگونه ممکن است غیبت راز الهی نباشد حال آن که خداوند اراده فرموده تا این پیشوای غایب، کار جهان را سامان بخشد و عدالت را در روی زمین محقق سازد، پس غیبت یکی از اسرار خداوندی است و مانعی ندارد که خداوند آن را به اولیای خود عطا کند و اولیای خداوند حکمت نهفته در آن را فاش نکنند. امام صادق (ع) فرموده است: «به ما اجازه داده نشده که راز آن را برای شما فاش کنیم». از این رو ائمه در بعضی روایات خود آن را این گونه قلمداد کرده اند.

امام صادق (ع) در پاسخ ابوالفضل عبدالله بن فضل هاشمی درباره حکمت غیبت امام (عج) فرمود: «حکمت غیبت او همانند غیبت حجت های پیشین

۲. همان جا.

۱. الغیبة، طوسی، ص ۳۴۰.

الهی است، همان‌گونه که حکمت کارهای حضرت خضر (ع)، یعنی سوراخ کردن قایق و کشتن آن پسر بی‌چه و مرمت دیوار، زمانی بر حضرت موسی (ع) معلوم گردید که می‌خواستند از هم جدا شوند. ای پسر فضل، این یکی از رموز غیبی و اسرار الهی است.^۱

تشابه امامت و نبوت، پرده از اسرار امامت و مسائل ناشناخته آن برمی‌دارد و این قول را که امامت، ادامه راه نبوت است تأیید می‌کند. از جمله روایاتی که به این امر اشاره دارد، روایتی است از رسول خدا (ص) که فرمود: «ظهور قائم اهل بیت هم چون قیامت است که فقط خداوند زمان آن را آشکار می‌کند و درک عظمت آن بر آسمان‌ها سنگین و دشوار است و دفعته با آن مواجه خواهید شد».^۲ از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «قائم ما غیبتی دارد که به طول می‌انجامد»، سدید پرسید: چرا؟ فرمود: خدای متعال می‌خواهد سنت غیبت پیامبران را درباره او جاری کند، ای سدید، خداوند مقرر کرده است که شمار روزهای غیبت آنان را کامل کند، خدای عزوجل فرموده است: «لَتَرَکِبَنَّ طَبَقاً عَن طَبَقٍ»^۳، (ای مردم، شما پیوسته اوضاع و احوال دشوار را خواهید دید).

امام مهدی (عج) در نامه‌ای به اسحاق بن یعقوب به این حکمت اشاره فرموده است: اما علت غیبتی که واقع شده همان است که خداوند فرموده است: «یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم تسؤکم...»^۴، (ای مؤمنان، چیزهایی را نپرسید که اگر برایتان آشکار گردد، شما را خوش نیاید...)، با این کلام، امام اصحاب و یارانش را از سؤال در این باره منع کرد و دستور داد چنین سؤالاتی نپرسند. در جای دیگر نیز فرموده است: «از پرسش درباره امری که به شما مربوط نمی‌شود پرهیزید و خود را به خاطر چیزی که از آن منع شده‌اید به زحمت نیندازید و برای تعجیل در فرج زیاد دعا کنید، چون گشایش کار شما در آن است».^۵

۲. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۷.

۴. المائدة، ۱۰۱.

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۶.

۳. الانشقاق، ۱۹.

۵. الخرائج و الجرائع، ج ۳، ص ۱۱۱۵.

حکمت چهارم: امام (عج) بیعت هیچ ستمگری را نپذیرد

این نیز از جمله حکمت‌های غیبت است که در روایات اهل بیت (ع) آمده است، یعنی امام دوازدهم نباید بیعت هیچ یک از ستمگران دنیا را بپذیرد. ابوبصیر به نقل از ابوعبدالله (ع) روایت کرده که فرمود: «ولادت صاحب این امر بر مردم پوشیده و پنهان می‌ماند تا بیعت احدی را به گردن نگیرد».^۱

امام صادق (ع) می‌فرماید: «قائم در حالی قیام خواهد کرد که بیعت هیچ کس را برگردن نداشته باشد».^۲

بالاخره این‌که در بعضی روایات به چندین حکمت به جای یک حکمت به عنوان دلایل غیبت اشاره شده است، مثلاً، در توقیع امام آمده است: «همه پدران و اجداد من ناگزیر شدند که بیعت یکی از طاغوتیان زمان را بپذیرند. در حالی که وقتی من قیام کنم، بیعت هیچ ستمگری بر عهده من نخواهد بود... سپس فرمود: باب سؤال را درباره اموری که به شما مربوط نمی‌شود ببندید و خود را برای چیزی که از آن منع شده‌اید به زحمت نیندازید».^۳

در این نامه، به این‌که غیبت یکی از اسرار الهی است و دیگر این‌که حکمت غیبت آن است که حضرت قائم (عج) بیعت کسی را نپذیرد، اشاره شده است. این‌ها روایاتی بود که در خصوص حکمت‌های غیبت مصلح جهانی به دست ما رسیده است.

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۷۹. ۲. الامامة والتبصرة من الحيرة، ص ۱۱۶.

۳. الخرائج و الجرائج، ج ۳، ص ۱۱۱۵.

فصل ششم

نقش سفیران امام (عج) در تئوری

مصلح جهانی

مقدمه

یکی از ارکان مهم پژوهش در باب روایت تاریخی نظریه مهدویت و مصلح جهانی، نمایندگی و نیابت امام است که برهه زمانی مهمی از نظریه مهدویت را به خود اختصاص داده است، به ویژه آنکه مهدی (عج) در آن دوره، دربرزخ میان حضور و غیبت بوده است، صرف نظر از این که افراد نابابی در این میان می‌کوشیدند تا از مقام نمایندگی و سفارت امام در جهت مقاصد دنیوی و کسب جاه و مقام سوء استفاده کنند.

بنا به روایت مشهور غیبت صغری از سال ۲۶۰ هجری شروع شد و تا سال ۳۲۹، یعنی حدود هفتاد سال ادامه یافت. این دوره با حوادث اجتماعی و سیاسی مهمی همراه بود و همه در انتظار آن بودند تا ببینند خاندان علوی چه کسی را معرفی خواهد کرد تا همچون گذشته جواب‌گوی سؤالات یاران و شیعیان امام عسکری باشد.

همان‌گونه که در فصل قبل گفتیم، دو امام هادی و عسکری (ع) شیوه اختفا و ارتباط پنهانی با امت پیش گرفته بودند تا زمینه‌ساز غیبت در آینده‌ای باشد که در آن ملاقات با امام بر همه ممکن نخواهد بود و پیروان و یاران امام در آن شرایط از طول راه و قلت یاران احساس تنهایی نکنند، یعنی تمام این مقدمات می‌بایست زمینه آن غیبت طولانی فراهم گردد و امام در آن مدت چهار نفر از افراد مورد اعتماد و یاران خاص خود را به عنوان سفیر و نماینده خود برگزید که به ترتیب زمانی عبارت بودند از: ۱. عثمان بن سعید العمری ۲. محمد بن عثمان بن سعید العمری ۳. حسین بن روح نوبختی ۴. علی بن محمد سمري.

این افراد در دشوارترین مراحل، زندگی خود را وقف خدمت به اسلام کردند و تمام خطرات این مسئولیت را به جان خریدند. این‌ها به مبارزه سیاسی اکتفا نکردند بلکه فراتر از آن، مبارزه با نفس و زیر پا نهادن غرور و طمع را که چنین مسئولیتی در پی می‌آورد، پیش گرفتند و در انجام مسئولیت خود به نحو احسن عمل کردند.

در این فصل می‌خواهیم مرحله نیابت امام را که به سبب دشواری‌ها و حوادث سیاسی و اجتماعی بسیاری از مسائل آن در پرده ابهام مانده و تنها اندکی از آن وقایع نقل شده است، بررسی کنیم، هرچند این مطالب در مقایسه با آن دوره زمانی مهم بسیار ناچیز است.

سفیر اول: عثمان بن سعید العمری

او در میان مردم، مردی ثقه بود و احدی در بزرگواری و وثوق او تردید نکرده است و همه از او به نیکی یاد کرده‌اند باید هم این‌گونه باشد، چون او یازده سال در خدمت ابوجعفر ثانی بوده است. یکی از متونی که گواه بزرگواری و ارجمندی اوست، روایت احمد بن اسحاق است. او می‌گوید: از ابوالحسن علی الهادی پرسیدم: با چه کسی مراوده داشته باشم و از چه کسی علم بیاموزم و سخن چه کسی را بپذیرم؟ امام فرمود: «عمری، فرد مورد اعتماد من است، هر چه از قول من بگوید بپذیر که قطعاً سخن من است و هر چه را به نقل از من بگوید از من است، سخن او را بشنو و از او اطاعت کن که مردی ثقه و امین است».^۱

کسی از امام عسکری (ع) درباره عمری سؤال کرد، امام فرمود: «عمری و فرزندش مورد اعتماد هستند، آنچه از جانب من به شما برساند، از من است و آنچه را بگوید، از زبان من می‌گوید، سخن آن دو را بشنو و از آنان اطاعت کن، چون مورد اعتماد و امین هستند».^۲

امام عسکری (ع) به ابراهیم بن عبده نیشابوری دستور داد: «از شهر خارج نشو مگر آن‌که با عمری که خداوند به واسطه رضایت من از او خشنود است،

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۰.

۱. الغیبه، طوسی، ص ۳۶.

دیدار کنی، از او اطاعت کن و او را بشناس که او تو را می‌شناسد، او مردی پاک، امین و پاکدامن است».^۱ او به عسکری معروف بود چون از مردم پادگان شهر سر من رای بود و به دلیل این که تجارت روغن می‌کرد، او را سَمَّان (روغن فروش) نیز می‌گفتند. اغلب از روی تقیه و احتیاط، پول و کالایی در بسته‌های تجاری خود می‌نهاد و به دست ائمه هدی می‌رساند و همین افتخار او را کافی است که نماینده امام هادی و امام عسکری و امام منتظر (علیهم‌السلام) بوده است. امام علی بن محمد (ع) درباره او می‌فرماید: «این ابو عمرو، مورد اعتماد و امین است، آنچه را از قول من به شما بگوید بپذیرید که حتماً من گفته‌ام و هر کاری به نمایندگی از من برای شما انجام دهد، به فرمان من است».^۲ همچنین امام عسکری (ع) در پاسخ کسانی که درباره او و فرزندش از ایشان سؤال کرده بودند فرمود: او دو پسر دارد؛ محمد که سفیر دوم است و دیگری احمد است.

این مرد رابط امامان و پیروانشان در گوشه و کنار بلاد اسلامی بود، سؤالات و مشکلات آن‌ها را نزد امام می‌برد و جواب می‌گرفت و به آن‌ها می‌رساند، چند سالی بدین منوال گذشت، مقرر او همانند سایر نواب اربعه بغداد بود. او خود نیز نمایندگان متعددی داشت و کار بازرگانی او سرپوشی بر بسیاری از کارهای وی به شمار می‌رفت. نامه‌های او به امام فقط برای حل مشکلات اجتماعی و سیاسی شیعیان نبود بلکه مسائل عقیدتی را نیز شامل می‌شد. شاید بسیاری از توقیعات امام که فاقد نام دریافت کننده است و به ذکر عبارت «کتبنا للناحیه»، (به آن ناحیه نوشتیم) اکتفا شده است، دریافت کننده آن‌ها سفیر اول بوده که به خاطر اوضاع سیاسی آن روز و دستگاه جاسوسی و دیار عسکری (ع) نام او را ذکر نکرده‌اند.

این مرد وقتی در پایان عمر، احساس کرد که ناتوان شده و مرگش نزدیک است، کار نیابت را به سفارش و تصریح امام مهدی (عج)^۳ به فرزندش واگذار کرد و ندای حق را لبیک گفت و امام مرگ او را این‌گونه به پسرش تسلیت گفت:

۲. الغیبة، طوسی، ص ۲۵۶.

۱. نقد الرجال، ج ۵، ص ۱۵۲.

۳. همان، ص ۲۲۱.

«انالله و انا الیه راجعون، تسلیم امر خدا و به قضای او رضا باش، پدرت سعادت‌مند زندگی کرد و پسندیده از دنیا رفت. خدا رحمتش کند و او را به اولیا دوستانش ملحق سازد، او همواره در کار اولیای خدا کوشا بود و به کاری می‌پرداخت که او را به درگاه خدا نزدیک کند. خداوند او را روسفید گرداند و از لغزش‌هایش درگذرد».^۱

فرزندش ابوجعفر بن عثمان به غسل و کفن او پرداخت و او را در قسمت غربی بغداد در شارع میدان و در جایی معروف به درب جبله، در مسجد درب دفن کرد. شیخ طوسی می‌گوید: قبر او را در آن‌جا دیدم، در مقابل آن دیواری بود که محراب مسجد در آن قرار داشت و در کنار محراب دری بود که به محل قبر می‌رسید، قبر او در اتاقی تنگ و تاریک بود که ما وارد آن شدیم و او را زیارت کردیم.^۲

سفیر دوم: محمد بن عثمان بن سعید العمری

کنیه او ابوجعفر است، امر نیابت را به سفارش امام عسکری (ع) بر عهده گرفت. امام فرمود: «گواه باشید که عثمان بن سعید العمری وکیل من و فرزندش محمد وکیل فرزندم مهدی شما است».^۳ او نشان وثوق و اعتماد را از امام عسکری (عج) دریافت کرد، چون امام درباره او فرمود: «عمری و فرزندش مورد اعتمادند، آنچه از جانب من به شما برسانند، از من است و آنچه را به تو بگویند، از زبان من می‌گویند، حرف آن‌ها را بشنو و از آن‌ها اطاعت کن. چون مورد اعتماد و امین هستند».^۴ او بار مسئولیت نیابت امام را حدود پنجاه سال به دوش کشید و طولانی‌ترین نیابت امام را او بر عهده داشته است. کوشش پی‌گیر او در زمان نیابتش، او را به جایی رساند که کارهایی انجام می‌داد که فقط می‌توان آن‌ها را معجزه نامید، از جمله این‌که زمان مرگ خود را می‌دانست و قبر خود را نیز حفر

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۰۱.

۲. الغیبة، طوسی، ص ۲۱۸.

۳. همان، ص ۲۱۶.

۴. الاصول الاصلیة، ص ۵۱.

کرده بود و گفته بود: «به من دستور داده‌اند که کارم را جمع و جور کنم». ^۱ راوی که ابوجعفر، زمان مرگ خود را به او خبر داده بود، می‌گوید: پیوسته در انتظار موعود مقرر بودم و دیدم که مرگ او لحظه‌ای به تأخیر نیفتاد، ابوجعفر بیمار شد و در همان روز و ماه و سالی که خود گفته بود، درگذشت. ^۲

این مرد در کتمان راز امام مهدی (عج) از طریق کار خود و نیابتی که داشت، تلاش می‌کرد و در توقیعاتی که از ناحیه مقدسه می‌آورد مشارکت داشت که کلام امام گواه این مدعاست: «سکوت (رازداری)، بهشت و حرف (افشای راز)، جهنم است، آن‌ها اگر از نام کسی آگاه شوند، آن را بر ملا می‌کنند و اگر مکان ما را بشناسند، دیگران را به آن راه می‌نمایند». ^۳

منع نام بردن افراد، امری مطلق نبوده بلکه مختص دوره‌ای بوده است که ضعیف‌الاراده بودن پرسندگان و عدم امانت‌داری و رازداری آنان امنیت امام را به خطر می‌انداخت و روایت قبلی به این امر اشاره داشت.

معجزاتی به دست او صورت می‌گرفت که بیشتر خبر از امور غیبی بود، از جمله این‌که مردی از قم اموالی برای او به بغداد آورده بود، وقتی آن‌ها را تحویل داد، ابوجعفر گفت: مقداری از امانت‌هایی را که به تو سپرده‌اند، مانده است، آن‌ها کجاست؟ مرد گفت: سرورم، هر چه نزد من بوده تحویل دادم. ابوجعفر گفت: خیر، مقداری از آن‌ها مانده، برگرد و اموال خود را واریسی کن و امانت‌هایی را که به تو داده‌اند بیاور. آن مرد رفت و چند روزی به فکر و جست‌وجو پرداخت اما چیزی به یاد نیاورد و همراهان خود را هم از این امر با خبر نکرد و نزد ابوجعفر برگشت و گفت: چیزی نزد من نمانده و هر چه را به من تحویل داده بودند به شما داده‌ام. ابوجعفر گفت: «دو لباس چرمی بوده که فلان کس فرزند فلانی به تو داده بود، آن‌ها را چه کار کردی؟» مرد گفت: بله سرورم، به خدا آن‌ها را فراموش کرده بودم. ابوجعفر او را از جای لباس‌ها آگاه کرد و آن مرد رفت و صحت سخنان

۱. الفصول العشرة، ص ۲۹.

۲. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۲، ص ۳۳۳.

۳. الغیبة، طوسی، ص ۳۶۴.

ابوجعفر بر او اثبات گردید.^۱

این ماجرا گواه علمی است که ابوجعفر از امام منتظر (عج) آموخته است. او به عنوان سفیر دوم، در رساندن اخبار به امام (ع) فعالانه مشارکت داشت و وظیفه خود را به خوبی انجام می داد تا این که به وی خبر دادند نیابت امام بعد از او به حسین بن روح خواهد رسید و به او دستور دادند اموال نزد خود را به او بسپارد، این واقعه دو یا سه سال قبل از مرگش بود، حسین بن روح اموال و امانات را در زمان حیات ابوجعفر تحویل گرفت، تا این که محمد بن عثمان در جمادی الاولی سال ۲۳۰۴ یا ۳۰۵، دعوت حق را لیک گفت و در کوفه در کنار مادرش دفن شد، این محل اکنون در میانه صحرا واقع است.^۴

سفیر سوم: حسین بن روح نوبختی

حسین بن روح از یاران خاص ابوجعفر العمری سفیر دوم نبود و امامان هادی و عسکری (ع) آن گونه که از سفیر اول و دوم تمجید و ستایش کرده بودند، درباره او سخن نگفته بودند، به همین سبب سفیر دوم مدت دو سال در بین نهادهای شیعه به معرفی او پرداخت. این مطلب گواه آن است که امر نیابت در اختیار صاحب آن است که به هر کس بخواهد عطا می کند. او مردی بود که اگر قطعه قطعه اش می کردند، راز امام را افشا نمی کرد، عمری پسر از طریق ده نفر با مردم ارتباط داشت که حسین بن روح نوبختی یکی از آنها بود، اما مشهورترین آنان، جعفر بن احمد بن متیل و پدرش بودند که جزو یاران خاص به شمار می رفتند، از این رو کسی انتظار نداشت حسین بن روح به نیابت برسد، اما به سفیر دوم دستور داده شد تا نیابت نوبختی را اعلام کند و به این ترتیب او به عنوان سفیر سوم برگزیده شد.

ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی می گوید: از جعفر بن احمد بن متیل قمی شنیدم که می گفت: محمد بن عثمان ابوجعفر العمری (ره) در بغداد ده نفر

۱. همان، ص ۲۹۵.
 ۲. الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۱۵۹.
 ۳. اعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۴۱۶.
 ۴. الغیبه، طوسی، ص ۳۶۶.

نماینده داشت که برایش کار می‌کردند و ابوالقاسم بن روح (رض) یکی از آنها بود و همه آنها از حسین بن روح به وی نزدیک‌تر بودند به گونه‌ای که اگر کاری یا نیازی می‌داشت به واسطه دیگران برآورده می‌شد، وقتی مدت نیابت ابوجعفر به پایان رسید، او انتخاب و جانشین وی گردید.^۱

در میان اصحاب، کار به جایی رسیده بود که بعد از عمری پسر، نایب دوم، کسی در نیابت و جانشینی احمد بن متیل یا پدرش تردیدی نداشتند،^۲ اما امام صاحب‌الامر (عج) کار را به کسی که خود صلاح می‌دانست سپرد. با مرگ ابوجعفر عمری در سال ۳۰۵، نایب سوم کار خود را آغاز کرد و تا سال ۳۲۶ که درگذشت، در این مقام باقی ماند. مدت سفارت حسین بن روح ۲۱ سال بود و در این مدت نامه‌های زیادی از امام به دست او رسید که اولین نامه در باب تمجید و ستایش از وی بود، دریافت این نامه‌ها تداوم داشت و از طریق آنها، مشکلات فردی و گاه اجتماعی را با رعایت کامل رازداری برطرف می‌کرد. این رازداری را می‌توان از تقیه او دریافت زیرا در عین پنهان داشتن توقیعات امام، هر گونه شبهه‌ای را درباره آنها برطرف می‌کرد.

یکی از مهم‌ترین موارد تقیه‌ای که به کار برد، این بود که دو نفر با هم بحث می‌کردند، یکی از آن دو می‌گفت: بعد از پیامبر، ابوبکر افضل صحابه بوده است و پس از او عمر و سپس علی افضلیت داشته‌اند. دیگری معتقد بود که علی افضل از عمر است. بحث آنها ادامه یافت تا این که ابوالقاسم (رض) گفت: آنچه صحابه بر آن اجماع داشتند این بود که صدیق، مقدم بر دیگران است و بعد از او فاروق و سپس عثمان ذوالنورین و بعد از او علی الوصی هستند.^۳

او عثمان را بر علی مقدم دانست در حالی که آن دو نفر درباره تقدیم علی بر عثمان اختلاف نداشتند، بلکه اختلافشان بر سر تقدیم عمر بر علی بود، این امر حاکی از شرایط نامساعد حاکم بر آن دوره است. موارد دیگری از این دست در کتب تاریخی و روایی آمده است که نشان می‌دهد سفیران امام در امر سفارت و

۲. همان جا.

۱. همان، ص ۳۶۹.

۳. الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۱۴۱.

نمایندگی خود و توقیعات امام، به تقیه پایبند بوده و رازداری را کاملاً رعایت می‌کرده‌اند، اما این موضع‌گیری‌ها مانعی برای دفاع از اهل بیت از جانب آنان ایجاد نمی‌کرده است که از آن جمله می‌توان به مباحثه او با متکلم ترک هروی درباره فضیلت حضرت زهرا (س) اشاره کرد که وقتی هروی در پایان بحث از جلسه خارج می‌شد گفت: در این باب کسی را ندیده‌ام که بهتر و موجزتر از او بحث کند و جواب دهد.^۱ ابن روح تصریح کرده است جواب‌هایی که وی به متکلم ترک داد، عنایات امام (ع) بوده و گرنه او توان آن را نداشته که درباره دین خدا بر اساس رأی و نظر خود مباحثه کند، او این مطلب را به صراحت برای محمدبن ابراهیم این گونه بیان کرده است: «اگر از آسمان فروافتم یا باد مرا به جایی دور بیندازد، برایم بسیار بهتر از آن است که بر اساس نظر و رأی خود درباره دین خدا حرف بزنم. پاسخی که من به او دادم، از منبع اصلی آن است و آن را از حضرت حجت - صلوات الله علیه - دریافت کرده‌ام».^۲

توقیعات متعددی از طریق ابن روح در دست است که به معجزاتی اشاره دارد، از جمله خبر ولادت شیخ صدوق پسر است که پدرش به واسطه ابوجعفر محمد بن علی الاسود پرسیده بود.^۳

دیگر ماجرای مردی است که می‌خواست با کشتی سفر کند و از آن کار منع شد، بعد از مدتی معلوم شد که آن کشتی غرق شده است.^۴ این جزو علوم غیبی است که از طریق سفرها و از جانب امام ارائه شده و ما قبلاً به آن اشاره کردیم. ابوسهل نوبختی می‌گوید: او در کارش چنان استوار بود که اگر حضرت حجت زیر لباس او پنهان می‌بود و او را با قیچی ریز ریز می‌کردند، امام را نشان نمی‌داد.^۵

ابن روح تا زمان مرگش در سال ۳۲۶ در رساندن نامه‌های مردم به امام و ابلاغ و جواب نامه‌های شیعیان به کار مشغول بود و در این سال به رفیق اعلی

۱. الغیبة، طوسی، ص ۳۸۸.

۲. همان، ص ۳۲۲.

۳. الفوائد الرجالية (رجال سید بحر العلوم)، ج ۳، ص ۲۹۸؛ الغیبة، طوسی، و منابع دیگر.

۴. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ص ۳۳۲.

۵. الغیبة، طوسی، ص ۳۹۱.

پیوست و در بغداد دفن گردید و امروزه قبرش معروف است و مردم به زیارت آن می‌روند.

سفیر چهارم: علی بن محمد سمري

درباره لقب او بین سمري و سيمري و صيمري اختلاف است، اما لقب مشهورتر همان «سمري» است. کنیه‌اش ابوالحسن بود. وی پس از وفات حسين بن روح در سال ۳۲۶، عهده‌دار نیابت گردید و پس از آنکه ابن روح به فرمان امام او را به عنوان جانشین خود معرفی کرد، معتمدان و فقهای شیعه او را به عنوان سفیر امام پذیرفتند. سفارت او از سال ۳۲۶ تا ۳۲۹، یعنی حدود چهار سال ادامه یافت. این چهار سال نیز هم چون طول تاریخ ائمه و پیروانشان همراه با ظلم و جور و خونریزی علیه اهل بیت و شیعیان بود. با این اوضاع نابسامان و در این مدت کوتاه، توقیعات و راهنمایی‌های امام از طریق سمري صادر می‌شد و معجزاتی نیز به دست او صورت می‌گرفت، از جمله این معجزات می‌توان به خبر دادن مرگ شیخ صدوق پدر (قدس سرّه) اشاره کرد، ابوعبدالله احمدبن ابراهیم بن مخله می‌گوید: در بغداد نزد مشایخ بودم، ابوالحسن علی بن محمد سمري (رضی الله عنه) در آغاز کلام به من گفت: «خداوند علی بن حسین بن بابویه قمی را پیامرزد»، راوی می‌گوید: مشایخ تاریخ آن روز را ثبت کردند، چند روز بعد خبر رسید که ابن بابویه در همان روز وفات کرده است.^۱

سمري به امام مهدی (عج) نامه‌ای نوشت و درباره علوم امام سؤال کرد، امام (ع) در پاسخ نوشت: «عَلِمْنَا عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجِهٍ؛ مَاضٍ وَ غَابِرٌ وَ حَادِثُ الْمَاضِي مُتَغَيِّرٌ وَ أَمَّا الْغَابِرُ فَمُوقُوفٌ وَ أَمَّا الْحَادِثُ فَفَقْذِفْ فِي الْقُلُوبِ وَ تُقَرَّرْ فِي الْأَسْمَاعِ وَ هُوَ أَفْضَلُ عَلِمْنَا...»، (علم ما سه گونه است، علم به آنچه گذشته است و دیگر علم به امور پنهان و سوم علم به آنچه روی می‌دهد. علم به گذشته، تفسیر است و علوم پنهانی منوط به شرایط است و علوم جاری را در دل‌ها می‌اندازیم و در

۱. اعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۶۹.

گوش‌ها می‌نشانیم و این برترین علم‌هاست... الخ).^۱
 توقیعات دیگری نیز هست که بعضی از آن‌ها گواه علم غیبت امام (عج) است. وقتی وفات سمري نزدیک شد، توقیعی از امام دریافت کرد که او و شیعیان را از غیبت کبری که قبلاً پیامبر و ائمه علیهم‌السلام از آن سخن گفته بودند، آگاه کرده بود، در آن نامه آمده است:

بسم الله الرحمن الرحيم

یا علی بن محمد سمري اعظم الله اجر اخوانک فیک، فانک میت ما بینک و بین سته ایام، فاجمع امرک و لاتوص الی احدٍ یقوم مقامک بعد وفاتک. فقد وقعت الغیبةُ الثانیة (التامة) فلا ظهور الا بعد اذن الله عزوجل و ذلک بعد طول الأمد و قسوة القلوب و امتلاء الارض جوراً...، (ای علی بن محمد سمري، خداوند به یارانت در مصیبت فقدان تو پاداش بزرگ عطا فرماید، تو شش روز دیگر خواهی مرد، کارهایت را سر و سامان بده و به هیچ کس به عنوان جانشین خود وصیت نکن. اکنون زمان غیبت کبری فرا رسیده و ظهور من فقط با اجازه خداوند خواهد بود که پس از زمانی طولانی روی خواهد داد. در آن هنگام دل‌های مردمان بی‌رحم و زمین پر از ظلم و ستم خواهد بود).^۲

وقتی مرگ سمري فرا رسید، از او پرسیدند: چه کسی را به عنوان جانشین خود معرفی می‌کنی؟ گفت: خداوند کاری دارد که خود به انجام خواهد رساند.^۳ با مرگ او نیابت امام (عج) پایان یافت و غیبت کبری مهدی موعود آغاز گردید.

نمایندگان امام (عج) غیر از نواب اربعه

پژوهش در تاریخ امام مهدی نشان می‌دهد که امام علاوه بر سفرای چهارگانه، نمایندگان دیگری هم داشته است. این امر برای کسی که بخواهد تعلیمات و

۲. همان جا.

۱. دلائل الامامة، ص ۵۲۴.

۳. الفصول العشرة، ص ۱۰.

ارشادات خود را به تمام شیعیان خود در نقاط دور و نزدیک برساند، کاملاً طبیعی است.

اریلی در کشف الغمه می‌گوید: فصل چهارم دربارهٔ افرادی است که امام را دیده و نشانه‌های او را مشاهده و توقیعات او را دریافت کرده‌اند، بعضی از این افراد نمایندهٔ امام بوده‌اند. شیخ ابوجعفر (قدس‌الله روحه) به نقل از محمدبن ابی‌عبدالله کوفی نام کسانی را ذکر کرده که معجزات صاحب‌الزمان علیه‌السلام را دیده و با ایشان ملاقات کرده‌اند که از جملهٔ آنها می‌توان عمری و پسرش و حاجز و بلالی و عطار از اهالی بغداد و عاصمی از مردم کوفه و محمدبن ابراهیم‌بن مهزیار از اهواز و السامی و اسدی (یعنی خودش) از اهالی ری و قاسم‌بن علاء از مردم آذربایجان و محمدبن شاذان از نیشابور را نام برد، این‌ها نمایندگان امام بوده‌اند، از کسانی که نمایندهٔ امام نبوده و ایشان را دیده‌اند می‌توان به ابوالقاسم‌بن ابی‌حابس از اهالی بغداد و... اشاره کرد.^۱

وکالت در این جا به معنای عام کلمه است که شامل نمایندگان خاص امام نیز می‌شود، از این رو اریلی عمری و پسرش را نیز جزو آن‌ها شمرده است. احادیث فراوانی از این نمایندگان روایت شده است، حسن‌بن عبدالحمید می‌گوید: در کار حاجز تردید داشتم، اموالی جمع کردم و عازم عسکر سرّمن رأی شدم، نامه‌ای از امام با این مضمون به دستم رسید: «دربارهٔ ما و کسانی که به فرمان ما عهده‌دار کار ما هستند شک و تردید روا نیست، اموالی را که آورده‌ای به حاجز بن یزید تحویل بده».^۲

کلینی به سند از محمدبن حسن کاتب محروزی روایت کرده که گفت: برای حاجز الوشاء، دویست دینار فرستادم تا به شخص بدهکار برساند، او رفت تا آن را بگیرد و گفت: من هزار دینار بدهکارم، در حالی که من فقط دویست دینار فرستاده بودم. حاجز گفت: اگر کاری داری به ابوالحسن اسدی در ری مراجعه کن،

۱. کشف الغمه فی معرفة الائمة، ج ۳، ص ۳۴۱.

۲. خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال، ص ۲۷.

دو یا سه روز بعد خبر مرگ حاجز به من رسید...^۱

روایات دیگری در دست است که نشان می‌دهد امام غیر از نواب خاص خود، نمایندگان دیگری نیز داشته که از طریق آنها با گروه‌های شیعه در گوشه و کنار بلاد اسلامی ارتباط برقرار می‌کرد. اما به خاطر وجود نظام ستمگر حاکم در آن دوره که در پی دستگیری آنان بود، تعیین تعداد دقیق و نوع فعالیت‌های اجتماعی آنان مقدور نیست. بعد از آنکه حکومت برای شناسایی و دستگیری آنان، جاسوسانی را به همراه اموال نزد این نمایندگان می‌فرستاد، دستوری از جانب امام به این مضمون صادر شد: «از احدی چیزی نگیرند و از پذیرش آن پرهیزند و خود را کاملاً بی‌خبر نشان دهند»، این دستور پس از آن صادر شد که مردی ناشناس پنهانی نزد محمدبن احمد آمد و گفت: من مقداری پول دارم و می‌خواهم آن را به دست امام برسانم، محمد گفت: اشتباهی آمده‌ای، من از او اطلاعی ندارم، مرد ناشناس سعی کرد دل او را به دست آورد و از این طریق خبری کسب کند اما محمد کاملاً تجاهل می‌کرد و خود را به بی‌خبری زده بود.

شیخ طوسی در کتاب الغیبه نام چند تن از وکلای مورد اعتماد امامان را ذکر کرده که بعضی نماینده امام عسکری (ع) و فرزندش امام مهدی (عج) بوده‌اند.^۲

غیبت کبری و ولایت فقیه

پس از مسیر طولانی و دشوار پردازش نظریه غیبت و تعیین مصداق عینی آن از سوی رسول خدا (ص) اهل بیت (ع) و ادیان دیگر، شرایط رعایت احتیاط پیش آمد و تقدیر الهی تحقق یافت و موعود منتظر (ع) در پس پرده غیبت پنهان شد، به گونه‌ای که فقط خداوند از محل و نحوه زندگی او آگاه است.

این اندیشه در دل بسیاری از شیعیان بروز کرد که این مذهب پس از طی مسیر طولانی، با حضور ائمه معصوم در صحنه اجتماع و حل مشکلات جامعه و پاسخ‌گویی به مسائل حلال و حرام، اینک با غیبت امام معصوم، دچار نوعی

۲. الغیبه، طوسی، ص ۳۴۹ - ۳۵۱.

۱. شرح اصول کافی، ج ۷، ص ۳۵۶.

سرگردانی خواهد شد، اما این صرفاً یک ترس ذهنی بود و واقعیت این‌گونه نبود، چون این مذهب اساس محکمی دارد و یک رویداد ناگهانی و تصادفی نیست، بلکه اسلام ناب محمدی است، اسلامی که پیامبر آن را رهبری کرده و پس از خود، هدایت آن را بر عهده اوصیایش نهاده است و آن‌ها نیز تداوم آن را در زمان غیبت بر عهده کسانی گذاشته‌اند که بنابر اساس احادیث و روایات، دارای ویژگی‌ها و خصوصیات باشند. چنین کسانی از جانب ائمه، مرجع امور دینی و دنیوی مردم هستند.

بنابراین، مرجعیت دینی، قانون الهی است که مظهر تداوم امامت به شمار می‌رود؛ همان‌گونه که امامت قانون الهی برای تداوم نبوت بوده است.

یکی از متونی که این مسئولیت را بر عهده فقها و علمای صالح و عامل قرار داده، روایتی است که شیخ صدوق (رض) به اسناد متعدد از امیرالمؤمنین (ع) آورده که فرمود: «رسول خدا فرمود: خدایا بر خلفای من رحمت فرست، پرسیدند: یا رسول‌الله، خلفای شما چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که بعد از من می‌آیند و حدیث و سنت مرا روایت می‌کنند».^۱

بدیهی است که روایت حدیث کار فقهایی است که به امور دینی اهتمام دارند. از امام موسی بن جعفر (ع) روایت شده که فرمود: «وقتی مؤمن می‌میرد فرشتگان آسمان بر او گریه می‌کنند، چون فقهای مؤمن، دژ استوار اسلام هستند که مانند بارویی تسخیرناپذیر از دین حفاظت می‌کنند».^۲ در روایتی دیگر، در بخش اول این حدیث آمده است: «وقتی مؤمن فقیه بمیرد».

در یکی از خطبه‌های امیرالمؤمنین (ع) آمده است: «ای مردم، شایسته‌ترین افراد برای اداره این امر کسی است که بر آن کار تواناتر و به فرمان خدا آگاه‌تر باشد».^۳ مقصود از «این کار» در این جا، رهبری و هدایت مردم در امور دین و دنیا است، که همین مفهوم از سخن دیگر ایشان برمی‌آید: «نزدیک‌ترین مردم به

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۴۵.

۲. قرب الاسناد، ص ۳۰۳.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۱، ج ۱، ص ۳۲۱.

انبیا کسانی هستند که به آنچه آنان آورده‌اند داناتر باشند».^۱

کلینی از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: «رسول خدا (ص) فرمود: فقها، مادامی که به کار دنیا نپردازند، امانت‌دار پیامبرانند».^۲

در مقبوله عمر بن حنظله آمده است: از اباعبدالله پرسیدم: اگر میان دو نفر از اصحاب، بر سر قرض یا میراثی اختلاف باشد، آیا می‌توانند برای رفع اختلاف، داوری را به سلطان یا قاضی برند؟ امام فرمود: «هر کس داوری درباره حق و باطل را نزد این‌ها ببرد، به طاغوت متوسل شده است»، راوی پرسید: پس باید چه کنند؟ فرمود: «از بین خودتان به کسی مراجعه کنند که حدیث ما را روایت می‌کند و به حلال و حرام ما توجه دارد و احکام ما را می‌شناسد، باید به داوری او گردن نهند، چون من او را در میان شما داور قرار داده‌ام، اگر به حکم ما داوری کند، هر کس حکم او را نپذیرد، فرمان خدا را سبک شمرده و حکم ما را رد کرده است و هر کس حکم ما را رد کند، حکم خدا را رد کرده و چنین کسی در حدّ مشرک است».^۳

شیخ صدوق از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: «از این‌که داوری خود را نزد اهل جور ببرید، پرهیزید و برای این کار به کسی از خودتان که از قضاوت و داوری ما تا حدودی مطلع باشد، مراجعه کنید و او را قاضی خود قرار دهید که من او را قاضی شما قرار داده‌ام، داوری را نزد او ببرید».^۴

به علاوه، در توقیع شریف امام مهدی (عج) آمده است: «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا، فانهم حجّتی علیکم و انا حجة الله علیکم»، در امور حادث به راویان حدیث ما مراجعه کنید که آن‌ها حجت من در میان شما هستند و من هم حجت خدا بر شما هستم».^۵

احادیث و روایات شریفه دیگری نیز هست که بر حقانیت علما و فقها بعد از

۱. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۲۷۱، ذیل آیه ۶۸، سوره آل عمران.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶، حدیث ۵. ۳. همان، ج ۷، ص ۴۱۲، حدیث ۵.

۴. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲. ۵. الغیبه، طوسی، ص ۱۷۷.

ائمه اطهار در این کار دلالت دارد اما بحث و بررسی این حقانیت در این مقال نمی‌گنجد و جزو مباحث فقهی و تخصصی و در حیطه کار خبرگان است نه مبتدیان. و الله اعلم بحقائق الامور.

فصل هفتم

مدعیان بابتگیری و مهدویت

ادعای بابیگری

ادعای بابیت و نیابت امام، برای شیعیان چندان ناشناخته نیست چون ادعاهای دروغین منافقین و دروغ‌پردازان و بلندپروازان برای دستیابی به مقام و موقعیت اجتماعی و سیاسی یا منافع مادی از گذشته مطرح بوده است. برخی به دروغ مدعی نیابت ائمه شده‌اند و آن بزرگواران، شیعیان را به تبری و لعن آنان امر کرده‌اند. یکی از این افراد فارس بن حاتم بن ماهویه القزوینی است. عبدالله بن جعفر حمیری درباره او می‌گوید: ابوالحسن عسکری (ع) به علی بن عمرو قزوینی چنین نوشت: «همان‌گونه که به خدا ایمان داری، بدان که من از غیب آگاهم. کسی را که درباره او از من سؤال کرده‌ای به تو معرفی می‌کنم. او فارس – لعنه الله – است. بنابراین، باید سعی و تلاش تو مصروف لعن و دشمنی او گردد. یاران ما را از او و کارهای باطلش بازدار و این مطالب را از طرف من به آنان ابلاغ و بازگو کن. من در پیشگاه خدای تعالی شما را درباره این فرمان صریح بازخواست خواهم کرد. وای بر کسی که نافرمانی و آن را انکار کند».^۱

شمار افرادی که از راه ائمه منحرف شده‌اند فراوان است؛ از جمله علی بن ابی حمزه بطائنی، زیاد بن مروان قندی و عثمان بن عیسی الراوی که دنیا آن‌ها را فریفت و راه ضلالت پیش گرفتند.

چون کار به امام دوازدهم رسید، غیبت امام و اوضاع آشفته سیاسی به

فرصت طلبان امکان داد تا از آب گل آلود ماهی بگیرند و در بین شیعیان به فتنه‌انگیزی پردازند.

با وجود این، فرمان‌هایی از جانب امام (عج) دایر بر طرد و لعن و پرهیز از آن‌ها صادر گردید. ما برآنیم تا بخشی از اخبار مربوط به مدعیان باییت و مهدویت را بازگو کنیم.

اول: حسن شریعی یا سریعی

این مرد ادعایی دروغ مطرح کرد و شیعه او را لعن کرد و از وی براءت جست. منقول است؛ او اولین کسی بود که مدعی مقام و منزلتی شد که خدا برایش مقرر نکرده بود، ابو محمد تلعبری به نقل از ابوعلی محمد بن همام می‌گوید: کُنیة شریعی ابامحمد بود و هارون می‌گوید: گمان می‌کنم نامش حسن و از اصحاب ابوالحسن علی بن محمد (ع) و سپس جزو یاران حسن بن علی (ع) بوده است. او نخستین کسی است که ادعای مقامی کرد که خداوند به او اختصاص نداده بود و لیاقت آن را نداشت و بر خدا و حجت‌های او دروغ بست و مطالبی ناشایست به ائمه نسبت داد که دور از شأن آنان بود. از این رو، شیعه او را لعن کرد و از او براءت جست و توقیعی از امام (ع) دایر بر لعن و پرهیز از او صادر شد. هارون می‌گوید: پس از آن، سخنانی کفرآمیز و الحادی بر زبان می‌آورد.^۱

دوم: احمد بن هلال کرخی

این مرد از اصحاب ابو محمد (ع) بود، اما از روی حسادت یا طمع‌ورزی یا به دلیلی دیگر، نیابت محمد بن عثمان بن سعید العمری را انکار کرد و از ناحیه مقدسه، توقیعی در نکوهش و لعن او صادر شد.

ابوعلی بن همام می‌گوید: احمد بن هلال از اصحاب ابو محمد (ع) بود، شیعیان در نیابت محمد بن عثمان (رض) به تصریح امام عسکری (ع) اتفاق نظر داشتند. چون امام عسکری (ع) درگذشت، شیعیان از احمد بن هلال پرسیدند:

چرا از ابوجعفر محمدبن عثمان اطاعت و به او مراجعه نمی‌کنی حال آن‌که می‌دانی امام واجب‌الطاعة بر وکالت او تصریح کرده است؟ او در پاسخ گفته بود: من از امام نشنیدم که به وکالت او تصریح کند.^۱

شیخ صدوق می‌گوید: شیخ ما محمدبن حسن بن احمدبن ولید به ما گفت: شنیده‌ام سعد بن عبدالله می‌گوید: ما تا کنون نشنیده و ندیده‌ایم که کسی جز احمد بن هلال از تشیع به ناصبیّه گرویده باشد.^۲

وقتی کار احمد بن هلال در بین شیعیان برملا شد، توقیعی از امام درباره او به شرح زیر صادر گردید: «ما بیزاری خود را از ابن هلال به خدای متعال اعلام می‌کنیم، خداوند بر کسی که از او بیزاری بجوید، رحمت نیاورد، آنچه درباره این فاجر به اطلاع تو رساندیم، به اسحاقی و همشهریان او و همه کسانی که درباره او از تو سؤال کنند برسان».^۳

مباحث علمی علمای شیعه موجب شد تا بین نادرستی عقیده او و عدم پذیرش روایاتش تفاوت نهند.

خویی می‌گوید: طرح اشکال درباره صحت روایات این مرد به سبب نادرستی عقایدش، درست نیست... و با وجود این، اثبات آن اهمیتی ندارد، چون فساد عقیده و عملی شخص، بر ساقط شدن روایت از حجیت اثری ندارد.^۴

کاش این پاک اعتقادی را از نویسندگان و مؤلفان سایر فرق اسلامی که از طعن و رد افراد به صرف شیعه بودن، ابایی ندارند می‌دیدیم.

سوم: محمد بن علی شلمغانی

هارون بن موسی به نقل از ابوعلی محمدبن همام تصریح کرده که این مرد یک روز هم نایب یا وکیل امام نبوده است، وی می‌گوید: محمدبن علی شلمغانی

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۲.

۲. معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، ج ۳، ص ۱۵۲.

۳. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۸.

۴. معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، ج ۳، ص ۱۵۲.

هرگز واسطه ابوالقاسم و یا نایب او نبوده و حسین بن روح هرگز او را به چنین مقامی منصوب نکرده است، هرکس چنین ادعایی کند، باطل است. او فقط یکی از فقهای ما بود^۱ که حسادت، او را به خروج از مذهب شیعه و پذیرش مذاهب مردود دیگر واداشت، نجاشی بر این مطلب تصریح کرده و گفته است: حسادت وی به ابوالقاسم حسین بن روح او را به ترک مذهب کشاند^۲ و بر آن داشت تا حرف‌هایی بزند که خداوند هیچ برهانی بر آنها نازل نکرده است و کارش به کفر و الحاد انجامید. این مطلب در توقیع امام دربارۀ او مشهود است. در آن نامه آمده است: «محمد بن علی معروف به شلمغانی، که خدا در عذابش تعجیل فرماید به او مهلت ندهد، نسبت به اسلام مرتد و روی گردان شده است، او به دین خدا ملحد و مدعی چیزی شده که موجب کفر به خالق است و به خداوند تهمت دروغ بسته و مرتکب گناهی بزرگ شده است، منحرفان از راه خدا، دروغگو و بسیار گمراهند و زیان آشکاری متحمل می‌شوند، مادر پیشگاه خدا و رسولش از او بیزاری می‌جوییم و لعنت دائمی الهی را در ظاهر و باطن بر او و پیروانش می‌فرستیم. این سخن ما را به او برسان»^۳.

این مرد حرف‌هایی زده که از تعالیم اسلامی بسیار دور است تا این‌که حکومت وقت او را گرفت و در بغداد به دار زد.

در قلب حسین بن روح از حسادتی که او در دل داشت خبری نبود، از این رو سفارش می‌کرد تا از نوشته‌ها و روایات او استفاده کنند. عبدالله کوفی می‌گوید: از شیخ حسین بن روح (رض) درباره کتاب‌های ابن ابی‌العزاقر سؤال کردم و این زمانی بود که وی مورد نکوهش قرار گرفته و لعن بر او از جانب امام صادر شده بود. حسین بن روح در پاسخ گفت: نظر من در این باره همان است که ابومحمد حسن بن علی (ع) وقتی درباره نوشته‌های بنی فضال از او پرسیده بودند: ما با نوشته‌های اینان که در منازل ما فراوان است، چه کنیم؟ در پاسخ گفته بود: از روایات آنها استفاده کنید و عقاید خودشان را کنار بگذارید.^۴

۱. الغیة، طوسی، ص ۴۰۸.

۲. رجال نجاشی، ص ۳۷۸.

۳. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۷۷.

۴. خاتمة المستدرک، ج ۳، ص ۴۷۳.

چهارم: حسین بن منصور حلاج

این مرد ادعای وکالت امام دوازدهم داشت و در این باره با اصحاب مکاتبه کرده بوده و دست به کارهایی معجزه مانند می زد تا مردم را گمراه کند، اما فسادکارش آشکار و رسوا گردید و شیعیان با او قطع رابطه و او را لعن کردند. از جمله نامه های او به اصحاب، مطلبی است که ابونصر هبة الله بن محمد کاتب بن بنت ام کلثوم بنت ابوجعفر عمری نقل کرده است: چون خدا خواست پرده از کار حلاج بردارد و او را خوار و رسوا کند، سروکارش به ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی (رض) افتاد که خرق عادت خود را به او نشان داده و حيله گری اش را به کمال رسانده بود، حلاج کسی نزد او فرستاد و او را به حضور طلبید و به واسطه جهل خود ابوسهل را در این کار ساده لوح می پنداشت، بنابراین تصمیم گرفت او را به خود جلب کند و به اطاعت خود درآورد. اما به واسطه منزلت علمی و ادب ابوسهل، نیرنگش علیه مردم ساده لوح به خودش بازگشت. او در نامه ای به ابوسهل چنین نوشته بود: «من وکیل صاحب الزمان هستم» - هدف او از این ادعا اولاً آن بود که افراد نادان را به خود جلب کند، دیگر این که خود را از دیگران برتر جلوه دهد - «به تو دستور داده شده که مکاتبات خود را ادامه دهی و به واسطه تقوای خود، هر کمکی که می خواهی ابراز کنی و در این کار تردید نکنی».

ابوسهل (رض) به او نوشت: من از تو می خواهم کار ساده ای برایم انجام دهی که نسبت به اعمال و کراماتی که از تو صادر می شود بسیار آسان است و آن این است که من مردی زن دوست و شیفته کنیزکان هستم اما موهای سفیدم مرا از آنها دور کرده و در نظر آنان ناپسند ساخته است و باید هر جمعه آنها را خضاب کنم تا سپیدی مویم را پنهان کنم و گرنه پرده از کارم فرومی افتد و نزد آنان رسوا می شوم و این کار برایم بسیار دشوار است. اینک از تو می خواهم کاری کنی که از خضاب کردن بی نیاز شوم و ریشم را سیاه کنی و مرا از این رنج برهانی. در این صورت من مطیع و هوادار تو و مبلغ مذهب تو خواهم شد....

چون حلاج جواب او را دید، دانست که اشتباه کرده، لذا از او دست کشید و از

پاسخ نامه‌اش امتناع کرد و جوابی برایش نفرستاد و ابوسهل او را زبانزد و مضحکه مردم ساخت.^۱

این قضیه حاکی از آن است که شیعه سخن مدعیان نیابت و وکالت امام را نمی‌پذیرد، بلکه او را امتحان می‌کند تا صحت و سقم ادعایش را دریابد و همین رعایت احتیاط و تدبیر است که مذهب تشیع را در طول تاریخ استمرار بخشیده و از نیرنگ و عوام‌فریبی و دروغ‌پردازی امثال حلاج مصون داشته است. او در نامه‌ای به مردم قم نوشته بود: «من فرستاده امام و وکیل او هستم». همین که این نامه به دست علی بن حسین بن موسی بن بابویه رسید، آن را پاره کرد و به آورنده‌اش گفت: چه قدر برای این کارهای احمقانه بیکاری.^۲

یکی دیگر از دروغ و فریبکاری‌های او این بود که مردی را به خانه‌اش دعوت کرد و از او خواست به او ایمان آورد، مرد پرسید: معجزه تو چیست؟ گفت: معجزه من آن است که از همین جا دست دراز می‌کنم و ماهی بزرگی از دریا بیرون می‌آورم و بلافاصله این کار را انجام داد. مرد دقت کرد و دید نه‌ری پر از ماهی در زیر خانه‌اش جاری است. به این ترتیب کارش برملا و رسوا گردید.

بنابراین، حلاج مردی دروغگو بود و گفته‌اند دعوی ربوبیت می‌کرد، از او نوشته‌ای به دست آمد که شامل مطالبی مخالف شریعت اصیل محمدی بود. از جمله این‌که اگر انسان سه روز پی‌پی روزه بگیرد و با برگ گیاه افطار کند، از روزه ماه رمضان بی‌نیاز می‌شود، و هر کس از اول شب تا صبح، دو رکعت نماز بخواند، از انجام نماز یومیّه بی‌نیاز می‌گردد و هر کس مایملک خود را در یک روز صدقه بدهد، از حج بی‌نیاز می‌شود و چیزهایی از این قبیل.

او ادعای زهد و ریاضت می‌کرد و چون کارش بالا گرفت و عوام‌فریبی‌اش آشکار شد و به تحریف بدیهیات اسلام پرداخت، جزای آن را دید و در سال ۳۰۹ به قتل رسید.^۳

۲. همان، ص ۴۰۳.

۱. الغیبه، طوسی، ص ۴۰۱-۴۰۲.

۳. الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۱۸۳-۱۸۷.

پنجم: محمد بن علی بن بلال

او ادعای بایبیت امام (عج) می‌کرد، شیخ طوسی درباره او گفته است: یکی از افراد نکوهیده که ادعای بایبیت امام کرده - خدا همه‌شان را لعنت کند - ابوطاهر محمد بن علی بن بلال است و ماجرای که بین او و ابوجعفر محمد بن عثمان العمری (رض) روی داده، مشهور است. او اموالی را که متعلق به امام بود، نزد خود نگه داشت و از تسلیم آنها به نایب امام امتناع ورزید و مدعی شد که وکیل امام است. مردم از او اظهار برائت و او را لعن کردند و نامه‌ای از جانب امام درباره او صادر شد که معروف است.

ششم: محمد بن نصیر النمیری

او نیز ادعا داشت که وکیل امام است و از این طریق می‌خواست با محمد بن عثمان به رقابت برخیزد؛ ابونصر هبة الله بن محمد می‌گوید: محمد بن نصیر نمیری از یاران ابومحمد حسن بن علی (ع) بود. چون ابومحمد (ع) درگذشت، مدعی مقام و مسئولیت ابوجعفر محمد بن عثمان شد و گفت: من معاشر امام زمان هستم و ادعای بایبیت کرد. خداوند هم به واسطه الحاد و جهلی که پیش گرفته بود، او را رسوا کرد و ابوجعفر محمد بن عثمان او را لعن کرد و از او تبری جست.^۱

او بعدها تصمیم گرفت از ابوجعفر عذرخواهی کند، ابوطالب انباری می‌گوید: وقتی محمد بن نصیر خبر یافت که ابوجعفر او را لعنت کرده و از او تبری جسته، قصد دیدار او کرد تا دلش را به دست آورد و عذرخواهی کند، اما ابوجعفر او را به حضور نپذیرفت و او ناامید بازگشت.^۲

این مرد به ادعای نیابت بسنده نکرد، بلکه مدعی نبوت نیز شد و به تناسخ و باحة محارم و چیزهای دیگر نیز قایل بود که هر یک به تنهایی گواه انحراف و عوام‌فریبی اوست. سعد بن عبدالله می‌گوید: محمد بن نصیر نمیری ادعا کرده بود که رسول و نبی است و علی بن محمد (ع) او را فرستاده است، وی قایل به

۲. همان جا.

۱. الغیبة، طوسی، ص ۳۹۸.

تناسخ بود و درباره ابوالحسن (ع) سخنانی مبالغه‌آمیز می‌گفت و قایل به ربوبیت او شده و به اباحت محارم نیز معتقد بود.^۱

گروهی از منحرفان دور او را گرفته بودند که بعدها از او کناره گرفتند و اجتماعی میانشان حاصل نشد.

علاوه بر این‌ها، کسانی دیگر هم بوده‌اند که به گزافه و دروغ ادعای نیابت و سفارت امام کرده‌اند اما در برابر شیعه امامیه اثنی‌عشری که در پذیرش نماینده و نایب امام بسیار سخت‌گیر بودند، راه به جایی نبردند.

صاحب الحدائق می‌گوید: «اصحاب ائمه در این باره بسیار سخت‌گیر بوده‌اند و از این هم فراتر می‌رفتند به گونه‌ای که به مجرد اتهام کسی، از او کناره می‌گرفتند».^۲

ادعای مهدویت

نظریه مهدویت و اصلاح جهانی که نزد شیعه امامیه مطرح است، با باورهای بسیار در راه‌های پر از خار احاطه شده است به گونه‌ای که عبور از آن و ادعای مهدویت از سوی بعضی از پیروان این طایفه ناممکن است.

بنا به عقیده شیعه، مهدی از قبیله قریش و از اولاد عبدالمطلب و یکی از نیره‌های رسول اکرم (ص) از فرزندان فاطمه (س) و نهمین فرزند از نسل حسین (ع) است. این مختصات، مانع از آن است که احدی از این خاندان بتواند ادعای مهدویت کند. از این رو تعجب شیخ باقر شریف القرشی مبنی بر این‌که مدعیان مهدویت کسانی هستند که پیرو مذهب اهل بیت نیستند، دلیلی ندارد. او می‌گوید: عجیب این است هیچ یک از کسانی که ادعای مهدویت کرده‌اند، پیرو مذهب اهل بیت نبوده‌اند.^۳ این امر جای تعجب ندارد چون نظریه مهدویت و مصلح جهانی نزد شیعه اساس محکمی دارد و تعدد موانع، ادعای مهدویت را در

۱. همان جا. ۲. الحدائق الناضرة، ج ۱، ص ۱۲.

۳. حیات الامام المهدی (ع)، ص ۱۳۸.

میان شیعیان ناممکن ساخته است. بنابراین طبیعی است که شیعیان چنین ادعایی نکنند.

اما در سوی دیگر، یعنی در بین اهل سنت، در برابر ادعای مهدویت منحرفان هیچ مانعی وجود ندارد و این از آن جهت است که مهدی در روایات تاریخی آنان، تعریف روشن و مشخصی ندارد و در جایی که یزید و پدرش معاویه و بعضی از خلفای بنی عباس را جزو مصادیق حدیث «خلفای دوازده گانه همگی از قریشند»، می دانند، به عمد یا به سهو، ادعای مهدویت را مورد تشویق قرار داده اند.

این حدیث که مسلمانان در صحت آن اتفاق نظر دارند، در مرحله تعیین مصداق های آن مورد تحریف قرار گرفته است، یعنی وقتی یزید بن معاویه یکی از مصادیق آن باشد، چه چیز مانع از این است که مهدی هم تلقی شود؟ درباره این حدیث در همین کتاب مطالبی آورده ایم که می توان به آن مراجعه کرد.

بله، شیعیان احادیث و شواهدی نظیر حدیث مذکور و حدیث ثقلین دارند که مانع سوء استفاده از این عنوان و مقام می شود. اما عدم تثبیت این نظریه و تحریف مصادیق مهدویت، زمینه کار منحرفین را فراهم آورد تا از این لقب سوء استفاده کنند و ادعای مهدویت نمایند و مردم را گمراه و از جاده صواب دور کنند.

منظور از این منحرفان کسانی هستند که مدعی مهدویت شده و به صراحت این عنوان را به خود بسته اند، نه کسانی که برای نجات و فلاح جامعه خود و به عنوان زمینه سازی قیام امام بپا خاستند و دیگران به گزافه و و دروغ قایل به مهدویت آنها بشوند. در این جا شماری از این مدعیان دروغین را معرفی می کنیم:

اول: مهدی سودان

دعوت او در سال ۱۸۸۱ میلادی از طریق پیروان و شاگردانش که در گوشه و کنار سودان به سر می بردند آغاز شد. نسب وی آن گونه که خود در بعضی از رسایلش

تصریح کرده، از پدر به امام حسن مجتبی (ع) و از مادر به حضرت ابوالفضل العباس (ع) می‌رسید.

سوادن در آن زمان زیر سلطه حکومت جباران و استعمارگران بود. اوضاع سخت و رنج‌آور و انتشار ظلم و فساد در سراسر مملکت، این احساس را در مردم به وجود آورده بود که به زودی مصلح جهانی ظهور خواهد کرد.

این مرد از شرایط حاکم بر جامعه و احساسات منتظران ظهور مصلح حقیقی استفاده کرد و نمایش‌هایی ترتیب داد تا مردم را گمراه کند، مثلاً، فرد منجمی را به خدمت گرفت که وقتی انوار مهدویت را در چهره او دید، بی‌هوش بر زمین افتاد، چون به هوش آمد، علت آن را از او پرسیدند گفت: نور مهدویت بر حواس من غلبه کرد.^۱

این افسانه‌ها و نظایر آن، روح و روان مردم را برای قبول دعوت او آماده می‌کرد. او بعدها نامه‌هایی به اطراف نوشت و مردم را به پیروی از خود دعوت کرد و مدعی شد که پیامبر او را به این مقام منصوب کرده و به دیدار خلفای پیامبر نایل شده و همراه ملائکه در کنار پیامبر و خلفا جهاد کرده است و مهدی موعود و صاحب خلافت کبری است و هر کس از او پیروی کند بهشتی و هر که از بیعت با او سرپیچی کند دوزخی خواهد بود. در نامه او چنین آمده است: «خدای بزرگ را می‌ستایم و بر سرورمان محمد و آل او درود می‌فرستم. سلام بنده نیازمند خدا محمد، مهدی بن عبدالله به دوستان مؤمنش که به خدا و قرآن ایمان دارند، اما بعد: بر کسی پوشیده نیست که زمان تغییر کرده و سنت‌ها متروک شده و مؤمن و خردمند از این امر خشنود نیست، چون باید خانه و کاشانه‌اش را برای اقامه دین و احیای سنن ترک کند و نسبت به آن غافل نماند، و غیرت مؤمن نسبت به اسلام او را به این کار وامی‌دارد، پس ای دوستان من، خداوند در ازل و تقدیر خود بر این بنده حقیر و ذلیل منت نهاد و خلافت کبری را از جانب خود و رسولش به من تفضل فرمود و سید کائنات به من خبر داده است که مهدی منتظر منم و پیامبر چندین بار در حضور خلفای خود و اقطاب عالم و حضرت

۱. السودان بین یدی غردون و کتشنز، ج ۱، ص ۷۵.

خضر(ع) مرا بر مسند نشانده است. خدای متعال مرا به واسطه ملائکه مقرب و اولیای زنده و مرده، از آدم تا روزگار حاضر و نیز در حضور جنیان مؤمن تأیید فرموده است. و در زمان جنگ، وجود مبارک سید کائنات و خلفای اربعه و اقطاب عالم و حضرت خضر(ع) پیشاپیش لشکر من حاضر خواهند شد و پیامبر شمشیر فتح به من عطا خواهد کرد.

سید کائنات به من خبر داده که خداوند نشان مهدویت را که خال سیاهی بر گونه راست من است به من اختصاص داده است و نشانه دیگری نیز به من عطا کرده و آن این است که پرچمی از نور برایم ظاهر خواهد شد و این پرچم در جنگ همراه من خواهد بود و عزرائیل آن را حمل خواهد کرد و خداوند به واسطه آن پرچم اصحاب مرا ثابت قدم می‌کند و در دل دشمنان ترس می‌افکند، هرکس به دشمنی با من برخیزد، خدا او را خوار می‌کند. سپس پیامبر به من فرمود: «تو از نور قلب من خلق شده‌ای، هرکس سعادت‌مند باشد، مهدویت را تصدیق خواهد کرد...».

مردمی که در آن روزگار، با رنج و ستم حکومت‌ها را متحمل شده بودند به او ایمان آوردند. او هم آنان را برای نشر دعوت خود تجهیز و آماده کرد و به کمک آن‌ها به جنگ با حکومت وقت سودان و حاکم آن، یعنی رثوف پاشا مصری پرداخت و سپاهیان او را درهم شکست و بر سودان استیلا یافت و آماده جنگ با مصر می‌شد که بیمار شد و در رمضان سال ۱۳۰۲ ق درگذشت.

دوم: مهدی تهامه

او در سال ۱۱۵۹ میلادی در یمن ادعای مهدویت کرد و مدعی شد که پیامبر اکرم به او بشارت مهدویت داده است. او کوشید تا مردم ساده‌لوح را فریب دهد و عده‌ای به اطاعتش درآمدند و در جنگ با دولت حمدانیان صنعا و دولت نجاحیه در زبید او را یاری کردند. حکومتش مدتی دوام یافت تا این‌که توران شاه از جانب صلاح‌الدین ایوبی به مقابله او آمد و او را کشت.^۱

۱. تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۳۲۴-۳۲۶.

سوم: مهدی سوس

سوس یکی از شهرهای مغرب عربی است. مردی در آنجا ظهور کرد و مدعی مهدویت شد، گروهی فریب خورده و به او پیوستند ولی مرگ به او مهلت نداد تا بیشتر عوام فریبی کند و به ترور کشته شد.^۱

چهارم: مهدی سومالی

نامش محمد بن عبدالله بود. او در میان یکی از قبایل آنجا نفوذ وسیعی داشت، و ادعا کرده بود که مهدی منتظر است و رسول خدا به او بشارت مهدویت داده است. دعوت او در سال ۱۸۹۹ میلادی بوده است. او از حضور نیروهای بیگانه در سومالی استفاده کرد و مردم را به حرکت واداشت تا دعوتش را منتشر کند و به جنگ با انگلیسی‌ها و ایتالیایی‌ها و سایر استعمارگران پرداخت، دعوتش حدود بیست سال به طول انجامید تا این‌که در سال ۱۹۲۰ مُرد.^۲

پنجم: مهدی سنگال

در این کشور افریقایی در سال ۱۸۲۸ مردی ادعای مهدویت کرد و به جنگ با دولت حاکم پرداخت، اما به سرعت دعوتش شکست خورد و کشته شد.^۳

مسئله عجیب آن است که اغلب این مدعیان در مناطق شمال افریقا ظهور کرده‌اند. این منطقه در آن روزگار مورد توجه استعمارگران بود، چون در پی غارت معادن و ثروت‌های موجود این مناطق بودند و جنگ‌های مکرر در این کشورها موجب ظلم بر مردم و محرومیت و آوارگی آنان می‌شد، از این‌رو، آرزوی رهایی و اصلاح و نجات در وجود مردم زنده شده بود و در درون این مناطق شورش‌های وسیعی روی داد که گاهی به شکست و زمانی به پیروزی شورشیان منتهی می‌شد. در این میان گروهی به این نتیجه رسیدند که بهترین راه برای به نتیجه رسیدن این شورش‌ها، طرح شعار مهدویت و ظهور مصلح جهانی

۱. البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۸۱.

۲. تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۶۴۰.

۳. حاضر العالم الاسلامی، ج ۲، ص ۱۹۵.

است، چون این اندیشه دینی، به مدعیان مهدویت قدرتی فوق‌العاده می‌بخشید که با استفاده از آن می‌توانستند دل و جان مردم را تسخیر کنند و اطاعت مردم را برای رهبری شورش علیه استعمارگران و بیگانگان به دست آورند و آنها را شکست دهند.

در پایان باید گفت ظهور مدعیان دروغین بابت و مهدویت در گوشه و کنار بلاد اسلامی، راهی برای انحراف اذهان مردم از مصداق واقعی این نظریه، یعنی امام مهدی (عج) بوده است.

فصل هشتم

شعرا و نظریهٔ مصلح جهانی

نقش شعرا در تثبیت این عقیده

شعرا از نظریهٔ اصلاح و مصداق علوی آن برکنار نبوده‌اند و در تثبیت آن، در بین مردم سهم بوده‌اند و با اشعار خود به آن استحکام بخشیده و آن را آراسته‌اند. محدثان و مفسران نیز در این امر مشارکت کرده‌اند.

نشر عقیدهٔ مهدویت و اشاره به مصداق آن در شعر عربی به قبل از ولادت آن حضرت (ع) بازمی‌گردد. این اشعار از حلقه‌های تکامل این عقیده و اثبات ولادت آن رهبر موعود به شمار می‌رود، چون بحث دربارهٔ امام مهدی در شعر و قبل از ولادت ایشان، گواه ولادت و موجودیت مصداق حقیقی این عقیده است و این حقیقت بر زبان شعرا جاری شد و آن‌ها به این عقیده و مهم‌تر از آن به رهبر و مصداق آن در قصاید خود اشاره کردند. از جمله شعرایی که دربارهٔ این مطلب اشعاری سروده‌اند می‌توان افراد زیر را نام برد: کمیت بن زید اسدی؛ الورد بن زید اسدی؛ دعبل الخزاعی؛ سیدحمیری؛ مصعب بن وهب نوشجانی (معاصر امام رضا (ع))؛ محمد بن اسماعیل صیمری (معاصر امام عسکری (ع))؛ علی خوفی (معاصر امام رضا (ع))؛ قاسم بن یوسف؛ ابن رومی؛ یحیی بن اعقب؛ عبدالرحمن؛ عامر بصری؛ ابوالمعالی؛ بهاءالدین عاملی؛ سیدحیدر حلی؛ سیدعلی خان؛ خلیعی؛ عبدالغنی عاملی؛ حسن قفطان؛ سیدعباس؛ شیخ محمد سماوی؛ فصل بن روزبهان.

این شعرا در اشعار خود از مهدی نام برده‌اند و بعضی از آنان قبل از ولادت امام می‌زیسته‌اند.

کمیت

کمیت بن زید اسدی، ابوالمستهل، با شعر خود از اهل بیت دفاع می‌کرد ولی برخلاف عادت شعرا، از آنان انتظار صله و انعام نداشت بلکه هدفش از این کار، سرودن حق و حقیقت بود. ابوجعفر (ع) به او گفته بود: «تا وقتی درباره ما شعر می‌گویی، از تأیید و حمایت جبرئیل برخوردار خواهی بود».^۱

کمیت روزی به حضور ابوجعفر رسید و به خواندن شعری پرداخت. امام به غلام خود فرمود: از آن اتاق کیسه‌ای بیاور و به کمیت بده. کمیت گفت: فدایت گردم به خدا، من برای دنیا به شما عشق نمی‌ورزم بلکه هدفم از این کار دریافت صله از دست رسول خداست و می‌خواهم حقی را که خداوند برعهده من نهاده ادا کنم، ابوجعفر (ع) در حق او دعا کرد.^۲

ما قصد نداریم به تمام آثار و روایاتی که در شأن کمیت رسیده پردازیم، بلکه در حد نیاز به آن‌ها اشاره خواهیم کرد. او در اشعار خود از مهدی منتظر (عج) نام برده و به این بُرهه زمانی در تاریخ امامت اشاره کرده است. او می‌گوید: به حضور سرورم ابوجعفر محمد بن علی الباقر (ع) رسیدم و عرض کردم: یا بن رسول‌الله، درباره شما ابیاتی سروده‌ام، اجازه می‌دهید بخوانم؟ فرمود: ایام البیض است، گفتم: مخصوص شماست، فرمود: بخوان، این ابیات را خواندم:

اضحکنی الدهر وأبکانی والدهرُ ذو صرفٍ و الوانِ
لِتِسعَةٍ بالطف قدغودروا صارو جمیعاً رهنَ أَکفانِ

(۱. روزگار مرا می‌خندانند و می‌گریانند و زمانه دور رو و دورنگ است. ۲. این گریه و خنده من) برای آن‌ها بزرگواری است که در کربلا به آن‌ها خیانت کردند و همه را به کفن‌ها سپردند).

امام باقر و امام صادق هر دو گریستند و صدای زنی را از پشت پرده شنیدم که می‌گریست، وقتی به این بیت رسیدم:

مقی یقوم الحق فیکم مقی یقوم مهدیکم الثانی

(کی حق شما برپا می‌گردد و چه وقت مهدی دوم شما قیام می‌کند؟)

۱. شرح اصول کافی، ج ۱۲، ص ۲۸۶. ۲. بصائر الدرجات، ص ۳۹۶.

امام فرمود: به زودی، إِنْ شَاءَ اللهُ، به زودی، سپس فرمود: «ای ابوالمستهل، قائم ما، نهمین تن از اعقاب حسین (ع) است».^۱

ورد بن زید اسدی

او برادر کمیت بن زید و از یاران امام باقر (ع) بوده است، شیخ طوسی در رجال خود او را از اصحاب امام باقر (ع) و امام صادق (ع) شمرده است.^۲ او در قصایدش اهل بیت را مدح می‌کرد و به عقیده مهدویت و مکان غیبت و ظهور امام اشاره کرده و مهدی موعود (عج) را به انبیا تشبیه و همه این‌ها را بر امام باقر (ع) عرضه کرده است، آن ابیات چنین است:

| | |
|---------------------------------|-------------------------------------|
| متی الولید به (سامرا) اذابنیت | یبدو کمثل شهاب اللیل طلاعُ |
| حتی اذا قذفت ارضُ (العراق) به | الی (الحجاز) أناخوه بجمعجاج |
| وغاب سبتاً و سبتاً من ولادته | مع کل ذی جواب للارض قطاع |
| لایسأمون به الجواب قدتبعوا | اسباط هارون کمیل الصاع بالصاع |
| شبيه موسى و عيسى في مغابهما | لوعاش عمر یهما لم ینعه ناع |
| تتمة النقباء المرعین الی | موسی بن عمران کانوا خیر سراع |
| او کالعیون الی یوم العصا انفجرت | فانصاع منها الیها کل منصاع |
| انی لأرجو له رؤیا فأذركه | حتی أكون له من خیر اتباع |
| بذاک أنبأنا الراوون عن نفر | منهم ذوی خشية الله طواع |
| روثه عنکم رواة الحق ما شرعت | آباؤکم خیرُ آباء وشراع ^۳ |

(۱) آن‌گاه که سامرا بنا شود، مولودی در آن به دنیا می‌آید که چون شهاب آسمانی در شب تاریخ می‌درخشد. ۲. تا آن که عراق را تصرف کند و در مکه رحل اقامت افکند. ۳. روزگاران پس از ولادت از مردم پنهان زندگی می‌کند و در زمین سیر و سفر می‌کند. ۴. این سیر و سفر او را به ستوه نمی‌آورد، هم چون اسباط دوازده گانه هارون که رنج‌ها را تحمل کردند. ۵. غیبت او همانند موسی و

۱. کفاية الاثر فی النص علی الأئمة الاثنی عشر، ص ۲۴۹.

۲. رجال طوسی، ص ۱۲۳ - ۱۶۳۹. ۳. مقتضب الاثر، ص ۵۰.

عیسی است و اگر به اندازه هر دوی آنها عمر کند، کسی خبر مرگش را نمی آورد. ۶. او بازمانده نقبایی است که نزد موسی بن عمران می شتافتند و بهترین شتابندگانند. ۷. یا چون چشمه‌هایی هستند که از ضربه عصا جوشید و هر طایفه‌ای به سوی یکی از آنها روان شدند. ۸. امیدوارم او را ملاقات کنم و یکی از پیروان خوب او باشم. ۹. این خبر را راویانی خداترس و مطیع پروردگار به ما داده‌اند. ۱۰. این راویان برحق، این اخبار را از پدران شما که بهترین صاحبان شریعتند بیان کرده‌اند).

در این شعر، شاعر به ساخته شدن سامرا و غیبت امام در آن و حضور در حجاز و شباهت او به پیامبران، آن هم در چند دهه قبل از وقوع این حوادث اشاره کرده که حاکی از نفوذ این عقیده در جان و دل مردم و رواج و شهرت آن در بین شیعیان در آن روزگار است.

دعبل خزاعی

او دعبل بن علی بن رزین بن عثمان خزاعی و اصلاً اهل کوفه و بنا به قولی از مردم قرقیسیا است. مدایح او درباره اهل بیت او را بلند آوازه کرد. در نام او بین محمد و حسن و عبدالرحمن اختلاف است و دعبل لقب اوست. دعبل در سال رحلت امام صادق(ع)، یعنی ۱۴۸ ق به دنیا آمد و در سال ۲۴۵ درگذشت. او در مطلبی که از امام رضا(ع) نقل کرده به مهدی موعود اشاره کرده است، شیخ صدوق از عبدالسلام بن صالح هروی نقل می‌کند که از دعبل بن خزاعی شنیدم که گفت: قصیده‌ای برای مولایم علی بن موسی الرضا(ع) سرودم که مطلع آن چنین بود:

مدارسُ آیاتِ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ وَ مَنْزَلُ وَحْيِ مَقْفَرِ الْعَرَصَاتِ

(محل‌هایی که در آنها آیات الهی تلاوت می‌شد و جایگاه نزول وحی بود،

اینک خالی و متروک است).

وقتی به این ابیات رسیدم:

خروجُ امامٍ لِمَحَالَةٍ خَارِجٍ يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَ الْبَرَكَاتِ
يَمِيزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ وَ يَجْزِي عَلَى النِّعَاءِ وَ النِّقَمَاتِ

(۱. بی تردید امامی ظهور و به نام خدا و تأییدات الهی قیام می‌کند. ۲. او در میان ما حق و باطل را از هم جدا می‌کند و به خوبی‌ها و بدی‌ها، پاداش و کیفر می‌دهد).
حضرت رضا (ع) سخت گریست، سپس سر برداشت و نگاهی به من کرد و فرمود: «ای خزاعی، روح القدس به زبان تو سخن گفت، آیا می‌دانی آن امام کیست و کی قیام می‌کند؟»، گفتم: نه، ای مولای من، اما شنیده‌ام که امامی از خاندان شما قیام می‌کند و زمین را از فساد پاک و از عدل پُر می‌کند؛ سپس فرمود: «ای دعبل، امام بعد از من، فرزندم محمد است و بعد از او فرزندش علی و پس از علی فرزندش حسن و بعد از حسن، فرزندش حجت قائم منتظر به امامت می‌رسند. او در زمان غیبت در انتظار به سر می‌برد و چون ظهور کند، فرمانش روان خواهد بود، اگر از عمر دنیا فقط یک روز مانده باشد، خداوند آن روز را آن قدر طولانی خواهد کرد تا او ظهور کند و زمین را که پر از ظلم و جور شده باشد پر از عدل و داد کند».^۱

اشاره به ظهور امام (ع) در این شعر، گواه سابقه ذهنی انتظار در بین مردمان مؤمن آن زمان است.

سید حمیری

اسماعیل بن محمد بن زید از مشهورترین شعرای اهل بیت است، در سال ۱۰۵ در عمان از پدر و مادری که جزو خوارج اباضی بودند به دنیا آمد و مذهب پدر و مادرش را در جست‌وجوی حقیقت رها کرد و سرانجام به مذهب امامیه پیوست و جزو پیروان و معتقدان خالص آن شد. او با زبانش از عقاید امامیه دفاع می‌کرد، به گونه‌ای که امام صادق (ع) به او لقب «سیدالشعرا» داده او پیوسته حامی و مدافع اهل بیت بود. سید حمیری در سال ۱۷۳ و به قولی ۱۷۸ یا ۱۷۹ در بغداد درگذشت.^۲

سید حمیری اشعار فراوانی در مدح اهل بیت و مصایب آنان سروده است که

۱. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۳۷۲.

۲. الفائق فی رواة و اصحاب الامام الصادق (ع)، ج ۱، ص ۱۸۴.

در ضمن آن‌ها از امام منتظر (عج) یاد کرده است:

و کذا روينا عن وحی محمدٍ
بأنّ ولیّ الامرِ یفقدُ ولایری
و یقسم اموال العقود کأنّما
فیمکث حیاً ثم ینبع نبعة
له غیبةً لا بُدَّ انْ سیغیْبُها
و لم یکن فیما قاله بالمکذِبِ
سنینَ کفعل الخائف المترقبِ
تضمنه تحت الصفیح المنصبِ
کنبعة درّی من الارض یوهبِ
فصلّی علیه الله من متغیّبِ

(۱. از قول و حیانی پیامبر که در گفتارش دروغ نیست، برای ما چنین روایت کرده‌اند. ۲. که ولی امر مسلمین، سال‌ها همچون فردی بیمناک که در انتظار است از چشم مردم پنهان می‌گردد. ۳. او اموال بیت‌المال را چنان عادلانه تقسیم می‌کند که بین هیچ کس فرقی نمی‌گذارد. ۴. او سال‌ها زنده می‌ماند و پس از آن، چون ستاره‌ای درخشان در زمین ظاهر می‌گردد. ۵. آن حضرت غیبتی محتوم خواهد داشت. درود خدا بر آن پنهان از نظرها باد).

مصعب بن وهب نوشجانی

او معاصر امام رضا (ع) بود و عقاید خود را در قصایدش آورده است و در اشعاری که درباره ائمه اثناعشر سروده و آنان را جانشینان پیامبر معرفی کرده، به وجود مصلح و اصلاح جهانی نیز اشاره کرده است:

فَأَنْ تَسألینی ما لذی انا دائن
أدین بآنّ الله لاشیء غیره
و أنّ رسولَ الله افضلُ مرسلٍ
و أنّ علیاً بعده احد عشرة
اُمتنا الهادون بعد محمد
ثانیه منهم مضوا لسبیلهم
به فالذی اُبدیه مثل الذی اُخفی
قوی عزیز باری الخلق من ضعفِ
به بَشْرَ الماضون فی محکم المصحفِ
مِنَ الله وعدٌ لیس فی ذاک من خُلفِ
لهم صفوودّی ما حیثُ لهم اُصنی
و اربعة یرجون للعدد الموفی^۱

(۱. اگر از من درباره عقیده‌ام بپرسند، آنچه را بر زبان می‌آورم با آنچه در دل

دارم یکی است. ۲. من ایمان دارم که خداوند یکتا، قدرتمند و عزیز است و هیچ چیز جز او نیست و مخلوقات را در نهایت ضعف آفریده است. ۳. و پیامبر اسلام برترین فرستاده اوست که پیامبران گذشته در کتب خود مزده آمدن او را داده‌اند. ۴. بعد از علی، یازده امام می‌آیند، این وعده الهی است و هیچ تخلفی در آن نیست. ۵. آنان امام و راهنمای ما بعد از پیامبرند و من تا وقتی زنده‌ام، عشق خالص خود را به آنان ابراز می‌دارم. ۶. هشت تن از آنان به راه خویش رفته‌اند و با آمدن چهار تن دیگر تعدادشان کامل می‌شود).

محمد بن اسماعیل صیمری

او از اصحاب امام هادی (ع) و اصلاً اهل قم است. شیخ در رجال خود از او نام برده است.^۱ صیمری درباره امام عسکری (ع) قصیده‌ای سروده و در آن به مصلح جهانی اشاره کرده است. بخشی از آن قصیده چنین است:

| | |
|-------------------------|------------------------------------|
| عشر نجوم افلت فی فلکها | و یطلع الله لنا امثالها |
| بالحسن الهادی ابی محمد | تدرک اشباع الهدی آماها |
| و بعده من یرتجی طلوعه | یَظِلُّ جواب الفلا جزاها |
| ذو الغیبتین الحق التی | لا یقبل الله من استطاها |
| یا حجج الرحمن احدی عشرة | آلت فثانی عشرها آماها ^۲ |

(۱. در آسمان امامت ده ستاره غروب کردند و خداوند برای ما امام دیگری آشکار گرداند. ۲. او امام حسن الهادی ابومحمد است که پیروان هدایت با او به آرزوهای خود می‌رسند. ۳. بعد از او، به امامت کسی امید می‌رود که سؤال‌ها درباره او بی‌جواب می‌ماند. ۴. او دو غیبت طولانی دارد و خداوند از کسی که آن‌ها را طولانی بداند نمی‌پذیرد. ۵. ای حجت‌های یازدگانه خداوند، حجت دوازدهم آرزوهای شما را تحقق می‌بخشد).

۲. مقتضب الاثر، ص ۵۵.

۱. رجال طوسی، ص ۳۹۲-۵۷۷۹.

علی خوافی

او در عصر امام رضا (ع) می‌زیست و چون امام رحلت فرمود، قصیده‌ای در رثای امام سرود و در آن به وجود امام مهدی، سال‌ها قبل از ولادتش، نام برده و آرزوی قیام او بر پایی دولت حق و اصلاح جهانی را مطرح کرده است. بخشی از آن قصیده چنین است:

فی کل عصر لنا منکم امامٌ هدی فربعه أهل منکم و مأنوس
 أمست نجوم سماءالدين آفلة و ظلّ اسدالثری قد ضمها الخیس
 غابت ثمانية منکم و اربعة یُرجی مطالعها ما حنت العیس
 حتی متى یظهرالحق المنیربکم فالحق فی غیرکم داج و مطموس^۱

(۱. در هر عصری، امامی راهنما و شایسته از شما اهل بیت برای ما می‌آید.
 ۲. ستارگان آسمان دین غروب کرده‌اند و شیران زمین را غم و اندوه فراگرفته است.
 ۳. هشت تن از شما رفته‌اند و امید است چهار رهبر دیگر به زودی بیایند.
 ۴. حقیقت نورانی زمین چه زمانی به دست شما ظهور خواهد کرد، زیرا حق در میان غیر شما تاریک و پنهان است).

قاسم بن یوسف

ابن عساکر در شرح حال احمد بن یوسف می‌نویسد: او برادری به نام قاسم بن یوسف داشت که شاعر و نویسنده بود. این دو برادر و فرزندان‌شان همه اهل فضل و ادب و در پی شعر و بلاغت بوده‌اند.^۲

قاسم بن یوسف بی‌صبرانه در انتظار ظهور مهدی منتظر بود تا به چشم خود پرچم عدالت و صلاح را در بهینه زمین در اهتزاز ببیند و ببیند که ریشه ظلم و فساد قطع شده است، او چنین سروده است:

إنی لارجو أن تنالهم منی ید تشفی جوی الصدر
 بالقائم المهدی إن عاجلاً او آجلاً إن مدّی العمر
 اوینقضى من دونه أجلی فالله اولی فیه بالعدر

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۶، ص ۱۱۴.

۱. همان، ص ۵۱.

(۱. امیدوارم که دستم به آنها برسد تا آتش درونم خاموش شود. ۲. اگر عمرم به طول انجامد، دیر یا زود به مهدی قائم آل محمد (ص) دست یابم. ۳. اگر قبل از او عمرم تمام شود، در پیشگاه خدا معذور خواهم بود).

ابن رومی

او علی بن عباس بن جریر ابوالحسن است. «با بهتری، شاعر معاصر خود مشاعره داشت... نظم عجیب و سروده‌های شگفت‌انگیز دارد. ولادتش در سال ۲۱۱ و وفاتش سال ۲۸۳ بوده است»^۱.

ابن رومی شعری دارد که در رثای شهید یحیی علوی سروده و در آن از عقیده مهدی منتظر سخن به میان آورده و لشکر امام زمان و توان و قابلیت آنها را در درو کردن سرهای اشقیاء و منافقین توصیف کرده است:

| | |
|------------------------------------|--|
| غررتم لِأَنَّ صدقتمْ أَنَّ حَالَةَ | تدوم لكم و الدهر لوان آخرج |
| لعل لهم في منظوى الغيث ثائراً | سيسمولكم و الصبح في الليل موج |
| بجيش تضيق الارض من زفراته | له زجل ينقى الوحوش و هزج |
| إذا شيم بالابصار أبرق بيضه | بوارق لا يستطعن المحمج |
| توامضه شمس الضحى فكأنما | یری البحر في اعراضه يتموج |
| له وقدة بين السماء و بينه | تلمّ به الطير العوافی فتهرج |
| إذا كرت في اعراضه الطرف اعرضت | حراج تُحار العين فيها فتخرج |
| يؤيده ركنان ثبتان: رجلة | و خيل كأرسال الجراد و أوثج |
| عليها رجال كالليوث بسالة | بأمثالهم يثنى الابى فيعنج ^۲ |

(۱. شما فریب خورده‌اید که یقین دارید دنیا برایتان پر دوام خواهد ماند حال آنکه روزگار پستی و بلندی دارد. ۲. امید است از پس ابر یأس و نومیدی، یکی از آنان برخیزد و بر شما غلبه کند چرا که صبح همواره در دل شب پنهان است. ۳. او با لشکری می‌آید که از فریاد آنان زمین خواهد لرزید و درندگان زمین را نابود خواهد کرد. ۴. کلاه خودش چنان خواهد درخشید که چشم‌ها بتواند به آن

۲. مقاتل الطالبین، ص ۶۵۴-۶۵۵.

۱. سیر أعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۴۹۶.

بنگرند. ۵. او چون خوشید پرتوافشانی می‌کند و لشکریانش همچون دریایی مواجهند. ۶. بین او و آسمان از رفت و آمد پرنندگان آسمانی گرمایی برپا خواهد بود. ۷. وقتی چشم مردم به لشکر او دوخته شود، همچون جنگلی انبوه خواهد بود که دیدگان به حیرت می‌افتد. ۸. لشکر آن حضرت دورکن اساسی دارد: یکی پیادگان و دیگر سواران که چون مور و ملخ به دشمنان می‌تازند. ۹. در بین آنها مردانی هستند که در شجاعت به شیر می‌مانند و مردم بلندنظر جذب آنان می‌شوند).

این شاعر به امام غایب مُنتقم اشاره دارد که با لشکری جنگجو خواهد آمد و احدی نخواهد توانست او را از هدفش بازدارد.

یحیی بن اعقب

این شاعر، عصر درخشانی را که دنیا و بندگان خدا در آن از انواع نعمت‌ها بهره‌مند خواهند بود، در قصاید خود این‌گونه توصیف می‌کند:

| | | | | |
|---|-------|----------|-------------|----------|
| اسمراللونِ مشرق الوجه بالنور | ملیح | البهاء | طریاً | جنیاً |
| يَظْهَرُ الْحَقُّ وَ الْبِرَاهِينُ وَ الْعَدْلُ | فتلقی | اذا | اماماً | علیاً |
| وَ تَطْبَعُ الْبِلَادُ مِنْ مَشْرِقِ الْاَرْضِ | الی | المغربین | طوعاً | جلیاً |
| وَ تَرَى الذُّبَّ عِنْدَ الشَّائَةِ تَرَعِي | ذاک | بالعدل | وَ الْاِمان | حفیاً |
| يَحْكُمُ الْاَرْبَعِينَ فِي الْاَرْضِ مَلِكاً | یوفی | وَ کُلَّ | حی | وَ فِیاً |

(۱. او پیشوایی است گندم‌گون با صورتی نورانی و زیبا و شاداب. ۲. حق و عدالت را برپا می‌کند به گونه‌ای که گمان می‌رود علی (ع) دوباره آمده است. ۳. شرق و غرب عالم به اطاعت و فرمان او در می‌آیند. ۴. گوسفند را می‌بینی که در کنار گری می‌چرد، این به واسطه عدالت و امنیتی است که فراهم شده است. ۵. او چهل سال بر زمین فرمان می‌راند و پس از آن، چون هر زنده‌ای از دنیا می‌رود).

ابن اعقب در این قصیده، آسایش و امنیت عصر ظهور و میزان اطاعت و انقیاد مردم و یاران امام را از ایشان توصیف کرده است.

فضل بن روزبهان

او مهدی (عج) را در قصیده‌اش یاد کرد، می‌گوید:

سلامٌ على القائم المنتظر
سیطلع كالشمس في غاسق
ابی القاسم القرم نورالمهدی
ینجیه من سیفه المنتقی
و انصاره ما تدوم السبا^۱
سلام علیه و آبائه

(۱) سلام بر آن قائمی که در انتظارش هستیم. آن‌که کنیه‌اش ابوالقاسم و سرور همه نور هدایت است. ۲. و چون خورشید با نور خود در تاریکی ظهور خواهد کرد و با شمشیر ارزشمند خویش، رهایی می‌بخشد. ۳. مادامی که آسمان برقرار است، درود خدا بر او و بر پدران و یارانش باد).

عبدالرحمن بسطامی

او عبدالرحمن بن محمد بن علی بن محمد انطاکی است و در بعضی اشعارش به امام مهدی (عج)، رفاه، امنیت، عدل و قسط دوره ظهور اشاره کرده است. بخشی از یک قصیده او چنین است:

و يظهر ميسم المجد من آل احمد
و يظهر عدل الله من الناس اولاً
كما قدر رونا عن علي الرضا
و في كنز علم الحرف اضحى محصلاً
و يخرج حرف الميم من بعد شينه
بمكة نحو البيت بالنصر قدعلا
بهذا هوالمهدى بالحق ظاهر
سياتي من الرحمن للخلق مرسلا
و يملأ كل الارض بالعدل رحمة
و يحو ظلام الشرك و الجور اولاً
ولايته بالامر من عند ربه
خليفة خيرالرسل من عالم العلاء^۲

(۱) مظهر مجد و عظمت آل احمد و عدل الهی در میان مردم ظهور می‌کند. ۲. همان‌گونه که از امام رضا (ع) روایت شده، او گنجینه علم حروف است که پدیدار می‌گردد. ۳. او حرف «میم» است که بعد از سختی‌ها، با فتح و ظفر روانه کعبه در مکه می‌شود. ۴. این همان مهدی است که به حق ظهور می‌کند و فرستاده خدا بر مردم است. ۵. او زمین را پر از عدل و داد و رحمت می‌کند و ظلم

۱. حیاة الامام المهدی (عج)، ص ۳۲۹. ۲. ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۳۳۸.

و ستم و شرک را نابود می‌سازد. ۶. او ولی امر خدا و جانشین بهترین پیامبر عالم بالاست).

این مرد در شناخت خواص حروف تبخّر داشته و کتابی با عنوان جامع الاسرار الغیوب را در این باب تألیف کرده است.^۱ شماری در این علم صاحب نظر بوده و در اشعار خود بارها از مهدی نام برده‌اند، از جمله شیخ عبدالکریم یمانی می‌گوید:

فی ین آمن یكون لا هلهما الی أن تری نور الهدایة مقبلاً
بیم مجید من سلالة حیدر و من آل بیت طاهرین ین علا
یُسمى بمهدی من الحق ظاهر بسنة خیر الخلق یحکم اولاً^۲

(۱. در ین مردم در امنیت بسر می‌برند تا این که نور هدایت به آنان روی می‌آورد. ۲. با مجد و عظمت از سلالة حیدر و اهل بیت آشکار می‌شود. ۳. او از جانب خدا به حق مهدی نام گرفته است و با سنت بهترین مردمان، یعنی پیامبر حکومت خواهد کرد).

متخصصان فن حروف دیگری هم هستند که از مهدی نام برده و به عدل و قسط دوران او اشاره کرده‌اند.

عامر بصری

بنا به قول عمر رضا کحاله، صاحب کتاب معجم المؤلفین، نامش عامر بن بصری ابوالمظفر حکیم ادیب است.^۳ او به مهدی منتظر و ظهورش در آخر الزمان ایمان داشته و آن را به نظم آورده است:

امام هدیّ حتی متی أنت غائب؟ فَمَنْ عَلینا یا ابانا بأوبة
تراءت لنا آیات جیشک قادماً ففاحت لنا منها روائح مسکة
و بشرت الدنيا بذلك فاغتدت مباسمها مفترّة عن مسرة
مللنا و طال الانتظار فجد لنا بریک یا قطب الوجود بلقیة

۲. ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۳۳۷.

۱. معجم المؤلفین، ج ۵، ص ۱۸۴.

۳. معجم المؤلفین، ج ۵، ص ۵۴.

(۱. ای رهبر هدایت، تاکی در پرده غیبت خواهی ماند؟ ای پدرگرامی، بر ما منت گذار و خود را به ما نشان بده. ۲. نشانه‌های لشکریانت که دور تو جمع می‌شوند پیداست و بوی خوش آن را استشمام می‌کنیم. ۳. دنیا مژده آمدن تو را دریافت کرده و از شادی لبخند بر لبانش نقش بست. ۴. انتظارت به طول انجامید و خسته شدیم، ای قطب عالم امکان، تو را به خدا با دیداری بر ما منت گذار).

ابوالمعالی

او شیخ صدرالدین قونوی است، در یکی از اشعار خود از امام مهدی و علامات ظهور یاد کرده است و آن را به حروف اسناد داده است. یکی از قطعات او چنین است:

| | |
|-------------------------------|---------------------------------|
| يقوم بامرالله في الارض ظاهراً | على رغم شيطانين يحق الكفر |
| يؤيد شرع المصطفى و هو ختمه | و يمتد من ميم باحكامها يدرى |
| و مدته ميقات موسى و جنده | خيارالورى في الوقت يخلوعن الحصر |
| على يده محق اللثام جميعهم | بسيف قوى المتن علك أن تدرى |
| حقيقة ذاك السيف و القائم الذى | تُعَيِّن للدين القويم على الامر |
| لعمرى هوالفرد الذى بأن سره | بكل زمان فى مضاء له يسرى |
| تسمى باسماءالمراتب كلها | خفاء و إعلاناً كذاك الى الحشر |
| أليس هوالنور الأتم حقيقةً | و نقطه ميم منه امدادها يجرى |
| يفيض على الأكوان ماقد افاضه | عليه إله العرش فى ازل الدهر |
| فما ثم الا الميم لا شىء غيره | و ذوالعين من نوابه مفردالعصر |
| هوالروح فاعلمه و خذ عهده اذا | بلغت الى مدّ مديد من العمر |

(۱. آن حضرت با وجود دسیسه‌های شیطان صفتان به دستور خدا در روی زمین آشکارا قیام نموده و کفر را نابود می‌کند. ۲. شریعت مصطفی را حمایت می‌کند و احکام آن را به اجرا درمی‌آورد. ۳. مدت حکومتش به اندازه میقات موسی است و لشکریان بی‌شمارش بهترین انسان‌های زمانه‌اند. ۴. باید بدانی که

او شمشیری برنده دارد که همه افراد پلید را نابود می‌کند. ۵. او و شمشیرش برای احیای دین اسلام به فرمان خدا معین شده‌اند. ۶. به خدا او همان کسی است که راز او در هر زمانی آشکار است. ۷. او همواره تا روز بازپسین، چه پنهان و چه پیدا، به نام‌های بلند یاد می‌شود. ۸. آیا او همان نور کامل و حقیقت تام و نقطه میم نیست که امدادهایش جریان دارد؟ ۹. آنچه را خداوند از آغاز به او بخشید، به تمام هستی ارزانی می‌دارد. ۱۰. آنجا جز میم چیز دیگری نیست و نواب برجسته‌اش یگانه روزگارند. ۱۱. او روح خداست، این را بدان و اگر عمری طولانی یافتی، برعهد با او وفادار باش).

تا این ابیات:

فإن تبغ ميقات الظهور فأنه يكون بدور جامع مطلع الفجر
بشمس تمدّ الكلّ من ضوء نورها و جمع دراری الاوج فيها من البدر
عليه صلاة الله ملاح بارق و ما أشرقت شمس الغزاة في الظهر^۱

(۱. اگر جویای زمان ظهور او هستی، ظهورش در مطلع الفجر خواهد بود.
۲. خورشیدی است که همه را با نور خود فرا می‌گیرد و بدری است که همه ستارگان در برابرش بی‌فروغند. ۳. درود خدا بر او باد، مادامی که ستارگان در آسمان می‌درخشند و خورشید نورافشانی می‌کند).

شیخ محمد بن حسین بهاء‌الدین العاملی

او از شخصیت‌های علمی معروف است، تألیفات فراوانی در علوم و فنون مختلف دارد و قصیده‌ای درباره امام منتظر سروده و نام آن را «وسيلة الفوز و الأمان فی مدح صاحب الزمان» نهاده است و در آن می‌گوید:

سرى البرقِ فجَدّدَ تذكاري عهداً بجزوی و العذیب و ذی قار
و هیچ من أشواقنا کلّ کامن و أجبّ فی أحشائنا لاعج النار
(۱. برقی از سرزمین نجد گذر کرد و خاطرات جزوی و عذیب و ذی قار را به

۱. ینابیع المودة لذوی القربى، ج ۳، ص ۳۴۳.

یادم آرود. ۲. و تمام شور و اشتیاق فرو مرده ما را برانگیخت و در درون من آتش عشق را شعله‌ور ساخت).

شیخ بهایی آنچه را از بزرگان روزگار می شنید به رشتهٔ نظم کشیده که حاکی از تسلط او بر ادبیات است:

خلیلی مالی و الزمان کافما یطالبنی فی کل وقت بأوتار
فأبعد احبابی و أخلی مرابعی و أبدلنی من کل صفو بأکدار
و عادلَ بی من کان أقصى مرامه من المجد أن یسمو الی عشر معشار

(۱. ای دوست من، مرا به گردش روزگار چه کار، که هر لحظه مرا هدف تیرها می سازد؟ ۲. دوستانم را از من دور کرده و لذت‌هایم را گرفته و به جای خوشی، تیرگی نصیب می‌کند. ۳. کسانی را با من برابر نهاده که رفتارشان از بزرگواری دور است و آن‌ها را ده‌ها برابر منزلت و مقام بخشیده است).

این ابیات حاکی از روی‌گردانی زمانه از شیخ بهایی و جور و جفا به اوست، او به این سختی‌ها این‌گونه اشاره می‌کند:

و معضلة دهاء لایهتدی لها طریق و لایهتدی الی ضوئها الساری
تشیب النواحی دون حلّ رموزها و یحجم من اغوارها کلّ مغوار
أجلتُ جیادالفکر فی حلباتها و وجهتُ تلقاها صوائب انظاری

(۱. در مشکلی سخت گرفتارم که هیچ راهی برای حل آن نیست و شب رو به نورش راه نمی‌یابد. ۲. وجود انسان پیر و فرسوده می‌شود بدون آن‌که گرهی از کارش گشوده شود و افراد تیزبین از حل آن باز می‌مانند. ۳. اسب اندیشه را در آن میدان تازاندم و نگاه خود را به آن سو معطوف کردم).

او سپس اشعاری می‌سراید و در آن از فضایل و محاسنی که کسب کرده سخن می‌گوید و خود را از تسلیم در برابر ستم و نیرنگ زمانه برحذر می‌دارد:

وأفرح من دهری بلذة ساعةٍ و أقتع من عیشی بقرص و أطمار
(از تمام عمرم به لذت لحظه‌ای مسرورم و از تمام زندگی به قرص نان و جامهٔ کهنه‌ای قانعم).

پس از آن عقیده‌اش را به صراحت بیان می‌کند و برای رویارویی با سختی‌ها به امام زمان (ع) متوسل و پناهنده می‌شود و می‌گوید:

خليفة رب العالمين فظله
هو العروة الوثقى الذى من بذيله
امام هدى لا ذالزمان بظله
علوم الورى فى جنب أبحر علمه
فلوزار افلاطون أعتاب قدسه
رأس حكمة قدسية لا يشوبها
ياشراقها كلّ العوالم أشرقت
امام الورى طود النهى منبع الهدى
به العالم السفلى يسمو و يعتلى
و منه العقول العشر تبغى كما لها

على ساكن الغبراء من كلّ ديار
تمسك لا يخشى عظام اوزار
و ألقى اليه الدهر مقود خوار
كغرفة كف او كغمسة منقار
و لم يعيشه عنها سواطع انوار
شوائب انظار و أدناس افكار
بما لاح فى الكونين فى نورها السارى
و صاحب سرّ الله فى هذه الدار
على العالم العلوى من دون انكار
و ليس عليها فى التعلّم من عار

(۱. خلیفه پروردگار جهانیان که سایه او بر همه موجودات گسترده است. ۲.

او دستاویز محکمی است که هر کس به او متوسل شود، از مشکلات بزرگ نمی‌هراسد. ۳. او رهبری است که روزگار به او پناه می‌برد و دنیا عنان حل مشکلاتش را به او می‌سپارد. ۴. تمام دانش جهان در برابر دریای خروشان علم او، همچون یک مشت آب یا مقدار آب نوک یک پرنده است. ۵. اگر افلاطون آستان مقدس را زیارت کند، از انوار علم او بهره‌مند می‌شود. ۶. او حکمت الهی محض را در وجود آن حضرت خواهد یافت که دیدگاه‌های آلوده و اندیشه‌های پلید به آن نیامیخته است. ۷. انوار حکمت آن حضرت تمام جهان را روشن می‌کند زیرا نور او در دنیا و آخرت جاری است و به خاطر تابش نور حکمت او، در جهان روشن می‌شود. ۸. او پیشوای همه ملت‌ها و کوه استوار اندیشه و سرچشمه هدایت و مخزن اسرار الهی است. ۹. جهان فرودین به واسطه وجود او بر عالم بالا برتری و شرف می‌یابد. ۱۰. عقل‌های ده گانه با او به کمال می‌رسند و از تلمذ در محضر او عار ندارند).

سپس می‌گوید:

ايا حجة الله الذى ليس جارياً
بغيرالذى يرضاه سابق افكار

و یا من مقالید الزمان بکفّه
 أغث حوزة الايمان و أعمر ربوعه
 و أنقذ کتابَ الله من يدعصبة
 و فی الدین قد قاسوا و عاثوا و خبطوا
 و أنعش قلوباً فی انتظارک قرّحت
 و خلّص عباد الله من کلّ غاشم
 و عجل فداک العالمون بأسرهم
 تجد من جنود الله خیر کتاب

و ناهیک عن مجدٍ به خصّه الباری
 قلم یبق منها غیر دارسِ آثار
 عصوا و تمادوا فی عنف و إصرار
 بآرائهم تخبیط عشواء معثار
 و أضجرتها الاعداء أی اضجار
 و طهر بلاد الله من کلّ کفار
 و بادر علی اسم الله من غیر انظار
 و اکرم اعوان و اشرف أنصار

(۱. ای حجت خدا، هم نشینی به جز خداوند که از تو خوشنود است نداری. ۲. ای کسی که قدرت زمانه در دست توست و از مجد و عظمتی الهی برخورداری. ۳. حوزة ایمان را دریاب و ویرانی را آباد گردان که از آن جز ویرانه‌ای برجای نمانده است. ۴. کتاب خدا را از دست گروهی نافرمان و گناهکار نجات ده. ۵. همان کسانی که در دین گرفتار قیاس و لغزش شده‌اند و با اندیشه‌های خود گمراه گردیده‌اند. ۶. بیا و دل‌هایی را که در انتظار تو مجروح است و از دشمنان رنج بسیار دیده، شادمان کن و نیروبخش. ۷. بندگان خدا را از دست ستم‌کاران رهایی ده و زمین را از وجود کافران پاک کن. ۸. ای مهدی، جان جهانیان فدای تو باد، در آمدن شتاب کن و به نام خدا بی‌درنگ ظهور کن. ۹. که لشکریان خدا در بهترین شرایط آماده نبرد هستند و تو را به بهترین وجه یاری خواهند کرد).

سید حیدر حلّی

سید حیدر بن سلیمان بن داود حلّی حسینی، شاعر اهل بیت در عراق است، شعرش نیکو بود و آن را در خدمت مدیحه‌سرایی و گدایی به کار نمی‌گرفت و به سخاوت مشهور بود.^۱

سید حیدر در شعر خود به جدّ بزرگوارش امام حسین (ع) بسیار پرداخته است و هدفش آن بود تا مظلومیت او را به بهترین وجه آشکار کند و حق او را در

شعرا را نماید، اگر چه نتوانست به عمق مصایب امام و رنج‌های ایشان که دیدگان را اشک‌بار و دل‌ها را خون می‌کند برسد. او در ارائه تصویر این واقعه دردناک، غم و اندوه امام عصر را فراموش نکرد و با کلامی که پیش از اشک، دل‌ها را خون می‌کند چنین سروده است:

مَنْ حَامِلٌ لَوْلَى الْأَمْرِ مَأَلَكَةٌ
تَطْوِي عَلَى نَفَثَاتِ كُلِّهَا ضَرْمٌ
يَا بَنَ الْأَوْلَى يَقْعِدُونَ الْمَوْتَ إِنْ نَهَضْتَ
بِهِمْ لَدَى الرُّوْحِ فِي وَجْهِ الضَّبَالِهِمِ
الْخَيْلِ عِنْدَكَ مَلَّتْهَا مِرَابِطُهَا
وَالْبَيْضُ مِنْهَا عَرَى اغْمَادُهَا السَّامُ
لَا تُظَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ رَجْسِ الْعَدَى أَبَدًا
مَالِمَ يَسَلُ فَوْقَهَا سَيْلَ الدَّمِ الْعَرَمِ
سپس می‌گوید:

أُعِيدُ سَيْفَكَ أَنْ تَصْدَى حَدِيدَتَهُ
وَلَمْ تَكُنْ فِيهِ تَجَلَى هَذِهِ النِّعَمِ
قَدْ أَنْ أَنْ يُعْطِرَ الدُّنْيَا وَ سَاكِنَهَا
دَمًا أَغْرَّ عَلَيْهِ النِّقْعُ مَرْتَكِمِ
إِنْ أَعْجَبَ شَيْءٌ أَنْ أَبْثُكَهَا
كَأَنَّ قَلْبَكَ خَالٍ وَ هُوَ مُحْتَدِمِ
مَا خَلَّتْ تَقْعَدُ حَتَّى تَسْتِثَارَ لَهُمْ
وَأَنْتَ أَنْتَ وَ هُمْ فِيَا جَنُوهُ هُمْ
لَمْ تَبْقَ أَسْيَافُهُمْ مِنْكُمْ عَلَى ابْنِ تَقَى
فَلَا وَ صَفْحَكَ إِنْ الْقَوْمَ مَا صَفْحُوا
فَحَمَلُ أُمِّكَ قَدَمًا اسْقَطُوا حَنْقًا
وَأَنْتَ أَنْتَ وَ هُمْ فِيَا جَنُوهُ هُمْ
فَكَيْفَ تَبْقَى عَلَيْهِمْ لَا أَبَا لَهُمْ
وَلَا وَ حَلْمَكَ إِنْ الْقَوْمَ مَا حَلَمُوا
وَ طِفْلَ جَدِّكَ فِي سَهْمِ الرَّدَى فَطَمُوا

(۱) چه کسی پیغامی سوزان و آتشین برای ولی امر می‌برد؟ ۲. که‌ای بزرگ زاده، اگر علیه آنان پیاخیزی، ترسان و لرزان به مرگ می‌افتند. ۳. اسبان جنگی از بسته بودن خسته شده‌اند و شمشیرها در غلاف زنگ گرفته‌اند. ۴. زمین هرگز از پلیدی دشمنان پاک نخواهد شد، مگر آن‌که خون آنان چون سیل عزم جاری گردد. ۵. به خدا پناه می‌برم که شمشیرت گُند شود و این نعمت‌های وعده داده شده آشکار نگردد. ۶. زمان آن رسیده که دنیا و مردم آن را با خون فاسدانی که یکباره کشته می‌شوند خرم سازی. ۷. عجیب‌ترین چیزی که به خاطر آن ناراحتم این است که قلبت خالی از غم و اندوه به نظر می‌رسد حال آن‌که در آتش غم می‌سوزد. ۸. تاکی در انتظار زمان انتقام خواهی ماند؟ حال آن‌که تو امامی و آنان همان جنایت‌کارانند. ۹. شمشیرهای آنان از کشتن هیچ‌یک از شما باز نماند، پس

چرا این بی‌اصل و نسب‌ها را به حال خود می‌گذاری؟ ۱۰. وقتی آنان نسبت به شما گذشت و بردباری نداشتند، تأمل و صبر دربارهٔ آنها چه معنی دارد؟ ۱۱. آنان با ستم فرزند مادرت را سقط کردند و با تیر، طفل جدّت را سیراب کردند). سید قصاید دیگری دارد که در آنها تصویری روشن از امام مهدی و مصایب و خطرهایی که به خاطر سلطهٔ جباران، اساس اسلام را تهدید می‌کند و حلال و حرام خدا را نادیده می‌گیرند، ارائه داده است و می‌گوید:

| | | | | | | | | |
|---------|--------|-------|---------|--------|------|------|--------|-------|
| الله | یا | حامی | الشریعة | أتقرّ | و | هی | کذا | مروعة |
| بک | تستغیث | و | قلبها | لک | عن | جوی | یشکو | صدوعة |
| تدعو | و | جرد | الخیل | لدعوته | سعیة | تجیب | دعوتها | سریعة |
| و | تکاد | السنة | السیوف | الموت | فأذن | أن | تذیعه | |
| فصدورها | ضاقت | بسرّ | | | | | | |

(۱. ای حامی دین، خدا را، چگونه بر جای مانده‌ای؟ حال آنکه وحشت حکم فرماست. ۲. دین فریادخواهی می‌کند و یاری می‌طلبد و قلبش از غم و اندوه شکوه دارد. ۳. تو را می‌خواند و لشکریان همگی آمادهٔ دفاع از دین خدا هستند. ۴. چیزی نمانده که شمشیرها فریاد دادخواهی شریعت را پاسخ گویند. ۵. فریادها در سینه فرو مرده، بگذار تا این فریادها را بشنوی).

سپس می‌گوید:

| | | | | | | |
|-------|---------|-------|---------|-------|---------|---------|
| مات | التصبر | فی | انتظارک | ایها | المحیی | الشریعة |
| فانهض | فما | أبقى | التحمل | غیر | احشاء | جزوعه |
| قد | مزّقت | ثوب | الأسی | و | شکّت | لواصلها |
| فاسیف | إنّ | به | شفاء | قلوب | شیعتک | الوجیعة |
| کم | ذالعقود | و | دینکم | هدّمت | قواعدهُ | الرفیعه |
| تنعی | الفروع | أصوله | | و | أصوله | تنعی |
| فیه | تَحکّم | من | أباح | الیوم | حرمته | المنیعه |

(۱. ای زنده کنندهٔ دین خدا، صبر در انتظار تو بی‌تاب شده. ۲. برخیز و قیام کن که از صبر و تحمل، چیزی جز درونی دردناک برایم نمانده است. ۳. جامهٔ غم

دریده شده و دلدادۀ مهجور به دلدار خود شکایت برده است. ۴. امروز شمشیرت، شفابخش دل‌های غمگین شیعیان است. ۵. نشستن تا کی؟ حال آن‌که ستون‌های رفیع دین در حال ویرانی است. ۶. اصول دین بر فروع می‌نالد و فروع دین به اصول، شکایت می‌برد. ۷. امروز کسانی که حرمت دین را زیر پا نهاده‌اند با استبداد و ستم حکم می‌رانند).

ابیات دیگری نیز هست که شاعر در آن‌ها خواستار قیام و انقلاب حضرت ولی عصر شده تا پرده‌های غیبت را ببرد و به زمین حیات دوباره بخشد و زمانه ما به صبح ظفر پیوندد تا از سرچشمه فیوضاتش سیراب شویم.

سیدعلی خان موسوی حویزی

عالم بزرگوار و فاضل و شاعر ادیب و صالح و یگانه دهر و عزیز دیار، فرزند سید بزرگوار، خلف بن مطلب بن حیدر بن محسن بن محمد ملقب به مهدی بن فلاح موسوی المشعشی، حاکم حویزه است.^۱

او درباره امام مهدی چنین سروده است:

| | |
|----------------------------|---------------------------------------|
| أو قائم مهدی جبار السماء | مهدی الوری من لیل جهل غاسق |
| ذی جملة ان هال یوم کریمه | لم یخس خوض بواسل و بوارق |
| للمال اکرم واهب للذین احسن | ناشر للفتق اعظم راتق |
| تشتاق صحبة انایب القنا | و له حنین سوابغ و سوابق |
| الخضر حاجبه و عیسی تلوه | یتلوه بین عوالم و خوالق |
| ذی سیره نبویه من عدلها | لم یخس لیث الغاب قلب الناهق |
| الله یظهره و یدلی وقته | فعیس یطیب به فؤاد الوامق ^۲ |

(۱. امام قائم از سوی خداوند هدایت شده و همه جهانیان را از شب تاریک جهل می‌رهاند. ۲. در رویارویی با دشمنان به آنان یورش می‌برد و از قدرت و تجهیزات آنان نمی‌هراسد. ۳. در بخشندگی سرآمد همه انسان‌ها و بهترین حافظ

۲. منن الرحمن، ج ۲، ص ۲۳.

۱. الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۴۱۳.

دین و حلال مشکلات است. ۴. سرنیزه‌ها مشتاق همراهی اویند و تجهیزات جنگی در انتظارش به سر می‌برند. ۵. خضر (نبی) پرده‌دار اوست و عیسی پشت سر او در حرکت خواهد بود. ۶. در عدالت و رفتار چون پیامبر و شیر بیشه شجاعت است و از فرومایگان هراسی ندارد. ۷. خداوند او را ظاهر و فرجش را نزدیک می‌گرداند و امید است دل‌های دوستانش با دیدار او شاد گردد).

خلیعی

ابوالحسن جمال‌الدین علی بن عبدالعزیز بن ابی محمد الخلیعی موصلی حلّی، شاعر اهل بیت است، بنا به نوشته علامه امینی در کتاب الغدیر، وی اشعاری بلیغ و فراوان در مدح اهل بیت سروده است و تنها مجموعه شعر باقی مانده از او به مدح و رثای آنان اختصاص دارد.^۱

او در مصیبت امام حسین (ع) و اهل بیت و یارانش اشعار فراوانی سروده است و در شعری دیگر آرزومندی خدا را به دیدار امام مهدی بیان می‌کند و می‌گوید:

| | |
|------------------------------|----------------------------------|
| طلاب العلی بالسهری و المقوم | و ضرب الطلی مرمی الی کل مغنم |
| و ضربة عصب باتر الحدّ مرهف | و صهوة مهر أعوجی مطهم |
| الا فی سبیل الله نفس تقدمت | و تاقت الی نصر الامام المعظم |
| الی نصر مغوار طویل نجاده | علی فتک أعداء الاله مصمم |
| الی القائم المهدی من آل احمد | الی العروة الوثقی الی البطل الکی |
| کریم نجاد طالبی مناسب | الی ذروة المجد الحسینی ینتمی |
| مناقب جلّت أن تُعدّ لواصفٍ | فبالعقل لاتحصی و لاباتوهم |
| یقوم مع الرکن الیمانی قانتاً | یومُّ بروح الله عیسی بن مریم |
| و من حوله غیر الملائک عکفٌ | و أنصاره من کلّ أشوس معلم |
| و یسری و أسد الغاب حول رکابه | الی نهج یرشد الی الرشد اقوم |

۱. الغدیر، ج ۶، ص ۱۲.

(۱. نیل به درجات بالا و مقام عالی، چون شکار آهوی بچگان، نیزه‌های بلند و محکم و شمشیرهای برّان را می‌طلبد. ۲. و ضربت شمشیر تیز و بران و آخته شده و تحمل لگدمال شدن زیر دست و پای اسبان فربه و سنگین را می‌طلبد. ۳. کیست که در راه خدا حرکت کند و به یاری امام بزرگوار مشتاق باشد. ۴. آن امام رشیدی که در نابود کردن دشمنان خدا مصمم است. ۵. به یاری مهدی آل محمد و پناهگاه مستحکم امت بشتابد. ۶. او از تباری ارجمند و از نسل ابوطالب و منسوب به خاندان بزرگوار حسین است. ۷. دارای مناقبی است که فراتر از توصیف است و اوصافش در عقل نمی‌گنجد. ۸. او در کنار رکن یمانی و با خضوع در برابر معبودش، ظهور خواهد کرد و عیسی بن مریم به وی اقتدا می‌نماید. ۹. فرشتگان، گروه گروه در اطرافش گرد می‌آیند و یارانش انسان‌هایی بزرگوار و مشهورند. ۱۰. او با دلیرانی شجاع که ملازم رکابش هستند همه را به راه راست هدایت می‌کند).

شیخ عبدالغنی عاملی

او نواده شیخ حرّ عاملی، صاحب کتاب وسایل الشیعه است. این مرد دیوانی درباره مهدی منتظر به رشته نظم کشیده است. در یکی از آن قصاید می‌گوید:

| | |
|---------------------------|--------------------------------|
| یا امام الهدی و خیرَ ملیک | جعل الله جُنْدَه الْأَمَلَاکَا |
| لم تزل راعياً بعینی رؤوف | لنفوس طول النوی ترعاکا |
| قد مددنا الیک کفّ رجاءٍ | خاب من مدّ کفّه لسواکا |
| انما انتَ نعمة الله فینا | و نعیم الجنان من نعماکا |

(۱. ای امام مهدی و ای بهترین صاحب که خداوند فرشتگان را ملازم رکاب تو کرده است. ۲. تو همواره با نگاهی مهربان، انسان‌هایی را که در انتظارت هستند می‌نگری. ۳. ما دست امید به سوی تو دراز می‌کنیم و دستی که به سوی غیر تو دراز شود، زیان دیده است. ۴. تو نعمت الهی در میان ما هستی و بهشت نعیم گوشه‌ای از نعمت‌های توست).

و در قصیده‌ای دیگر می‌گوید:

متی ملیک الوری فی نور طلعتہ یجلو دیاجی الرزایا عن رعیتہ؟

متی نادى المنادى باسمه علناً
 متى يقوم بامرالله قائمنا
 متى يقوم لنصرالدين ناصره
 فن سواه لدين الله منتصر
 فها هوالدين أمسى باسمه لهجاً
 مقومٌ كلّ معوج يُسامُ به
 لم يأتِ من منذرٍ أو مرسلٍ زمنا
 هذا امام الهدى بشرى لشيئته؟
 فيصلح الدين و الدنيا بنهضته؟
 وينشر الراية العظمى لنجدته؟
 و مستجيب اذا يدعو لدعوته؟
 و مُستغيثاً بحاميه و حجته؟
 بما ضيين شبالماضى و عزمته؟
 الا و بشره البارى بدولته؟

(۱) رهبر جهانیان چه وقت با نور پرفروغ رویش، ظلمت غم را از پیروانش می‌زداید؟ ۲. چه وقت آشکارا نامش را فریاد خواهند زد که این امام مهدی است و به شیعیانش مژده آمدنش را بدهند؟ ۳. او چه زمانی به دستور خدا قیام می‌کند و با نهضت خود دین و دنیا را به صلاح می‌آورد؟ ۴. چه وقت یاور دین به حمایت از دین خدا برمی‌خیزد و برای کمک به مجد و عظمت آن پرچم خود را به اهتزاز می‌آورد؟ ۵. جز او چه کسی می‌تواند یاور دین خدا باشد و دعوت حق را برای یاری دین اجابت کند؟ ۶. زبان دین نامش را فریاد می‌زند و حامی و حجت دین خدا را به کمک می‌خواند. ۷. او با عزم آهنین خود تمام انحرافات گذشته را به راه می‌آورد. ۸. پیامبران در هر زمانی که آمده‌اند، خداوند به واسطه آنان مژده ظهورش را به مردم داده است).

بخشی از این قصیده شامل احادیث نبوی و علوی است که همه را در قالب شعر و به صورتی زیبا بیان کرده است.

شیخ حسن قفطان

او ابیاتی دربارهٔ امام مهدی (عج) سروده است. و در بخشی از آن می‌گوید:

متی امتطی نهد الجزارة فارهاً
 امامٌ یرانا و هو عتاً محجّبُ
 تعود به الدنيا شباباً نعیمها
 و یملأها بالعدل من بعد جورها
 بدولة سلطان الوری مدرک الثار؟
 إلى طلعة منه بیارقة الشاری
 لها زهو أزهار و یانعُ اثمار
 و یکلأها من موبقات و أخطار

و تَحْصِبُ اقْطَارَ الْبِلَادِ بِنَائِلٍ هَا مِنْ نِدَاهِ لَا بَوَابِلَ أَمْطَارِ
و يَمْنِي عَلَيْنَا دَوْلَةَ الدِّينِ غَضَّةً تُضَيُّ بِأَنْوَارٍ وَ تَزْهُو بِأَنْوَارِ
و در ادامه می‌گوید:

لَقَدْ عَقَّدَ اللَّهُ الْوَلَى وَ الْوَلَا لَهُ فِقَامٍ مَطَاعاً بَيْنَ نَهْيٍ وَ إِذَارِ
يَبْشُرُ جَبْرِيْلُ بِهِ كُلَّ عَالَمٍ وَ يَدْعُو إِلَى آثَارِهِ خَيْرَ آثَارِ
هَلِّمُوا إِلَى الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ وَ احْذَرُوا مَقَامِي وَ عَوَايَا أَيَّهَا النَّاسُ إِذَارِي
يَحِيْطُ بِعِلْمِ الْكَائِنَاتِ وَ عِلَّةِ هَا وَ عَلَيْهَا مَشَاهِدِيَوْمِ إِقْرَارِ

(۱. کسی می‌شود که بر مرکب راهوار با شادی تمام بنشینیم و به همراه سلطان بشریت و خون‌خواه حسین به راه افتیم؟ ۲. آن امامی که ما را می‌بیند ولی از دید ما پنهان است و امیدواریم روزنه‌ی امیدی برای دیدن جمالش بیابیم. ۳. به یمن وجودش تمام نعمت‌های دنیا آشکار می‌شود و شکوفه‌ها گل می‌دهد و میوه‌ها می‌رسد. ۴. او زمین را پس از پر شدن با ظلم و ستم، پراز عدل و داد می‌کند و از مشکلات می‌رهاند. ۵. از فیض وجودش و باران رحمتش، جهان غرق نعمت و فراوانی می‌شود. ۶. با دولت دین به ما طراوات می‌بخشد که زندگی ما را سرشار از شکوفایی و شادی کند. ۷. خداوند منشور قدرت و ولایت را به او ارزانی داشته و همه فرمانبردار او هستند. ۸. جبرئیل مژده‌ی ظهور او را به جهانیان اعلام می‌کند و همه را به پیروی از او فرا می‌خواند. ۹. که‌ای مردم، از امام هدایت‌گرتان پیروی کنید و از خدا پروا داشته باشید و هشدارم را بشنوید. ۱۰. او به علم کاینات آگاه و بهانه‌ی پیدایش هستی است و شاهد روز جزا خواهد بود).

شمار زیادی از شاعران درباره‌ی امام مهدی شعر سروده و از حکومت او یاد کرده و به عدل و داد و آسایش روزگار او اشاره کرده‌اند. ما در این جا به همین مقدار بسنده می‌کنیم تا سخن به درازا نکشد. نکته‌ی قابل توجه در این سروده‌ها آن است که شماری از این شاعران، قبل از ولادت امام از او و حکومتش یاد کرده‌اند و بر این‌که وی از خاندان اهل بیت و از علویان است تصریح نموده‌اند.

بنابراین، علاوه بر علما، شعرا نیز به مسئله‌ی مهدویت ایمان داشته و دارند، ولی ایمان شعرا لطف خاصی دارد چون بیانگر احساسات مؤمنانه‌ی مردم در این

باب است و گواه عمق این درک و سازگاری آن با عدالت‌خواهی است که در ضمیر همهٔ انسان‌ها نهفته است و جز با ظهور او تحقق نخواهد یافت.

فصل نهم

نشانه‌های ظهور

مقدمه

تاریخ عمومی اسلام از حوادث و وقایعی سخن به میان آورده که قبل از قیام مهدی (عج) به وقوع می‌پیوندد. این حوادث در لابه‌لای تواریخ و به شکل پراکنده آمده و تقدم و تأخر زمانی آنها نامعلوم است. اگر چه احادیثی وجود دارد که حاکی از نظم و ترتیب این حوادث هم‌چون دانه‌های تسبیح است، شاید تعیین ترتیب زمانی آنها به دلایل زیر ناممکن شده است:

۱. وقوع این حوادث در آینده، امری است که تقدم و تأخر آنها را دستخوش آشفتگی کرده است.

۲. این حوادث گاهی در احادیث پیامبر و اهل بیت به صورت رمزی مطرح شده است.

۳. بی‌مبالاتی مورخان و مؤلفان فتن و ملاحم به ترتیب و تسلسل زمانی این حوادث

۴. طبیعت موضوع این حوادث، امکان دخل و تصرف و کاهش و افزایش و تحریف و تردید را در آنها فراهم می‌سازد.

۵. تردید در قطعیت برخی از این حوادث و عدم اطمینان به این‌که این احادیث حقیقتاً از زبان ائمه بوده و از طریق صحابه و تابعین وارد نشده است.

تمام این‌ها موجب شده که هر یک از این حوادث به شکل انفرادی و بدون ارتباط با سایر نشانه‌ها مورد بررسی قرار گیرد. اما این بدان معنا نیست که مورخان و علما این حوادث را از نظر زمانی دسته‌بندی نکرده باشند بلکه به

عکس آن‌ها را از جنبه‌های مختلف تقسیم‌بندی و بررسی کرده‌اند که از جمله به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

اول: تقسیم‌بندی حوادث و نشانه‌های ظهور بر اساس ارتباط یا عدم ارتباط وقایع تکوینی و طبیعی با این واقعه مانند خسوف و کسوف.

دوم: تقسیم حوادث برحسب قرب و بعد زمانی از عصر ظهور، گاهی نتیجه قراین و شواهد درونی یا بیرونی ناظر بر آن حوادث است.

سوم: تقسیم حوادث به قطعی و مشروط که حوادث محتوم، اجتناب‌ناپذیر و وقوع آن‌ها قطعی است و حوادث مشروط که مشمول قاعده نفی و اثبات می‌شود.

می‌توان همه این تقسیم‌بندی‌ها را در دسته سوم جمع کرد. چون براساس تقسیم‌بندی اول، این حوادث طبیعی یا حاصل فساد بشری است که از عصر ظهور دور و یا مقارن آن است و بر اساس تقسیم‌بندی دوم، همین حوادث یا حتمی است و یا مشروط. آنچه ایجاب می‌کند که تقسیم‌بندی سوم را اختیار کنیم، این است که در برخی روایات کلمه «محتوم» آمده است، اما از تقسیمات اول و دوم در روایات ذکری به میان نیامده است. به علاوه این‌که علمای بزرگ همچون شیخ مفید نیز به تقسیم‌بندی اشاره کرده‌اند. اما سؤال اساسی در این تقسیم‌بندی این است که آیا باید به نشانه‌های حتمی ظهور بر اساس تصریح روایات اکتفا کنیم؟ یا این‌که حتمیت را می‌توان از روی طبیعت و کیفیت آن نشانه دریافت؟ و آیا می‌توان این نشانه را گاهی به طبیعت و گاهی به اعمال بشری نسبت داد؟ آیا اعمال انسان‌ها در حوادث طبیعی و تکوینی مؤثر است؟ یا این‌که حوادث عالم هیچ ارتباطی به اعمال بشری ندارد؟

ما برآنیم تا در این فصل در حد امکان به این سؤالات جواب دهیم. چون نشانه‌های ظهور یکی از حلقه‌های مهم پژوهش درباره مهدویت به‌شمار می‌رود.

تفاوت نشانه‌های حتمی و مشروط

تفاوت این دو معنا از قول امام باقر (ع) این‌گونه روایت شده است: «من الامور، امور محتومة كائنة لا محالة و من الامور، امور موقوفة عندالله، يقدم فيها ما

یشاء و یحو ما یشاء و یثبت منها ما یشاء لم یطلع علی ذلک احد... الخ»، (شماری از امور حتمی و وقوع آنها اجتناب‌ناپذیر است و بخشی از امور، مشروط و معلق و در اختیار خداوند است که هر چه را بخواهد می‌دهد و آنچه را بخواهد محو می‌کند و هر چه را بخواهد محقق می‌کند و کسی از آن آگاه نیست).^۱

این تعاریف مورد بحث علما قرار گرفته و در مفهوم آن اختلاف کرده‌اند و برای آن دو معنی ذکر کرده‌اند.

اول: محتوم یعنی اموری که خداوند قبل از پیدایش و حدوث، وقوع آنها را قطعیت بخشیده و در زمان معین روی خواهد داد و قابل محو نیست و غیرمحتوم یعنی اموری که وقوع آنها در زمان مقرر، منوط به مشیت و اراده الهی است.

دوم: منظور از محتوم، حوادث گذشته و مشروط و معلق، اموری است که در آینده واقع خواهد شد.^۲

میرزا ابوالحسن شعرانی بر تقسیم‌بندی اول اشکال گرفته و گفته است: آن‌گونه که از مفاد حدیث برمی‌آید، بهتر است به جای محتوم و موقوف بگوئیم «مکتوم» و «غیر مکتوم» یعنی «پنهان» و «آشکار»، چون خداوند بر چیزهایی عالم است که با وجود محتوم بودن، مصلحت نمی‌بیند آنها را برای احدی از ملائکه و مقربان خود آشکار کند و علومی هم دارد که با وجود محتوم بودن، آنها را برایشان اظهار و آشکار می‌کند. بنابراین خدای متعال اصولاً علم غیرمحتوم ندارد، خواه این علم پوشیده باشد یا آشکار.^۳

از این متن می‌توان معنای سومی برای محتوم و مشروط یافت و آن «وقوع» و «عدم وقوع» است. یعنی امر حتمی. وقوعش واجب است ولی وقوع امر غیرحتمی واجب نیست، و اشکالی که شعرانی مطرح کرده است در صورتی درست است که «حتم» را به معنای «وقوع» گرفته باشد، اما بر معنی اول این

۲. شرح اصول کافی، ج ۴، ص ۲۴۵.

۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۷.

۳. همان، ج ۶، ص ۲۸، حاشیه حدیث ۱.

اشکال وارد نیست، چون آن تعریف ناظر به اظهار و عدم اظهار نیست بلکه ناظر به «محو» و «اثبات» است.

این همان معنایی است که نشانه‌ها را بر اساس آن تقسیم کردیم و روایاتی با این مضمون در دست است، مانند حدیث امام باقر (ع) که قبلاً آمد. آقای طباطبایی به این معنا پرداخته و دربارهٔ بعضی عوامل و مقدمات می‌گوید: «محتوم امری است که اختیار و تلاش و اکتساب انسان در آن تأثیر و دخالت ندارد».^۱

طبرسی در ضمن بحث دربارهٔ بعضی از نشانه‌های ظهور به این معنی اشاره کرده و می‌گوید: «از آن جا که این امور حتمی الوقوع است، اختیار و انتخاب در آن جایی ندارد».^۲

شیخ عباس قمی دربارهٔ بعضی نشانه‌های ظهور می‌گوید: «شماری از این حوادث حتمی و شماری دیگر مشروط است».^۳ فتال نیشابوری نیز در روضة الواعظین به این مفهوم اشاره کرده است.^۴

نشانه‌های حتمی ظهور

ابن منظور در لسان العرب می‌گوید: «حتمتُ علیک الشیء، اوجبتُهُ»، (چیزی را بر تو محتوم کردم، یعنی آن را واجب گردانیدم)، «حتم» به معنای لازم و واجب است که وقوع آن مسلم است و خداوند امر را حتمی کرد یعنی انجام داد، و حتم به معنای قطبیت امر است و حاتم (حتم‌کننده) به معنای حاکم و واجب‌کننده امر است.^۵

پس در لغت، محتوم یعنی امر واجبی که از وقوع آن گریزی نیست و این همان معنایی است که در احادیث اهل بیت می‌توان یافت. دربارهٔ آیه «قضى اجلاً و اجلٌ مسئمی عنده» ابو جعفر محمد بن علی (ع) فرمود: «انَّهَا أَجْلَانِ، اجْلٌ مَحْتوم

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۲۸.

۲. مجمع‌البیان، ج ۴، ص ۸۸.

۳. الانوار البهیه فی تواریخ الحجج الالهیه، ص ۳۷۸.

۴. روضة الواعظین، ص ۲۶۳.

۵. لسان العرب، ج ۱۲، ص ۱۱۲-۱۱۵.

و اجلٌ موقوف»، (در این آیه اجل دو نوع است: یکی اجل حتمی و دیگری مشروط)، حمران بن أعین پرسید: محتوم چیست؟ فرمود: «چیزی که غیر از آن واقع نمی‌شود». پرسید: موقوف چیست؟ فرمود: «امری که بسته به مشیت و اراده خداست».^۱

این معنی را شاعر بیان کرده و گفته است:

و أصبر على القدر المحتوم و ارضَ به و إن أتاك بما لاتشتهي القدر^۲
(بر قدر حتمی صبور باش و بدان رضایت ده، اگر چه قدر چیزی را که نمی‌خواهی برایت رقم زند).

بنابراین، محتوم امری است که پس و پیش ندارد و قطعاً به وقوع می‌پیوندد، این تعبیری است که طبرسی از سخن خدای متعال در این آیه استنباط کرد: «ما تسبق من أمة أجلها و ما يستأخرون» و گفته است: «در اجل محتوم، تقدم و تأخر راه ندارد».^۳

بنابراین، معلوم شد که امر محتوم قطعاً حادث می‌شود، بعضی از روایات به نشانه‌های محتوم قبل از ظهور اشاره کرده‌اند و گروهی آرزو کرده‌اند که این نشانه‌ها قبل از ظهور قائم واقع نشود، ولی امام آن را رد کرده است.

نعمانی پس از ذکر شماری از نشانه‌های ظهور، می‌گوید: نشانه‌های ظهور که امامان بر شمرده‌اند با توجه به کثرت و پیوستگی و تواتر روایات و اتفاق نظری که درباره آن‌ها هست، ایجاب می‌کند که حضرت قائم (عج) قبل از وقوع آن‌ها ظهور نکند چون ائمه که راستگو هستند گفته‌اند: وقوع این حوادث قبل از ظهور قطعی است، تا جایی که وقتی عده‌ای به آن‌ها می‌گفتند امیدواریم قبل از آن‌که فتنه سفیانی روی دهد حضرت قائم ظهور کند، آن‌ها در پاسخ می‌فرمودند: به خدا قسم، فتنه سفیانی امری محتوم است و قطعاً روی خواهد داد.^۴

پس از تقسیم‌بندی نشانه‌ها به محتوم و مشروط، اینک به شماری از

۱. الغیبة، نعمانی، ص ۳۰۱.

۲. فیض الغدیر فی شرح الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۶۴.

۳. مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۹۱.

۴. الغیبة، نعمانی، ص ۳۸۲.

نشانه‌های محتوم که در روایات آمده، می‌پردازیم:

نشانه اول: خروج سفیانی

قبل از ورود به جزئیات این نشانه، باید وقوع آن را از نظر تاریخی اثبات کنیم، در اینجا به ذکر نام علمای شیعه و سنی که در کتب حدیث خود به آن اشاره کرده‌اند، اکتفا می‌کنیم.

علمای شیعه:

۱. احمد بن محمد بن خالد البرقی (متوفای ۲۷۴ ق) در کتاب المحاسن، ج ۲، ص ۲۶۶ و بعد از آن.
۲. عبدالله الحمیری القمی (متوفای ۳۰۰) در کتاب قرب الاسناد، ص ۳۵۲ و بعد از آن.
۳. ابن بابویه قمی (پدر) (متوفای ۳۲۹) در کتاب الامامة و التبصرة، ص ۱۳۰.
۴. محمد بن یعقوب کلینی (متوفای ۳۲۹) در کتاب کافی، ج ۱، ص ۳۳۷.
۵. شیخ صدوق (پسر) (متوفای ۳۸۱) در کتاب کمال الدین، ص ۲۵۳.
۶. ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی (متوفای ۲۸۳) در کتاب الفارات، ج ۲، ص ۶۷۸.
۷. محمد بن جریر طبری (متوفای اوایل قرن چهارم) در کتاب دلائل الامامة، ص ۳۴۹.
۸. حسن بن حمدان خصیبی (متوفای ۳۳۴) در کتاب الهدایة الکبری، ص ۲۹۸.
۹. محمد بن ابراهیم نعمانی (متوفای ۳۸۰) در کتاب الغیبة، ص ۱۰.
۱۰. شیخ مفید (متوفای ۴۱۳) در کتاب الفصول العشرة، ص ۱۲۲ و در کتاب‌های الارشاد و الاختصاص.
۱۱. شیخ محمد بن حسن طوسی (متوفای ۴۶۰) در کتاب امالی، ص ۶۶۱ و کتاب الغیبة، ص ۷۰.

درست است که منابع اولیه اهل سنت، این نشانه ظهور را آن‌گونه که در منابع

شیعی آمده نقل نکرده‌اند^۱، اما این امر به معنای عدم وجود آن در بین اهل سنت نیست، چرا که منابع اولیه اهل سنت بسیاری از احادیث صحیح را که در کتاب‌های دوره‌های بعد آمده، از قلم انداخته‌اند.

در این باب حاکم نیشابوری در مستدرک خود بسیاری از احادیث مربوط به خروج سفیانی را تأیید کرده و در پایان گفته است: این حدیث، صحیح الاسناد است ولی آن دو آن را نیاورده‌اند، و بعد از نقل حدیثی دیگر، در خصوص سفیانی می‌گوید: این حدیث بنابر شرط شیخین^۲ صحیح الاسناد است ولی آن دو آن را نیاورده‌اند.^۳

ابن ابی الحدید (متوفای ۶۵۶)، این نشانه را ذکر کرده و گفته است: سفیانی، که آمدنش در خبر صحیح وعده داده شده، از اعقاب ابوسفیان است.^۴
متقی هندی (متوفای ۹۷۵) در کنز العمال به آن اشاره کرده است.^۵ و محمد عبدالرثوف مناوی (متوفای ۱۳۱۳) نیز در فیض الغدیر آن را ذکر کرده است.^۶
همین مقدار برای اذعان و قبول این نشانه از سوی علمای اهل سنت کافی است که برای پرهیز از اطالة کلام به ذکر بعضی از آنها بسنده کردیم و بعد از اثبات آن، بعضی از مسائل مربوط به آن را توضیح می‌دهیم.

امر اول: حتمیت خروج سفیانی

نیازی به ذکر حتمی بودن این واقعه نیست، چون قبلاً درباره آن بحث شد. اما در خصوص روایات ائمه (ع) درباره حتمی بودن آن و صفات دیگر مقارن آن چیزی نگفتیم و در این جا به ذکر این احادیث و بیان حتمی بودن آن از زبان رسول اکرم (ص) و اهل بیت بزرگوار (ع) و اثبات دلایل آن می‌پردازیم.
نعمانی به سند از معلی بن خنيس نقل می‌کند که گفت اباعبدالله (ع) فرمود:

۱. مستدرک الحاکم، ج ۴، ص ۴۶۹.

۲. منظور از شیخین، مسلم و نجاری، صاحبان صحیحین حدیثی اهل سنت هستند.

۳. مستدرک الحاکم، ص ۵۲. ۴. شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۵۹.

۵. کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، ج ۱۱، ص ۱۱۶.

۶. فیض الغدیر فی شرح جامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۹۲.

«مِنَ الْأَمْرِ مَحْتَمٌ وَمِنْهُ مَا لَيْسَ بِمَحْتَمٍ وَمِنَ الْمَحْتَمِ خُرُوجُ السَّفِيَانِيِّ»^۱، (وقوع بعضی از امور حتمی و بعضی غیرحتمی است، یکی از امور محتوم، خروج سفیانی است). او این مطلب را به سند از عبدالملک بن اعین نیز ذکر کرده است که گفت: نزد ابوجعفر (ع) بودم، صحبت قائم (ع) به میان آمد، عرض کردم: امیدوارم چندان دیر نباشد و خروج سفیانی نیز روی ندهد، فرمود: «نه، به خدا، آن واقعه جزو حتمیات است و از آن گریزی نیست»^۲.

در جای دیگر به سند از حمران بن اعین از ابوجعفر محمدبن علی (ع) نقل کرده است که فرمود: «ثُمَّ قَضَىٰ اجْلًا وَاجْلًا مَسْمًى عِنْدَهُ» و در توضیح آن فرمود: اینها دو اجل است: یکی اجل محتوم و دیگری اجل مشروط... الخ. حمران می گوید: عرض کردم امیدوارم حادثه سفیانی جزو امور مشروط باشد، فرمود: «نه، به خدا قسم، جزو امور محتوم است»^۳.

باز هم نعمانی به سند از ابو حمزه آورده که گفت: از ابوجعفر پرسیدم: خروج سفیانی جزو حتمیات است؟ فرمود: «بله»^۴.

شیخ طوسی از ابوجعفر (ع) نقل می کند که فرمود: «خروج سفیانی، حتمی است»^۵.

کلینی به سند از ابو عبدالله نقل می کند که در فضل کاتب فرمود: «لَا تَبْرَحُ الْأَرْضُ يَا فَضْلُ حَتَّىٰ يَخْرُجَ سَفِيَانِي... وَ هُوَ مِنَ الْمَحْتَمِ»^۶، (ای فضل، دنیا به پایان نخواهد رسید تا سفیانی خروج کند و آن جزو امور حتمی است).

شیخ صدوق در کمال الدین از اباعبدالله (ع) نقل می کند که فرمود: «خروج سفیانی جزو امور حتمی است»^۷.

برای اثبات حتمی بودن این نشانه همین مقدار بسنده می کند، چرا که علما در کتب احادیث خود به آن اشاره کرده اند.

۱. الغيبة، نعمانی، ص ۳۰۰.
 ۲. همان، ص ۳۰۱.
 ۳. همان جا.
 ۴. همان، ص ۳۷۱.
 ۵. الغيبة، طوسی، ص ۴۳۵.
 ۶. اصول کافی، ج ۸، ص ۲۷۴.
 ۷. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۵۰.

امر دوم: نام و نسب سفیانی

علت اساسی اطلاق نام سفیانی بر او، این است که بنا به تصریح روایات، او از نواده‌های ابوسفیان و از نسل اوست. در نام پدرش و این‌که کدام‌یک از فرزندان ابوسفیان، یعنی عنبسة و عتبه و معاویه و یزید پدر سفیانی هستند اختلاف است. از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده که فرمود: «يُخْرِجُ ابْنَ آكَلَةِ الْاِكْبَادِ مِنَ الْوَادِي الْيَابِسِ... اسْمُهُ عَثْمَانُ وَ ابُو عُنْبِسَةَ وَ هُوَ مِنْ وُلْدِ اَبِي سَفِيَانَ»^۱، (فرزند هند جگرخوار از سرزمین خشک خروج می‌کند، نامش عثمان و پدرش عنبسه، از فرزندان ابوسفیان است). طوسی در حدیثی دیگر، سفیانی را از اولاد عتبه بن ابی سفیان می‌شمارد.^۲

امیرالمؤمنین در نامه‌ای به معاویه، سفیانی را به او نسبت داده است و می‌نویسد: «وَ اِنَّ رَجُلًا مِّنْ وُلْدِكَ مَشْوُومٌ مَّلْعُونٌ جَلْفٌ جَافٌ مَّنْكَوَسُ الْقَلْبِ. فَظُّ غَلِيظٌ قَدَنْزَعَ اللّٰهُ مِنْ قَلْبِهِ الرَّحْمَةَ وَ الرَّأْفَةَ، اُخْوَالَهُ كَلْبٌ كَانِيٌّ اَنْظَرُ اِلَيْهِ وَ لَوْ شِئْتَ لَسَمِيْتُهُ وَ وُصِفْتُهُ» و ابن کم هو، بیعت جیشاً الی المدینة فیدخلونها فیسرفون فی القتل و الفواحش وَ یهْرَبُ رَجُلٌ مِنْهُمْ زَكِيٌّ نَقِيٌّ... الخ»^۳، (یکی از فرزندان را می‌بینم که شوم، ملعون، خشن، ستمگر و سنگدل است و خدا رأفت و رحمت را از دلش گرفته، دایی‌هایش کلب هستند (از بنی کلب هستند) اگر بخواهم می‌توانم او را معرفی و توصیف کنم و بگویم سن و سالش چقدر است، او لشکری به مدینه می‌فرستد که به آنجا درمی‌آیند و کشتن و نابکاری را از حد می‌گذرانند، مردی پاک و درستکار از جمع آن‌ها می‌گریزد...).

امام باقر (ع) او را از فرزندان خالد بن یزید بن ابی سفیان شمرده است؛^۴ امام علی بن الحسین (ع) او را از فرزندان عنبسة بن ابی سفیان می‌داند؛^۵ در بعضی روایات نامش عبدالله^۶ آمده است و در بین علمای اهل سنت به این نام مشهور است، اما قول مشهور این است که نامش عثمان و از فرزندان عنبسة بن ابی سفیان

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۵. ۲. همان، ج ۵۳، ص ۲۱۳.

۳. کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص ۳۰۹.

۴. عصر الظهور، ص ۱۰۶؛ به نقل از نسخه خطی ابن حماد، ص ۷۵.

۵. الغیبة، طوسی، ص ۲۷۰. ۶. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۲۰۸.

است، ابوسفیان پنج پسر به نام‌های عتبه، معاویه، یزید، عنبسه و حنظله داشته است و همه بر این قول که سفیانی از نسل ابوسفیان است اتفاق نظر دارند؛ بنابراین به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

امر سوم: کارهایی که سفیانی انجام می‌دهد

هر کس در احادیث اهل بیت (ع) درباره مدت خروج سفیانی و حوادث مرتبط با آن تحقیق کند، درمی‌یابد که این خروج، برق‌آسا، سریع و زودگذر است و با ظهور امام مهدی فاصله چندانی ندارد، چون امام صادق (ع) خروج او را از آغاز تا پایان پانزده ماه دانسته که در شش ماه آن می‌جنگد و بر پنج منطقه دمشق، اردن، حمص، حلب و قنسرين استیلا می‌یابد و نه ماه دیگر، نه یک روز کم و نه بیش حکومت می‌کند.^۱ بعضی از روایات مدت حکومتش را به اندازه دوران حاملگی یک زن، یعنی نه ماه دانسته‌اند. از مقایسه مدت حکومتش با جنگ‌هایی که انجام می‌دهد و شهرهایی که تصرف می‌کند و نهایتاً با سپاهیان مهدی روبه‌رو می‌شود، سرعت و کوتاه بودن جنگ‌ها مشخص می‌گردد.

در این جا به سبب اختلافات فراوانی که در روایات درباره جزئیات این واقعه هست، برای جلوگیری از طول و تفصیل بحث، به‌طور مختصر به کارهای سفیانی می‌پردازیم.

اول: کشتن علویان و شیعیان اهل بیت (ع)

علویان در طول تاریخ، یا آشکارا علیه ظلم و انحراف قیام می‌کردند و یا مانند آتش‌فشان خاموشی که آثار آتش از آن هویداست، در انتظار فرصتی بوده‌اند تا دست به قیام زنند. از این‌رو حکام جور، علویان و شیعه اهل بیت را در صدر فهرست مخالفان خود قرار می‌دهند. علویان این مطلب را از ائمه (ع) گرفته‌اند، چون امام صادق می‌فرماید: «ما و آل ابوسفیان دو خاندانیم که دشمنی ما با آنها به خاطر خداست. ما می‌گوییم خدا راست می‌گوید و آنها می‌گویند خدا دروغ

۱. الغیبة، نعمانی، ص ۳۰۰.

می‌گوید. ابوسفیان خود، با پیامبر خدا جنگید و معاویه بن ابوسفیان با علی (ع) و یزید بن معاویه با حسین بن علی (ع) جنگیدند و سفیانی هم با قائم اهل بیت خواهد جنگید.^۱

از این رو، شیعیان و دوستان آنها در طول تاریخ با رنج‌ها و مصایب مواجه بوده‌اند. برای روشن شدن این مطلب کافی است به مقاتل الطالبيين ابوالفرج اصفهانی مراجعه کنید. بنابراین، مبارزه سفیانی با امام مهدی کار جدیدی نمی‌کند بلکه در قتل و آواره کردن و شکنجه شیعیان، پیرو خلف حکام فاسق و ظالم قبل از خود است. از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «سفیانی را می‌بینم که عازم دیار شما در کوفه شده است و منادی او اعلام می‌کند: هر کس سر یک شیعه علی را بیاورد، هزار درهم جایزه دارد و چنان می‌شود که همسایه به همسایه خود یورش می‌برد و به بهانه این‌که از شیعیان علی است، گردنش را می‌زند و هزار درهم می‌گیرد، آگاه باشید که در آن زمان زنازادگان بر شما حاکم خواهند بود.»^۲

امام باقر (ع) فرموده است: «سفیانی با اعوان و انصارش خروج می‌کند و هدفش تنها نابودی آل محمد و شیعیان آنهاست. او لشکری را به کوفه می‌فرستد و گروهی از شیعیان آل محمد گرفتار قتل و دار می‌شوند.»^۳

احادیثی دیگر نیز در دست است که بر قتل و آوارگی آل محمد و پیروانشان به دست این فاسق تصریح دارد.

دوم: کشتن علما و مخالفان و مثله کردن زنان و کودکان

این کاره خصوصیت فاسقان است و هدفشان از انجام آن، ایجاد رعب و وحشت در دل مردم و گسترش سلطه بر آنان است. آنها می‌کوشند علما را جذب کنند و به خدمت گیرند و اگر از این کار امتناع کنند، دست به خون آنها می‌آیند. هدف آنان از جلب علما آن است که جنایات خود را مشروع و موجه جلوه دهند. در

۲. الغیبة، طوسی، ص ۴۵۰.

۱. معانی الاخبار، ص ۳۴۶.

۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۲.

حدیث آمده است: «سفیانی، حاکمی شرور است که علما و اهل فضل را می‌کشد و نابود می‌کند، آن‌ها را به کمک می‌طلبد و چون امتناع کنند، آن‌ها را می‌کشد».^۱ منقول است که سفیانی مخالفان خود را می‌کشد و با اژه قطعه قطعه می‌کند. ابن عباس می‌گوید: سفیانی خروج می‌کند و می‌جنگد و شکم زنان را می‌شکافت و کودکان را در دیگ می‌جوشاند.^۲

امام باقر (ع) درباره‌اش می‌فرماید که او پلیدترین مردم است و فرمود: «اگر سفیانی را ببینی، بدان که خبیث‌ترین مردمان را دیده‌ای، موهایش بور، چهره‌اش سرخ و چشمانش آبی است و هرگز خدا را نپرستیده است».^۳

سوم: اشغال شهرها

روایات تاریخی حاکی از آن است که سفیانی از سرزمین‌های مسیحی مذهب می‌آید و صلیب برگردن دارد. از بشر بن غالب نقل شده است که گفت: سفیانی فاتحانه از دیار روم می‌آید و صلیبی در گردن دارد.^۴ او در پنج ناحیه یعنی دمشق، اردن، حمص، حلب و قنسرین جنگ را آغاز می‌کند. به عبارت دیگر، جنگ او از بلاد شام آغاز می‌شود و پس از تسلط بر آن نواحی، روانه عراق و حجاز می‌شود. بعضی روایات از جنگ او با شخصیت‌هایی همچون اصبه و أبقع سخن به میان آورده‌اند. این‌گونه نام‌ها می‌تواند نماد و رمز اقوام ساکن در آن مناطق باشد. از امام باقر روایت شده که فرمود: «سفیانی با أبقع روبه‌رو می‌شود و او و همراهانش را می‌کشد و اصبه را نیز به قتل می‌رساند، پس از آن، رو به عراق می‌نهد و لشکریان خود را از قرقیسیا عبور می‌دهد و در آن‌جا دست به کشتار می‌زند و لشکری را نیز به کوفه می‌فرستد».^۵ قرقیسیا شهر کوچکی در مصب رود خابور و در کناره فرات است؛ این منطقه میان سه کشور عراق، ترکیه و سوریه واقع شده است.

۱. الفتن، ص ۷۶.

۲. همان، ص ۲۸۵.

۳. الغیبة، نعمانی، ص ۳۰۶.

۴. الغیبة، طوسی، ص ۲۷۸.

۵. الغیبة، نعمانی، ص ۲۸۰.

روایات حاکی از آن است که جنگی بین ترکان و لشکر سفیانی، بر سر گنجی که رود فرات نمایان می‌سازد، روی می‌دهد.

در بعضی روایات این گنج به کوه طلا و نقره تعبیر شده که هیچ یک از طرفین به دلیل گرفتاری‌های دیگر، به آن نمی‌رسند. شاید منظور از گنج، ثروت‌هایی باشد که در این منطقه به خاطر فراوانی آب و منابع طبیعی، در اختیار حکام آن قرار دارد. چیزی که این احتمال را تقویت می‌کند، عدم دستیابی طرف‌های درگیر به این گنج است، چون این منطقه، محل درگیری و جنگ‌های پی‌درپی خواهد شد که در نتیجه آن، امکان دستیابی به این ثروت‌ها از بین می‌رود.

وقتی سفیانی وارد کوفه می‌شود، به جنگ و کشتار می‌پردازد. روایات از مردی به نام شیصبانی نام می‌برند که در کوفه به مقابله سفیانی برمی‌خیزد. جابر جعفی می‌گوید: از ابو جعفر الباقر (ع) درباره سفیانی پرسیدم، فرمود: شما را به سفیانی چه کار، چون قبل از او شیصبانی در کوفه خروج می‌کند، در این جنگ و فتنه، خون مانند آب موج خواهد زد.^۱

چون کار این فاسق یعنی سفیانی سامان یابد، سپاهیان خود را روانه حجاز می‌کند. این شیوه همه جباران و مستکبران است که طمعشان حد و مرزی ندارد. بنابراین بعضی احادیث، او وارد مدینه می‌شود و هرچه بتواند ویرانی و قتل و غارت می‌کند. در روایتی آمده است که سفیانی لشکری را به مدینه می‌فرستد و دستور می‌دهد همه افراد بنی‌هاشم، حتی زنان حامله را بکشند... الخ.^۲

او پس از آن لشکریانش را روانه مکه می‌کند که در این راه یکی از نشانه‌های ظهور یعنی فرورفتن سپاهیان سفیانی در بیداء به وقوع می‌پیوندد که قبلاً در فصل نشانه‌های ظهور درباره آن صحبت کردیم. به هر حال، از این زمان توسعه طلبی سفیانی رو به ضعف و زوال می‌نهد تا این که امام مهدی (عج) ظهور می‌کند و جنگ‌های موعود به رهبری امام و همت یارانش از یمن و خراسان و عراق و مناطق دیگر آغاز می‌شود که همه آن‌ها به پیروزی و فتح امام بر دشمنانش ختم می‌گردد، و لشکر سفیانی از مناطقی که تصرف کرده به تدریج عقب می‌نشیند و

۲. الفتن، ص ۲۰۱.

۱. همان، ص ۳۰۲.

جنگ بزرگ و اصلی، یعنی فتح قدس بین امام و لشکر سفیانی رخ می‌دهد، در این جنگ در جبهه داخلی لشکر سفیانی شکست می‌افتد و سفیانی بعد از چندین نبرد که بین شام و قدس میان لشکریان او و امام مهدی رخ می‌دهد، به دست لشکریان امام کشته می‌شود و مرحله‌ای جدید در حرکت امام آغاز می‌شود که در فصل مربوط به عصر ظهور به آن خواهیم پرداخت.

ما تحرکات سفیانی را در مباحث گذشته به تفصیل بیان کردیم، بنابراین در این جا به همین قدر اکتفا می‌کنیم.

نشانه محتوم دوم: فرورفتن سپاهیان سفیانی در بیداء

شاید مناسب باشد بعد از فتنه سفیانی، به دومین نشانه حتمی ظهور امام یعنی فرورفتن لشکر سفیانی در ارض بیدا اشاره کنیم. چون لشکریانی که در زمین فرو می‌روند همان سپاه سفیانی است. از نظر تاریخی، سه واقعه فرورفتن در زمین رخ می‌دهد که یکی از آنها در مشرق و دیگری در مغرب و سومی در جزیره العرب خواهد بود، و این سومی جزو امور حتمی و از نشانه‌های ظهور است. این نشانه را از سه نظر بررسی خواهیم کرد:

اول: دلیل اثبات آن

دوم: دلیل حتمی بودن آن

سوم: احادیث وارده درباره آن

اول: دلیل اثبات آن

نقل این نشانه از زبان علمای بزرگ شیعه و سنی برای اثبات آن کافی است؛ از علمای شیعه احمدبن محمدبن خالد برقی (متوفای ۲۷۴) و عبدالله حمیری (متوفای ۳۰۰) و محمدبن یعقوب کلینی (متوفای ۳۲۹) و شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱) و محمدبن ابراهیم نعمانی (متوفای ۳۸۰) این نشانه را ذکر کرده‌اند.^۱

۱. المحاسن و المساوی، ص ۳۶۶؛ قرب الإسناد، ص ۱۲۳؛ اصول کافی، ج ۸، ص ۳۱۰؛ الخصال، ص ۴۳۳؛ الغیبه، نعمانی، ص ۲۶۵.

در کتب اهل سنت، صحاح سته که نزد آنان از شهرت و اعتبار برخوردار است، این مطلب را نقل کرده‌اند، مسلم بن حجاج نیشابوری (متوفا ۲۶۱) و محمد بن یزید قزوینی (متوفا ۲۷۵) و سلیمان بن اشعث سجستانی (متوفا ۲۷۵) و محمد بن عیسی ترمذی (متوفا ۲۷۹) و احمد بن شعیب نسائی (متوفا ۳۰۳) و احمد بن حنبل (متوفا ۲۴۱) به آن اشاره کرده‌اند.^۱

این علما به اتفاق، این نشانه را در مجموعه‌های حدیث خود آورده‌اند و همین برای اثبات تاریخی مطلب کافی است.

دوم: دلیل حتمی بودن این نشانه

بعضی از روایات وقوع این نشانه را در جزیره‌العرب جزو حتمیات ظهور برشمرده‌اند. از ابو عبدالله (ع) نقل شده که فرمود: «از جمله حتمیاتی که قبل از قیام قائم روی خواهد داد، خروج سفیانی و دیگر فرورفتن بیداء است».^۲ در حدیثی دیگر از امام صادق (ع) درباره‌ی امور محتوم سؤال شده که ایشان فرورفتن در زمین را جزو آن‌ها شمرده است.^۳ شیخ حسن بن علی نمازی، صاحب مستدرک سفینه‌البحار نیز حنسف بیداء را جزو نشانه‌های حتمی ظهور دانسته است.^۴

سوم: احادیث وارده در این مورد

احمد بن حنبل به سند از عایشه نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود: «مردمی از امت من در تعقیب مردی قریشی که به مسجدالحرام پناه برده، روی به این خانه می‌نهند و چون به بیداء می‌رسند، زمین آن‌ها را فرو می‌برد؛ اینان دل‌هایشان پراکنده است و خداوند آنان را بر نیاتشان مبعوث خواهد کرد».^۵

۱. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۶۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۴۷؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۱۷؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۲۳؛ سنن النسائی، ج ۵، ص ۲۰۷؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۶.
 ۲. الغیبه، نعمانی، ص ۲۶۴.
 ۳. همان، ص ۲۵۷.
 ۴. مستدرک سفینه‌البحار، ج ۲، ص ۱۷۸.
 ۵. مسند احمد، ج ۶، ص ۱۰۵.

ابن ماجه این حدیث را در سنن خود از رسول خدا نقل کرده است: «لَيَوْمَنَّ هَذَا الْبَيْتَ جِيْشٌ يَغْزُوْنَهُ حَتَّىٰ إِذَا كَانُوا بِبَيْدَاءٍ مِنَ الْأَرْضِ خَسَفَ بَاوَسْطَهُمْ وَ يَتَنَادَىٰ أَوْلَهُمْ آخِرِهِمْ... الخ»، (لشکری رو به خانه خدا می‌نهد تا آن را فتح کند، چون به بیداء می‌رسند، میانه لشکر در زمین فرو می‌رود و پیشقراولان و عقبه آنان به هم می‌پیوندند...)^۱

ترمذی در سنن خود به سند از رسول خدا نقل می‌کند که فرمود: «لَا يَنْتَهِي النَّاسُ عَنْ غَزْوِ هَذَا الْبَيْتِ حَتَّىٰ يَغْزُوْا جِيْشٌ حَتَّىٰ إِذَا كَانُوا بِبَيْدَاءٍ مِنَ الْأَرْضِ خَسَفَ بَاوَسْطَهُمْ وَ آخِرِهِمْ»، (هنوز هجوم مردم به این خانه تمام نشده که لشکری عزم فتح آن می‌کند و چون به بیداء (صحرا) می‌رسند، ابتدا و انتهای آن لشکر در زمین فرو می‌رود). و در شرح این حدیث می‌گوید: این حدیث، صحیح و حسن است.^۲ نسائی نیز این حدیث را در سنن خود آورده است.^۳

حاکم نیشابوری همین حدیث را از رسول خدا (ص) نقل می‌کند که فرمود: «يَعُوذُ عَائِدٌ بِالْحَرَمِ، فَيَبْعَثُ إِلَيْهِ بِجِيْشٍ فَإِذَا كَانُوا بِبَيْدَاءٍ مِنَ الْأَرْضِ يَخْسِفُ بِهِمْ»، (مردی به حرم پناه می‌برد، سفیانی لشکری به سوی او می‌فرستد که وقتی به بیداء می‌رسند، زمین آن‌ها را در خود فرو می‌برد). و در پی حدیث می‌گوید: این حدیث بنا بر شرط شیخین، صحیح الاسناد است ولی آن دو آن را ذکر نکرده‌اند.^۴ همان گونه که در بحث درباره محتوم بودن این نشانه ذکر شد، این حدیث را شماری از علمای شیعه، از جمله نعمانی و طوسی و دیگران نقل کرده‌اند.

نشانه سوم: اختلاف بنی عباس بر سر حکومت

روایات، اختلافی را که بین بنی عباس بر سر حکومت روی داد و به تدریج منجر به فروپاشی حکومت از درون و در نهایت سقوط آن گردیده، آورده‌اند. بعضی از روایات این امر را جزو حتمیات شمرده‌اند. کلینی با سند به نقل از محمد بن علی

۱. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۵۱.

۲. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۲۴.

۳. سنن النسائی، ج ۵، ص ۲۰۷.

۴. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۲۹.

حلبی می‌گوید: از اباعبدالله (ع) شنیدم که می‌گفت: «اختلاف بنی‌عباس جزو امور محتوم است».^۱

امام باقر (ع) به جابر بن یزید جعفی سفارش کرد تا بعضی از نشانه‌ها را که بعد از وفات او رخ خواهد داد، به مردم ابلاغ کند و فرمود: «ای جابر، وقتی نشانه‌هایی را که برایت می‌گویم ببینی، در جای خود بنشین و هیچ کاری نکن، اولین نشانه، اختلاف بنی‌عباس بر سر حکومت خواهد بود و گمان نمی‌کنم تو آن را درک کنی، اما بعد از من، این مطلب را از قول من به مردم ابلاغ کن».^۲

ابن حماد در خبری طولانی از اختلاف و رویارویی بنی‌عباس و وقایعی که در پی آن روی می‌دهد سخن گفته است.^۳

درباره این اختلاف و نقل اصل روایات و ذکر جزئیات بیش از همه، طبرسی در *أعلام الوری*^۴ و اربلی در *كشف الغمة*^۵ بحث کرده‌اند.

شاید منظور از اختلاف بنی‌عباس، منازعات داخلی حکومت‌های ظالم باشد که باعث از بین رفتن قدرت و هیبت آنان می‌شود و اختصاص به حکومت خاصی ندارد، والله أعلم.

نشانه چهارم: قتل نفس زکیه

در بعضی روایات آمده که نفس زکیه جزو حتمیات ظهور است و حتماً محقق خواهد شد. از اباعبدالله (ع) روایت شده که فرمود: «نفس زکیه از حتمیات است».^۶

این مطلب در چند جا آمده است. صدوق از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: «قبل از قیام قائم، پنج واقعه روی خواهد داد... یکی از آنها قتل نفس

۱. اصول کافی، ج ۸، ص ۳۱۰؛ الخرائج و الجرائج، ج ۳، ص ۱۱۶۱.

۲. الغیبة، نعمانی، ص ۲۷۹؛ الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۷۲.

۳. الفتن، ص ۱۷۹. ۴. اعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۸۲.

۵. كشف الغمة فی معرفة الائمة، ج ۳، ص ۲۵۸.

۶. الغیبة، نعمانی، ص ۲۵۲.

زکیه است».^۱ از امام باقر (ع) روایت شده که فرمود: «قتل نفس زکیه از حتمیات است».^۲

در روایات است که نفس زکیه در بیرون کوفه با هفتاد نفر از صالحان کشته می‌شود.^۳ در روایات دیگری آمده است که نفس زکیه بین رکن و مقام کشته می‌شود. ظاهراً منظور از نفس زکیه، که یکی از نشانه‌های حتمی ظهور به شمار می‌رود، همان کسی است که بین رکن و مقام کشته می‌شود؛ زیرا در بعضی از روایات و آثار، اگر درست بیان شده باشد، نفس زکیه در مکه کشته می‌شود. روایتی از عمار یاسر در دست است، اما به پیامبر نمی‌رسد، وی می‌گوید: «وقتی نفس زکیه و برادرش در مکه کشته شوند و از بین بروند، منادی از آسمان صدا می‌زند که فرمانده شما فلانی است».^۴

صاحب منتخب‌الآثر این واقعه را از مسلمات دانسته و گفته است: «قتل نفس زکیه، همان قتل محمد بن حسن است که بین رکن و مقام کشته می‌شود».^۵ این مسئله با وجود قراینی که نشان می‌دهد نفس زکیه همان کسی است که در بیرون شهر کوفه به قتل می‌رسد، همچنان در معرض مناقشه و اختلاف است، چون دلایل آن قطعیت آن را اثبات نمی‌کند.

برخی روایات تصریح کرده‌اند که فاصله زمانی بین قتل نفس زکیه و ظهور مهدی (عج) از پانزده روز بیشتر نیست. صالح مولای بنی عذراء می‌گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: «بین قیام قائم آل محمد (ص) و قتل نفس زکیه بیش از پانزده روز فاصله نخواهد بود».^۶

این روایت، سخن عمار یاسر را تأیید می‌کند که گفته بود: بعد از قتل نفس

۱. کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ص ۶۴۹.

۲. تفسیر القرآن العظیم، ابو حمزه ثمالی، ص ۸۲.

۳. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۶۸.

۴. الفتن، ص ۹۳.

۵. منتخب‌الآثر فی الامام الثانی عشر، ص ۴۵۴.

۶. کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ص ۶۴۹؛ الغیبة، طوسی، ص ۴۴۵.

زکیه، منادی از آسمان صدا می‌زند که امیر شما فلائی است، که منظورش امام مهدی (ع) است. این خبر در حدّ تأیید باقی مانده است.

سؤالی که این‌جا مطرح می‌شود، این است که این نفس زکیه کیست؟ آیا بنا به بعضی روایات او کشته شده یا این‌که قتل او در آینده به وقوع خواهد پیوست؟ جواب این سؤال را از بحث و بررسی دربارهٔ مصداق نفس زکیه می‌توان دریافت.

مصداق نفس زکیه

ظاهر روایات نشان می‌دهد که این شخص در جامعهٔ اسلامی از موقعیتی ممتاز برخوردار است، به گونه‌ای که قتل او موجب شهرت خاص او می‌شود. این ماجرا در عین حال که نشانهٔ ظهور به شمار می‌رود، با بزرگ‌ترین رویداد سیاسی در منطقه همخوانی ندارد، هر کس صاحب این نشانه باشد، یعنی در عین بی‌گناهی و مطابق بانص قرآن که می‌فرماید: «... اَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ...»^۱ کشته شود، نمی‌تواند موقعیتی دور از واقع در جامعه داشته باشد. چنین چیزی نمی‌تواند نشانه‌ای بر بزرگ‌ترین رویداد تاریخی شمرده شود.

به علاوه، مفهوم نشانه بودن نفس زکیه این است که همه او را می‌شناسند و این با کسی که از چنان منزلتی برخوردار باشد، سازگار نیست.

اما زکیه بودن او به معنای اخلاص و فداکاری و ارادهٔ قوی اوست، به طوری که فردی تزلزل‌ناپذیر و هدفش کاملاً روشن است.

از لابه‌لای این توصیفات می‌توان مصداق حقیقی نفس زکیه را پیدا کرد. در تاریخ برای چنین کسی دو مصداق می‌توان یافت:

نظریهٔ اول

او محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابی طالب، ملقب به نفس زکیه است که در

زمان خلافت ابوجعفر منصور عباسی قیام کرد. قراین تاریخی گواه آن است که این شخص، نفس زکیه مذکور در روایات نیست. از جمله این قراین و شواهد می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

۱. نفس زکیه مذکور در روایت، در بین رکن و مقام کشته می‌شود، در حالی که این مرد در آن جا کشته نشده است.

۲. روایات می‌گویند بین قتل نفس زکیه و ظهور امام بیش از پانزده روز فاصله نیست، در حالی که آن شخص کشته شد، ولی امام ظهور نکرده.

۳. این محمد قبل از ولادت امام مهدی کشته شده، بنابراین نمی‌تواند نشانه ظهور باشد.

۴. او ادعای مهدویت کرد و این با نفس زکیه که مردی وارسته و مخلص است، منافات دارد.

علاوه بر این‌ها، قراینی دیگر نیز هست که مانع اطلاق این لقب یعنی نفس زکیه بر آن انقلابی علوی می‌شود. بعضی کوشیده‌اند با طرح تردید در سندیت این قراین و شواهد روایات، این صفت و لقب را برای آن انقلابی مذکور اثبات کنند. من معتقدم که این شبهه‌افکنی با وجود ادعای مهدویت از سوی آن انقلابی و این که امام صادق (ع) را تهدید به حبس کرده بود، راه به جایی نمی‌برد و نیز با اخلاص و وارستگی «نفس زکیه» حقیقی منافات دارد.

نظریه دوم: نفس زکیه نماینده امام مهدی است

این نظریه را قراین و شواهد مذکور در روایات تأیید می‌کند. او بشارت وجود و ظهور مهدی را به مردم می‌دهد؛ به ویژه آن که می‌دانیم روایات، گواه قرب زمانی بین او و امام است. بیش از این نمی‌توان به این مطلب پرداخت چون آینده از وجود این شخص پرده برخواهد داشت. ان شاء الله.

نشانه پنجم: مرد یمانی

برخی روایات که نشانه‌های محتوم را برشمرده‌اند، از مرد یمانی نامی به میان

نیاورده‌اند. اما در شماری از روایات بر این نشانه تأکید کرده‌اند و آن را جزو حتمیات شمرده‌اند. نعمانی به نقل از ابی‌عبدالله آورده است که: «یمانی جزو حتمیات است». صاحب مستدرک سفینه البحار نیز آن را از حتمیات ظهور دانسته است.^۱

صاحب اثبات الهداة این حدیث را ذکر کرده اما بر محتوم بودن تصریح نکرده است. آنچه در این باب گفته می‌شود این است: چند تن از ائمه از جمله امام صادق (ع) و امام رضا (ع)^۲ و قبل از آن امام حسین (ع) به این نشانه اشاره کرده‌اند. امام حسین (ع) فرموده است: «مهدی پنج علامت دارد، سفیانی و یمانی و...»^۳.

بعضی گفته‌اند روایات مربوط به این نشانه فراوان^۴ و از نظر تاریخی قابل اثبات است.

بعضی از روایات به ویژگی‌های پرچم یمانی پرداخته‌اند، ابوجعفر محمد بن علی (ع) فرموده است: «هیچ پرچمی همچون پرچم یمانی راه نمی‌نماید، چون شما را به صاحب‌تان می‌خواند. وقتی یمانی بیرون می‌آید، فروش سلاح را بر مردم که همگی مسلمانند حرام می‌کند. وقتی یمانی قیام کند به او پیوند چون پرچمش، پرچم هدایت است و هیچ مسلمانی را نرسد که از او روی بگرداند و هر کس چنین کند اهل آتش خواهد بود؛ چون یمانی مردم را به حق و راه راست فرا می‌خواند».^۵

شاید سبب آن‌که پرچم یمانی هدایت‌کننده‌تر شمرده شده این باشد که اگر قیام او همزمان با ظهور امام نباشد، باید بسیار به آن نزدیک باشد. او نماینده مهدی در مناطقی دور از محل ظهور امام خواهد بود. این در حالی است که پرچم‌های دیگری در زمان‌های دور از عصر ظهور برافراشته شده که به فریب و انحراف کشیده می‌شوند. به هر حال این نشانه در حد احتمال است و قطعیت ندارد.

۱. الغیبة، نعمانی، ص ۲۵۲، مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۷۸.

۲. الغیبة، نعمانی، ص ۲۵۳. ۳. کلمات الامام الحسین، ص ۶۶۲.

۴. تاریخ الغیبة الکبری، ص ۵۳۶. ۵. الغیبة، نعمانی، ص ۱۳۵.

نشانه ششم: صیحه یا بانگ آسمانی

بعضی از روایات صیحه یا بانگ آسمانی را جزو حتمیات دانسته‌اند که قطعاً رخ خواهد داد. نعمانی به سند از ابی عبدالله (ع) نقل کرده است که فرمود: «ندای آسمانی از حتمیات است».^۱ همچنین از ایشان است که فرمود: «از حتمیاتی که قبل از قیام قائم روی می‌دهد، خروج سفیانی و فرورفتن در بیداء و قتل نفس زکیه و صیحه آسمانی است».^۲

کلینی به سند از محمد بن علی حلبی در کافی روایت کرده که: از ابو عبدالله شنیدم که فرمود: «اختلاف بنی عباس و ندای آسمانی از حتمیات ظهور است»^۳، صاحب مستدرک سفینه البحار نیز آن را از حتمیات دانسته است.^۴

روایات متعددی به این نشانه اشاره کرده‌اند که چند مورد از آنها را ذکر می‌کنیم:

ابی‌ورد از ابو جعفر (ع) درباره آیه شریفه «إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمِ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ»، (اگر بخواهیم، از آسمان، نشانه‌ای از آسمان بر آنان نازل می‌کنیم) فرمود: «منظور از این نشانه، بانگ آسمانی است که مردی را به نام خود و نام پدرش نام می‌برد».^۵

ابی عبدالله (ع) فرمود: «بانگ آسمانی که از قائم نام می‌برد، در قرآن آمده است». راوی می‌گوید: پرسیدم: در کجا؟ فرمود: در آیه «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ» و نیز آیه «إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمِ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ»^۶ (اگر ما اراده کنیم، از آسمان نشانه‌ای بر آنان نازل می‌کنیم که در برابر آن سر تسلیم فرود آورند).

امام باقر (ع) فرموده است: «او را از آسمان به نام صدا می‌زنند».^۸ در بعضی روایات از ندا به صیحه تعبیر شده است.

۱. همان، ص ۲۵۲.

۲. همان، ص ۲۶۴.

۳. اصول کافی، ج ۸، ص ۳۱۰.

۴. مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۷۸.

۵. مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۰۶.

۶. الشعراء، ۲ و ۴.

۷. الغیبه، نعمانی، ص ۲۶۳.

۸. تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العشرة الطاهرة، ج ۱، ص ۳۸۶.

در الفتن ابن حماد^۱ به سند از ابن مسعود، از رسول خدا نقل شده که فرمود: «وقتی صیحه‌ای در ماه رمضان به گوش رسد... الخ»، ابن مسعود می‌گوید: پرسیدم: یا رسول الله، صیحه چیست؟ فرمود: «در شب جمعه نیمه ماه رمضان، بانگی به گوش خواهد رسید که هر کس در خواب باشد بیدار می‌شود و ایستاده، می‌نشیند و زنان از پس پرده بیرون می‌آیند».

ابوجعفر محمدبن علی (ع) فرموده است: «در ماه رمضان منتظر بانگ آسمانی و خروج قائم (ع) باشید، خدا هر کاری بخواهد می‌کند».^۲

ابوبصیر می‌گوید: از ابی‌عبدالله پرسیدم: فدایت شوم، قائم (ع) کی خروج می‌کند؟ فرمود: قائم خروج نخواهد کرد تا این‌که در شب جمعه بیست و سوم رمضان از آسمان او را نام می‌برند. پرسیدم: به چه نامی او را صدا می‌زنند؟ فرمود: «به نام خود و نام پدرش و این گونه: بدانید فلان بن فلان قائم آل محمد است، فرمانش را بشنوید و اطاعت کنید، هر جاننداری این بانگ را خواهد شنید».^۳

در بعضی روایات این ندا به به «فَزَع» تعبیر شده است. از امیرالمؤمنین (ع) درباره آیه شریفه «فاختلف الاحزاب من بينهم» سؤال شد، فرمود: «از سه نشانه منتظر فرج باشید»، پرسیدند: یا امیرالمؤمنین، آن نشانه‌ها چیست؟ فرمود: «اختلاف مردم شام و پرچم‌های سیاه که از خراسان می‌آیند و فزع (صیحه) ماه رمضان»، پرسیدند: فزع رمضان چیست؟ فرمود: «آیا نشنیده‌اید قول خدای عزوجل را در قرآن که می‌فرماید: ' اِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ اَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ '».^۴

اما روایات در مضمون این صیحه یا بانگ آسمانی اختلاف دارند، بعضی روایات تصریح دارند که این بانگ چنین است: «حق با علی و شیعه اوست»، این مطلب از ابوجعفر (ع) به این صورت نقل شده است: «بانگ آسمانی در آغاز روز این خواهد بود: 'حق با علی و شیعه اوست'».^۵

۲. الغيبة، نعمانی، ص ۲۵۳.

۱. الفتن، ص ۶۰.

۴. همان، ص ۲۵۱.

۳. همان، ص ۲۸۹.

۵. الصراط المستقیم الی مستحقّی التقدیم، ج ۲، ص ۲۴۸.

روایات دیگری، چنان که قبلاً آمد، مضمون این صیحه را «نام بردن مهدی به نام خود و پدرش» می‌دانند. از ابی‌عبدالله روایت شده که فرمود: «منادی از آسمان قائم را به نام خود و پدرش نام می‌برد».^۱

در بعضی از روایات، نامی از قائم به میان نیامده است و به نام «مردی» بسنده شده است. ابوجعفر (ع) درباره‌ی آیه شریفه «إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمِ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ» فرموده است: «این بانگ آسمانی، مردی را به نام خود و پدرش نام خواهد برد».^۲ این اختلافات در متن روایات جزئی و ساده است که با دقت نظر، اختلافی بر جا نمی‌ماند، چون عبارت «حق با علی و شیعه اوست»، تعبیری رمزگونه از نام بردن مهدی به نام خود و پدرش می‌باشد. این امر گوه درستی اعتقاد شیعه و پیروان آن است. اما لفظ «مردی»، با روایتی که بر نام آن مرد و نام پدرش تصریح کرده است تفسیر و مشخص می‌شود.

این نشانه ظهور با اشکالی مواجه است و آن این است که بنا به نقل بعضی از روایات، هر جاننداری این بانگ آسمانی را بشنود، به اجبار و نه از روی اختیار ایمان می‌آورد و چنین ایمانی ثواب و پاداشی در پی نخواهد داشت.

جواب این است که صرف شنیدن صیحه موجب ایمان نمی‌شود، بلکه بسیاری از کسانی که آن را می‌شنوند ایمان نمی‌آورند. چنان که بسیاری از معجزات پیامبران گذشته را که از حدود قوانین طبیعی فراتر بود می‌دیدند و ایمان نمی‌آوردند و آنان را به سحر و امثال آن نیز متهم می‌کردند.

نشانه هفتم: طلوع خورشید از مغرب

در بعضی روایات، برآمدن خورشید از مغرب، جزو امور حتمی قبل از ظهور شمرده شده است. شیخ طوسی به سند از ابو حمزه ثمالی آورده است که گفت: به اباعبدالله (ع) عرض کردم که ابوجعفر (ع) فرمود: «... و طلوع خورشید از مغرب جزو امور حتمی است».^۳ این مطلب را شیخ مفید نیز در ارشاد آورده است.^۴

۲. البرهان فی علوم القرآن، ج ۳، ص ۱۸۱.

۱. الغیبه، نعمانی، ص ۱۸۱.

۳. الغیبه، طوسی، ص ۲۶۶.

۴. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ص ۳۵۸.

بسیاری از منابع شیعه و سنی به این نشانه اشاره کرده‌اند، ولی اشکالی که هست این است که آن را نشانه قیامت و نه نشانه ظهور می‌دانند و قرآینی نیز این نظر را تأیید می‌کند. به عنوان مثال، صدوق به سند از حذیفه بن اسید نقل می‌کند که گفت: در مدینه در سایه دیواری نشسته بودیم، رسول خدا (ص) که در خانه بود ما را دید و نزد ما آمد و فرمود: چه می‌کنید؟ گفتیم: صحبت می‌کنیم، فرمود: درباره چه صحبت می‌کنید؟ گفتیم: درباره قیامت، فرمود: «شما قیامت را نخواهید دید مگر این که قبل از آن ده نشانه را ببینید: طلوع خورشید از مغرب و...»^۱

بعضی روایات حاکی از افزایش توبه بعد از طلوع خورشید از مغرب است که نشانه قیامت بودن آن را تقویت می‌کند. این مفهوم را بخاری از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود: «تا خورشید از مغرب طلوع نکند، قیامت برپا نخواهد شد. وقتی این طلوع واقع شود و مردم آن را ببینند، همه ایمان می‌آورند اما این ایمان برای کسی که قبل از آن مؤمن نباشد سودی ندارد و خیری در پی نمی‌آورد»^۲.

این واقعه را می‌توان از نشانه‌های ظهور به شمار آورد، مشروط بر آن که مفاد آن به رمز و مجاز تعبیر شود، یعنی بگوییم منظور از خورشید وجود مبارک مهدی (ع) است که بعد از غیبت، ظهور می‌کند. این مطلب را صدوق در کمال‌الدین از قول امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده که وقتی فرمود: «سلونی ایها الناس قبل أن تفقدونی»، صعصعة بن صوحان سه بار برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین، دجال کی خروج می‌کند؟ امام در پاسخ او فرمود: «خدای عزوجل او را در شام به دست مردی که عیسی بن مریم به او اقتدا می‌کند، خواهد کشت». پس از اتمام سخن امام، نزال بن سیره گفت: از صعصعة بن صوحان پرسیدم: منظور امام از این سخن چه بود؟ صعصعة گفت: ای سیره، منظور از آن کسی که عیسی پشت سر او نماز می‌گزارد، نهمین امام از نسل فرزندش حسین (ع) یعنی امام دوازدهم اهل بیت است. او خورشیدی است که از مغرب طلوع

۱. الخصال، ص ۴۴۹.

۲. صحیفه همام بن منبه، ص ۲۴.

و در کنار رکن و مقام ظهور خواهد کرد... الخ.^۱
این سخن صعصعة از نظر تاریخی قابل اثبات نیست اما می توان گفت که اصحاب تا حدودی بر تعبیر مجازی این حدیث اتفاق نظر دارند.

نشانه هشتم: دستی که از آسمان ظاهر می شود

نعمانی در کتاب الغیبة روایتی آورده که حاکی از حتمی بودن این نشانه است. او به سند عبدالله بن سنان از ابی عبدالله (ع) نقل می کند که فرمود: «و كَفُّ يَطْلَعُ مِنَ السَّمَاءِ مِنَ الْمُحْتَمِ»، (دستی که از آسمان ظاهر می شود از نشانه های حتمی است).^۲

این مطلب را صاحب اثبات الهداة نیز آورده است.^۳

به هر حال بعضی از روایات بر حتمی بودن همه این نشانه ها تصریح دارند. کلینی به سند از ابی عبدالله نقل کرده است که فرمود: «اختلاف بنی عباس و ندای آسمانی و ظهور قائم از حتمیات است... الخ».^۴
صاحب مستدرک سفینه البحار حتمیات را پنج تا می داند و می گوید: نشانه های حتمی ظهور: مرد یمانی، سفیانی، بانگ آسمانی، قتل نفس زکیه و فرو رفتن در بیداء است.^۵

ما این مطلب دلیلی نیافتیم، چون روایات هشت نشانه ذکر کرده اند و صراحتاً آن ها را جزو محتومات شمرده اند مگر آن که بگوییم بعضی از آن ها از نظر گوینده خبر، اثبات و تأیید نشده است.

نشانه های معلق یا مشروط

نشانه مشروط آن است که تحقق آن وابسته به مشروط به وقوع امری دیگر باشد. برخلاف امر حتمی که وقوع آن مشروط به چیزی نیست. بنابراین امر مشروط

۱. الخرائج و الجرائج، ج ۲، ص ۱۱۳۷. ۲. الغیبة، نعمانی، ص ۲۵۲.

۳. اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۳، ص ۷۳۵.

۴. اصول کافی، ج ۸، ص ۳۱۰. ۵. مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۷۸.

تابع قاعده نفی و اثبات است. شیخ لطف‌الله صافی در کتاب مجموعه الرسائل به این مطلب اشاره کرده و گفته است: «حوادث... همگی مشروط و غیرحتمی نیست بلکه بعضی از آنها حتمی و شماری دیگر که در لوح نفی و ثبات مکتوب است، مشروط به امور دیگری مانند دعا و صدقه است، به عبارت دیگر، آنچه در عالم رخ می‌دهد و دستخوش دگرگونی و تغییر است؛ یا به اراده الهی حتمی الوقوع است... یا مشروط. و وقوع و عدم وقوع آنها دو صورت دارد؛ یا طبیعی است یعنی بنا به اقتضای طبیعت شیء حادث می‌شود یا غیرطبیعی است که عاملی بازدارنده که مانع از تأثیر طبیعت شیء و یا تقدم و تأخر آن می‌گردد».^۱

اریلی درباره حوادث ظهور می‌گوید: بخشی از این حوادث حتمی و شماری مشروط است.^۲

این تقسیم‌بندی امور به حتمی و مشروط در حدیث ابوجعفر (ع) آمده است که فرمود: «شماری از امور حتمی است که قطعاً واقع خواهد شد و دسته‌ای دیگر مشروط به اراده الهی است که هر کدام را بخواهد انجام می‌دهد یا آنچه را بخواهد محو، یعنی نفی یا اثبات می‌کند».^۳

بعد از بحث درباره امور محتوم، اینک به نشانه‌هایی می‌پردازیم که بر حتمیت آنها تصریح نشده بلکه فقط ذکر شده‌اند و ما میزان و تعداد این نشانه‌ها را در روایات خواهیم دید. می‌گوییم پژوهشگر نکته‌سنج، با دقت در حوادث غیرحتمی که در این روایات آمده درمی‌یابد که همه آنها درباره جنگ‌هایی است که میان طوایف مختلف روی می‌دهد که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. اختلاف مردم شرق و غرب

نعمانی به سند از ابوجعفر (ع) آورده که فرمود: «قائم در زمانی قیام می‌کند... و در ادامه گفت: میان مردم شرق و غرب و اهل قبله اختلاف می‌افتد و مردم با

۲. کشف الغمّة فی معرفة الأئمة، ج ۳، ص ۲۵۶.

۱. مجموع الرسائل، ج ۲، ص ۱۰۹.

۳. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۷.

سختی‌های شدید مواجه خواهند شد به گونه‌ای که ترس آنان را فرا می‌گیرد...»^۱

۲. جنگ‌های روم و مسلمین

حسان بن عطیه می‌گوید: مکحول و ابن زکریا عازم دیدار خالد بن معدان شدند، من هم با آنها رفتم. او از قول جبیر بن نفیر برای ما روایت کرد که جبیر دربارهٔ متارکهٔ جنگی صحبت به میان آورد و گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: «رومیان با شما صلح خواهند کرد. شما می‌جنگید و آنها دشمن شمایند، شما در جنگ پیروز می‌شوید و غنیمت می‌گیرید و پس از آن، حرکت می‌کنید تا به دشتی پر از تپه‌های بلند وارد شوید. مردی نصرانی، صلیب برمی‌افرازد و می‌گوید: صلیب پیروز است. مردی از مسلمین از این کار به خشم می‌آید و به طرف او می‌رود و صلیب را می‌شکند. در این هنگام رومیان پیمان صلح را نقض می‌کنند و برای جنگ آماده می‌شوند»^۲.

۳. فتح قسطنطنیه

رسول خدا (ص) فرمود: «قیامت برپا نخواهد شد تا رومیان به اعماق یا دابق درآیند، آن‌گاه لشکری از مردان برگزیدهٔ آن روزگار، از مدینه عازم مقابله با رومیان می‌شوند، وقتی در برابر هم قرار گیرند، رومیان می‌گویند: از برابر ما و کسانی که از ما پیش افتاده‌اند، کنار بروید تا با آنها بجنگیم، مسلمین می‌گویند: به خدا قسم ما بین شما و برادرانمان را خالی نمی‌کنیم. رومیان با آنها می‌جنگند که یک‌سوم رومیان می‌گریزند و خدا هرگز به آنان توفیق توبه نمی‌دهد و یک‌سوم آنها به دست شهدای برگزیدهٔ درگاه خدا کشته می‌شوند و یک‌سوم باقی مانده و مغلوب می‌شوند که پس از آن هرگز توان مقابله نمی‌یابند، پس از آن قسطنطنیه به دست لشکریان خدا فتح خواهد شد»^۳.

۱. الغیبة، نعمانی، ص ۲۶۲.

۲. المصنّف فی الاحادیث و الآثار، معروف به مصنف ابن ابی شیبّه، ج ۴، ص ۵۸۳.

۳. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۲۱.

۴. عرب از رهبری و سیادت خلع می‌شود

روایت شده ابی عبدالله (ع) در پاسخ سؤال یعقوب السراج که از امام پرسید: یا اباعبدالله فرج شیعیان شما چه وقت فرا می‌رسد؟ فرمود: «وقتی بین فرزندان عباس اختلاف افتد و عرب سروری خود را از دست دهد... الخ».^۱

۵. خروج دجال

هر مسلمانی لزوماً به واسطه کثرت احادیثی که درباره دجال وارد شده به آن اعتراف و اعتقاد پیدا می‌کند. صرف نظر از صفات دجال و اختلاف روایات و اخبار که نمی‌توان آن‌ها را خبر واحد شمرد، تقریباً همگی بر خروج او اتفاق نظر دارند.

آنچه از قول شخص پیامبر درباره دجال وارد شده این است که فرمود: «دجال با هشتاد هزار نفر، نواحی جور^۲ و کرمان را تصرف می‌کند. آنان چهره‌هایشان درهم کوفته است و گستاخ و طیلسان می‌پوشند و کفش موین به پادارند».^۳ انس می‌گوید: رسول خدا (ص) فرمود: «دجال وارد مکه و مدینه نمی‌شود چون در هر دروازه آن فرماندهی با شمشیر کشیده ایستاده است».^۴

رسول خدا (ص) امتش را از او برحذر داشته می‌فرماید: «هر پیغمبری مبعوث شده، اُمت خود را از این اَعور کذاب برحذر داشته است. او یک چشم و اَعور است ولی پروردگارتان اَعور نیست».^۵

روایات، اوصاف متعددی برای او ذکر کرده‌اند که به ذکر تعدادی از آن‌ها اکتفا می‌کنیم:

۱. او کافر است: «میان دو چشم او نوشته شده: کافر».^۶
۲. ادعای خدایی می‌کند: «می‌گوید: من ربّ شما هستم».^۷
۳. یک چشم است: «خدای شما یک چشم نیست».^۸

۲. جور: شهری در فارس و محله‌ای در نیشابور.

۴. همان، ص ۳۸۲.

۶. همان، ج ۹، ص ۷۶.

۸. صحیح بخاری، ج ۹، ص ۷۵.

۱. شرح اصول کافی، ج ۶، ص ۲۵۵.

۳. الأُمّالی، ص ۲۶۵.

۵. صحیح بخاری، ج ۹، ص ۷۵-۷۶.

۷. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۰.

اوصاف دیگری از او ذکر شده که با سایر صفات او در تعارض است، مانند کوتاه بودن و طولانی بودن مدت خروج و پایان آن و کوتاهی عمر او و طولانی بودن آن و غیره.

نشانه‌های فراوان دیگری در کتاب‌ها ذکر شده است، از جمله:

۱. خسوف و کسوف ناهنگام خورشید و ماه،

۲. پیدا شدن سینه و صورت در خورشید،

۳. صورتی که در ماه ظاهر می‌شود،

۴. طلوع ستاره دنباله‌دار،

۵. شدت یافتن فقر و تنگدستی و دشمنی مردم با یکدیگر،

۶. گرسنگی، قحطی، ترس و قتل و طاعون و نظایر آن،

۷. ظهور فساد و منکرات،

۸. اختلافات دینی،

۹. خروج پرچم‌های سیاه از خراسان،

۱۰. خراب شدن دیوار مسجد کوفه،

۱۱. برآمدن آتش از مشرق،

۱۲. افزایش کشتار میان حیره و کوفه،

۱۳. پیدا شدن آتش در کوفه.

نشانه‌های دیگری در احادیث آمده که از حدّ خبر فراتر نمی‌رود. این نشانه‌ها که صحبتی از حتمی بودن آنها به میان نیامده، مشمول قاعده نفی و اثبات هستند که قبلاً در بحث محتوم و مشروط توضیح داده شد.

تردید در اثبات بسیاری از این نشانه‌ها موجب می‌شود که نتوانیم آنها را حتمی بشماریم.

نتایج مترتب بر این تقسیم‌بندی نشانه‌ها

از تقسیم نشانه‌ها به محتوم و مشروط دو نتیجه حاصل می‌شود:

نتیجه اول این است که نشانه‌های مشروط قابل محو و اثبات است، به

خلاف نشانه‌های حتمی که مشمول این قاعده نمی‌شود. این نفی و اثبات،

شرایطی دارد که این نشانه‌ها وابسته به آنهاست. لذا بسیاری می‌کوشند تا با شناخت آن شرایط، مانع از وقوع این نشانه‌ها شوند.

نتیجهٔ دوم این است که برخلاف نشانه‌های حتمی، گاهی ارادهٔ انسان در جلوگیری از نشانه‌های مشروط می‌تواند مؤثر باشد، به‌خصوص که این نشانه‌ها غالباً با افزایش جنگ و فساد در جامعه نمودار می‌گردد. مثلاً، در دعای عهد که از کلمات آن برمی‌آید بیان معصوم باشد، چنین آمده است: «فانک قلت و قولک الحق، ظهر الفساد فی البرّ و البحر بما کسبت ایدی الناس، فَأَظْهِرِ اللَّهُمَّ وَلِیکَ ابْنَ بِنْتِ نَبِیِّکَ الْمَسْمُومِ بِاسْمِ رَسُولِکَ»، (خدایا تو که کلامت حق است فرموده‌ای: فساد در خشکی و دریا به واسطهٔ اعمال مردم آشکار می‌شود. پس پروردگارا ولی خود و فرزند دختر پیامبرت را که همانم پیامبر توست ظاهرگردان).

این فساد به واسطهٔ اعمال مردم پدید می‌آید، علامه طباطبایی در این باره می‌گوید: حوادث عالم، تا حدودی تابع اعمال و کردار ماست؛ یعنی اگر بشر به طاعت خداوند سبحان روی آورد و راهی پیش گیرد که موجب رضای خدا باشد، نتیجهٔ آن، نزول خیرات و گشایش درهای برکات به روی انسان خواهد بود و در مقابل انحراف انسان از راه بندگی و کشیده شدن به گمراهی و ضلالت و نیات باطل و اعمال ناپسند، موجب پیدایش فساد در خشکی و دریا و نابودی جوامع و اشاعهٔ ظلم و از بین رفتن امنیت و بروز جنگ و سایر بلایایی می‌شود که تابع اعمال انسان است. همچنین است وقوع مصایب و حوادث ویرانگر و طبیعی مانند سیل، زلزله، صاعقه و توفان و غیره. خداوند در قرآن، سیل عرم، توفان نوح، صاعقهٔ ثمود و تندباد عاد را از این نوع شمرده است.^۱

بنابراین، می‌توان حوادث طبیعی را از نشانه‌های مشروط و غیرحتمی ظهور شمرده مانند کسوف و خسوف، طلوع ستارهٔ دنباله‌دار و برآمدن آتش از مشرق. همهٔ این نشانه‌ها - اگرچه حتمی نیستند - موقوف به شروطی هستند که بر بروز این نشانه‌ها مؤثر است و گواه رابطهٔ اعمال انسان با حوادث طبیعی است. علاوه بر این، تفاوت قابل شدن میان امور محتوم و مشروط، می‌تواند در

۱. تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۸۱.

تحولات سیاسی و اجتماعی سرزمین‌هایی که روایات عصر ظهور به آن‌ها معطوف است، مؤثر باشد.

نزول عیسی (ع) و حکمت آن

فرود آمدن عیسی (ع) از آسمان، در روایات جزو نشانه‌های حتمی یا مشروط شمرده نشده است. به اعتقاد ما راز اصلی آن این است که عیسی بعد از قیام امام (ع) و بعد از آن‌که گروهی از مردم به او ایمان می‌آورند، فرود خواهد آمد؛ بنابراین لزومی ندارد که نزول او را جزو نشانه‌های ظهور به‌شمار آوریم. چون نشانه قبل از وقوع شیء و کاشف از آن است، اما وقتی امری حادث شود، نمی‌توان چیزی را نشانه آن دانست. بعضی روایات تصریح کرده‌اند که عیسی (ع) بعد از ظهور امام فرود می‌آید. بخاری و مسلم به سند از ابوهریره نقل کرده‌اند که رسول خدا (ص) فرمود: «چگونه خواهید بود وقتی پسر مریم در میان شما فرود آید و امام شما از خودتان باشد؟»^۱

از این صریح‌تر مطلبی است که ابونعیم از ابو عمرو الدانی در سنن خود به سند از قول حذیفه آورده است که رسول خدا (ص) فرمود: «مهدی چنان متوجه نزول عیسی می‌شود که گویا قطره‌ای آب از مویش فرو چکیده است، مهدی (عج) به او می‌گوید: پیش بیا و بر مردم امامت نماز کن، عیسی (ع) می‌گوید: نماز بر تو مقرر شده است، و او پشت سر مردی از فرزندان من به نماز می‌ایستد»^۲.

نمازگزاردن عیسی (ع) پشت سر مهدی (عج) را علمای بزرگ شیعه و سنی ذکر کرده‌اند. این مسئله مسلم است و تردیدی در آن نیست. ابن ابی شیبہ به نقل از ابن سیرین می‌گوید: مهدی (عج) از این اُمت است و عیسی بن مریم (ع) پشت سر او نماز می‌خواند.^۳

۱. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۳۶ و ۲۴۴.

۲. الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۸۱.

۳. المصنّف فی الاحادیث و الآثار، معروف به مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۱۵، ص ۱۹۴ - ۱۹۵ و

مسلم به سند از جابر بن عبدالله نقل می‌کند که گفت: از پیامبر شنیدم که فرمود: «پیوسته طایفه‌ای از امت من آشکارا برای دفاع از حق تا قیامت می‌جنگند و در ادامه فرمود: عیسی بن مریم (ع) نازل می‌شود و امیرشان به او می‌گوید: بیا و بر ما امامت نمازکن، عیسی (ع) می‌گوید: نه، شما خود پیشوا و مقتدای یکدیگرید و این مایه ارج این امت است».^۱

احادیث متعددی در این باب وجود دارد که مضمون آنها در بالا آمد و لزومی به ذکر همه آنها نیست. شاید حکمت نزول عیسی، اتمام حجت بر مسلمانان و مسیحیان و دیگران باشد که به عیسی ایمان آورده‌اند اما در وجود امام مهدی تردید دارند، تا عذری برایشان نماند و به چشم خود ببینند که عیسی، پیامبر خدا آنها را به پیروی از امام می‌خواند و خود به او اقتدا می‌کند، به‌ویژه آن‌که انقلاب امام، انقلابی جهانی است و مقرر شده که شرق و غرب را پس از پر شدن از ظلم و جور از عدل و داد پر کند.

۱. صحیح مسلم، ج ۱، «باب نزول عیسی (ع)»، ص ۱۳۷ و ۲۴۷.

فصل دهم

وضع سیاسی عمومی قبل و بعد از ظهور

مقدمه

با تأمل در روایات تاریخی مهدویت در کتب شیعه و سنی می‌توان اوضاع کلی سیاسی را قبل و بعد از ظهور امام دریافت. در این برهه زمانی، در نتیجه انقلابات و شورش‌ها و برافراشته شدن پرچم‌های دو جبهه اصلاح و انحراف، اوضاع سیاسی منطقه همچون حرکت آب در مشک، دچار تزلزل و آشفتگی است. خط اصلاح همچون کشاورزی که زمین را برای کاشت بذر آماده می‌کند به تجهیز و آمادگی خود برای این رویداد مهم یعنی ظهور می‌پردازد و خط انحراف که عهده‌دار محافظت از سنت‌های فاسد و موروث خویش است، قیام علیه خود و حتی انتقاد لفظی را بر نمی‌تابد و برای دفاع از خود سلاح برمی‌دارد. روایات تاریخی از شخصیت‌های این دو جبهه و مقابله آن‌ها با یکدیگر به تفصیل سخن گفته‌اند.

پیشوایان خط اصلاح، امام مهدی (عج) و نمایندگانش، عیسی (ع)، خراسانی، شعیب بن صالح، مرد یمانی، نفس زکیه و مردی قمی هستند. فرماندهان جبهه انحراف افرادی همچون سفیانی، دجال، شیصبانی، ابقع و اصهب هستند.

اقوام درگیر در این نبردها، اعراب، خراسانیان، یمنی‌ها، ترک‌ها، رومیان و هم‌پیمانان رومیان و یهودیان هستند. دولت‌های درگیر، حکومت‌های مناطق شام، ایران، عراق، حجاز و فلسطین خواهند بود.

اما آغاز درگیری‌ها از مکه و پایان آن در قدس است و دولت‌های عراق و شام و ایران را شامل می‌شود.

این خلاصه‌ای از اوضاع کلی سیاسی آن روزگار است که بر اثر نبرد میان حکومت‌های متخاصم پدید می‌آید. در این فصل ما می‌خواهیم این نبردها را پی گیریم که از درگیری‌های پیش از ظهور امام شروع و به جنگ بزرگ فتح قدس ختم می‌شود. در این جنگ، گروه شرک و طغیان در برابر مردان حق و فضیلت صف کشیده‌اند. باید دانست که ما برخلاف بعضی‌ها، در پی تطبیق مفهوم و مضمون این روایات با اوضاع کنونی دنیا نیستیم. این کار چند دلیل دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. روایات وارده از رسول خدا (ص) و اهل بیت (ع)، محدوده زمانی خاصی برای این وقایع تعیین نکرده‌اند، بلکه به ذکر «آخر الزمان» و «عصر ظهور» یا «سال ظهور» بسنده کرده‌اند. لذا نباید به خاطر وجود بعضی شباهت‌ها بین مضمون روایات و شرایط کنونی جهان، عصر حاضر را به طور قطع عصر ظهور به‌شمار آوریم، بلکه به تطبیق روایات با قراین و شواهد مذکور در روایت بسنده می‌کنیم و از آن فراتر نمی‌رویم.

۲. تطبیق دادن مفهوم و مضمون روایات و مصداق‌یابی برای آن، نیاز به قطعیت تردیدناپذیر دارد. این یک حکم شرعی نیست که شارع، متناسب با ظن و حتی شک در تعیین تکلیف عملی و برخلاف اصول مختلف، امری را جایز بداند، بلکه این‌ها، حوادث تاریخی است و شخصیت‌های مورد نظر ائمه، که از آن‌ها نام برده‌اند، تغییر و تخلف نمی‌پذیرد. یعنی در صورت عدم یقین، تطبیق آن حوادث و شخصیت‌ها با حوادث روز و شخصیت‌های معاصر، قطعاً اشتباه خواهد بود.

۳. ایجاد فرصت برای مصلحان و مؤمنان در جهت پویایی و به‌کارگیری اسلام برای اقامه عدل و امر به معروف و نهی از منکر، به یک یا دو نفر محدود نمی‌شود. دیگر این‌که انتظار منفی پیش‌نگیریم یعنی در انتظار اصلاح امور به دست امام و یارانش ننشینیم. چون طبیعت نفس انسان این است که به راحتی و آسایش پناه می‌برد، به‌خصوص وقتی دستاویزی مانند انتظار به‌دست آورد که در

برابر حوادث آینده به او امنیت خاطر و اطمینان می‌بخشد.

۴. پرهیز از بهانه دادن به دست منحرفانی برای خدشه وارد کردن به روایات اهل بیت و تضعیف قداست آن در بین مردم، به‌ویژه تعیین مصداق‌های خیالی و موهوم برای روایاتی که قطعی است و به‌طور متواتر از جانب ائمه نقل شده است.

۵. عبرت گرفتن از حوادث و جنگ‌های گذشته که بعضی کوشیده‌اند با وجود بُعد زمانی، آن‌ها را بر احادیث ظهور منطبق کنند. بله، گاهی این اندیشه تطبیق، به ذهن کسانی که در بحبوحه این جنگ‌ها و حوادث زندگی کرده‌اند، خطور کرده است. اما انطباق دادن این نظریه با حوادث و عناصر قابل تطبیق با آن، با گذر زمان و فاصله گرفتن از آن حادثه، به سرعت از هم می‌پاشد و آن روایت و حدیث را دست‌خوش تمسخر و استهزا می‌سازد.

همه موارد فوق ما را بر آن می‌دارد که از تطبیق حوادث روز با مفهوم روایات ائمه (ع) پرهیزیم.

در این فصل به مناطق درگیری و تحرکات اقوام، ملت‌ها و فرماندهان دو جبهه اصلاح و انحراف خواهیم پرداخت.

روایات تاریخی، این نبردها را به مناطق شام، ایران، حجاز و فلسطین محدود دانسته‌اند. به‌طوری که این مناطق کانون بحران و مرکز تحقق آن روایت تاریخی تلقی می‌شود و همین امر این مناطق را در کانون توجه جهانیان قرار داده است. احادیث رسیده از ائمه حاکی از آن است که در حضور قائم (عج) جنگی جهانی روی خواهد داد و دو سوم مردم جهان در آن جنگ از بین خواهند رفت و در عین حال این جنگ مناطق شام، ایران، حجاز و عراق را مستقیماً دربر نخواهد گرفت.

امیرالمؤمنین می‌فرماید: «در حضور قائم، مرگ‌های سرخ و سفید روی می‌دهد و ملخ‌های خون‌رنگ گاه و بی‌گاه هجوم می‌آورند. مرگ سرخ، قتل با شمشیر و مرگ سفید، طاعون خواهد بود».^۱

۱. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۷۲.

بنابراین، کره زمین با جنگی مواجه خواهد شد که در آن سلاح‌های گشونده به کار می‌رود و شاید منظور از طاعون، سلاح‌های میکروبی باشد که بشر امروزی به آن دست یافته است.

روایات برآنند که این جنگ بین مردم شرق و غرب خواهد بود و به تبع آن میان مسلمانان نیز اختلاف خواهد افتاد. امام باقر (ع) می‌فرماید: «مردم شرق و غرب و نیز اهل قبله با هم اختلاف خواهند داشت».^۱

دو سوم مردم در این اختلافات از بین می‌روند، امام صادق (ع) می‌فرماید: «این امر (ظهور) تا زمانی که دو سوم مردم از بین بروند، محقق نخواهد شد». پرسیدم: وقتی دو سوم مردم از بین بروند، چه کسی باقی می‌ماند؟ فرمود: «آیا دوست ندارید که جزو آن یک سوم باقی مانده باشید؟».^۲

از مجموع این احادیث و اشاره به مرگ و قتل و وقوع جنگ جهانی، چنین برمی‌آید که مناطق امن جهان دستخوش ناآرامی و بی‌ثباتی می‌گردد و قدرت‌های سیاسی دچار تزلزل می‌شوند. این امر موجب خواهد شد تا مردم راه شام و حجاز و عراق و ایران در پیش گیرند چون این مناطق در کانون توجهات جهانی قرار خواهد گرفت و به اعتقاد من، ثبات سیاسی جهانی در این سرزمین‌ها به دست رهبران آنها برقرار خواهد شد تا پس از سامان یافتن اوضاع در این مناطق، که محل ظهور است، کار امام آسان و غلبه او بر همه نقاط جهان میسر گردد. به همین دلیل، روایات بعد از جنگی که منجر به فتح قدس می‌شود و سپاهیان کفر و الحاد شکست می‌خورند، چیز زیادی ذکر نمی‌کنند. ما نیز تحقیق خود را به این مناطق و جنگ‌هایی که در آن اتفاق می‌افتد اختصاص می‌دهیم.

سرزمین شام

منطقه شام در حال حاضر میان سه کشور سوریه، لبنان و اردن و به تعبیری - اگر درست باشد - کشورهای خط مقدم رویارویی با اسرائیل واقع شده است. در حدیث ما درباره این سرزمین چند مانع وجود دارد که مهم‌ترین آنها

۱. الغیبة، نعمانی، ص ۲۶۲.

۲. الغیبة، طوسی، ص ۳۳۹.

حضور دولت اموی در این منطقه است. این ما را بر آن می‌دارد تا نسبت به روایات وارده و مصادیق آن به دیده تردید بنگریم. چون تشکیلات جعل حدیث که دولت اموی در این بلاد برپا کرده بود. از نظر کارآیی از کارخانه اسلحه‌سازی مؤثرتر بوده است.

برای اثبات این مطلب کافی است سخنی را که عمیر بن هانی از معاویه بن ابی سفیان هنگام خطابه بر منبر شنیده است بازگو کنیم، معاویه گفته بود: «از پیامبر شنیدم که می‌فرمود: 'پیوسته گروهی از امت من به امر خدا قیام می‌کنند'». مالک بن یخامر سکسکی گفت: یا امیر المؤمنین، این مالک می‌گوید از معاذ شنیده که می‌گفت: «آن گروه، شامیان هستند».^۱

این تعیین مصداق، تحریف و جعل است و به اصل حدیث آسیبی نمی‌رساند، گرچه گاهی این گونه تطبیق دادن‌ها موجب تشویش اذهان مردم نسبت به اصالت حدیث شده است.

بنابراین، وظیفه مهم ما این است که درباره روایات بلاد شام و جنگ‌ها و پیروزی‌ها و شکست‌هایی که در آن سرزمین رخ خواهد داد، جانب احتیاط و هوشیاری پیش گیریم.

روایات تاریخی گواه آن است که این منطقه دچار ضعف و انحطاط سیاسی و به تبع آن تفرقه و اختلاف خواهد شد، بنابه روایات، این انحطاط از یک امر ساده همچون بازی بچه‌ها آغاز و بتدریج متحول و پیچیده می‌گردد و مداخلات همه جانبه برای رفع این مشکل به نتیجه نمی‌رسد و به تعبیر روایت: «هنوز یک سو آرام نشده که در سوی دیگر فتنه و شورش برپا می‌شود».^۲

شاید بهتر باشد بگوییم حوادث آسمانی به تثبیت و برپایی این فتنه‌ها کمک می‌کند و با آن‌ها سازگاری دارد. روایت می‌گوید: «سَيُرْسِلُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ سِبْأً مِنَ السَّمَاءِ فَيُفَرِّقُهُمْ حَتَّىٰ لَوْ قَاتَلْتَهُمُ الثَّعَالِبُ غَلِبْتَهُمْ»^۳، (خداوند از آسمان بر آنان سببی خواهد فرستاد که آن‌ها را متفرق و پراکنده سازد به گونه‌ای که اگر روباه‌ها

۱. مسند ابی یعلی، ج ۱۳، ص ۳۷۵. ۲. مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۳۶۲.

۳. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۷، ص ۳۱۷.

به جنگ آنان بیایند. بر آنها پیروز شوند).

این تفرقه و انحطاط سیاسی، منطقه را صحنه حوادث می‌سازد، به خصوص که بلاد شام شاهد ایجاد غده‌های سرطانی از سوی دشمنان اسلام، برای تضمین منافع آنان و دست نشانده‌گانشان در منطقه بوده است و تا وقتی این جرثومه وجود داشته باشد، این منطقه دچار بحران سیاسی و اجتماعی خواهد بود که نتیجه آن ظهور حکومت‌های نامتحد است. به تعبیر امام باقر (ع): «اولین سرزمینی که دچار تباهی و انحطاط شود، شام است و در آن سه پرچم برافراشته خواهد شد: پرچم اصبه و اَبَق و سفیانی».^۱ به نظر من این نام‌ها ناظر به اقوام ساکن در این منطقه است که بر اثر بحران‌های سیاسی از سایر مناطق و برای کسب منافع بیشتر به این بلاد آمده‌اند و برخورد سخت و خونینی بین این پرچم‌ها که هیچ یک پرچم هدایت نیست، روی خواهد داد. و پس از نبردهای خونین که وحوش و طیور برای خوردن اجساد کشته‌شدگان آن خواهند شتافت، سفیانی پیروز می‌شود و منطقه را به تصرف درمی‌آورد.

شاید عامل غلبه سفیانی، حمایت لشکریان اصبه و اَبَق باشد، چون تحولات سیاسی که در این منطقه رخ می‌دهد، در جهت وحدت و تسلیم پرچم به مهدی خواهد بود و اینان که خطر را احساس می‌کنند، دست اتحاد به هم می‌دهند و مسئولیت فرماندهی جنگ با زمینه‌سازان ظهور را بر عهده سفیانی می‌گذارند.

این حمایت‌ها موجب می‌شود تا سفیانی بر این مناطق پنج‌گانه تسلط یابد. امام صادق (ع) می‌فرماید: «سفیانی از مسلمات ظهور است و خروج او از ابتدا تا انتها، پانزده ماه به طول می‌انجامد که در شش ماه اول می‌جنگد و پس از غلبه بر بلاد پنج‌گانه، نه ماه تمام، نه یک روز بیشتر و نه کمتر، حکومت می‌کند».^۲

این بلاد پنج‌گانه شامل دمشق، اردن، حمص، حلب و قنسرین و به تعبیر دیگر سرزمین شام است.

روحیه توسعه‌طلبی و طمع‌ورزی سفیانی و حمایت بی‌دریغ کسانی که

۱. الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۵۷. ۲. الغیبه، نعمانی، ص ۳۰۰.

منافع خود را در خطر می‌بینند، او را وادار به تجاوز به عراق و تلاش برای تصرف آن‌جا و دستیابی به مناطقی وسیع‌تر می‌کند تا بتواند با جنبش‌های سیاسی که در خراسان و به‌طورکلی در شرق و نیز حجاز و یمن در حال شکل‌گیری است مقابله کند.

او لشکریان خود را آمادهٔ حمله به عراق می‌کند، چون احتمال می‌دهد گروهی از لشکریان فراری اُبَقع و اَصهب برای حملهٔ مجدد به سفیانی در آن‌جا گردآمده‌اند، جنگ میان آن‌ها و سفیانی از قرقیسیا^۱ و بر سر گنج شروع می‌شود. امام باقر(ع) می‌فرماید: «سفیانی با اُبَقع به مقابله برمی‌خیزد. سفیانی او و همراهانش را می‌کشد. آن‌گاه اَصهب عازم عراق می‌شود و لشکریان خود را از قرقیسیا می‌گذراند و در آن‌جا با سفیانی مواجه می‌گردد، در نتیجهٔ نبرد آن‌ها صد هزار نفر از جباران کشته می‌شوند، پس از آن سفیانی لشکری را روانهٔ کوفه می‌کند».^۲

جنگ قرقیسیا بین سفیانی و مخالفان او بر سر گنجی اتفاق می‌افتد، روایات از ماهیت این گنج چیزی نگفته‌اند. آیا منظور از گنج، موقعیت سیاسی منطقه است که بین ترکیه و سوریه و عراق واقع شده است؟ یا منظور از آن، موقعیت استراتژیک منطقه است که از آن‌جا می‌توان تحرکاتی علیه دولت‌های مجاور صورت داد؟ یا گنج مادی و از نوع طلا و نفت یا نظایر آن‌هاست؟

ما در این‌جا سفیانی و لشکرش و کارهایی را که در عراق انجام می‌دهد رها می‌کنیم چون بحثی مستقل به آن اختصاص داده شده است. تا این‌جا سفیانی بر شام مسلط شده است. لازم به ذکر است که همهٔ این وقایع قبل از ظهور مهدی (عج) روی می‌دهد.

ایران

علت این‌که ما در پیگیری حوادث زمان سفیانی و ورود نیروهایش به کوفه به

۱. قرقیسیا؛ شهری کوچک در کنار مصب رودخابور، که بین مرزهای ترکیه، سوریه و عراق واقع است.

۲. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۷.

جای عراق به ایران پرداختیم، تحولات سیاسی است که در ایران و در همین زمان روی می دهد و رهبرانی از آن جا برمی خیزند که تأثیر شگرفی بر رویدادهای عصر ظهور امام دارند. به علاوه، از امیرالمؤمنین نقل شده که منشأ حوادث ظهور، مشرق زمین است: «منشأ آن از مشرق خواهد بود»^۱، از سوی دیگر، حرکت سفیانی به عراق برای مقابله با خراسانی خواهد بود و پرچم های سیاه نیز از مشرق به حرکت درخواهند آمد.

بنابراین ایران، از نظر اهمیت بعد از شام در درجه دوم قرار دارد که تحولات مقدماتی ظهور در آن جا روی می دهد. از مردم ایران در روایات به نام های مختلفی مانند «اهل مشرق»، «قوم سلمان» «خراسانیان» و از ایران با عناوینی چون «گذرگاه مهدی»، «پرچم های مشرق» و «پرچم های سیاه» یاد شده است. چون در مصداق پرچم های سیاه و حاملان آنها تردید و اختلاف نظر وجود دارد، بنابراین ابتدا این اختلاف نظر را رفع می کنیم، سپس به ایران و حوادث آن باز می گردیم.

بحثی درباره اختلاف نظر درباره پرچم های سیاه

پرچم های سیاه در احادیث اهل بیت (ع) مکرراً ذکر شده است و قرآینی وجود دارد که نشان می دهد دو نوع پرچم سیاه از مشرق به حرکت درخواهد آمد که یکسان نیستند. نوع اول پرچم های بنی عباس است که از مشرق و برای نابودکردن بقایای دولت اموی به اهتزاز درمی آید و در شماری از احادیث به آنها اشاره شده است:

«تخرج مِنَ المشرق راياتٌ سودٌ لبني العباس ثم يمكثون ماشاءالله ثم تخرج راياتٌ سودٌ صغارٌ... و يؤدون الطاعة للمهدى»، (پرچم های سیاهی از مشرق برای بنی عباس بیرون می آید و بنا به مشیت الهی مدتی دوام می یابند، پس از آن پرچم های سیاه و کوچکی بیرون می آید که از مهدی اطاعت می کنند).^۲

«تقبل الرايات السود من المشرق يقودهم رجال كالبخت المحللة، اصحاب

۱. عصر الظهور، ص ۱۴۷.

۲. الفتن، ص ۱۹۰.

شعور، انسابهم القری و اسماؤهم الکنی، یفتحون مدینة دمشق ترفع عنهم الرحمة ثلاث ساعات»، (پرچم‌های سیاه از مشرق می‌آیند که مردانی همچون شتران آراسته آنان را رهبری می‌کنند و موهای بلندی دارند. دهنشینند و نامشان، کنیه است. اینان شهر دمشق را فتح می‌کنند و برای سه ساعت دست سربازان خود را در ظلم و تعدی بر مردم باز می‌گذارند).^۱

«یدخلون دمشقَ برایاتٍ سودٍ عظامٍ فیقتلون فیها مقتلةً عظيمةً»، (با پرچم‌های بزرگ و سیاه وارد دمشق می‌شوند و در آنجا کشتاری بزرگ به راه می‌اندازند).^۲

«هم اسعد الناس بالمسودة الاولى وأشق الناس بالمسودة الثانية. فقلنا: و ما المسودة الثانيةُ یا اباسعد، فقال: قال ابو الطهری: تخرج من قبل المشرق فی ثمانین الفاً محشوة قلوبهم ایماناً حشوا الرمانة من الحب»، (پرچم‌داران اول سعادت‌مندترین پرچم‌داران، دوم بدبخت‌ترین مردمند. پرسیدم: ای ابوسعبد، پرچم‌داران دوم چه کسانی هستند؟ گفت: بنا به نقل ابوطهری، با هشتاد هزار نفر بیرون می‌آیند و دل‌هایشان همچون دانه‌های انار به هم پیوسته و سرشار از ایمان است).^۳

«تخرج رایة سوداء لبني العباس ثم تخرج من خراسان أخرى سوداء... الخ»، (پرچمی سیاه برای بنی‌عباس بیرون می‌آید، پس از آن پرچم سیاه دیگری از خراسان بیرون می‌آید... الخ).^۴

این روایات از پرچم‌های بنی‌عباس نام برده که انتساب آن‌ها به بنی‌عباس روشن است، چون در این گونه روایات قرآینی هست که به صراحت پرچم‌های سیاه خراسان را متعلق به بنی‌عباس می‌داند. در روایت دوم هدف این پرچم‌ها دمشق، یعنی پایتخت دولت اموی ذکر شده که هدف بنی‌عباس بوده است، اما پرچم‌های سیاه بعدی، متعلق به مهدی (عج) و هدف آن‌ها قدس است که «پرچم‌ها در ایلیا به اهتزاز در می‌آید». ^۵

۱. کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، ج ۱۱، ص ۱۶۱.

۲. الفتن، ص ۲۸۳.

۳. همان، ص ۱۹۲.

۴. همان، ص ۱۸۸.

۵. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۶۳.

روایت سوم همین گونه است، اما روایت چهارم از دو پرچم سیاه نام برده که راوی، دسته دوم را ستوده است، این پرچم‌ها از مشرق و برای نابودی دولت اموی به حرکت درمی آیند.

نوع دوم، پرچم‌های سیاهی است که زمینه‌ساز قیام مهدی (عج) است: این پرچم‌ها نیز از مشرق بیرون می‌آید اما از نظر اهداف و دیدگاه با پرچم‌های نوع اول تفاوت دارد. روایات متعددی درباره این پرچم‌ها وارد شده است، مثلاً، عبدالله بن مسعود می‌گوید: نزد رسول خدا (ص) رفتیم، پیامبر با چهره‌ای مسرور به جمع ما آمد، هر سؤالی می‌پرسیدیم، جواب می‌داد و هنوز حرفمان تمام نشده که سؤال دیگری می‌پرسیدیم، در این حال گروهی از جوانان بنی‌هاشم از مقابل ما گذشتند که حسن و حسین در بین آنها بودند، پیامبر (ص) چون آنان را دید، به میان آنها رفت و چشمانش پر از اشک شد، پرسیدیم: ای رسول خدا، بر چهره‌ات چیزی می‌بینیم که خود آن را نمی‌پسندی، فرمود: «خداوند، ما اهل بیت را میان دنیا و آخرت مخیر گردانید و بعد از من اهل بیتم دچار آوارگی و پراکندگی در شهرها می‌شوند، تا پرچم‌های سیاه در طلب حق از مشرق به اهتزاز درآید، اما حقشان به آنها داده نمی‌شود، دوباره در طلب آن برمی‌آیند، باز هم آن را نمی‌یابند، باز در طلب آن برمی‌آیند ولی حقشان را نمی‌دهند، پس از آن برای احقاق حق خود، می‌جنگند و پیروز می‌شوند... هر کس از شما و فرزندان آن‌ها را درک کند، اگر مجبور باشد پای برهنه بر روی برف برود، باید به امام اهل بیت من پیوندد».^۱

امام باقر (ع) می‌فرماید: «قومی را می‌بینم که در طلب حق از مشرق بیرون می‌آیند، اما حق آنان داده نمی‌شود، دوباره مطالبه می‌کنند باز هم حقشان را نمی‌دهند، چون این وضع را ببینند، شمشیر برمی‌دارند و به مبارزه می‌پردازند، در این حال مخالفان حاضر می‌شوند هر چه را بخواهند به آنان بدهند، اما آن‌ها نمی‌پذیرند و قیام می‌کنند و حکومت را به صاحب و پیشوای شما تحویل

۱. میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۴، ص ۴۲۴.

می دهند، کشته‌های اینان، شهید هستند».^۱

عامربن طفیل می گوید: رسول خدا فرمود: «ای عامر، وقتی شنیدی که پرچم‌های سیاه از خراسان می آید اگر در صندوقی درسته باشی، باید آن قفل را بشکنی و در زیر آن پرچم بجنگی تا کشته شوی».^۲

در حدیثی دیگر آمده است: «خداوند جوانی را از شرق به سروقت سفیانی می فرستد، او مردم را به اهل بیت پیامبر (ص) می خواند. آن‌ها پرچم‌های سیاه دارند و مستضعفانی هستند که خدا آن‌ها را عزت می بخشد و پیروزی نصیبشان می کند. هر کس به مقابله آن‌ها برخیزد، او را در هم می شکنند».^۳

در حدیثی دیگر چنین آمده است: «پرچم‌های سیاه از خراسان بیرون می آید و چیزی نمی تواند مانع آنان شود تا این که این پرچم‌ها در ایلیا نصب می شوند».^۴

از خلال این احادیث معلوم شد که یک دسته از این پرچم‌ها از آن بنی عباس و دسته‌ای دیگر زمینه‌ساز ظهور امام است و هر دو دسته از شرق یعنی خراسان بیرون می آید و مقصود از خراسان در این احادیث، ایران است.

دسته دوم از این پرچم‌ها که زمینه‌ساز ظهور است، از ایران عازم عراق می شوند تا مانع پیشرفت سفیانی به سمت حجاز و مکه شوند، چون سفیانی پس از استقرار در کوفه به قتل و آواره کردن آل محمد (ص) می پردازد: «شیعیان آل محمد را در کوفه می کشند و خراسانیان به طلب مهدی برمی خیزند».^۵

این پرچم‌ها صفات گوناگونی دارند، از جمله:

۱. فرمانده این پرچم‌ها، جوانی خراسانی و فردی دیگر به نام شعیب بن صالح هستند، حدیث می گوید: «جوانی از بنی هاشم که بر دست راستش خال دارد، از خراسان با پرچم‌های سیاه خروج می کند، پیش روی او شعیب بن صالح

۱. الغیبة، نعمانی، ص ۲۷۳.

۲. کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، ج ۱۱، ص ۲۷۸.

۳. همان، ج ۱۴، ص ۵۹۷. ۴. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۶۲.

۵. کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، ج ۱۱، ص ۲۷۳.

در حرکت است، او با اصحاب سفیانی می‌جنگد و آن‌ها را شکست می‌دهد.^۱
 ۲. این پرچم‌ها به صلابت و اقتدار مردانش شناخته می‌شود که تا تحقق اهدافشان، یعنی آزادی قدس از هیچ چیز نمی‌هراسند، حدیث می‌گوید: «پرچم‌های سیاه از خراسان بیرون می‌آیند و چیزی نمی‌تواند مانع آن‌ها شود تا این‌که در ایلیا نصب شوند».^۲

۳. از ظاهر احادیث چنین برمی‌آید که این مردان از حکومت‌های موجود در منطقه می‌خواهند که در کار آن‌ها دخالت نکنند ولی آن‌ها نمی‌پذیرند چون می‌خواهند این پرچم‌ها را از میان بردارند، و صاحبان پرچم‌ها تصمیم می‌گیرند، جنگ را به میدان دشمن بکشانند، از این رو عازم عراق می‌شوند و وقتی قوای سفیانی از شکست دادن آن‌ها درمی‌مانند، از آن‌ها می‌خواهند که بازگردند تا در مقابل، هر چه بخواهند برایشان فراهم شود، اما این پرچم‌داران این درخواست را نمی‌پذیرند. حدیث چنین می‌گوید: «آن‌ها حق را درخواست می‌کنند ولی به آن‌ها داده نمی‌شود، دوباره آن‌ها را می‌طلبند باز هم درخواست آن‌ها اجابت نمی‌شود، پس می‌جنگند و پیروز می‌شوند».^۳

۴. این پرچم‌ها، شکوه و ابهتی دارد که مخالفان را به وحشت می‌اندازد، روایات در توصیف آن‌ها می‌گوید: ترس، پیشاپیش این پرچم‌ها در حرکت است، چون گفته است: «مدت یک ماه، ترس و وحشت پیشاپیش این پرچم‌ها در حرکت است تا این‌که وارد کوفه می‌شوند و به خون‌خواهی پدرانیشان برمی‌خیزند».^۴

این پرچم‌ها از ویژگی‌ها و قابلیت‌های ذاتی و امکانات عالی برخوردارند که از رهبری سیاسی مرد خراسانی تا فرماندهی نظامی شعیب بن صالح و حرکت به سوی کوفه برای مقابله با سفیانی از آن جمله است. روایت می‌گوید: «وقتی لشکر سفیانی در تعقیب خراسانیان عازم کوفه می‌شوند و خراسانیان به طلب مهدی (ع) بیرون می‌آیند، سفیانی با مردی هاشمی که شعیب بن صالح با

۱. الفتن، ص ۱۸۹.

۲. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۶۲.

۳. مستدرک الحاکم، ج ۴، ص ۴۶۴.

۴. مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۰۰.

پرچم‌های سیاه در مقدمه سپاه اوست در دروازه اصطخر روبه‌رو می‌شود و بین آن‌ها جنگ بزرگی رخ می‌دهد که پیروزی نصیب پرچم‌های سیاه می‌شود و لشکر سفیانی می‌گریزد، در این زمان مردم خواهان مهدی می‌شوند و به جست‌وجوی او برمی‌خیزند.^۱

بعد از این پیروزی، مردم به بیعت با مهدی برمی‌خیزند و «پرچم‌های سیاه برای بیعت با مهدی (عج) روانه می‌شوند».^۲

ظاهراً لشکر سفیانی پس از استقرار در کوفه در پی امام مهدی رو به مکه و مدینه می‌نهد که مقارن همین ایام در مدینه ظهور کرده است. امام در حالت خوف و انتظار، پنهانی از مدینه عازم مکه می‌شود، سفیانی لشکری در پی ایشان روانه می‌کند که در بیداء به زمین فرو می‌رود و اولین نشانه ظهور به وقوع می‌پیوندد، همین واقعه قیام امام را بشارت می‌دهد و امام خود شخصاً در انتظار این واقعه است تا پس از آن خطبه قیام خود را بیان فرماید. تا این‌جا پرچم‌های سیاه در عراق مستقر شده‌اند.

عراق

عراق قبل از وقوع تحولات سیاسی در سرزمین شام و به حرکت درآمدن پرچم‌های سیاه، تحت سیطره ستمگران و طاغیان، در هم می‌ریزد. امام صادق (ع) می‌فرماید: «وقتی دیوار مسجد کوفه که مجاور خانه عبدالله بن مسعود است خراب شود، زوال حکومت ستمگران در آغاز شروع می‌شود و همزمان با آن، خروج قائم (ع) صورت می‌گیرد».^۳

در روایت دیگری می‌فرماید: «در آن روز، امیری ستمگر و عنود حاکم خواهد بود که به کاهن و ساحر مشهور است».^۴ در بعضی روایات آمده که شیببانی قبل از دخول قوای سفیانی، در کوفه مستقر خواهد بود. امام

۱. کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، ج ۱۴، ص ۵۸۸.

۲. الفتن، ص ۱۸۷.

۳. کشف الغمة فی معرفة الائمة، ج ۳، ص ۲۵۹.

۴. مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۹۹.

می‌فرماید: «شما را به سفیانی چه کار، چون قبل از او شیصبانی در سرزمین کوفان، خروج و خونریزی می‌کند، آن گونه که آب موج می‌زند».^۱

مردی موسوم به عوف سلیمی در همین زمان خروج خواهد کرد که روایات مقرر او را تکریت ذکر کرده‌اند.^۲

به تصریح روایات، حکومت این جباران بر عراق، موجب از هم گسیختگی اوضاع در آن سرزمین می‌شود و خسارات بزرگی به بار می‌آورد و هزاران نفر را گرفتار قتل و آوارگی می‌کند.

پس از آن، سفیانی از شام به عراق می‌آید و می‌کوشد با تسلط بر آن، اوضاع را آرام کند که این کار او به نابودی هزاران نفر و خرابی شهرهای بزرگ مانند بغداد و بصره و آوارگی مردم این شهرها منجر می‌گردد. در برخی روایات آمده است که تعداد شهدای بین بصره و اُبله (یکی از نواحی بصره) به هفتاد هزار نفر می‌رسد. امیر المؤمنین (ع) آن‌ها را به منزله شهدای بدر دانسته است، خطبه امام (ع) در بصره متضمن حوادثی است که ایشان با علم غیب از آینده بصره و حوادث آن بیان فرموده است. ایشان می‌فرماید: «ثُمَّ امُورٌ قَبْلَ ذَٰلِكَ تُدْهِكُمُ عَظِيمَةٌ أُخْفِيتْ عَنْكُمْ وَ عَلِمْنَاهَا... الخ»، (قبل از آن اموری روی خواهد داد که شما را سخت گرفتار می‌کند؛ این امور بر شما پوشیده است و ما از آن‌ها آگاهیم).^۳

این خرابی و ویرانی، نتیجه تسلط جباران و مستکبران بر سرزمین عراق است. امیر المؤمنین (ع) به حوادث دیگری اشاره می‌کند و می‌فرماید: «ای مردم، پیش از آن‌که فتنه شرقی بر شما غالب آید از من بپرسید که وقتی زمان بگذرد خواهید گفت: او (علی) درگذشت و در فلان وادی از دنیا رفت. این فتنه نشانه‌هایی دارد که اولین آن‌ها، محاصره کوفه با دیده‌بانی و حفر خندق و ویران کردن عبادتگاه‌های محله‌های آن و تعطیل مساجد به مدت چهل شب و به اهتزاز درآمدن سه پرچم در اطراف مسجد کوفه است... در این فتنه، قاتل و مقتول در آتشند، مرگ فراگیر است و کشتن‌ها پی‌درپی... نشانه دیگر، قتل نفس زکیه به

۲. الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۵۵.

۱. الغیبة، نعمانی، ص ۳۰۲.

۳. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۲۶.

همراه هفتاد نفر از صالحان است که در بیرون شهر کوفه اتفاق می افتد.^۱ بدیهی است که نفس زکیه در برابر فساد موجود قیام می کند تا راه را برای امام (ع) هموار سازد. این امر گواه آن است که مردم کوفه یا به طور کلی عراق دست به قیام خواهند زد. اما این قیام در تحولات سیاسی چندان تأثیری نخواهد داشت. این مطلب در حدیثی از امام باقر (ع) پیدا است: «سفیانی و یارانش خروج می کنند و هدفشان نابودی آل محمد و شیعیان آنهاست، او گروهی را به کوفه اعزام می کند که جمعی از شیعیان آل محمد را می کشند و به دار می کشند. پس از این واقعه، پرچمی از خراسان وارد می شود و در بیرون کوفه اردو می زنند و مردی ضعیف از موالی با یارانش خروج می کند و در بیرون کوفه گرفتار می شود».^۲ این شورش هایی که مردم عراق برپا می کنند، حاکی از حس انتقام جویی در برابر حکومت ستمگر وقت است.

از این روایات برمی آید که عناصر ملی از صاحبان پرچم های سیاه خراسانی دعوت می کنند تا مردم عراق را از سلطه جابران نجات دهند. این پرچم ها با رهبری سیاسی خراسانی و فرماندهی نظامی شعیب بن صالح عازم عراق می شوند. در بعضی روایات آمده است: «جوانی بنی هاشمی که خالی بر دست راست دارد، با پرچم های سیاه به پیشوایی شعیب بن صالح از خراسان بیرون می آید و با اصحاب سفیانی می جنگد و آنها را درهم می شکند».^۳ ظاهراً یکی عوامل پیروزی پرچم های سیاه در مبارزه با سپاه سفیانی، پشتیبانی مردم عراق از آنهاست. در روایتی دیگر آمده است: «وقتی لشکر سفیانی در تعقیب اهل خراسان عازم کوفه می شود و خراسانیان به طلب مهدی برمی خیزند، او (جوان هاشمی) و همراهانش که پرچم های سیاه دارند، و فرمانده لشکرش شعیب بن صالح است، با سفیانی در دروازه اصطخر روبه رو می شوند، بین آنها جنگ بزرگی روی می دهد که پیروزی نصیب پرچم های

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۴.

۱. روضة الواعظین، ص ۲۶۲.

۳. الفتن، ص ۱۸۹.

سیاه می‌شود، در این هنگام، مردم خواهان مهدی (ع) می‌شوند و او را می‌جویند».^۱

با توجه به این شرایط، طبیعی است که مردم هوادار پرچم‌داران خراسانی باشند. چون سلطه سفیانی نتیجه‌ای جز قتل و ویرانی و آوارگی برای مردم عراق نخواهد داشت. روایت تاریخی می‌گوید: «سفیانی وارد کوفه می‌شود و سه روز اسیر می‌گیرد و شصت هزار نفر را به قتل می‌رساند».^۲

هنگام ورود پرچم‌های سیاه به عراق، آرامش موقتی حاصل می‌شود اما با شورش‌ها و هرج و مرج‌هایی که گروه‌های شکست خورده سفیانی برپا می‌کنند، این آرامش از بین می‌رود. بعد از مدتی که روایات دقیقاً زمان آن را تعیین نکرده است، مهدی (ع) در مکه ظهور می‌کند و این پرچم‌ها بنا به نقل بعضی روایات برای بیعت با ایشان به حرکت درمی‌آید: «پرچم‌های سیاه برای بیعت با مهدی به راه می‌افتند».^۳

ما در این جا بیش از این به کارهای امام در مدینه و مکه و جنگ اهواز نمی‌پردازیم. چون در مبحث مربوط به حجاز به آن خواهیم پرداخت، ولی به اختصار می‌گوییم که امام پس از سروسامان دادن اوضاع، وارد عراق می‌شود و در بیرون کوفه اردو می‌زند. امام باقر (ع) فرموده است که امام در هفت برج نورانی اقامت خواهد کرد که شاید تعبیری از وسایل نقلیه آن زمان باشد: «قائم (ع) در روز زلزله (انقلاب) با هفت برج نورانی وارد می‌شود و کسی نمی‌داند در کدام یک از آنهاست تا این که وارد کوفه می‌شود».^۴

در این روایت به سریه‌هایی که امام هنگام ورود به کوفه می‌فرستد، اشاره شده است. این امر حاکی از عدم ثبات اوضاع است، از این رو امام ابتدا به سامان دادن به وضع داخلی عراق می‌پردازد و تا مرکز حرکت او به نقاط مختلف دنیا باشد.

۱. کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، ج ۱۴، ص ۵۸۸.

۲. معجم احادیث امام مهدی (عج)، ج ۱، ص ۴۰۰.

۳. الفتن، ص ۱۸۷.

۴. تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۴۳.

بنابر برخی روایات هنگام ورود امام به عراق، سه جریان سیاسی در این کشور دست اندرکارند. امام باقر (ع) می‌فرماید: «او (مهدی) وارد کوفه می‌شود. در آن زمان سه پرچم در عراق خواهد بود که به تزلزل می‌افتند و همه به فرمان او در می‌آیند».^۱

شاید بتوان گفت این جریانات سیاسی، بازمانده گروه‌های حاکم گذشته باشند که پنهانی در عراق و دور از چشم صاحبان پرچم‌های سیاه فعالیت می‌کنند و امام به پاکسازی عراق از این عناصر می‌پردازد. چون اینان به معجزاتی که امام از مکه تا کوفه ارائه کرده است ایمان نمی‌آورند، بنابراین، تنها راه چاره از میان برداشتن آنهاست. امام باقر (ع) می‌فرماید: «قائم به حکومت و قضاوتی نو می‌پردازد که بر عرب بسیار گران خواهد بود، کار او با قدرت شمشیر پیش خواهد رفت، او از کسی طلب توبه نمی‌کند و در راه خدا از سرزنش کسی هراس ندارد».^۲

امام چنان این حملات را ادامه می‌دهد که بعضی در نسب او تردید می‌کنند و می‌گویند: «اگر او از اولاد فاطمه (س) باشد، بر مردم رحم می‌آورد».

امام صادق (ع) می‌فرماید: «قائم می‌آید تا به بازار می‌رسد، مردی از اولاد پدرش می‌گوید: تو مردم را همچون گوسفندان می‌رمانی، آیا این کار به سنت پیامبر است یا چیز دیگر؟ امام صادق (ع) چنین ادامه می‌دهد: در میان آن مردم کسی از آن مرد نیرومندتر نیست، (وقتی او به امام اعتراض می‌کند) یکی از موالی به مقابله او برمی‌خیزد و می‌گوید: ساکت باش و گرنه گردنت را می‌زنم، در این هنگام حضرت قائم (ع) عهدنامه‌ای از پیامبر بیرون می‌آورد و به آنها نشان می‌دهد».^۳

پس از آن، اوضاع مملکت آرام می‌شود و در پرتو این آرامش، نور تمدنی نو، تأییدن آغاز می‌کند.

۱. کشف الغمّة فی معرفة الائمة، ج ۳، ص ۲۶۱.

۲. تفسیر القرآن العظیم، ابو حمزة ثمالی، ص ۸۳.

۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۷.

حجاز

روایات تاریخی نشان می‌دهد که در زمان ظهور، ساختار سیاسی حاکم در این سرزمین مبتنی بر نظام قبیله‌ای و خاندان واحد است. بدیهی است چنین حکومتی به محض بروز اختلاف در میان اعضای قبیله‌ای و خاندان حاکم، با خطر سقوط و فروپاشی مواجه خواهد بود. بعضی احادیث به بحران سیاسی که در حجاز و در پی قتل یکی از پادشاهان ایجاد می‌شود، اشاره کرده‌اند: «پس از مرگ عبدالله، مردم بر امارت کسی توافق نمی‌کنند و این‌کار بدون صاحب‌الامر شما سامان نمی‌یابد و حکومت‌های طولانی جای خود را به حکومت‌های کوتاه‌مدت چندماهه و چند روزه می‌دهد».^۱

با سربرآوردن تعصبات قبیله‌ای، حکومت حجاز متزلزل و کشت و کشتار میان افراد خاندان حاکم آغاز می‌شود. روایات می‌گویند: «یکی از نشانه‌های فرج، حوادثی است که بین مکه و مدینه روی می‌دهد، پرسیدم: چه حادثه‌ای؟ فرمود: تعصب و اختلافی که میان مکه و مدینه برپا می‌شود و پسر فلانی پانزده نفر از فرزندان فلان را می‌کشد».^۲

این اوضاع، موجب عدم ثبات سیاسی در حجاز می‌گردد و زمینه را برای ظهور امام فراهم می‌کند، در این زمان امام در مدینه ظهور می‌کند و مردم آماده ظهور می‌شوند، به‌ویژه آن‌که درگیری‌های سیاسی، انتظام اجتماعی و اقتصادی را از بین برده است.

موقعیت و شرایط استراتژیک مکه موجب می‌شود سپاه سفیانی برای آرام کردن اوضاع و تصرف حجاز روانه شود. بعضی از روایات می‌گویند: «سفیانی به کسی که پس از جنگی خونین با کوفیان آن‌جا را تصرف کرده است نامه‌ای می‌نویسد و به او فرمان می‌دهد که به سمت حجاز برود. او به مدینه می‌آید و شمشیر در میان قریشیان می‌نهد و چهارصد نفر از آنان و انصار را می‌کشد و شکم زنان را می‌درد و نوزادان را می‌کشد و مردی قریشی و خواهرش را که فاطمه نام دارد نیز به قتل می‌رساند».

۲. مسند الامام الرضا (ع)، ج ۱، ص ۲۲۷.

۱. الفیبة، طوسی، ص ۴۴۷.

در این روایت چند نکته به دست می آید:

۱. مأموریت پرچم‌های سپاه خراسانیان، هموارکردن راه ورود سپاه سفیانی به مدینه است و گواه این مطلب آن است که بین صاحبان این پرچم‌ها و سپاه سفیانی در عراق جنگی شدید صورت نمی‌گیرد.

بله جنگی صورت می‌گیرد و پرچم‌های سپاه بر سپاه سفیانی پیروز می‌شوند. این را می‌توان از قتل و ویرانی‌هایی که سپاه سفیانی به تلافی این شکست بر سر مردم مدینه و به‌خصوص بنی‌هاشم می‌آورد، دریافت. بنابر برخی روایات: «سفیانی لشکری را به مدینه می‌فرستد و دستور می‌دهد همه افراد بنی‌هاشم، حتی زنان حامله را بکشند. این به خاطر انتقال از مرد هاشمی است که با یارانش از مشرق قیام کرده است».^۱

۲. آن برادر و خواهری که محمد و فاطمه نام دارند و لشکر سفیانی آن‌ها را در مدینه می‌کشند و به دار می‌زنند، افراد برجسته‌ای هستند که ظاهراً این محمد مردی انقلابی و زمینه‌ساز قیام امام (ع) در مدینه است یا دست‌کم، مردم را به این کار فرامی‌خواند.

در هر حال لشکر سفیانی بعد از قتل و ویرانی در مدینه، بر آن مسلط می‌شوند و امام به شیوه خروج موسی (ع) با بیم و احتیاط از مدینه خارج می‌شود. روایت می‌گوید: «سفیانی گروهی را به مدینه می‌فرستد. آن‌ها مردی را در مدینه می‌کشند و مهدی (ع) با حمایت الهی از مدینه می‌رود... سپاه سفیانی در تعقیب آن دو مرد از مدینه بیرون می‌آید و مهدی (ع) سنت موسی (ع) با بیم و احتیاط از مدینه می‌رود و به مکه درمی‌آید».^۲

امام در مکه ظهور می‌کند و دعوت مردم را به رسالت خویش یعنی احیای رسالت جدش، پیامبر (ص) پیش می‌گیرد، سفیانی گروهی را به مکه اعزام می‌کند، امام (ع) از فرورفتن قریب‌الوقوع سپاه سفیانی در بیداء به یارانش بشارت می‌دهد. این حادثه روی می‌دهد. تبلیغات امام (ع) از کنار کعبه آغاز

۲. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۳.

۱. الفتن، ص ۲۰۱.

می‌شود و ایشان اولین بیانیه خود را صادر می‌کند. در آن بیانیه آمده است:

«ای مردم، هرکس بخواهد درباره خدا با من احتجاج کند، من نزدیک‌ترین مردم به خدا هستم.»

«ای مردم، هرکس بخواهد درباره آدم با من احتجاج کند، من نزدیک‌ترین کس به آدم هستم.»

«ای مردم، هرکس بخواهد درباره نوح با من احتجاج کند، من نزدیک‌ترین کس به نوحم.»

«ای مردم، هرکس بخواهد با من درباره ابراهیم حاجه کند، من نزدیک‌ترین کس به ابراهیم هستم.»

«ای مردم، هرکس بخواهد با من درباره موسی احتجاج کند، من اولی‌ترین کس به موسی‌ام.»

«ای مردم، هرکس بخواهد با من درباره عیسی حاجه کند، من اولی‌ترین کس به عیسی‌ام.»

«ای مردم، هرکس بخواهد با من درباره محمد (ص) احتجاج کند، من اولی‌ترین کس به محمد هستم.»

«ای مردم، هرکس بخواهد با من درباره قرآن احتجاج کند، من اولی‌ترین مردم به کتاب خدایم.»

پس صدای الله اکبر بر می‌خیزد و صدای بلال بلند می‌شود: ^۳ «الله اکبر، اشهد ان لا اله الا الله... الخ» و لشکر سفیانی به زمین فرومی‌رود. بکره از پدرش نقل کرده که ام سلمه گفت: پیامبر (ص) فرمود: «مردی به خانه خدا پناه می‌برد، لشکری به سوی او می‌فرستند، چون به بیداء مدینه می‌رسند، در زمین فرو می‌روند.»

زمخشری در تفسیر آیه شریفه «وَلَوْ تَرَىٰ اِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَاُخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ»^۱ به نقل از ابن عباس می‌گوید: این آیه درباره فرورفتن در بیداء نازل شده است و روایات متعددی در این باره از شیعه و سنی نقل شده است.

بعد از آنکه کار سفیانی در عراق و حجاز به پایان می‌رسد و از لشکریان او تنها گروهی شکست خورده که توان ابراز وجود ندارند بر جای می‌ماند، امام حجاز را آزاد می‌کند و وارد مدینه می‌شود و اوضاع داخلی را سامان می‌بخشد و پس از آن به سایر مناطق می‌پردازد. بنا به قولی امام عازم جنوب ایران می‌شود و بعد از جنگ‌هایی پراکنده، وارد عراق می‌گردد و اوضاع عراق، ایران و حجاز را آرام می‌کند. سپس به تجهیز و اعزام لشکریان خود به مناطق دیگر دنیا می‌پردازد، همزمان با این تحولات، سفیانی به شام بازمی‌گردد تا قوای خود را گرد آورد.

فلسطین

پس از آنکه اوضاع سیاسی در ایران، عراق و حجاز سامان می‌یابد و مردم به اطاعت امام (ع) درمی‌آیند، امام کوفه را مرکز اعزام لشکر به دیگر نواحی عالم می‌کند. گروه بازمانده سپاه سفیانی در شام گرد می‌آیند و نیروهای خسته و فرسوده از جنگ جهانی که قبل از ظهور وقوع یافته است، به لشکریان سفیانی می‌پیوندند. لشکر سفیانی در طلایه و قوای حکومت‌های منطقه، به خصوص فلسطین که قبل از ظهور مرکز بحران سیاسی خاورمیانه است، به عنوان نیروهای زرهی صف می‌کشند. این نیروها در مناطق شمالی عراق به فتنه‌انگیزی و آشوب می‌پردازند. مهدی (ع) لشکریان خود را برای مقابله با آنها آماده می‌کند و در مرج عذراء اردو می‌زند. شاید قیام مردی در سرزمین شام موجب شکست و عقب‌نشینی سفیانی به فلسطین شده باشد تا لشکریان خود را برای جنگ بزرگ فتح قدس و مقابله با امام آماده کند. روایات می‌گویند: امام در مرج عذراء، که یکی از قرای دمشق است، اردو می‌زند. در همین زمان سفیانی نیز در رمله است. امام باقر می‌فرماید: «مهدی و یارانش به مرج عذراء می‌آیند و جمع فراوانی به او می‌پیوندند، سفیانی در همان وقت در رمله است، سرانجام دو طرف با هم روبه‌رو می‌شوند، آن روز موفقیت نصیب نیک‌مردان می‌شود. عده‌ای که با سفیانی بوده‌اند، به شیعیان آل محمد می‌پیوندند و گروهی از شیعیان آل محمد به سفیانی می‌گروند، اینان شیعیان سفیانی هستند و به او می‌پیوندند و هر گروه

به زیر پرچم خود درمی آیند و آن روز، روز فتح نیک مردان است.^۱

امام برای اتمام حجت با لشکر سفیانی می کوشد باب گفت و گو را با آنها بگشاید تا شاید عده ای هدایت شوند و در صفوف آنها تزلزل افتد. بنابراین، سفیانی را به مذاکره دعوت می کند. ابن حمّاد می گوید: در پی دعوت امام از سفیانی، او به مذاکره با امام تن می دهد و کار را به امام وامی گذارد و با او بیعت می کند، اما وقتی نزد یارانش باز می گردد، سگی او را پشیمان می کند، او هم عهد و بیعت خود را زیر پا می گذارد و سپاهیان خود را برای جنگ با امام تجهیز می کند. جنگ درمی گیرد و امام، سفیانی و رومیان را درهم می شکند.^۲

در بخش پایانی این حدیث، عبارت «خداوند رومیان را به دست او درهم می شکند» اشاره به رومیان و یهودیانی است که به لشکر سفیانی پیوسته اند تا با لشکر امام که از جزیره و بلاد شام آمده اند بجنگند.

جنگ اصلی میان مسلمین و گروه های کافر روم و یهود روی می دهد، در حدیثی که مسلم، ترمذی و احمد بن حنبل از رسول خدا (ص) روایت کرده اند، آمده است: «قبل از آنکه مسلمانان با یهودیان بجنگند و آنها را از بین ببرند، قیامت برپا نخواهد شد».^۳

این جنگ ادامه می یابد و سرانجام مسلمین پیروز می شوند و بیت المقدس را فتح می کنند و وعده الهی تحقق می یابد که: «و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسیدن فی الارض مرتین و لتعلنن علواً کبیراً * فاذا جاء و عدا اولیها بعثنا علیکم عباداً لنا اولی بأس شدید فجاؤا خلال الدیار و کان و عدا مفعولاً * ثم رددنا لکم الکرّة علیهم و امددناکم بأموال و بنین و جعلناکم اکثر نفیراً * ان احسنتم احسنتم لانفسیکم و ان اساتم فلها فاذا جاء و عدا الآخرة لیسوا و جوهکم و لیدخلوا المسجد كما دخلوه اول مرّة و لیتبروا ما علوا تشیراً»^۴، (در تورات مقرر کردیم که شما بنی اسرائیل دوبار در زمین فساد و خونریزی خواهید کرد و سخت سرکشی می کنید. چون وقت انتقام اول فرارسید، بندگان جنگاور و

۲. الفتن، ص ۲۱۸.

۴. اسراء، ۴-۷.

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۶.

۳. مسند احمد، ج ۲، ص ۴۱۷.

نیرومند خود را علیه شما برانگیختیم تا جایی که درون خانه‌هایتان را در جست‌وجوی شما می‌کاوند، این وعده حتمی الهی است. آن‌گاه شما را بر آن‌ها مسلط کردیم و به مال و فرزندان متنعم گردانیدیم و بر نفرات شما افزودیم. اگر نیکی کنید، به خودتان باز می‌گردد و اگر بدی پیشه کنید نیز به خودتان بدی می‌کنید. آن‌گاه که وعده انتقام دوم فرا رسد، آثار بیچارگی و ترس بر چهره‌تان ظاهر گردد و آنان چون نخستین بار فاتحانه به مسجدالقصی درمی‌آیند و شما را به سختی می‌کشند).

عیاشی در تفسیرش به نقل از حمران، از امام باقر (ع) روایت کرد، که وقتی آیه «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَاداً لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ» را خواند، فرمود: «این بنده همان قائم ماست و جنگاوران و قدرتمندان نیز یاران او هستند».^۱

در این جنگ امام قدس را آزاد می‌کند و قبله اول مسلمین به صاحبان اصلی‌اش برمی‌گردد و زمین که امروزه پر از ظلم و ستم است، پر از عدل و داد می‌شود.

ماشین کفر و نفاق در این جا متوقف نمی‌شود بلکه دولت‌های بزرگ که حامی سفیانی بوده‌اند، مجدداً برای از میان برداشتن مسلمین به تجهیز و تجدید قوا می‌پردازند.

ظاهراً عیسی (ع) بعد از آزادی قدس از آسمان نازل می‌شود. چون روایات از نقش او در این جنگ ذکری به میان نیاورده است، بلکه نقش او بعد از این جنگ و با نزول از آسمان و نمازگزاران پشت سر امام (ع) تثبیت شده است. روایت می‌گوید: «چون روز جمعه برسد و نماز برپا شود، عیسی بن مریم (ع) از آسمان نازل می‌شود، دو لباس سرخ بر تن دارد، گویا از سرش روغن می‌چکد. او مردی است خوش اندام و خوش سیما، بیش از همه به ابراهیم (ع) شبیه است. مهدی به استقبالش می‌آید و به او خوش آمد می‌گوید و مژده پیروزی می‌دهد و خطاب به عیسی (ع) می‌گوید: ای روح‌الله، پیش بایست و با مردم نماز بگذار. عیسی (ع) می‌گوید: ای فرزند رسول خدا (ص) امامت نماز از آن توست».^۲

۲. مجمع‌النورین، ص ۳۳۸.

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۱۳۸.

از این زمان نقش عیسی (ع) در ارتباط با ملل غربی که تحت حکومت‌های مسیحی درهم شکسته‌اند و از عقاید دینی چیزی نمی‌دانند، آغاز می‌شود. عیسی (ع) به میانجی‌گری بین ملل غربی و مسلمین می‌پردازد، در کتاب خدا آمده است: «و إن من اهل الكتاب إلا لیؤمننَّ به قبل موتہ و یوم القیامة یکون علیهم شهیداً»، (همه اهل کتاب قبل از مرگش به او (عیسی) ایمان خواهند آورد و او در قیامت گواه آنان خواهد بود).

امام باقر (ع) می‌فرماید: «همه پیروان آیین یهود و نصارا، قبل از مرگ عیسی به او ایمان خواهند آورد و او پشت سر مهدی (ع) نماز خواهد خواند».^۱ و به میانجی‌گری می‌پردازد. از این رو پیامبر (ص) فرموده است: «بین شما و رومیان چهار آتش‌بس و متارکه جنگ خواهد بود که آخرین متارکه به همت مردی از خاندان هرقل خواهد بود و سال‌ها دوام خواهد یافت». مردی از عبدالقیس به نام مستورد بن غیلان پرسید: آن روز امام مردم چه کسی خواهد بود؟ پیامبر فرمود: «مهدی از فرزندان من».^۲

اما این صلح و آتش‌بس به سرعت نقض می‌شود و جنگ‌های بی‌بخش دیگری آغاز می‌گردد.

خدیفه بن یمان از رسول خدا (ص) نقل می‌کند که فرمود: «یکون بینکم و بین بنی‌الأصفر هدنة فیغدرون بکم فی حمل امرأة یأتون فی غایتین، غایة فی البر و البحر و کلّ غایة اثنا عشر الفاً فینزلون بین یافا و عکا فیحرق صاحب مملکتهم سفنهم و یقول لأصحابه: قاتلوا عن بلادکم فیلتحم القتال و یمد الاجناد بعضهم بعضاً حتی یمدکم من بحضرموت الیمن فیومئذ یطعن فیهم الرحمن برُمحه و یضرب فیهم بسیفه و یرمی فیهم بنبله و یکون منه فیهم الذبحُ الاعظم»^۳، (بین شما و رومیان متارکه واقع خواهد شد اما آن‌ها به فرماندهی زنی شما را فریب می‌دهند و با دو گروه دوازده هزار نفری، یکی در خشکی و دیگری در دریا به مقابله شما می‌آیند و بین یافا و عکا اردو می‌زنند، پادشاه آنان کشتی‌هایشان را می‌سوزاند و

۱. تفسیر القرآن العظیم، ابوحمزة ثمالی، ص ۱۵۱.

۲. الفتن، ص ۳۰۶.

۳. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۰.

به سپاهیان می‌گوید: از سرزمین خود دفاع کنید، جنگ درمی‌گیرد سربازان یکدیگر را یاری می‌کنند تا این‌که مردم حضرموت یمن به یاری شما می‌آیند، خداوند در آن روز آنان را هدف تیر می‌سازد و با شمشیر می‌کشد و کشتار بزرگی رخ می‌دهد).

در این هنگام امام (ع) پیروز می‌شود و ملت‌ها از آزادی و کرامت و عدل و قسط بهره‌مند می‌شوند و این امر با قیام گروه‌های ملحد و منافق در گوشه و کنار دنیا منافات ندارد، چون این‌گونه تحرکات به سرعت سرکوب می‌شود و وعده الهی تحقق می‌یابد که: (او) زمین را همان‌طور که از ظلم و جور پر شده باشد از قسط و عدل پر می‌کند.

پس از آن عیسی دعوت حق را لبیک می‌گوید و از دنیا می‌رود. امام بر او نماز می‌خواند و او را در کنار مادرش مریم (س) در قدس به خاک می‌سپارد. آن‌گاه امام با لشکریان خود روانه مبارزه‌ای جدید در ابعاد اجتماعی و اقتصادی می‌پردازد تا آرزوی پیامبران و شعارهایشان را تحقق بخشند، یعنی شعار الله اکبر را در تمام عالم طنین‌انداز می‌کنند. لازم به ذکر است که در مناطقی از جمله یمن و مصر شورش‌هایی مانند انقلاب مرد یمنی برپا می‌شود که همگی در برابر امام تسلیم می‌شوند.

فصل یازدهم

ویژگی‌های حکومت اسلامی امام مهدی (عج)

مقدمه

حکومت‌های متعددی در پی هم در دنیا ظهور کرده‌اند که از نظر شیوه و اهداف با هم متفاوت بوده‌اند و هر کدام متناسب با ادعاهای خود یعنی تأمین آزادی و امنیت و ثبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کوشیده‌اند و تجربه‌های شکست خورده گذشته را بر جوامع بشری تحمیل کرده‌اند و برای تداوم حکومت از به‌کارگیری انواع ابزار سرکوب و شکنجه علیه محرومان و مستضعفان کوتاهی نکرده‌اند، این طبقات رنج کشیده همواره در معرض آزمایش این سیاست‌ها بوده‌اند.

این شیوه حاکمیت تا روزی که وعده خداوند برای استقرار کامل نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تحقق یابد، ادامه خواهد داشت. خداوند می‌فرماید: «هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کُلّه و لو کره المشرکون»^۱، (اوست که پیامبرش را با دین حق و هدایت فرستاد تا دین او را بر همه ادیان برتری دهد، هر چند مشرکان را خوش نیاید).

امیرالمؤمنین (ع) درباره این آیه می‌فرماید: «قسم به خدایی که جانم در دست اوست، هیچ قوم و طایفه‌ای نخواهد ماند مگر این‌که شعار اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله در میان آن‌ها شنیده می‌شود»^۲.

امام زین‌العابدین (ع) می‌فرماید: «خداوند در زمان قیام قائم (ع) اسلام را بر همه ادیان غلبه خواهد داد»^۳.

۲. ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۳، ص ۲۴۰.

۱. التوبه، ۳۳؛ الصف، ۹.

۳. همان‌جا.

امام صادق (ع) می‌فرماید: «تفسیر این آیه تا قیام قائم (ع) ممکن نیست، وقتی او قیام کند، هیچ مشرکی نخواهد بود که از قیام او خشنود باشد و هر کافری زنده باشد، کشته خواهد شد».^۱

در آن روز بنا به تعبیر پیامبر اکرم مردم، همچون زنبورهایی که به گرد شاه خود جمع می‌شوند، به رهبر و پیشوای خود خواهند گروید: «امتش همچون زنبورهای عسل که به شاه خود می‌پردازند به او می‌گروند، او زمین را که از ظلم و جور پر شده، از عدل و داد پر خواهد کرد».^۲ او قطعاً خواهد آمد.

در این فصل برآنیم که اوضاع کلی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه امام مهدی (ع) را بررسی کنیم، و برای این کار از روایاتی که بیانگر پیشرفت‌های علمی آن روزگار باشد سود خواهیم جست.

اوضاع سیاسی در حکومت امام (عج)

خداوند می‌فرماید: «وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا...».^۳ و جای دیگر می‌فرماید: «و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر أن الأرض يرثها عبادي الصالحون»^۴ و: «هو الذي ارسل رسوله بالهدى و دین الحق لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لُو كَرَهُ الْمُشْرِكُونَ».^۵

این آیات به جهانی بودن اسلام و تحقق احکام و عینیت یافتن آن و غلبه اسلام بر همه ادیان و آیین‌ها و شرایع گذشته و حال اشاره دارند. بعضی روایات نشان می‌دهد، این امور فقط در زمان امام مهدی (عج) که عهده‌دار نابودی مشرکان است، محقق خواهد شد.

امام باقر (ع) درباره این آیه «و قاتلو المشركين كافةً كما يقاتلونكم كافةً»،

۱. همان، ج ۳، ص ۳۳۹.

۲. الفتن، ص ۲۲۲.

۳. النور، ۵۵.

۴. الانبياء، ۱۰۵.

۵. التوبة، ۳۳؛ الصف، ۹.

(همگی با مشرکان بجنگید، همان‌گونه که آن‌ها متفقاً علیه شما می‌جنگند)، فرموده است: «هنوز این آیه قابل تفسیر نیست تا قائم ما قیام کند و هر کس او را درک کند تاویل و تفسیر این آیه را درخواهد یافت و دین محمد (ص) شرق و غرب عالم را فرا می‌گیرد و یک نفر مشرک در روی زمین باقی نماند».^۱

امام صادق (ع) درباره آیه «و لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً»، (هر کس در آسمان‌ها و زمین است، خواه ناخواه به اطاعت او درمی‌آیند) فرمود: «وقتی قائم قیام کند، هیچ سرزمینی نخواهد ماند که در آن بانگ لا اله الا الله و محمد رسول الله شنیده نشود».^۲

پس رهبری معصوم بر شرق و غرب و شمال و جنوب زمین حاکم می‌شود. آسمان درهای خود را می‌گشاید و زمین گنج‌های به ودیعت سپرده شده درون خود را بیرون می‌آورد و آرزوی پیامبران تحقق می‌یابد و خورشید اسلام با همه وجود، درخشش آغاز می‌کند.

بدیهی است این امر زمانی تحقق خواهد یافت که امام (عج) و یارانش با حملات خونین که از لحظه ظهور تا زمان استقرار آرامش و امنیت و سلطه بر شرق و غرب ادامه خواهد یافت، زمین را از لوٹ وجود مشرکان و اعوان و انصار آنان پاک کنند. در چنین اوضاعی است که همه جوامع از امنیت و آرامش برخوردار می‌شوند و امام با بهره‌مندی از حمایت الهی، وسایل و امکانات مختلفی را به کار می‌گیرد تا وعده الهی تحقق یابد. اما درباره شکل حکومت امام (ع) باید گفت خبر دادن از آن بر کیفیت و نحوه حکومت مقدم است، چون شیوه و ابزار حکومت در زمان‌های مختلف تفاوت دارد.

بله، دنیا از رهبری معصوم بهره‌مند خواهد شد. درباره تشکیلات این رهبری، اعم از شیوه کار و قانون‌گذاری، اجرا، دستگاه قضایی و سازمان نظامی خبرهایی در دست است، اما نمی‌توان آن‌ها را در یک شکل و قالب معین، محدود کرد. زیرا چنین چیزی با واقعیت‌های عصر ظهور سازگار نخواهد بود، به خصوص که

۱. ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۲۳۹.

۲. التفسیر الصافی، ج ۱، ص ۳۵۳.

این روایات حاوی اشارات کلی است و از حدّ رمز و نماد فراتر نمی‌رود.

ویژگی‌های اجتماعی عصر ظهور

بعضی روایات اوضاع اجتماعی را در حکومت امام مهدی (عج) به بهشت موعود تشبیه کرده‌اند که زمین و ساکنانش از مواهب آن برخوردار می‌شوند. یکی از صفات امام که شیعه و سنی مکرراً بیان کرده‌اند، این است که: «یملأ الارض قسطاً و عدلاً»، یعنی قسط و عدل از مهم‌ترین صفات جامعه امن به شمار می‌رود.

ابوسعید خدری روایت کرده که پیامبر (ص) فرمود: «امت من در زمان مهدی از نعمت‌هایی برخوردار خواهند شد که تا آن زمان هرگز به خود ندیده‌اند». ^۱ و کار به جایی می‌رسد که زن در خانه خود «براساس کتاب خدا و سنت رسول‌الله (ص) حکم می‌کند». ^۲

کار به این جا ختم نمی‌شود بلکه به جایی می‌رسد که گوسفند در کنار گری می‌چرد. این امر توصیفی از بهشت الهی است که از آسمان و در زمان رهبری مردی از آل محمد (ع) به زمینیان وعده داده شده است.

شاید پرسید با وجود تشکیلات پیچیده و روابط اجتماعی موجود در جوامع امروزی، آن توصیفات چگونه تحقق خواهد یافت؟ مضافاً این که کسی جز خداوند از زمان ظهور امام (ع) آگاه نیست.

برای جواب این سؤال باید به هماهنگی موجود میان اجتماع و انسان که ماده اولیه تشکیل اجتماع است توجه داشته باشیم. من اعتقاد ندارم امروزه کسی موافق این باشد که یک نظام حکومتی در خدمت گروهی معدود باشد و بقیه به عنوان خدمت‌گزاران آن بسیج شوند. چنین چیزی، صرف‌نظر از اعتقاد و مذهب برای هر انسانی، تنفرانگیز است. این راز عدم ثبات در سطوح مختلف اجتماعی و تلاش برای نابودی ساختارهای فعلی و بناکردن نظام اجتماعی نو بر ویرانه آن‌ها می‌توان دریافت. اما گروه‌های حاکم، گوش شنیدن این خواسته‌ها را ندارند،

۲. الغیبة، نعمانی، ص ۲۳۹.

۱. الفتن، ص ۲۲۳.

حتی اگر تمام مردم تحت امر آنان چنین درخواستی داشته باشند، با آن مخالفت می‌کنند. در نتیجه کار به مبارزه همه جانبه بین طبقه حاکم و مردم می‌کشد و چون ابزار قدرت در دست حاکمان است، آرمان‌های مردم تحقق نمی‌یابد و حکومت با انواع ظلم و شکنجه به مقابله مردم برمی‌خیزد.

اما در زمان ظهور، اراده الهی به حمایت محکومان و مستضعفان می‌آید و همه به دور امامی که برای این مأموریت آماده شده گرد می‌آیند. او احیاگر اسلام است و غبار فراموشی را از تعلیمات آن می‌زداید و به دین، زندگی دوباره می‌بخشد و احکام آن را در تمام عالم به اجرا درمی‌آورد تا آن‌که همه آسمانیان و زمینیان به رهبری او تن می‌دهند. حدیث شریف می‌فرماید: «ساکنان زمین و آسمان او را دوست دارند». امام باقر (ع) می‌فرماید: «وقتی قائم اهل بیت (ع) قیام کند، همه چیز را به تساوی تقسیم و در بین رعیت به عدالت رفتار می‌کند».^۱

وقتی شعار عدالت در جامعه‌ای که زندگی در آن مُرده است فراگیر شود، جامعه از زندگی مطلوب و سعادت‌مندان‌های بهره‌مند خواهد شد و روابط اجتماعی بر اساس عدالت و برادری و حذف جور و ستم شکل می‌گیرد، در این باب، امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «عدل، مایه حیات و ستم موجب نابودی است»^۲ و امام کاظم نیز در تفسیر آیه شریفه «يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» می‌فرماید: «منظور از زنده کردن زمین، بارش باران نیست، بلکه خداوند مردانی را برمی‌انگیزد تا عدالت را زنده کنند و با احیای عدالت، زمین جان دوباره می‌گیرد».^۳

اوضاع اقتصادی در حکومت امام (عج)

یکی از مشکلات اساسی که امروزه گریبانگیر دولت‌هاست و میلیون‌ها نفر از آن

۱. همان، ص ۳۲۷.

۲. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۱، ص ۳۱۸.

۳. میزان الحکمة، ج ۳، ص ۱۸۳۹.

رنج می‌برند تحقق تئوری اقتصادی توانمندی است که بتواند مشکلات اقتصادی ملت‌ها و دولت‌ها را حل و فصل کند و رفاه مردم را تأمین نماید. جریان‌های فکری و سیاسی در تعریف مشکل اقتصادی اختلاف دارند و همین امر موجب تفاوت در نظام اقتصادی حکومت‌ها شده است و هر کدام شیوه اقتصادی خاصی پیش می‌گیرند.

یعنی نظام سرمایه‌داری می‌گوید: مشکل اصلی بر سر راه اقتصاد، این است که همگام با افزایش جمعیت کره زمین، منابع طبیعی رو به کاهش و نقصان دارد و همین امر موجب بحران‌های اقتصادی می‌شود.

مارکسیسم می‌گوید: مشکل اساسی اقتصاد جهانی، شیوه نادرست توزیع منابع ثروت است که از تناقض بین شکل تولید و شیوه توزیع ناشی شده است. اما اسلام تصریح کرده که این دو مشکل اساسی در صورت عدم دخالت انسان قابل حل است چون او خود اساس پیدایش این بحران‌ها بوده و هست. به همین خاطر در قرآن آمده است: «اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَاَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَآءً فَاَخْرَجَ بِهٖ مِنَ الثَّمَرٰتِ رِزْقًا لَّكُمْ وَاَسَخَّرَ لَكُمْ الْفَلَکَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِاَمْرِهِ وَاَسَخَّرَ لَكُمْ الْاَنْهَارَ * وَاَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَآئِبَیْنِ وَاَسَخَّرَ لَكُمْ الَّیْلَ وَالنَّهَارَ * وَاَتَاكُمْ مِنْ کُلِّ مَا سَأَلْتُوهُ وَاِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصَوْنَ اِنَّ الْاِنْسَانَ لَظَلُوْمٌ کَفَّارٌ»^۱، (خداست که آسمان‌ها و زمین را آفرید و آبی از آسمان فرو فرستاد و به واسطه آن محصولات را به عنوان روزی برای شما برآورد و کشتی را به فرمان خود مسخر ساخت تا در دریا به حرکت درآید و رودها را به تسخیر شما درآورد و خورشید و ماه را که در پی هم می‌آیند و نیز روز و شب را برای شما رام کرد و بسیاری از چیزهایی که می‌خواستید به شما عطا کرد و اگر بخواهید نعمت‌های خدا را به شمار درآورید نمی‌توانید. همانا انسان ستمکار و ناسپاس است).

این قدرت تسخیر الهی بر همه موجودات ارضی و سماوی جاری است اما انسان با ناسپاسی و ستم‌پیشگی با آن مقابله می‌کند، یعنی ظلم‌پیشگی او مانع

عدالت در توزیع است و کفر او مانع نزول برکات الهی می‌گردد. به عبارت دیگر، ظلم انسان در زندگی روزمره و کفران نعمت الهی دو عامل اساسی مشکلات اقتصادی در دنیا است.^۱

بنابراین انسان‌سازی، اساس ساختن جامعه و هدایت آن در مسیر امنیت و رفع مشکلاتی است که جامعه با آن مواجه است. این کار در عصر ظهور امام به طرزی شگفت‌انگیز تجلی و ظهور خواهد یافت.

البته زمانی این امر محقق می‌شود که امام این درخت خشک (ظلم و کفر) را که در دل انسان روئیده و مانع نزول خیرات و برکات می‌شود، از ریشه درآورد و بنای ظلم و بی‌عدالتی را ویران نماید. امام باقر (ع) می‌فرماید: «قائم بر اساس فرمانی مکتوب که در اختیار دارد، به قتل ستمگران می‌پردازد، در آن مکتوب آمده که به کشتار پردازد و از کسی توبه نپذیرد، وای بر کسی که با او مخالفت کند».^۲ کار به گونه‌ای خواهد بود که ترس و وحشت همانند آتشی که در هیزم می‌افتد، دل‌های مجرمان و ستمکاران را فرامی‌گیرد و نیازی به شناسایی آنان نیست چون از چهره‌هایشان شناخته می‌شوند، لذا امام صادق (ع) در تفسیر آیه «يُعْرِفُ الْمَجْرَمُونَ بِسِيَاهِمُ...»^۳ می‌فرماید: «خداوند مجرمان را می‌شناسد اما این آیه درباره قائم (ع) نازل شده یعنی مجرمان را از چهره‌شان می‌شناسد و با یارانش شمشیر در میان آنها می‌نهد».^۴

شاید بهترین تعبیر از امام صادق (ع) باشد که فرمود: «او به سنت رسول خدا رفتار خواهد کرد یعنی همان‌طور که پیامبر بنای جاهلیت را ویران کرد، او هم جاهلیت قبل از خود را نابود می‌کند و به اسلام حیات دوباره می‌بخشد».

روایات زیادی به نابودی فساد موجود به دست امام (ع) اشاره کرده‌اند که افراد و تشکیلات فاسد را شامل می‌شود، آن‌گاه کار انسان‌سازی آغاز می‌گردد تا او را به نفحة الهی برساند. انسان که مال خدا را همانند شتری که در میان گیاهان بهاری می‌افتد، می‌خورد، به جایی می‌رسد که وقتی منادی اعلام می‌کند: چه

۱. اقتصادنا، ص ۳۴۷.

۲. الغیبة، نعمانی، ص ۲۳۱.

۳. الرحمن، ۴۱.

۴. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۵۹.

کسی مال و پول می‌خواهد؟^۱، در حضور امام از گرفتن پول و مال خودداری می‌کند. در این زمان آسمان درهای خود را به روی مردم می‌گشاید و زمین گنج‌هایش را بیرون می‌ریزد. رسول خدا می‌فرماید: «امت من در زمان مهدی از نعمت‌هایی که هرگز به خود ندیده‌اند، بهره‌مند خواهند شد و آسمان نعمت‌هایش را نازل می‌کند و هر چه در زمین بکارند، به بار می‌نشیند و مال و ثروت انباشته می‌شود».^۲ «زمین پاره‌های جگرش را برای انسان بیرون می‌ریزد و کلید گنج‌های خود را تقدیم او می‌کند».^۳ از این رو پیامبر (ص) می‌فرماید: «شما را به مهدی امت خودم که در روزگار اختلاف و تفرقه برانگیخته می‌شود و زمین را که از ظلم و ستم پر شده، از عدل و داد می‌آکند، بشارت می‌دهم. ساکنان آسمان و زمین از او خوشنود می‌شوند و خداوند امت مرا چنان بی‌نیاز می‌گرداند که احدی به دیگری نیاز پیدا نمی‌کند».^۴ در چنین شرایطی، وعده الهی تحقق می‌یابد: «وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکننَّ لهم دینهم الذی ارتضیٰ لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم أمناً یعبدوننی لایشرکون بی شیئاً...».^۵ آن‌گاه مشکلات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی یکباره حل می‌شود و امت از ظهور معصوم و عنایات الهی بهره‌مند می‌گردد و از نیرنگ‌های شکست خورده مستکبران نجات می‌یابد.

بنابراین، ثبات و آرامش سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تنها با نابودی ظلم و پاک کردن زمین از پلیدی کفر و شرک تحقق خواهد یافت و این امر نیکوکاران را امیدوار می‌کند و آنان را به حرکت و تلاش در این راه وامی‌دارد.

پیشرفت علمی در عصر ظهور

روایات مربوط به عصر ظهور، حاکی از پیشرفت‌های علمی است که بشر تا امروز به خود ندیده است و گمان نمی‌رود در فاصله‌ای نزدیک از روزگار ما شاهد

۲. همان جا.

۱. الفتن، ص ۲۲۳.

۴. مسند احمد، ج ۳، ص ۵۲.

۳. میزان الحکمة، ج ۱، ص ۱۸۷.

۵. النور، ۵۵.

آن باشد. این چندان عجیب نیست، زیرا مردی که وعده حکومت جهانی او داده شده است، علومی در اختیار دارد که در پهنه گیتی جز او کسی از آن بهره‌مند نیست. به تصریح حدیث ثقلین که به تواتر در منابع شیعه و سنی نقل شده است، او همنشین قرآن است. پیامبر (ص) می‌فرماید: «من در بین شما دو وزنه سنگین می‌گذارم که یکی از آنها از دیگری بزرگ‌تر است؛ کتاب خدا، ریسمانی است که بین آسمان و زمین کشیده شده و دیگر اهل بیت، این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض به من بازگردند».^۱

ابن حجر به این مطلب اقرار کرده می‌گوید: «در احادیثی که بر تمسک به اهل بیت تصریح می‌کند به این امر اشاره شده که تمسک به آنان تا روز قیامت، انقطاع ندارد. چنان‌که کتاب خدا نیز این‌گونه است، از این رو ائمه اهل بیت مایه امنیت مردم روی زمین هستند».^۲

روایات دیگری نیز بر این حقیقت تصریح دارد. از ابی عبدالله (ع) روایت شده که فرمود: «علم بیست و هفت بخش است، تمام آنچه را پیامبران آورده‌اند، دو بخش بیشتر نیست و مردم بیش از دو بخش از علم را نمی‌دانند، وقتی قائم ما قیام کند، بیست و پنج بخش دیگر را می‌آورد و در میان مردم می‌پراکند و آن دو بخش را به آنها ضمیمه می‌کند و بدین ترتیب علم را به‌طور کامل رواج می‌دهد».^۳

این رموز معانی خاصی دارد که صاحب‌نظران آن را می‌فهمند، یعنی همه علوم که بشریت در گذشته و حال و آینده به آن دست یافته و می‌یابد، دو بخش از بیست و هفت بخش علم است، بنابراین وقتی انسان به همه این علوم دست یابد، وضع چگونه خواهد بود؟

در روایتی دیگر، یکی از اصحاب امام باقر (ع) می‌گوید: امام در آغاز سخن به من فرمود: «ذوالقرنین میان انتخاب دو ابر مخیر گردید و او ابری را که راهوار

۱. مسند احمد، ج ۳، ص ۱۴.

۲. الصواعق المحرقة علی اهل الرفض و الضلال و الزندقة، ص ۱۴۹.

۳. الخرائج و الجرائج، ج ۲، ص ۸۴۱.

بود برگزید و ابر سرکش برای صاحب شما (مهدی) ماند. گفتم: منظور از ابر سرکش چیست؟ فرمود: هر ابری که رعد و برق و صاعقه داشته باشد صاحب شما (مهدی) بر آن می‌نشیند و بر نردبان آسمان‌های هفت‌گانه بالا می‌رود.^۱ در روایتی دیگر آمده است: «ذوالقرنین نتوانست ابر دشوار را انتخاب کند چون خداوند آن را برای قائم (ع) ذخیره کرده است».

بنابراین، امام قادر خواهد بود آسمان‌ها را درنوردد و از این قدرت برای تحقق اهداف حکومت جهانی که خود پیشوای آن است، استفاده خواهد کرد. اما کار در این حد متوقف نمی‌ماند. امام صادق (ع) می‌فرماید: «وقتی کار به صاحب امر واگذار شود، خدای تبارک و تعالی تمام پستی و بلندی‌های زمین را برایش هموار می‌کند، به گونه‌ای که دنیا برای ایشان هم‌چون کف دست خواهد شد».^۲ این ویژگی‌ها، به امام امکان می‌دهد تا هر طور بخواهد در امور دنیا دخل و تصرف کند. روایات از این هم فراتر رفته است و برای یاران امام خصوصیتی ذکر کرده و آن‌ها را از علومی برخوردار می‌داند که درک آن‌ها با علم امروزی دشوار است. در این باب ابوجعفر (ع) می‌فرماید: «چنین می‌بینم که اصحاب قائم (ع) بر همه شرق و غرب احاطه دارند و همه چیز، حتی وحوش زمین و آسمان فرمانبردار و مطیع آن‌ها هستند».^۳

وقتی آسمان کلید درهای خود و زمین کلید گنج‌هایش را به مصلح موعود، مهدی (عج) سپرده باشد، چنین پیشرفت علمی عجیب نخواهد بود.

۱. بصائر الدرجات، ص ۱۳۱.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۸.

۳. الامامة و التبصرة من الحيرة، ص ۱۳۱.

فصل دوازدهم

شبهاتی دربارهٔ مصلح جهانی

مقدمه

در برابر نظریه مهدویت و اصلاح جهانی که در وجود امام مهدی (عج) تحقق می‌یابد، شبهاتی مطرح شده است و پایه‌گذاران این شبهه‌ها در تدوین و طرح آن در اذهان عامه مردم، روش‌های مختلفی پیش گرفته‌اند. در کشورهای عربی و اسلامی، مستشرقان و دست‌پروردگان نیمه روشنفکر آنان عهده‌دار این کار بوده‌اند و شبهات متعددی درباره اصالت مهدویت و مصداق حقیقی آن و کیفیت غیبت و ظهور امام طرح کرده‌اند.

ما در فصول پیشین در مواردی که مطلب ایجاب می‌کرد به شماری از این اشکالات و شبهات پاسخ دادیم. مثلاً در بحث نام پدر امام مهدی، در فصل سوم، اشکالاتی درباره این روایت که «او همانام من و پدرش همانام پدر من است» مطرح کردیم و به آنها جواب دادیم. هم‌چنین در باب اختلاف نظر در نام مادر امام و اشکالات دیگر بحث کردیم و پاسخ دادیم.

اما اشکالات دیگری درباره این نظریه و مصداق آن مانده است که لازم دیدیم فصلی خاص به آن اختصاص داده شود که در این فصل به آنها می‌پردازیم. این شبهات به شرح زیر است:

۱. نفی وصایت و نص در باب امامت و طرح شورا به جای آنکه این امر موجب نفی وجود امام دوازدهم آخرالزمان می‌شود.
۲. جدا کردن میان دو بخش نظریه مهدویت، یعنی مهدی منتظر و امام دوازدهم شیعه را دو فرد جدا می‌دانند.

۳. شبهه درباره امامت و رهبری امام مهدی در خُردسالی.

۴. شبهه درباره عمر طولانی امام.

۵. شبهه‌ای که مهدی را از اعقاب عباس عموی پیامبر می‌داند.

۶. شبهه‌ای که مهدی را از فرزندان حسن (ع) می‌داند.

۷. شبهه درباره نبودن دلیل برای دو غیبت امام.

شبهه اول: نفی نص در باب امامت برای نفی وجود امام زمان (عج)

شماری از نویسندگان مزدور و نیمه روشنفکر و بی‌اطلاع از فرهنگ سیاسی اسلام با استفاده از اندیشه سیاسی نص و وصایت شیعه اثناعشری، با نظریه مهدویت و این‌که مصداق حقیقی آن محمدبن حسن عسکری (ع) است به مقابله و مخالفت برخاسته‌اند. آنچه موجب پیدایش چنین شبهه‌ای گردیده، این است که اولاً در میان این افراد کمتر محقق و پژوهشگری یافت می‌شود که در باب این مولود موعود و عدالت‌گستر جهانی تحقیقی صورت داده باشد و ثانیاً اختفا و رازداری درباره امام و ولادت و غیبت ایشان، که شرایط زمانه ایجاب می‌کرده، این شبهه را تقویت می‌کند. اینان چون دلیلی برای این شک و تردید نیافتند به یکی از عقاید سیاسی شیعه، یعنی نص و وصایت متوسل شده و گفتند: اعتقاد شیعیان به ولادت چنین مولودی، به این دلیل بوده تا امامت به حسن عسکری ختم نشود و بتوانند اعتقاد به امامت را از خطر سقوط برهانند.

ما در این جا، بدون آن‌که به ولادت امام پردازیم و بدون پرداختن به دلایلی که اینان از آن غافل مانده‌اند، برآنیم تا اصل نظریه سیاسی شیعیان و نظریه سیاسی دیگران را تشریح کنیم و در این کار از منابع هر دو طرف و بیشتر منابع اهل سنت کمک خواهیم گرفت. علاوه بر این‌ها، مواضع و افکار سیاسی دوران اولیه اسلامی و نیز اندیشه علویان را بررسی خواهیم کرد؛ چون اینان کوشیده‌اند تا نص و وصایت را درباره اهل بیت نفی کنند و اظهار نظر قطعی را به خواننده موکول کرده‌اند و هدفشان از این شبهه، نفی وجود منجی موعود از اذهان و عقاید مردم بوده است.

نظریهٔ شورا

شورا در لغت به معنای هم‌اندیشی در کار و گفت‌وگو برای آشکار شدن حقیقت است یعنی به تنهایی اقدام به کاری نمی‌کنند و قبل از انجام کار با دیگران دربارهٔ آن مشورت می‌کنند.^۱

این لغت در زبان‌های مختلف معنایی بیش از این ندارد. اما بعضی کوشیده‌اند این لفظ را به عنوان یک نظریهٔ سیاسی حکومتی بعد از پیامبر خدا (ص) بیندازند. ما این اصطلاح را در قرآن کریم که قانون اساسی اول مسلمین است، در سه جا می‌بینیم:

۱. در آیهٔ شریفه «و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتیم الرضاعة و علی المولود له رزقهن و کسوتهن بالمعروف... فان ارادا فصالاً عن تراضٍ منها و تشاورٍ فلا جناح علیهما...»^۲، (مادران باید دو سال کامل فرزندان خود را شیر دهند، آن کس که بخواهد شیرخوارگی را تمام کند و بر پدر است که روزی و لباس زنان شیردهنده را تأمین کنند... اگر زن و مرد با رضایت و مشورت با هم، تصمیم به گرفتن طفل از شیر کنند، گناهی متوجه آنان نیست...).

۲. در آیهٔ شریفه «فبا رحمة من الله لنت لهم و لو كنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولک فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر فاذا عزممت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین»^۳، (ای پیامبر، تو به واسطهٔ رحمت الهی با آنان نرم‌خو گردیده‌ای که اگر تندخو و سنگدل باشی، از تو کناره می‌گیرند. پس از آن‌ها درگذر و برایشان طلب آمرزش کن و در کارها با آنان مشورت کن و چون تصمیم بگیری، بر خدا توکل کن که خدا متوکلان را دوست دارد).

۳. در آیات شریفه «... و ما عند الله خیر و ابقی للذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون* و الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش و اذا ما غضبوا هم یغفرون* و الذین استجابوا لربهم و اقاموا الصلوة و امرهم شوری بینهم و مما رزقناهم ینفقون* و الذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون»^۴، (... آنچه نزد خداست برای

۲. البقره، ۲۳۳.

۱. مجمع‌البحرین، ج ۲، ص ۵۵۷.

۴. الشوری، ۳۶-۳۹.

۳. آل عمران، ۱۵۹.

مؤمنان و متوکلین بر خداوند بهتر و ماندنی‌تر است و برای کسانی که از گناهان بزرگ و زشت‌کاری‌ها کناره می‌گیرند و چون خشمگین شوند، درمی‌گذرند و آنان که فرمان پروردگارشان را اجابت کردند و نماز می‌گزارند و در کارهایشان با یکدیگر مشورت می‌کنند و از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم انفاق می‌کنند و کسانی که وقتی ستمی به آنان برسد انتقام می‌گیرند).

اینک به بحث در مواردی که ذکر شد می‌پردازیم:

آیه اول، در باب تنظیم خانواده ارتباط معنوی زن و مرد و کیفیت اداره زندگی فرزند جدید است. و کتب تفسیر از این فراتر نرفته‌اند. ابن کثیر می‌گوید: فرموده خدای متعال که «فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا...»، به این معناست که اگر پدر و مادر طفل هر دو بخواهند قبل از دو سال او را از شیر بازگیرند، گناهی متوجه آنان نیست، از این آیه چنین استنباط می‌شود که تصمیم یکی بدون موافقت دیگری کافی و روا نیست و نباید بدون مشورت با دیگری به رأی خود عمل کند، ثوری و دیگران همین را گفته‌اند و این کار برای محافظت از طفل است.^۱

بنابراین، آیه فوق درباره مشورت زن و مرد برای تعیین مدت شیرخوارگی و نیز رعایت مصالح نوزاد و هم‌فکری زن و شوهر در اداره اوست و هیچ ارتباطی به مسائل و امور سیاسی ندارد. این چیزی است که مفسران شیعه و سنی در آن هم‌داستانند.

آیه دوم، درباره یکی از حوادث جنگ اُحُد است که چون مسلمین از میدان جنگ گریختند و رسول خدا (ص) را با چند تن از صحابه تنها گذاشتند؛ خدای متعال به پیامبر دستور داد که از تقصیر آنان درگذرد و برایشان طلب آمرزش کند و در کار جنگ با آنان مشورت نماید و «دل آن‌ها را به دست آورد تا نظر آن‌ها را بداند و نیاتشان را دریابد».^۲

برخی گفته‌اند: این مشاوره، در موضوعی رواست که درباره آن وحی نازل

۱. تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۹۱.

۲. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۵۵۷.

نشده باشد. حسن بصری و ضحاک گفته‌اند که: دستور خداوند به پیامبر دایر بر مشاوره با آنان، به سبب نیاز پیامبر به رأی آنان نبوده است.^۱

شوکانی می‌گوید: مراد از لفظ شورا در این آیه هر کاری است که در موارد مشابه آن مشورت می‌شده است یا چنان که از سیاق آیه برمی‌آید منحصرأً، مربوط به جنگ باشد... و در این جا منظور از آن، مشورت در اموری است که به شرع مربوط نباشد.^۲

وقتی ثابت شود که امامت و خلافت سیاسی بعد از رسول خدا (ص) جزو امور دینی و شرعی است که دربارهٔ آن وحی نازل شده و به خواستهٔ مردم و مغالطه و ضد و نقیض‌های کلامی موکول نشده است، روشن می‌شود این آیه ارتباطی به موضوع امامت و خلافت ندارد.

آیهٔ سوم، ویژگی‌های جامعهٔ صالح از جمله ایمان، توکل، دوری از گناه و فحشا، مشورت در کارها، انفاق و نظایر آن را برشمرده است و شورا در این آیه مفهومی وسیع‌تر از آیهٔ دوم ندارد و به معنای مشورت خاص در امور دنیوی است. اما دربارهٔ امور دینی و از جمله خلافت، خداوند می‌فرماید: «و ما کان لمؤمنٍ و لا مؤمنهٍ إذا قضی اللّهُ و رسولهٌ امرأً أن یکون لهم الخیرهٌ من امرهم و من یعص اللّه و رسولهً فقد ضلّ ضلالاً مبیناً»^۳، (هیچ زن و مرد مؤمن دربارهٔ کاری که خدا و رسولش دربارهٔ آن حکم کنند اختیاری ندارند، هر کس از خدا و رسولش نافرمانی کند، البته گمراه می‌شود). بنابراین، لازم است که هر یک از کلمات آن را به‌طور مفصل بررسی کنیم تا نظر اسلام دربارهٔ آن‌ها روشن شود و بدانیم آیا این مشورت جزء امور دنیوی است که دستیابی به حق، به مردم واگذار شده است؟ یا جزو امور دینی است که دربارهٔ آن وحی نازل شده و کسی حق ندارد دربارهٔ آن اظهار نظر کند؟

بنابراین، از متن آیات قرآن نمی‌توان چنین مطلوبی را اثبات کرد. علاوه بر

۱. الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۲۵۰.

۲. فتح‌الغدير (الجامع بین فنی الروایة و الدراية من علم التفسیر)، ج ۱، ص ۳۹۳.

۳. الاحزاب، ۳۶.

آن، واقعیت عینی خلافت بعد از پیامبر اسلام نیز این مدعا را اثبات نمی‌کند. چگونه است که عمر از بیعت ابوبکر به عنوان «فلته» یاد می‌کند؟ داودی در شرح معنی «فلته» می‌گوید: فلتة امری است که بدون مشورت انجام گیرد.^۱ مضافاً این‌که انتخاب خلیفه دوم بر اساس وصایت و نه شورا صورت گرفت. گذشته از این‌ها، انتخاب خلیفه سوم از میان شش نفر، آن‌هم در سایه شمشیر بود. افزون بر این، در سخنان خلیفه دوم درباره رهبری سیاسی بعد از خودش، هیچ نشانی از شورا و مشورت ندارد، او گفته بود: «اگر ابو عبیده زنده بود، خلافت را به وی می‌سپردم»^۲ و یا «اگر معاذ بن جبل زنده بود، او را به این کار برمی‌داشتم»^۳ و این‌که «اگر سالم، مولای خدیفه زنده بود، او را به خلافت می‌نشاندم»^۴.

حال این سؤال مطرح می‌شود که اگر کتب تاریخ و حدیث شیعه و سنی در این باب هم‌سخنند، پس شورا به عنوان قانون و اصل انتخاب خلیفه از کجا آمده است؟ ما در این‌جا، این سؤال را با عنوان سند مستند شورا پاسخ می‌دهیم.

سند مستند شورا

کتب تاریخ و حدیث، خطابه خلیفه دوم را این‌گونه ثبت کرده‌اند: «مبادا کسی فریب بخورد و بگوید بیعت ابوبکر فلت‌های بود و گذشت، بدانید که همین‌طور بود اما خداوند شرّ آن را برداشت! هر کس بدون مشورت با مسلمانی بیعت کند، بیم آن می‌رود که هر دو نفر یعنی بیعت‌کننده و کسی که با او بیعت شده کشته شوند»^۵.

در این سند به دو مسئله بسیار مهم اشاره شده است: اول آن‌که بیعت با

۱. فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۱۴، ص ۱۱۷.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۶۵.

۳. صفوة الصفوة، ج ۱، ص ۴۹۴.

۴. طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۳۴۳.

۵. صحیح بخاری، «کتاب المارقین، باب رجم الحبلی من الزنا»، حدیث ۶۶۹۸؛ مسند احمد، ج ۱،

ص ۳۹۳؛ سیرة النبویة، ج ۴، ص ۳۰۸ - ۳۰۹؛ تاریخ الامم و الملوک (تاریخ طبری)، ج ۲، ص

۴۴۶.

ابوبکر بدون مشورت صورت گرفته است و چنان که قبلاً گفتیم، داودی «فلته» را کاری بدون مشورت معنا کرده است.^۱

دوم این که شورا در آن زمان به عنوان نظریهٔ سیاسی شناخته شده و مطرح نبوده است و گرنه خلیفهٔ دوم عباراتی از قبیل «اگر سالم یا معاذ یا ابوعبیده زنده بودند، خلافت را به آنها می‌سپردم»، که مخالف شورا است، بر زبان نمی‌آورد.

بنابراین، باید پرسید چه عاملی عمر را واداشت تا شورا را به عنوان قانون انتخاب خلیفهٔ بعد از خود مطرح کند؟ ظاهر قضیه نشان می‌دهد که او مضطرب و از یک امر نامعلوم بیمناک بوده است. اما آن امر چه بوده است؟

ابن حجر عسقلانی به این سؤال‌ها پاسخ داده است، او می‌گوید: عبدالرحمن بن عوف در موسم حج نزد ابن عباس که به او قرآن می‌آموخت، آمد و گفت: آیا می‌دانی امیرالمؤمنین (عمر) وقتی شنیده که فلانی گفته است اگر عمر بمیرد با فلانی بیعت می‌کنم و بیعت ابوبکر فلت‌های^۲ بیش نبوده است، تصمیم گرفته در مخالفت با این کلام با مردم حرف بزند ولی چون تمام مردم در حج اجتماع کرده بودند من او را از این کار منع کردم و گفتم: بگذار وقتی به مدینه برگردی در آن جا هر چه می‌خواهی بگو که این کار مانع از برپایی فتنه و آشوب می‌شود. وقتی مردم از حج بازگشتند، عمر برای ایراد خطبه برخاست و گفت: کسی فریب نخورد و بگوید: بیعت ابوبکر فلت‌های بود و گذشت. آگاه باشید که همین‌گونه بود، اما خدا شتر آن را از سر ما برداشت. اگر کسی بدون مشورت با مسلمین با کسی بیعت نماید، بیم آن می‌رود که هر دو کشته شوند.^۳

بنابراین، شورا در مخالفت با «فلان کس» مذکور در این سخن که «اگر عمر

۱. فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۱۴، ص ۱۱۷.

۲. همان، ج ۱۴، باب ۳۱، ص ۱۰۹، ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری، ج ۱۴، باب ۳۰، ص ۳۳۹.

۳. صحیح بخاری، «کتاب المارقین من اهل الردة»، باب رجم الحبلی من الزنا»، حدیث ۶۶۹۸؛ تاریخ الامم والملوک (تاریخ طبری)، ج ۲، ص ۴۴۶.

بمیرد، با فلانی بیعت می‌کنم» وضع گردیده است. سؤال دیگری که مطرح می‌شود این است که در سخن عبدالرحمن عوف، منظور از «فلان» یعنی راوی و نیز آن «فلانی» که اگر عمر بمیرد، با او بیعت خواهد کرد چه کسی است؟

در باب راوی این سخن که «اگر عمر بمیرد، با فلانی بیعت خواهم کرد» ابن حجر می‌گوید: در انساب بلاذری به سند قوی از ابن هشام بن یوسف و او از معمر و معمر از زهری با ذکر سلسله سند این سخن را این‌گونه دیدم که عمر گفت: شنیده‌ام زیبر گفته است: «اگر عمر بمیرد... الخ»^۱. آیا شخصی که زیبر در صورت مرگ عمر تصمیم داشته با او بیعت کند، می‌تواند امثال سالم و معاذ و ابو عبیده باشد؟ حال آن‌که شخص عمر به صراحت گفته است اگر آن‌ها زنده می‌بودند، خلافت را به آن‌ها می‌سپردم، یا این‌که شخص مورد نظر زیبر فردی دیگر بوده و با این‌ها فرق داشته است؟

جواب این است که آن مرد اگر نظیر این افراد می‌بود، خلیفه دوم به سبب علاقه‌ای که به انتصاب آنان به مقام خلافت داشت، برای تعیین خلیفه بعد از خود به تشکیل شورا متوسل نمی‌شد، پس راه و روش آن مرد با خلفای گذشته کاملاً مغایر بوده است. متأسفانه برخی کوشیده‌اند تا نامی از آن شخص به میان نیاید و به ذکر لفظ «فلان» بسنده کرده‌اند و نخواسته‌اند او معرفی و شناخته شود، اما ابن حجر به‌رغم بعضی‌ها، به این حقیقت تلخ تصریح کرده و گفته است که منظور زیبر از آن مرد، علی بن ابی طالب (ع) بوده است و سخن زیبر را این‌گونه آورده است که: «اگر عمر بمیرد، با علی بیعت می‌کنم»^۲.

پس هدف از تشکیل شورا، جلوگیری از تحقق نیت زیبر بوده است. این نظریه (شورا) به تدریج در میان امت جا پیدا کرد، ولی با شکست مواجه گردید چون طرح آن در زمان خلیفه دوم در واقع توجیهی برای واقعیت شکل گرفته در

۱. فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۱۴، باب ۳۱، ص ۱۰۹.

۲. ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری، ج ۱۴، باب ۳۰، ص ۳۳۹.

آن روز بوده است و نظریهٔ اصیل اسلامی به شمار نمی‌رود. دکتر احمد محمود صبحی بر شکست تئوری شورا تصریح کرده و می‌گوید: «اهل سنت در زمینهٔ سیاسی، نظریه‌ای قابل دفاع ارائه نداده‌اند که بتواند مفاهیمی چون بیعت، شورا و اهل حلّ و عقد را تعریف و تبیین کند. علاوه بر آن، این‌گونه مفاهیم دائماً بین تئوری و مصداق عینی یا بین حکم شرعی و واقعیت موجود در تزلزل و نوسان بوده است».^۱

بنابراین، مبنای تشکیل شورا به عنوان یک اصل شرعی و سیاسی، ترس از دستیابی امام علی (ع) به خلافت و حکومت بوده است.

نظریهٔ نصّ و وصایت

هدف از این بحث ریشه‌یابی ادلهٔ عقلی و تاریخی نظریهٔ وصایت و در حدّ پاسخ‌گویی به کسانی است که کوشیده‌اند نسبت به وجود مهدی منتظر (ع) و این‌که مهدی موعود همان محمدبن حسن عسکری (ع) است، از طریق تشکیک در نظریهٔ نصّ و وصایت، تردید ایجاد کنند. وگرنه اصل نظریهٔ مهدویت به پشتوانهٔ ادله و اسنادی که شیعه و سنی بر آن‌ها اتفاق نظر دارند، بسیار حجیم شده است مانند «حدیث الدار» که طبری، ابن اثیر، برهان‌الدین حلبی، ابن ابی الحدید، محمدبن ابراهیم مشهور به خازن و ابن عساکر و دیگران آن را نقل کرده‌اند که پیامبر با اشاره به علی (ع) فرمود: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّ وَخَلِيفَتِي فَيَكُم فَاطِيعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا» (این، برادر، وصی و خلیفهٔ من در بین شماست، به او گوش فرا دهید و از او اطاعت کنید).^۲

و نیز فرمود: «إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَ أَنَا مِنُّهُ وَ هُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي»، (علی از من

۱. الزیدیه، ص، ۳۱-۳۲.

۲. تاریخ‌الامم والملوک (تاریخ طبری)، ج ۲، ص ۶۳؛ الکامل فی‌التاریخ، ج ۲، ص ۶۴-۶۳؛ السیره‌الحلبیه فی سیره‌الأمین و‌المأمون، ج ۱، ص ۴۶۱؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۴۴؛ تفسیر الخازن موسوم به باب التأویل فی معانی التنزیل، ج ۳، ص ۳۳۳؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۳۱۰-۳۱۱.

است و من از اویم و او ولی هر مؤمنی بعد از من است.^۱ همچنین است حدیث غدیر که علامه امینی در کتاب *الغدیر فی الکتاب والسنة والادب* باب هر مناقشه‌ای را در این باره بسته و هیچ سخن دور و نزدیک را که به این بحث مربوط بوده، فروگذار نکرده و همه را ثبت و ضبط کرده است. درود خدا بر قلم‌هایی که دور از هر گونه تعصب، فقط با مباحثه علمی محض به اسلام و علم و تحقیق خدمت می‌کنند.

این‌گونه احادیث که بر نظریه نصّ تصریح و شیعه و سنی آن‌ها را نقل کرده‌اند، فراوان است. افزون بر این‌ها روایات تاریخی در دست است از جمله تبریک عمر به علی (ع) برای امامت و خلافت که به علی گفت: مبارک باد بر تو ای پسر ابوطالب که مولای هر مرد و زن مؤمن شدی^۲ و سایر صحابه هم، چنین تبریکی به علی گفته‌اند.

اینک اندیشه سیاسی دوران اسلامی را به اجمال مرور می‌کنیم و ابتدا به صحابه و تابعین، سپس اندیشه سیاسی بنی‌امیه و بنی‌عباس و پس از آن، به روایاتی که از اهل بیت درباره نصّ و وصایت در دست است خواهیم پرداخت تا از این طریق باب تردید را به روی کسانی که وقتی از انکار وجود امام مهدی در مانده‌اند، به انکار نظریه نصّ و وصایت روی آورده‌اند، ببندیم. همچنین به کسانی که می‌گویند ایمان به وجود مهدی یعنی محمد بن حسن عسکری، نظریه نصّ و وصایت را که شیعیان به آن اعتقاد کامل دارند، از نابودی نجات بخشیده پاسخ دهیم.

نصّ و وصایت از دیدگاه صحابه

مسئله نصّ در اندیشه صحابه متروک بوده است، لذا، وقتی امیرالمؤمنین (ع)

۱. مسند احمد، ج ۴، حدیث ۱۹۴۲۶؛ سنن النسائی، ج ۵، حدیث ۸۱۴۶؛ المصنّف فی الاحادیث و الآثار معروف به مصنف ابن ابی شیبّه، ج ۷، ص ۵۰۴.

۲. تفسیر الکبیر یا مفاتیح الغیب، ج ۱۲، ص ۴۲؛ تذکرة الخواص، ص ۳۶.

خبر چاره‌اندیشی قریش را در سقیفه بنی‌ساعده شنید، فرمود: «آیا در میان آن‌ها کسی هست که حق ما را انکار کند؟»، این سخن امام یک تعجب ساده نبود، بلکه گواه شرایط حاکم آن روز است. اگر آن روز مسئله نص و وصایت اندیشهٔ اصلی می‌بود، آن‌همه سر و صدا و اعتراض در سقیفه بالا نمی‌گرفت. چنان‌که عمر در گفت‌وگو با ابن عباس گفته بود^۱: ای ابن عباس، آیا می‌دانی چرا بعد از پیامبر، قوم شما از شما روی‌گردان شدند؟... چون آن‌ها خوش نداشتند که نبوت و خلافت یکجا و در خاندان شما باشد.^۲

معلوم نیست از چه زمانی پسند و اکراه عرب، مبنای وضع احکام الهی بوده است؟ آیا عرب، اسلام را با روی گشاده پذیرفت؟ و آیا آن‌ها نبودند که شکمهٔ گوسفند بر سر رسول خدا (ص) افکندند و او را با یارانش در شعب ابی‌طالب محاصره نکردند؟ و آیا در بدر و احزاب و سایر غزوات با پیامبر نجنگیدند؟ وقتی خلیفهٔ دوم چنین بگوید، از سایر صحابه چه انتظاری می‌توان داشت؟ بنابراین از دیدگاه عمر، تنها مانع در برابر نص و وصایت این بوده که نبوت و خلافت یکجا در بنی‌هاشم جمع شود. خلیفهٔ سوم نیز به ابن عباس گفته بود: من می‌دانستم که این امر (خلافت) از آن شماست، اما قومتان شما را از آن محروم کردند و آن را از شما بازگرفتند.^۳

ابن عباس بر آن بود که خلافت امیرالمؤمنین (ع) جزو امور شرعی و از جمله چیزهایی است که خدای متعال دربارهٔ آن وحی نازل کرده است از این رو، یک روز در جواب عمر که گفته بود: «قریش نمی‌خواست که نبوت و خلافت هر دو از آن شما باشد». گفت: این‌که می‌گویی قریش خوش نداشت که نبوت و خلافت از آن ما باشد. خداوند در قرآن دربارهٔ ناخشنودی قومی از فرمان الهی فرموده است: «ذَلِك بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ»^۴، (چون آنان، آنچه را

۱. فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۱۴، ص ۱۱۱.

۲. تاریخ الامم و الملوک (تاریخ طبری)، ج ۳، ص ۲۸۸.

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۹.

۴. تاریخ الامم و الملوک (تاریخ طبری)، ج ۳، ص ۲۸۸.

خداوند نازل کرده بود، خوش نداشتند، خداوند اعمالشان را تباه کرد». سلمان - رضوان الله علیه - گفته است: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: «وصی من و گنجینه اسرار من و بهترین کسی که بعد از خود به جا می گذارم و به وعده های من عمل می کند و دیون مرا می پردازد، علی بن ابی طالب است»^۱. بریده می گوید: از رسول خدا شنیدم که فرمود: «هر نبی، وصی و وارثی دارد و وصی و وارث من، علی بن ابی طالب است»^۲. علی (ع) در نامه ای به معاویه نوشته بود: «من وارث رسول الله و وصی او هستم»^۳.

ابوذر و حذیفه بن یمان و حجر بن عدی و ابوالهیثم بن تیهان و دیگران علی را «وصی» لقب داده بودند.^۴ از این رو یعقوبی می گوید: «مهاجران و انصار در وصی بودن علی تردیدی نداشتند»^۵. به سبب همین وضوح در مسئله نص بود که صحابه نزد عمر می رفتند و از او می خواستند تا خلیفه بعد از خود را تعیین کند.^۶ این ها، ما را از ذکر اقوال متعدد صحابه و تابعین که بر نظریه نص و وصایت به عنوان قانونی بعد از پیامبر تصریح کرده اند، بی نیاز می کند.

اهل بیت و نظریه وصایت

برخی قلم به دستان مزدور کوشیده اند تا از طریق تحریف و دخل و تصرف در احادیث ائمه هدی، در نظریه وصایت تردید ایجاد کنند، اما هرگز موفق به این کار نشدند چون اهل بیت (ع) طلایه دار دفاع از این نظریه و اثبات آن بوده اند که به ترتیب از مظلوم اول، علی (ع) تا امام حسن عسکری (ع) و

۱. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹، ص ۱۱۳؛ کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، ج ۱۱، ص ۶۱۰، حدیث ۳۲۹۵۲.

۲. میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۲، ص ۲۷۳؛ مناقب، المغازلی، ص ۱۴۱، حدیث ۲۳۸.

۳. مروج الذهب و معادن الجوهر، ج ۳، ص ۲۱۱۱، وقعة صفین، ص ۱۱۸.

۴. وقعة صفین، ص ۱۱۹-۹۴.

۵. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴.

۶. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۶۵.

فرزندش حضرت قائم این مسئولیت را انجام داده‌اند.

امیرالمؤمنین خطاب به مردمی که عهد و پیمان پیامبر را پشت سر انداخته بودند، می‌فرماید: «اللَّهُ اللَّهُ، لَا تَنْسُوا عَهْدَ نَبِيِّكُمْ الْيَوْمَ فِي أَمْرِي»، (شما را به خدا، عهد پیامبر را دربارهٔ ولایت من بر خودتان فراموش نکنید).^۱

فرزندش حسن (ع) و دومین فرد از اهل بیت (ع) در معرفی خود به همین ترتیب عمل کرد و فرمود: «أَنَا ابْنُ النَّبِيِّ، وَأَنَا ابْنُ الْوَصِيِّ»^۲، (من فرزند پیامبر و فرزند وصی او هستم).

امام حسن (ع) از امت اسلامی خواست تا از اهل بیت پیروی کنند چون اهل بیت رهبران و پیشوایان دینی بعد از رسول خدا (ص) هستند و خطاب به آنان فرمود: «اتَّقُوا اللَّهَ فِينَا فَإِنَّا أُمَرَاؤُكُمْ»، (دربارهٔ ما از خدا پروا کنید چون ما امیران شما هستیم).

امام حسن (ع) جایگاه خود و برادرش حسین (ع) را به مردم یادآور شد و فرمود: «وَاللَّهِ مَا فِيهَا وَمَا بَيْنَهَا حِجَّةٌ لِلَّهِ عَلَىٰ خَلْقِهِ غَيْرِي وَغَيْرِ أَخِي الْحُسَيْنِ»^۳، (به خدا در میان امت جز من و برادرم حسین، حجتی الهی وجود ندارد).

در واقعهٔ کربلا نیز بر نص و وصایت تصریح شده است. چنان‌که امام حسین (ع) خطاب به آن قوم فرمود: «أَلَسْتُ أَنَا ابْنُ نَبِيِّكُمْ وَأَبْنُ وَصِيهِ»^۴، (آیا من فرزند پیامبر شما و فرزند وصی او نیستم).

بنابراین، امام حسین (ع) وصایت پدرش را به امت متذکر شد و خطاب به ابن زیاد فرمود: «مَا بِالْكُمْ تَنْاصِرُونَ عَلِيًّا... أَمَا وَاللَّهِ لَئِنْ قَتَلْتُمُونِي لَتَقْتُلَنَّ حِجَّةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»^۵، (شما را چه شده که علیه من متحد شده‌اید... به خدا قسم اگر مرا بکشید، حجت خدا را در میان خود کشته‌اید).

این تأکیدات در حماسهٔ کربلا دربارهٔ نظریهٔ نص صورت گرفته است، با این

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲. ذخائرالعقبی فی مناقب ذوی القربی، ص ۲۳۹.

۳. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۲۹.

۴. همان، ج ۲، ص ۹۷.

۵. همان، ج ۲، ص ۲۹.

حال کسانی ادعا می‌کنند که «هیچ اثری از این نظریه در ماجرای کربلا وجود ندارد».^۱

امام زین‌العابدین (ع) در دفاع از وصایت، به رغم شرایط زمانه، کوتاهی نکرده و در جهت آگاه کردن مردم فرموده است: «گروهی درباره حق ما کوتاهی کردند و به تشابهات قرآن استناد و آن‌ها را تفسیر به رأی کردند... آیندگان این امت به چه کسی پناه برند؟ در حالی که نشانه‌های دین از بین رفته و مردم دچار تفرقه و اختلاف شده‌اند، هر گروه دیگری را تکفیر می‌کند، خداوند می‌فرماید: 'همچون کسانی نباشید که بعد از آمدن دلایل روشنگر و نشانه‌های روشن، گرفتار تفرقه و اختلاف شدند'. در این اوضاع جز هم‌ترازان قرآن و فرزندان ائمه هدی و چراغ‌های روشنی‌بخش به چه کسی می‌توان اعتماد کرد تا حجت الهی را ابلاغ و حکم خدا را تفسیر نماید؟ یعنی کسانی که خداوند به واسطه آنان با بندگانش احتجاج نموده و مردم را بی‌حجت رها نکرده است، آیا غیر از آن‌ها، شاخه شجره مبارکه و بازماندگان برگزیده‌ای می‌شناسید که خداوند پلیدی را از آن‌ها برداشته و آن‌ها را پاک و خالص گردانیده باشد».^۲

ائمه اهل بیت (ع) برای دفاع از حق خود گاهی به استدلال متوسل شده و گاهی بخشش و دستگیری از بینوایان را پیش گرفته‌اند و کسی که در تاریخ و حدیث اهل بیت پژوهش می‌کند، این امر را به وضوح درمی‌یابد. امام صادق (ع) می‌فرماید: «آیا گمان می‌کنید که وصی ما هر کس را بخواهد می‌تواند به عنوان وصی خود تعیین کند؟ هرگز چنین نیست، چون وصایت میثاقی از جانب پیامبر اسلام است که افراد آن یکایک و به ترتیب تعیین شده و به صاحب‌الامر ختم می‌گردد».^۳

در جای دیگر امام صادق (ع) در پاسخ سؤالی درباره تفسیر آیه «و جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ» فرمود: «منظور از کلمه باقیه، امامت است که خدا تا قیامت

۱. تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولاية الفقيه، ص ۲۷.

۲. الصواعق المحرقة على اهل الرفض والضلال و الزندقة، ج ۲، ص ۴۴۳-۴۴۴، در تفسیر آیه

«واعتصموا بحبل الله جميعاً...» ۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۴-۳۳۷.

در نسل حسین (ع) قرار داده است. سؤال کننده از این پاسخ قانع نشد و راز ادامهٔ امامت را در نسل امام حسین جویا شد و پرسید چرا با آنکه حسن و حسین هر دو سبط پیامبر و سرور جوانان بهشت‌اند، امامت فقط در ذریه حسین قرار داده شده است؟ امام صادق (ع) در پاسخ فرمود: ^۱ موسی و هارون دو پیامبر مرسل و برادر بودند، اما خداوند با وجود موسی نبوت را در صُلب هارون قرار داد و از ذریهٔ موسی پیامبری نیامد و هیچ کس را نرسد که بگوید: چرا خداوند چنین کرده است؟ امامت هم، خلافت خدای عزوجل است و کسی را نرسد که بگوید: چرا خداوند آن را در صُلب حسین قرار داده و در صُلب حسن قرار نداده است؟ این از آن روست که خداوند بر کار خویش حاکم است و مردم نمی‌توانند او را بازخواست کنند بلکه خودشان بازخواست خواهند شد.^۱

امام کاظم (ع) هم در دفاع از وصایت خطاب به هارون فرمود: «من امام دل‌ها هستم و تو بر بدن‌ها حکومت می‌کنی».^۲

امام علی بن موسی الرضا (ع) عبارت شریفه «لا اله الا الله» را دژ مستحکمی شمرده که هر کس بدان پناه برد در امان است اما این کار شروطی دارد، آن‌گاه فرمود: «من یکی از شروط آن هستم».^۳ یکی از امام پرسید: آیا اطاعت شما واجب است؟ فرمود: بله، سؤال کننده که می‌خواست مبنای این اطاعت را بداند پرسید: مانند اطاعت از علی بن ابی‌طالب؟ فرمود: بله.^۴

ائمه اهل بیت؟ در دفاع از نص و وصایت به همین ترتیب عمل کرده‌اند که برای روشن شدن مطلب می‌توان به کتب حدیث و تاریخ مراجعه کرد.

اندیشهٔ سیاسی اموی

با تحقیق در حوادث سیاسی بعد از خلفای راشدین می‌توان دریافت که اندیشهٔ کلی سیاسی مبتنی بر اساس وصایت و نص و خلافت این بوده است: «الارضُ

۱. بحارالانوار، ج ۱۲، باب ۳، ص ۶۶، حدیث ۱۲.

۲. الصواعق المحرقة علی اهل الرفض و الضلال و الزندقة، ج ۲، ص ۵۹۲.

۳. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۴۵.

۴. مستند الامام الرضا (ع)، ج ۱، ص ۱۰۳، حدیث ۳۹.

لِلَّهِ وَاَنَا خَلِيفَةُ اللَّهِ»^۱، (زمین از آن خداست و من خلیفه خدا هستم).

این شعار تأثیر بسزایی در روحیه مردم و تثبیت اندیشه سیاسی به جای مانده از احادیث نبوی داشت و به همین دلیل بنی‌امیه مدعی بودند، مقامی را که به زور و ستم از اهل بیت غصب کرده بودند خدا به آن‌ها داده است، چنان‌که حجاج بن یوسف گفته بود: خداوند امیرالمؤمنین عبدالملک مروان را در بلاد خود خلیفه قرار داده و از امامت او بر بندگانش خشنود است.^۲

از این مقدمه می‌توان احادیث دروغین و جعلی درباره حقانیت معاویه را شناخت که با هدف ایجاد منزلتی موهوم و دروغین برای او در احادیث پیامبر جعل و ساخته می‌شده است تا از آن طریق جلوس او را بر مسند خلافت مشروعیت بخشند.

از این رو امویان در ساختن این‌گونه احادیث به همان اصطلاحات نص و وصایت یا نظایر آن متوسل شدند. چون این اصطلاحات در اندیشه اسلامی امتیازات خاصی داشت و برای کسی که حدیث برای او ساخته می‌شد، پشتوانه شرعی و ملی در زمینه‌های مختلف فراهم می‌آورد. به همین دلیل ولید بن یزید در مراسم بیعت خود گفته بود: «خداوند خلفای خود را به همان شیوه زمان رحلت پیامبر به خلافت می‌نشانند».^۳

این تصریحات نشان می‌دهد که بنی‌امیه مطلقاً به شورا، ایمان و اعتقادی نداشته‌اند. امویان مبلغان خود را به اطراف و اکناف می‌فرستادند تا این اصل صحیح اسلامی را، که مصداق‌های آن را تحریف کرده بودند، تبلیغ نمایند. وقتی مردم مدینه به بیعت با یزید تمایلی نشان ندادند، روح بن زباع جذامی به آن‌ها گفت: «ما شما را به بیعت با بنی‌لخم و بنی‌جذام و بنی‌کلب دعوت نمی‌کنیم بلکه شما را به قریش و یزید بن معاویه که خداوند امر خلافت را به او عطا کرده است دعوت می‌کنیم».^۴

۱. انساب الاشراف، ج ۴، ص ۱۱۷. ۲. الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۲۵.

۳. تاریخ الامم و الملوک (تاریخ طبری)، ج ۵، ص ۵۲۹.

۴. البیان والتبیین، ج ۱، ص ۳۹۲.

با این تصریح، خلافت به یزید انتقال یافت. اما به این هم بسنده نکردند و صفاتی چون امامت، عصمت و نظایر آن را اقتباس کردند و به خود بستند. این را می‌توان از نامه‌ای که حجاج بن یوسف به عبدالملک مروان نوشته و در آن به او لقب معصوم داده، دریافت، حجاج می‌نویسد: «به بندهٔ خدا، عبدالملک امیرالمؤمنین و خلیفهٔ رب العالمین که به ولایت، مؤید و به واسطهٔ کفالت خدا نسبت به کارگزارانش، از خطای گفتار و رفتار، مصون و معصوم است».^۱

می‌بینیم که اندیشهٔ سیاسی بنی‌امیه بر مفاهیمی چون وصایت، نص و عصمت الهی بنا شده است و این مفاهیم مشروعیت خود را از احادیث رسول خدا (ص) اقتباس کرده است.

اندیشهٔ سیاسی بنی‌عباس

قبل از هر چیز باید شعارهای تفکر بنی‌عباس را که در جهت دستیابی به حکومت مطرح کردند، بشناسیم. شعار آنان چه بود؟ روایات تاریخی می‌گویند اولین شعاری که بنی‌عباس برای واداشتن مردم به قیام علیه بنی‌امیه مطرح کردند «الرضا من آل محمد» بود که شبکه‌های مقاومت ضد اموی، حول این شعار شکل گرفت. چون در آن زمان همه بر این باور بودند که مصادیق آل محمد، فرزندان علی، حسن و حسین (ع) هستند. این شعار به گونه‌ای بود که تمام گروه‌ها را متحد و برای تحقق هدف آماده می‌ساخت. لفظ اهل بیت تأثیری سحرآمیز در دل‌ها به جای می‌نهاد و طبقات مختلف مردم را به هم می‌پیوست و همه را در زیر پرچم سیاه عباسیان گرد می‌آورد.^۲

از این رو ابومسلم خراسانی، راه را برای حکومت عباسیان هموار کرد و پس از کشتن و آواره کردن آل رسول (ص)، اظهار تقصیر کرد و پوزش پیش گرفت و گفت: من این امر (خلافت) را از صاحبانش گرفتم و در غیر جایگاه آن قرار دادم.^۳

۱. العقدالفرید، ج ۵، ص ۲۵.

۲. الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۵۳۲.

۳. تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۰۶-۲۰۷.

او مردم را با شعار «الرضا من آل محمد» به قیام واداشت اما همین که کارها سر و سامان یافت، با مصادیق آن شعار، راه فریبکاری پیش گرفت. اما او چگونه موفق شد این کار را تحقق بخشد؟

جواب این است که عباسیان از طریق ابوهاشم بن محمد بن حنفیه ادعای وصایت کردند. احمد امین می گوید: «این ادعا در بعضی بلاد اسلامی تا حدودی مقبولیت یافت». اما چون به مفاهیم نص و وصایت اعتقادی ندارد، نمی داند سبب این پذیرش و مقبولیت چه بوده است.

ابن ابی الحدید به نقل از ابوجعفر اسکافی می گوید: چون امیرالمؤمنین (ع) از دنیا رفت، محمد بن حنفیه از برادرانش حسن و حسین میراث علم طلبید و آن ها صحیفه ای به او دادند که اگر چیزی غیر از آن به او می آموختند هلاک می شد. در آن صحیفه از دولت بنی عباس یاد شده بود، ابن حنیفه این مطلب را برای عبدالله بن عباس بازگو و تشریح کرد.^۱

اما این صحیفه که میراث امام علی بود، چگونه به بنی عباس رسید و یکی از اسناد مهم و رسمی دولت آنان شد؟

جواب این است: این صحیفه از طریق ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه که علیه امویان قیام کرده بود به دست بنی عباس رسیده است. می گویند: این عبدالله با محمد بن علی بن عبدالله بن عباس و معاویه بن عبدالله بن جعفر ابی طالب و عبدالله بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب ارتباط داشت. این ها همان کسانی هستند که در وفات ابوهاشم حاضر بودند و ابوهاشم آنان را از اهداف قیام خود مطلع کرد.^۲

بعد از مرگ ابوهاشم، دو نفر از آنان یعنی محمد بن علی و معاویه بن عبدالله بن جعفر، مدعی وصایت شدند. داود بن علی که از سوی برادرش سفاح والی مکه بود، از این صحیفه نام برده است. ابن داود، سفاح را بعد از علی (ع) امیرالمؤمنین خوانده و با اشاره به سفاح که بر سر مسجد کوفه و بالاتر از داود نشسته بود گفته بود: ای مردم، به خدا قسم بین شما و پیامبر خدا، خلیفه ای جز

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۱۴۹-۱۵۰. ۲. الحیاة السیاسیة للامام الرضا(ع)، ص ۲۹.

علی بن ابی طالب و این که پشت سر من است (یعنی سفاح) نیست.^۱ اگر چه این صحیفه، خبری از آینده بوده است، ولی عباسیان با فریبکاری به مسلمانان القا کردند که این وصایتی از جانب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب به آنان است.

حال این سؤال باقی می ماند که اگر این صحیفه وصیت علی بوده، چرا در بین اصحاب حسن و حسین نمانده است؟ عباسیان جوابی برای این سؤال نیافتند و به تحریف اساس وصایت موهوم پرداختند.

هارون الرشید ابا معاویه ضریر را که از محدثان مرجئه بود تهدید کرد و گفت: «من تصمیم دارم هر کس را که وصایت و خلافت علی را ثابت کند، نابود کنم». چون این تهدیدات را کافی ندیدند، مهدی خلیفه عباسی فرقه راوندیه را تأسیس کرد که یکی از معتقدات آن ها این بود که بعد از رسول خدا، عباس عموی پیامبر و بعد از او پسرش عبدالله و به ترتیب تا مهدی پدر هارون را امام می شمردند.^۲

این که عباس را سرسلسلهٔ بنی عباس می دانستند به سبب آن بود که مانع سؤال و مطالبهٔ مردم دربارهٔ خلافت و وصایت امام حسن و امام حسین (ع) شوند. از این رو هر کس بر این وارونه جلوه دادن حقیقت در تشیع اشکال کرده است، اذعان می کند که عباسیان از اندیشهٔ شیعی قدیم عقب نشستند و نظریهٔ سیاسی خود را به انحراف کشاندند و این کار را با تغییر منشأ شرعی نظام سیاسی خود و استناد به اولویت جدشان عباس بن عبدالمطلب انجام دادند.^۳

۱. مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۳، ص ۲۸۲؛ تاریخ الامم والملوک (تاریخ طبری)، ج ۶، ص

۸۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۹۷.

۲. تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۲۱۸؛ مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۴، ص ۲۳۶؛ فرق الشیعه، ص ۶۲.

۳. تطور الفكر السياسي الشيعي من الشوری الى ولاية الفقيه، ص ۴۲. سفاح در خطبهٔ خود با استناد به آیهٔ «تطهیر» و «مودة القربی» و آیهٔ خمس، بنی عباس را از مصادیق اهل بیت و ذوی القربی می شمرد و می گوید: خداوند ما را اهل بیت و خویشاوند پیامبر و از شجرهٔ او قرار داد و رعایت حق ما را بر مسلمین واجب گردانید. (طبری، ج ۷، ص ۴۲۵). آن ها معتقد بودند که خلافت تا نزول

تا این جا ثابت شد که شورا نظریه‌ای دخیل در جامعه اسلامی است و هیچ زمینه و مبنایی در اندیشه سیاسی اسلامی ندارد. همچنین ثابت شد کسانی که می‌گویند ایمان شیعه به وجود مهدی منتظر برای جلوگیری از سقوط نظریه وصایت بوده است، به خطا رفته‌اند و هدفشان از این سخن، ایجاد تردید در ایمان نسبت به مهدی (ع) است.

شبهه دوم: تفکیک دو بخش نظریه مهدویت

یکی ادعا کرده که نظریه مهدویت اثناعشری مرکب از دو بخش است و میان این دو بخش فاصله‌ای طولانی است و می‌گوید: «مهدویت دوازده‌امامی مرکب از دو جزء است؛ ایمان به وجود امام دوازدهم و این‌که آن امام همان مهدی منتظر (ع) است... اما پژوهش عمیق تاریخی در باب پیدایش این نظریه نشان می‌دهد که طرح این دو قضیه همزمان نبوده و بین آن‌ها فاصله زمانی زیادی بوده است».^۱ نمی‌دانم این نویسنده چگونه چنین سخنی را پژوهش عمیق شمرده، در حالی که رسول خدا (ص) در احادیث خود بین این دو جزء فاصله‌ای قایل نشده است.

شیخ صدوق می‌گوید: رسول خدا بعد از آن‌که علی و فرزندانش حسن و حسین را امامان پس از خود نامید، فرمود: «نه نفر از فرزندان حسین (ع) نیز امام هستند که نهمین آن‌ها قائم امت من خواهد بود. او زمین را همان‌گونه که پر از ظلم و جور شده باشد، پر از عدل و داد خواهد کرد».^۲

پژوهش در این‌گونه احادیث برای اثبات پیوستگی زمانی و عدم فاصله بین مهدی منتظر و این‌که او همان نهمین فرزند از نسل حسین و دوازدهمین امام اهل بیت است، نیازی به تفکر و تأمل ندارد.

نعمانی می‌گوید: رسول خدا (ص) خطاب به علی (ع) فرمود: «یا علی،

→ عیسی از سمان در خاندان بنی‌عباس خواهد ماند و آن را به او تسلیم خواهند کرد (طبری، ج ۷، ص ۴۲۸). - م.

۱. تطور الفكر السياسي الشيعي من الشوری الى ولاية الفقيه، ص ۱۷۷.

۲. کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ص ۲۴۵، باب ۲۴، حدیث ۱.

امامان راشدین و هدایت یافته و معصوم از نسل تو یازده نفرند و آخرین آنها که هم نام من است، زمین را همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده باشد از عدل و داد پر خواهد کرد و قدرت و ثروت فراوانی برایش فراهم خواهد شد.^۱

مفید، کلینی، صدوق، نعمانی و مسعودی روایات متعددی از رسول خدا (ص) نقل کرده‌اند که در آنها چنین فاصله‌ای از نظر زمانی میان اجزای نظریه مهدویت دیده نمی‌شود و منابع سنی و شیعه در پیوستگی آن هم سخنند. قندوزی حنفی از رسول خدا (ص) نقل می‌کند که فرمود: «من سرور پیامبرانم و علی سرور همه اوصیای و اوصیای بعد از من دوازده نفرند که اولین نفرشان علی و آخرین نفر مهدی (ع) است».^۲

جوینی از عبدالله بن عباس روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود: «خلفا و اوصیای من و حجت‌های خدا در میان مردم بعد از من دوازده نفرند. اولشان برادرم و آخرشان فرزندم هستند». پرسیدند: یا رسول‌الله، برادر شما کیست؟ فرمود: «علی بن ابی‌طالب».^۳

احادیث دیگری نیز هست که علی رغم بعضی‌ها بین امام دوازدهم و این‌که او همان مهدی منتظر است جدایی و فاصله‌ای قایل نشده‌اند. این پیوستگی بین دو بخش نظریه مهدویت به احادیث پیامبر اختصاص ندارد بلکه در احادیث ائمه اهل بیت (ع) درباره مهدی منتظر نیز وضع به همین ترتیب است. شیخ صدوق می‌گوید: امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است: «ای حسین، نهمین مرد از نسل تو قائم بالحق، احیا کننده دین و گستراننده عدالت است».^۴

جابر در ضمن نقل حدیث لوح می‌گوید: «به حضور فاطمه (س) رسیدم، دیدم نام اوصیای پیامبر از ذریه او بر لوحی که در مقابلش بود، نوشته شده است، آنها را شمردم و دیدم دوازده نام است که آخرینشان قائم بود».^۵

۱. الغیبة، نعمانی، ص ۹۲-۹۳، حدیث ۲۳.

۲. ینابیع المودة لذوی القربى، ج ۳، ص ۲۹۵-۲۹۶، باب ۷۸، حدیث ۳.

۳. فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۱۲، حدیث ۵۶۲.

۴. کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ص ۲۸۷، باب ۲۶، حدیث ۱۶.

۵. الغیبة، طوسی، ص ۹۲؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۵۹۸، باب ۱۲۶.

امام حسن (ع) نیز فرموده است: «او نهمین فرزند برادرم حسین و فرزند سرور کنیزان است، خداوند عمرش را در غیبت طولانی می‌کند».^۱ امام حسین (ع) فرموده است: «بر جدم رسول خدا (ص) وارد شدم، او مرا روی زانوی خود نشاند و فرمود: ای حسین جان، خدای متعال از نسل تو نه امام برگزیده است، نهمین آن‌ها قائم است و همه آن‌ها در فضل و مرتبه نزد خدا برابرند».^۲

همچنین فرموده است: «دوازده مهدی از ما اهل بیت هستند که اولشان امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب و آخرین آن‌ها، نهمین فرزند از نسل من و امام قائم به حق هستند... او غیبتی خواهد داشت که گروهی از مردم در آن غیبت مرتد می‌شوند».^۳

امام زین‌العابدین (ع) می‌فرماید: «خدای تبارک و تعالی، محمد (ص) و یازده امام را از نور عظمت خود آفرید...» سپس فرمود: «غیبت، مربوط به ولی‌الله، دوازدهمین امام و وصی بعد از پیامبر است».^۴

امام باقر (ع) هم فرموده است: «بعد از حسین بن علی (ع) نه امام خواهند آمد، آخرین آن‌ها قائم است».^۵ و در جای دیگر فرموده است: «دوازده محدث از ما هستند، هفتمین آن‌ها بعد از من فرزندانم قائم است».^۶

امام کاظم (ع) فرمود: «وقتی پنجمین فرزند از نسل امام هفتم غایب شود، بر حذر باشید که دین خود را از دست ندهید، چون صاحب این امر قطعاً غایب خواهد شد».^۷

به این ترتیب ائمه اهل بیت (ع) فاصله‌ای بین امام دوازدهم و مهدی منتظر قایل نشده‌اند و آن دو را یک تن می‌دانند. شیخ صدوق در فصلی خاص احادیثی را که از پیامبر (ص) و ائمه (ع) وارد شده جمع کرده است. در این احادیث هیچ

۱. کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ص ۲۹۷، باب ۲۹، حدیث ۲.

۲. ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۳۹۵، باب ۹۴، حدیث ۴۵.

۳. کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ص ۲۹۸، باب ۳۰، حدیث ۳.

۴. همان، ص ۲۹۹-۳۰۰، باب ۳۱، حدیث ۱.

۵. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۹۹، باب ۱۲۶، حدیث ۱۵.

۶. الغیبة، نعمانی، ص ۹۶، حدیث ۲۸. ۷. همان، ص ۱۵۴، حدیث ۱۱.

تباینی بین امام دوازدهم و مهدی منتظر وجود ندارد. این فصل ۳۷ حدیث از پیامبر و ۱۷ حدیث از امیرالمؤمنین و حدیث لوح از حضرت زهرا (س) و از امام حسن ۲ حدیث و از امام حسین (ع) ۵ حدیث و از امام زین العابدین (ع) ۹ حدیث و از امام باقر (ع) ۱۷ حدیث و از امام صادق (ع) ۵۷ حدیث و از امام کاظم (ع) ۶ حدیث و از امام رضا (ع) ۷ حدیث و از امام جواد (ع) ۳ حدیث و از امام هادی (ع) ۱۰ حدیث و از امام عسکری (ع) ۵ حدیث، درباره این حقیقت آمده است. جمع این احادیث در کتاب صدوق، به ۱۷۷ حدیث می‌رسد و نشان می‌دهد که این دو بخش نظریه مهدویت، یعنی امام دوازدهم و مهدی منتظر از هم جدا نیست و مصداق هر دو بخش، یک نفر است.

شبهه سوم: رهبری کودکان

امام مهدی (عج) در شرایطی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، عهده‌دار امر امامت گردید و این امر یکی از موارد اتهام شیعه بوده است، ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «در شریعت مطهر آمده است که ولایت شخص صغیر صحیح نیست. پس این احمق‌های غافل - یعنی شیعیان - چگونه امامت کودکی پنج‌ساله و خردسال را جایز می‌دانند و این کودک چگونه در خردسالی ولایت یافته است؟... الخ»^۱

این شبهه اختصاص به امام مهدی ندارد، بلکه در میان اجدادش نیز کسانی در جوانی و خردسالی عهده‌دار امامت شده‌اند، امام جواد (ع) در هشت‌سالگی و امام هادی (ع) در نه‌سالگی به امامت رسیده‌اند. تا وقتی مدعیان علم و فرهنگ باشند که به خاطر این امر بر شیعه خُرده بگیرند، این مسئله تکرار خواهد شد، بنابراین بر آن شدیم تا به این شبهه جواب دهیم. ما می‌گوییم: شیعه قبل از اعتقاد به چیزی به قرآن مراجعه می‌کند و ایمان خود را از آن اخذ می‌کند. قرآن عقاید گذشتگان را که پشتوانه برهانی نداشته باشد و صرفاً از روی تعصب به مذهب یا طایفه‌ای خاص باشد، نمی‌پذیرد. در قرآن آمده است که خداوند برای مردم

۱. الصواعق المحرقة علی اهل الرفض و الضلال و الزندقة، ص ۱۶۶.

رهبری برگزید که به سن بلوغ نرسیده بود و از همه امامان شیعه نیز کوچکتر بوده است. قرآن درباره یحیی (ع) می گوید: «... و آتیناه الحکم صبياً»^۱، (... مادر کودکی به او نبوت دادیم) و درباره ی عیسی (ع) می فرماید: «... قالوا کیف نُکَلِّمُ مَنْ کان فی المهد صبياً * قال انی عبدُاللهِ آتانی الکتاب و جعلنی نبیاً»^۲، (... گفتند: چگونه با خردسالی در گهواره صحبت کنیم؟ گفت: من بنده خدایم و او به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است).

رازی منظور از حکم در این آیه را که به یحیی عطا شده نبوت می داند.^۳ زیرا خدای متعال در کودکی عقل او را استحکام بخشیده و آن را به او سفارش فرموده است، چون خداوند یحیی و عیسی (ع) را در خردسالی به پیامبری مبعوث کرد و به آنها نبوت بخشید. بنابراین، وقتی امامت، و در ادامه نبوت و به اراده الهی باشد، خداوند آن را به هر که بخواهد می دهد و در هر جا بخواهد قرار می دهد. ابوبصیر در شرح این مطلب می گوید: نزد امام صادق (ع) بودم، صحبت از اوصیا به میان آمد و من اسماعیل را نام بردم، امام فرمود: «ای ابا محمد، به خدا قسم این امر در اختیار ما نیست بلکه به اراده خداوند است و او آنها را یکی پس از دیگری می آورد».^۴ امام صادق (ع) در این خصوص می فرماید: «آیا گمان می کنید ما می توانیم هر کس را که بخواهیم وصی خود قرار دهیم؟ نه به خدا، این عهدی از جانب خدا و پیامبرش است که یکایک معین شده اند تا کار به صاحب الامر برسد».^۵

بنابراین مانعی ندارد که امام جواد یا دیگری، در سن معینی به امامت و رهبری منصوب شوند.

شیخ مفید می گوید: کمال عقلانی حجت های الهی با وجود خردسالی آنان تعجب آور نیست. خدای متعال می فرماید: «قالوا کیف نُکَلِّمُ مَنْ کان فی المهدِ صبياً * قال انی عبدُاللهِ آتانی الکتاب و جعلنی نبیاً»، یعنی خداوند از تکلم

۱. مریم، ۱۲. ۲. مریم، ۲۹-۳۰.

۳. تفسیر الکبیر یا مفاتیح الغیب، ج ۲۱، ص ۱۶۴.

۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۷، حدیث ۱. ۵. همان، ج ۱، ص ۳۳۷، حدیث ۲.

مسیح (ع) در گهواره خبر می‌دهد و در قصه یحیی می‌گوید: «و آتیناه الحکم صیباً». شیعه و مخالفان آن‌ها در این امر هم‌داستانند که پیامبر، علی را با وجود خردسالی به اسلام دعوت کرد اما کودکان دیگر را دعوت نکرد و نیز همراه حسن و حسین که خردسال بودند به مباحله رفت، حال آن‌که قبل و بعد از آن دیده نشده که کسی در کنار کودکان مباحله کند. وقتی کار انتخاب حجت‌های الهی این‌گونه باشد، اشکال و ایراد این گروه باطل می‌گردد.^۱

در مورد دیگری می‌گوید: تقریباً همه مفسران در تفسیر آیه شریفه زیر از سوره یوسف: «و شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِّنْ قَبْلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ * وَ إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِّنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ» گفته‌اند آن شاهد، نوزادی در گهواره بوده که خداوند او را برای تبرئه یوسف از فحشا و رفع تهمت از او به زبان آورد.^۲

این‌گونه شبهات در زمان حیات ائمه نیز مطرح بوده است. صفوان بن یحیی می‌گوید: «چون امام رضا (ع)، امامت حضرت جواد (ع) را مطرح و او را به عنوان امام بعد از خود به مردم معرفی کرد، امام جواد سه سال بیشتر نداشت، به امام گفتم: فدایت شوم، این کودک سه سال بیشتر ندارد، فرمود: «این امر زیانی به او نمی‌رساند، عیسی (ع) هم وقتی حجت خدا گردید سه‌ساله بود».^۳

به امام جواد (ع) گفتند: مردم به سبب خردسالی، امامت شما را انکار می‌کنند. فرمود: چرا به خاطر سن و سال باید این امر را انکار کرد؛ حال آن‌که خدای متعال به پیامبرش فرموده است: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي»، (بگو این راه من است، من و پیروانم مردم را با بصیرت به سوی خدا دعوت می‌کنیم)، به خدا قسم در آن زمان کسی غیر از علی پیرو پیامبر نبوده، او نه سال داشت و من هم نه ساله‌ام.^۴

این شبهه که علیه شیعه مطرح بوده با این آیه تقویت شده است که: «و ابتلوا

۱. الفصول المختارة، ص ۳۱۶. ۲. همان، ص ۲۷۵.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۲، حدیث ۱۰. ۴. همان، ج ۱، ص ۴۴۷، حدیث ۸.

الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ...»^۱،
(یتیمان را بیازمایید، وقتی به سن ازدواج برسند، اگر در آنان رشدی یافتید،
اموالشان را به آنان بازگردانید...).

شیخ مفید این استدلال را این‌گونه رد کرده است: این سخن افراد کم اطلاع را
به توهم می‌اندازد و کسانی را که بصیرتی ندارند دچار شبهه می‌کند و آن‌ها را
بدون آن‌که در معنا و باطن آیه و حجیت آیه بیندیشند، شیفته ظاهر آن می‌کند.
آیه‌ای که اینان به آن استناد می‌کنند، آیه‌ای خاص است و به سبب اختصاص،
قابل تعمیم نیست. یعنی خداوند متعال راه عذر و بهانه را درباره کمال کسی که
امامت را بر او واجب گردانیده و با انتصاب او به پیشوایی، عصمت او را تأیید
کرده، بسته است و امامت این دو امام را با بُرهان قیاسی و دلایل نقلی اثبات کرده
است و این امر ایجاب می‌کند این دو امام را از دایره ایتام که آیه مذکور در شأن
آنان نازل شده خارج بدانیم.

شیخ آیاتی را که بنا به دلایل عقلی و نقلی و اجماع به موارد خاص و
غیر قابل تعمیم اختصاص یافته برشمرده، می‌گوید: «آن‌گونه که عقل در مورد آیه
شریفه 'وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ'، (خدا بر هر کاری قادر است) و دو آیه
'وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ'، (به او همه چیز داده شد) و 'فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ
شَيْءٍ'، (درهای همه چیز را برای او گشودیم) ایجاب می‌کند، دلیل بر عدم
عمومیت است و چنان که اجماع مفسران آیه 'فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ
مَثْنٍ وَثُلَاثٍ وَرَبَاعٍ'، (پس با زنانی که مناسب با شما هستند از دو تا و سه تا و
چهار تا) را خاص می‌دانند و پیامبر (ص) از جمع مخاطبان این آیه استثنا شده
است».^۲

بنابراین از جنبه نظری مانعی وجود ندارد که کودکی به واسطه انتخاب الهی
و مجهز شدن به علم و معرفت و کمال از جانب او، عهده‌دار رهبری مسلمین
گردد.

۲. الفصول المختارة، ص ۱۵۰-۱۵۱.

۱. النساء، ۶.

مصدق عینی مهدی (عج)

بدیهی است که شیعیان در ایمان به امام مهدی به نص و وصایت بسنده نمی‌کنند بلکه عصمت، طهارت، عدالت، تقوا و اعلم بودن، شرایطی است که باید امام، یعنی کسی که عهده‌دار رهبری و زعامت امت می‌شود، دارا باشد، خواه این امام طفل صغیر باشد یا مرد کبیر. در هر حال باید صاحب این اوصاف باشد تا بتواند امامت را بر عهده گیرد. گروهی از اهالی قم از جعفر (ع) سؤالاتی پرسیدند تا از آن طریق بر منصب امامت او خط بطلان بکشند. چنین مجلسی برای امام جواد نیز ترتیب دادند و مسائل متعددی مطرح کردند تا شاید امام در جواب بازماند اما او به همه سؤالات جواب داد.

وضع برای سایر ائمه نیز به همین ترتیب بود که در خردسالی سؤالات فراوانی از آنها می‌پرسیدند که در این‌باره روایات بسیاری در دست است از جمله این‌که علی بن ابراهیم می‌گوید: ابوحنیفه از نزد اباعبدالله (ع) بیرون آمد و ابوالحسن موسی (ع) که نوجوانی بود ایستاده بود، ابوحنیفه از او پرسید: پسر جان، شخص غریب در دیار شما، کجا قضای حاجت می‌کند؟ موسی (ع) پاسخ داد: «در مساجد و نهرها و زیر درختانی که میوه می‌ریزد و محل نشستن مردمان و رو به قبله، از بول و غایط اجتناب کن، حالا لباست را بالا بگیر و هر جا می‌خواهی قضای حاجت کن».^۱

محمد بن مسلم روایت کرده که ابوحنیفه به حضور اباعبدالله (ع) رسید و گفت: پسر موسی را دیدم نماز می‌خواند و مردم از برابر او می‌گذشتند اما وی آنها را از این کار نهی نمی‌کرد، ابی‌عبدالله، موسی را احضار کرد و فرمود: «پسر، ابوحنیفه می‌گوید تو نماز می‌خواندی و مردم از پیش روی تو عبور می‌کردند و تو آنها را نهی نکرده‌ای؟ فرمود: بله پدرجان، آن کسی که من برای او نماز می‌گزاردم از آنها به من نزدیک‌تر بود. چون خداوند می‌فرماید: «و نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ».^۲ راوی می‌گوید: ابی‌عبدالله او را به سینه چسباند و

۲. ق. ۱۶.

۱. تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۳۰.

فرمود: پسر من، ای گنجینه اسرار، پدر و مادرم فدایت».^۱

امام جواد (ع) نیز این توانایی خود را زمانی نشان داد که مأمون تصمیم گرفت دخترش ام الفضل را به ازدواج او درآورد، خانواده مأمون دور او را گرفتند و گفتند: یا امیرالمؤمنین، تو را به خدا، این خلافت را که در اختیار ماست از خاندان ما خارج نکن و این لباس عزت را که بر تن داریم از ما نگیر، تو می دانی که رابطه ما و آل علی در گذشته و حال چگونه بوده و هست. مأمون گفت: ساکت باشید، به خدا من حرف هیچ یک از شما را درباره او نمی پذیرم. گفتند: یا امیرالمؤمنین، آیا می خواهی دختر و نور چشمت را به ازدواج کودکی درآوری که از دین خدا اطلاعی ندارد و حلال و حرام و واجب و مستحب دین را نمی شناسد؟ این ابوجعفر نه ساله است، اگر صبر کنی تا ادب و قرآن بیاموزد و حلال و حرام را بشناسد، بهتر است. مأمون گفت: او به خدا و رسولش و سنت و احکام دین از شما داناتر است و کتاب خدا را از شما بهتر و بیشتر خوانده است و به محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و ظاهر و باطن و خاص و عام و تنزیل و تأویل آن از شما داناتر است. شما از او سؤال کنید، اگر کار آن گونه باشد که شما می گوید من نظر شما را می پذیرم و اگر نظر من درباره او درست باشد، خواهم دانست که این مرد از شما شایسته تر است. آن ها از نزد مأمون رفتند و در پی یحیی بن اکثم که قاضی القضاة مأمون بود فرستادند و او را به این کار واداشتند. وقتی امام جواد و یحیی بن اکثم به حضور مأمون آمدند، بنی عباس حاضر در مجلس گفتند: یا امیرالمؤمنین، اگر اجازه می دهی، قاضی از او سؤال کند. مأمون گفت: ای یحیی، از ابوجعفر درباره فقه سؤال کن تا بینم چقدر از آن اطلاع دارد یحیی پرسید: ای ابوجعفر خدا به تو خیر دهد، نظرت درباره مُحَرَمِی که صیدی را بکشد چیست؟ ابوجعفر گفت: «صید را در محدوده حرم کشته یا خارج از آن؟ به حُکْم صید عالم بوده یا جاهل؟ کشتن صید عمداً بوده یا به سهو و خطا؟ محرم، بنده بوده یا آزاد؟ صغیر بوده یا کبیر؟ بار اول بوده یا قبلاً نیز چنین کاری

۱. اصول کافی، ج ۳، ص ۲۹۷.

کرده است؟ شکار، پرنده بوده یا نه؟ اگر پرنده بوده، کوچک بوده یا بزرگ؟ صیاد در شکار خود مُصَر بوده یا پشیمان؟ صید در شب و در لانه بوده یا در روز و برابر چشم دیگران؟ صیاد، محرم حج بوده یا عمره؟».

ابن اکثم مبهوت ماند، مأمون رو به خانواده‌اش کرد و گفت: «آیا کسی از شما می‌تواند به این سؤالات جواب دهد؟ سپس گفت: وای بر شما، آیا نمی‌دانید اهل این خاندان با سایر مردم فرق دارند؟ آیا نمی‌دانید که رسول خدا (ص) با حسن و حسین (ع) که خردسال بودند بیعت کرد اما با کودکان دیگر بیعت نکرد؟ آیا نمی‌دانید، پدرشان علی در نه سالگی به رسول خدا (ص) ایمان آورد و خدا و رسولش ایمان او را پذیرفتند و ایمان اطفال دیگر را نپذیرفتند؟ و رسول خدا (ص) طفلی دیگر غیر از علی را به اسلام دعوت نکرد؟ آیا نمی‌دانید آن‌ها، ذریهٔ یکدیگرند و اول و آخرشان با هم فرقی ندارند؟».^۱

علاوه بر این‌ها، ماجراهای دیگری نیز هست که در کتب حدیث فراوان آمده و گواه احاطهٔ علمی و معجزات آن‌هاست. آخرین این‌گونه شواهد توقیعات صادره از سوی امام مهدی (عج) است که قبلاً به آن‌ها اشاره کردیم و هیچ کس با عصمت و وصایت علم غیب، که ائمه به خودشان نسبت داده‌اند، مخالفتی ندارد. این امر ما را بر آن می‌دارد تا با قاطعیت بگوییم اهل این خاندان پدر و پسر و از نسل یکدیگرند و هر امامی علوم را از پدران خود و آن‌ها از پیامبر (ص) به ارث برده‌اند.

شبههٔ چهارم: طول عمر امام (عج)

یکی دیگر از شبهاتی که در باب زندگی امام (ع) مطرح است، طول عمر شریف و قابلیت تداوم حیات و بقای اجزای بدن ایشان در طی صدها و بلکه هزاران سال است و فرسودگی و پیری که پدیدهٔ گریزناپذیر حیات است، بر وجود او اثری ندارد.

۱. تحف العقول عن آل الرسول (ص)، ص ۳۳۱.

این شبهه دستاویز کسانی شده که به مهدی ایمان دارند اما ولادت و زنده بودن او را قبول ندارند و پرچمی برافراشته برای انتقاد از کسانی است که امام زنده و مهدی منتظر را یکی می‌دانند. اینان به ایمان به مهدی موعود اکتفا کرده‌اند و چشم دل را بر ایمان به مهدی موجود و زنده بسته‌اند.

این شبهه از دو دیدگاه نظری و عملی مطرح شده و مناقشه درباره آن موجب شده تا در یک سطح نماند.

از جنبه نظری می‌توان گفت امروزه علم به جایی رسیده که می‌تواند سلول‌های موجود زنده را تحت آزمایش‌های گوناگون قرار دهد و با استفاده از امکانات علمی روز در زندگی این سلول‌ها به صورت مثبت یا منفی دخل و تصرف کند. «ریموند بول» یکی از اساتید دانشگاه جونز هبکتس در امریکا در این باره می‌گوید: «برخی آزمایش‌های علمی نشان می‌دهد که اجزای بدن انسان قادر است تا هر زمانی که بخواهد زنده بماند بنابراین، احتمال این‌که انسان تا صد سال و چنانچه مانعی بر سر راه او نباشد تا هزار سال زندگی کند».

این سخن گواه درستی نظریه‌ای است که می‌گوید: سلول‌های بدن انسان بر اثر برخورد و تماس با عوامل بیرونی فرسوده و نابود می‌شوند و چنان نیست که سلول‌ها، عامل مرگ و میر را با خود داشته باشند. اگر علم بتواند مانع تأثیر عوامل خارجی بر سلول‌ها شود، امکان افزایش عمر سلول‌ها وجود دارد.

از نظر واقعی و علمی، افراد فراوانی را در طول تاریخ می‌شناسیم که مدت‌های طولانی در این دنیا زندگی کرده‌اند. هرکس به خدا و قرآن ایمان داشته باشد، کافی است زندگی نوح و لقمان و خضر و عیسی (ع) و انبیای دیگر را که عمر طولانی داشته‌اند مطالعه کند.

اما کسی که به این‌ها ایمان ندارد، نمی‌تواند وقایع عینی را که علما نقل کرده‌اند انکار کند. مثلاً، در کتابی با عنوان حقایق شگفت‌انگیز از خیال آمده است: «(بیریرا) در سال ۱۹۵۵ میلادی در زادگاه خود مونتریا در سن ۱۶۶ سالگی درگذشت که دوستان او و صورت‌جلسات مجلس ایالتی که او در آن‌ها شرکت داشته گواه عمر طولانی اوست. او جنگ (کاراجنیا) را که در سال ۱۸۱۵

رخ داده بود، به وضوح به یاد داشت. در سال‌های پایانی عمرش به نیویورک احضار گردید و هنگامی که پزشکان متخصص او را معاینه کردند، ملاحظه کردند که فشار خونس مانند مردی جوان طبیعی و ضربان نبض او درست و قلبش سالم و از نظر عقلی کاملاً شاداب است.^۱

در همان کتاب آمده است که مردی به نام «توماس بار»، ۱۵۲ سال عمر کرد. این نمونه‌ای از مصادیق فراوانی است که در واقعیت روی داده است، تا جایی که یکی از علما کتابی با عنوان سالخورده‌گان در این باره تألیف کرده و از کسانی نام برده که بالغ بر پانصدسال عمر کرده‌اند. بده این نویسندهٔ سجستانی صاحب کتاب السنن است.

بنابراین، وقتی طول عمر به لحاظ نظری و عملی قابل تحقق باشد، چرا دربارهٔ مردی که قرار است زمین را از فساد و ظلم پاک و پر از عدل و داد کند، چنین چیزی محال و بعید است؟

در پایان این بحث مطلبی را که رازی در این باره نوشته ذکر می‌کنیم. او می‌گوید: یکی از اطبا گفته است عمر انسان از ۱۲۰ سال تجاوز نمی‌کند، حال آنکه آیهٔ قرآن برخلاف آن دلالت دارد و عقل نیز آن را می‌پذیرد، چون بقای ترکیب وجودی انسان، ممکن و محتمل است و گرنه باقی نمی‌ماند و دوام تأثیر مؤثر در وجود انسان نیز ناممکن نیست. چون اگر واجب‌الوجود، مؤثر در وجود انسان باشد، دوام آن بدیهی است و اگر مؤثر، غیر واجب‌الوجود باشد، آن مؤثر خود مؤثری دارد که نهایتاً به واجب‌الوجود منتهی می‌شود که دایمی است و تأثیرش نیز باید دایمی باشد، پس بقای وجود انسان ممکن است و اگر بقا نداشته باشد، عرضی و ناپایدار خواهد بود، اما عارض ممکن‌العدم است که در این صورت به خاطر وجود عارض مانع، همین مقدار هم باقی نمی‌ماند. بنابراین معلوم می‌شود سخن آن‌ها مخالف عقل و نقل است.^۲

۱. حقائق اغرب من الخیال، ص ۲۴.

۲. تفسیر الکبیر یا مفاتیح الغیب، ج ۲۵، ص ۴۲.

شبهه پنجم: مهدی (عج) از نسل عباس عموی پیامبر است

در این باب دو دسته حدیث موجود است: برخی از آن احادیث سوء استفاده کرده و گفته‌اند مهدی از اعقاب عباس یعنی همان مهدی عباسی است و کوشیده‌اند مطالبی به برخی از این احادیث بیفزایند که ما درباره هر دو نوع بحث خواهیم کرد.

نوع اول: احادیث کوتاهی است که از آن‌ها چنین مستفاد می‌شود که مهدی از نسل عباس عموی پیامبر است. این دسته احادیث به دو صورت آمده است: صورت اول: احمد بن حنبل در مسند از ثوبان نقل کرده که پیامبر خدا فرمود: «وقتی پرچم‌های سیاه را ببینید که از جانب خراسان می‌آید، با وجود همه موانع به آن‌ها پیوندید. چون مهدی، خلیفه‌الله در میان آنان است».^۱

روشن است که پرچم‌های سیاه از خراسان و برای برپایی حکومت بنی‌عباس بیرون آمده و مهدی آن‌ها، همان مهدی عباسی و از ذریه عباس بوده است. اما عبارت «فَإِنَّ فِيهَا خَلِيفَةَ اللَّهِ الْمَهْدِيَّ» در آن حدیث، می‌تواند دو مفهوم داشته باشد. معنای اول این است: این پرچم‌ها که خلیفه‌المهدی در میان آن‌هاست، می‌تواند پرچم‌هایی باشد که ابومسلم برای برپایی حکومت مهدی عباسی به اهتزاز درآورده است.

صورت دوم: این‌ها همان پرچم‌هایی است که زمینه‌ساز برپایی دولت مهدی علوی خواهد بود. بعید نیست مراد از این پرچم‌ها، معنای دوم باشد، چون احادیث وارده درباره پرچم‌های سیاه و بی‌شمار، این معنا را تقویت می‌کند و اگر منظور از آن‌ها معنای اول باشد، به چند دلیل باطل است: اول این‌که عبارت «فَإِنَّ فِيهَا خَلِيفَةَ اللَّهِ الْمَهْدِيَّ» به نقل از ثوبان در تمام منابع غیر از ابن جوزی آمده است و ابن جوزی مشابه این حدیث را از طریق عبدالله بن مسعود نقل کرده است با این تفاوت که در سلسله سند ثوبان، یکی از راویان، علی بن زید بن

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۷۷.

جدعان است که بنا به قول احمد بن علی عسقلانی^۱ و سایر علمای رجال، مردی ضعیف الحدیث بوده است.

اما در طریق ابن جوزی، آن عبارت این‌گونه است: «فَإِنَّ فِيهَا خَلِيفَةَ الْمَهْدِيِّ» که حمل این عبارت بر معنای دوم درست است، چون منظور از خلیفه می‌تواند شخصی باشد که زمینه‌ساز حکومت مهدی علوی خواهد بود. و اگر در این عبارت تصحیفی صورت گرفته باشد، می‌گوییم این حدیث هم به اعتراف ابن جوزی از نظر سند ضعیف است چون در ذکر سلسلهٔ سند می‌گوید: عمر بن قیس از حسن از عبیده از عبدالله... الخ.

بنابراین، این حدیث اصل و اساسی ندارد و ما نمی‌دانیم که حسن از عبیده و عمر از حسن حدیث شنیده باشند و یحیی گفته است: عمر، در روایت حدیث قابل ذکر نیست.^۲ به این ترتیب، این حدیث با عبارت مذکور از هر دو طریق از نظر سلسلهٔ سند، از درجهٔ اعتبار ساقط است.

دلیل دوم این است که شماری از احادیث برای مقابله با حدیث پرچم‌های سیاه که راه را برای مهدی علوی آماده می‌کنند ساخته شده است، از جمله حدیثی است که ابوسراعه به نقل از ابوهریره آورده که گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: «وقتی پرچم‌های سیاه از مشرق به حرکت درآیند، اول کارشان فتنه و میانهٔ آن هرج و مرج و پایانش گمراهی خواهد بود». این حدیث اعتباری ندارد چون ابوسراعه، مجهول‌الهویه است و داود که آن را از ابوسراعه نقل کرده نیز مردی متروک بوده و کسی از او حدیث نقل نمی‌کرده است و یحیی بن معین می‌گوید: «این داود مردی دروغ‌گو است».^۳

می‌گوییم - والله أعلم - شاید احادیثی که دارای عبارت اضافی «فَإِنَّ فِيهَا خَلِيفَةَ اللَّهِ الْمَهْدِيِّ» است، عکس‌العملی باشد در برابر احادیث جعلی که پرچم‌های سیاه را محکوم و آن‌ها را رد می‌کند. به علاوه، احادیثی که مضمون

۱. القول المسدّد فی الذبّ عن المسند للامام احمد، ص ۴۲.

۲. همان‌جا.

۳. الموضوعات، ج ۲، ص ۳۹.

آن‌ها تشویق به ترک پرچم‌های سیاه و نکوهش آن‌هاست، می‌تواند در باب پرچم‌های بنی‌عباس باشد.

دلیل سوم: احادیثی که دارای عبارت «فَإِنَّ فِيهَا خَلِيفَةَ اللَّهِ الْمَهْدِيَّ» است، ممکن است در تعارض و مخالفت با احادیثی باشد که فاقد این عبارت است و این پرچم‌ها را زمینه‌ساز کار امام می‌داند، به ویژه آن‌که این احادیث، از فاصله زمانی بین خروج این پرچم‌ها و ظهور امام (ع) سخن به میان آورده است، از جمله این حدیث که ابن ماجه از رسول خدا (ص) نقل کرده است: عبدالله می‌گوید: ما نزد رسول خدا (ص) بودیم که عده‌ای از جوانان بنی‌هاشم آمدند، پیامبر چون آن‌ها را دید، رنگ چهره‌اش تغییر کرد و چشمانش پر از اشک شد، گفتم: چهره شما را به گونه‌ای می‌بینم که خوشایند نیست، پیامبر (ص) فرمود: «ما اهل بیتی هستیم که خداوند در مقابل دنیا، آخرت را برای ما اختیار کرد و اهل بیت من بعد از من گرفتار رنج و آوارگی و نابسامانی می‌شوند، تا این‌که قومی از جانب مشرق با پرچم‌های سیاه می‌آیند و جویای خیر هستند اما به آن‌ها نمی‌دهند. آن‌ها می‌جنگند و پیروز می‌شوند، آن‌گاه آنچه را بخواهند به آن‌ها می‌دهند اما آنان نمی‌پذیرند و کار را به مردی از اهل بیت من واگذار می‌کنند. او زمین را همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده، از عدل و داد پر می‌کند. هر کدام از شما آن روز را درک کند، اگر مجبور باشد چهار دست و پا بر روی برف حرکت کند باید به او پیوندد»^۱.

این حدیث از قومی سخن می‌گوید که حوادث گوناگون آن‌ها را از مهدی دور می‌کند و در طی آن حوادث جنگ و کشتارهایی روی می‌دهد اما مهدی در آن حوادث حضور ندارد.

علاوه بر این، به هیچ یک از ویژگی‌هایی که برای مهدی علوی در این احادیث برشمرده‌اند، در وجود مهدی عباسی یافت نمی‌شود. تاریخ نشان نمی‌دهد که مهدی عباسی مال فراوان انفاق کرده باشد و در بین رکن و مقام با او

۱. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۶، حدیث ۴۰۸۲.

بیعت شده باشد و عیسی در زمان او از آسمان فرود نیامده و لشکری در بیداء به زمین فرو نرفته است.

این‌ها نشانه‌هایی است که منابع اصلی فریقین برای مهدی برشمرده‌اند. بنابراین صورت اول حدیث پرچم‌های سیاه را نمی‌توان به دلایل بالا، بر مهدی عباسی حمل کرد.

نوع دوم: در این دسته احادیث، از پرچم‌های سیاه به طور مطلق نام برده شده است، ترمذی از رسول خدا نقل می‌کند که فرمود: «از خراسان پرچم‌های سیاه بیرون می‌آیند و هیچ چیزی نمی‌تواند مانع آن‌ها شود تا این‌که در ایلیا نصب شوند».^۱

متقی هندی در کنز العمال می‌گوید: «وقتی پرچم‌های سیاه به شما روی آورند، ایرانیان را اکرام کنید چون، دولت شما به واسطهٔ آنان خواهد بود».^۲

از علی (ع) نیز نقل کرده است که فرمود: «وقتی پرچم‌های سیاه که شعیب بن صالح نیز در میان آنان است، لشکر سفیانی را شکست دهند، مردم خواستار مهدی می‌شوند و او را می‌طلبند و او از مکه با پرچم رسول خدا (ص) به طرف آن‌ها روانه می‌شود... الخ».^۳

شیخ از ابوجعفر نقل کرده است که فرمود: «پرچم‌های سیاهی که از خراسان روانهٔ کوفه می‌شوند، وقتی مهدی ظهور کند، گروه‌هایی را برای بیعت نزد او می‌فرستند».^۴

احادیث دیگری دربارهٔ پرچم‌های سیاه در دست است که نمی‌توان آن‌ها را بر پرچم‌های بنی‌عباس حمل کرد چون شواهد و قراینی دارد که با عهد عباسیان مطابقت نمی‌کند. به‌علاوه، آن احادیث از مهدی و خروج او از مکه، با پرچم رسول خدا و نظایر آن حکایت دارد، که هیچ یک از این نشانه‌ها، چه

۱. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۳۱، حدیث ۲۲۶۹.

۲. کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، ج ۱۲، ص ۹۰.

۳. همان، ج ۱۴، ص ۵۹.

۴. الغیبة، طوسی، ص ۴۵۲.

دور و چه نزدیک، با مهدی عباسی تطبیق نمی‌کند.

از مقایسه دو شکل اول و دوم این حدیث چنین می‌توان نتیجه گرفت که اگر چه در شکل اول نامی از مهدی (ع) به میان نیامده اما توصیفات ذکر شده با مهدی عباسی نیز منطبق نیست بلکه می‌توان آن را بر کسی که زمینه‌ساز قیام مهدی علوی است حمل کرد، چنان‌که مفهوم شکل دوم حدیث همین است. دسته دوم: «مهدی از فرزندان عمویم عباس است».

در احادیث دسته دوم به صراحت آمده که مهدی از اولاد عباس است. این را سیوطی در الجامع الصغیر آورده است^۱ و به دنبال او، منادی در فیض القدیر که شرح الجامع الصغیر است گفته است: ابن جوزی می‌گوید: یکی از روایات این حدیث، محمدبن ولید مقری است که ابن عدی گفته است: او جاعل حدیث است و در حدیث دخل و تصرف و اسناد و متون را مخدوش می‌کند، ابن ابی معشر هم می‌گوید: او کذاب است و سمهودی درباره وی می‌گوید: حدیث راویان قبل و بعد از او، از حدیث او معتبر است ولی این محمدبن ولید، بسیار جاعل است.^۲

ابن عساکر این حدیث را از قتاده و او از سعید بن مسیب به نقل از عثمان بن عفان چنین آورده است که عثمان گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: «مهدی از فرزندان عمویم عباس است».

دارقطنی می‌گوید: این حدیث به سبب روایت قتاده از سعیدبن مسیب از عثمان بن عفان و نیز روایت سلیمان از قتاده ناشناخته و عجیب می‌نماید و تنها محمد بن ولید آن را نقل کرده است.^۳

ابن حماد این حدیث را در الفتن آورده می‌گوید: ولید از شیخ و او به نقل از یزید بن ولید خزاعی و او از کعب روایت کرده که گفت: مهدی از نسل عباس است.^۴

۱. الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۷۲، حدیث ۹۲۴۲.

۲. فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر، ج ۶، ص ۳۶۱، حدیث ۹۲۴۲.

۳. تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۵، ص ۴۱۴. ۴. الفتن، ص ۲۳۰.

این حدیث به سبب آنکه سخن کعب است، بی اعتبار است و علاوه بر آن، چون از شیخی ناشناس نقل شده از اعتبار ساقط است.

بسیاری از علمای اهل سنت از جمله سیوطی، ابن حجر و صبان و ابوالفیض این حدیث را ضعیف شمرده‌اند.^۱

احادیث دیگری هم هست که متن آن با حدیث فوق تفاوت دارد و در آن‌ها به این‌که مهدی از نسل عباس است اشاره شده است، در این جا مفصلاً به این احادیث می‌پردازیم:

حدیث اول: «مردی از فرزندان عباس قیام می‌کند».

این حدیث از ابن عمر نقل شده اما بر این‌که این مرد همان مهدی موعود است تصریح نشده است، به علاوه، حدیث به ابن عمر ختم شده و از او فراتر نرفته است.^۲

حدیث دوم: این حدیث را متقی هندی در کنز العمال و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد و ذهبی در میزان الاعتدال و ابن حجر در لسان المیزان آورده‌اند که از نظر الفاظ با حدیث فوق اختلاف دارد. متقی هندی می‌گوید: رسول خدا (ص) خطاب به عباس فرمود: «ای عموی پیامبر، خدای متعال اسلام را با من آغاز کرد و با یکی از فرزندان تو به پایان خواهد برد، او کسی است که عیسی بن مریم (ع) به او اقتدا می‌کند».^۳

او در جای دیگر همین حدیث را به این صورت آورده است: «ای عباس، خدای متعال این کار را با من شروع کرد و با یکی از فرزندان تو به پایان خواهد بُرد. او زمین را که پر از جور و ستم شده، از عدل و داد پر خواهد کرد؛ اوست که بر عیسی (ع) امامت نماز می‌کند».^۴ در دنبالهٔ آن می‌گوید:

۱. الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۸۵؛ الصواعق المحرقة علی اهل الرفض والضلال و الزندقة، ص ۱۶۶؛ اسعاف الراغبین فی سیرة المصطفی، ص ۱۵۱؛ ابراز الوهم المکنون من کلام ابن خلدون یا المرشد المبدی لعناد طعن ابن خلدون فی احادیث المهدی (عج)، ص ۵۶۳.

۲. خریدة المعجائب و فریدة الغرائب، ص ۱۹۹.

۳. کنز العمال فی سنن الاقوال و الأفعال، ج ۱۴، ص ۲۷۱، حدیث ۳۸۶۹۳.

۴. همان، حدیث ۳۸۶۹۴.

دارقطنی این حدیث را به تنهایی نقل کرده و خطیب و ابن عساکر هم آن را آورده‌اند و خطیب بغدادی سند حدیث را ذکر کرده، می‌گوید:

«ابوعبدالله محمد بن عبدالواحد بن محمد بن جعفر به نقل از محمد بن مظفر و او از محمد بن مخلد بن حفص و او به نقل از محمد بن نوح بن سعید بن دینار مؤذن روایت کرد که گفت: پدرم از قول عبدالصمد بن علی و او از پدرش به نقل از جدش عباس روایت کرد که عباس گفت: رسول خدا (ص) بر مرکب نشسته بود که نگاهش به عباس افتاد و فرمود: ای عباس، او جواب داد: بله ای پیامبر خدا، پیامبر فرمود: ای عموی پیامبر، خدا اسلام را با من آغاز کرد و با یکی از فرزندان تو پایان خواهد داد، او کسی است که بر عیسی بن مریم (ع) امامت نماز می‌کند»^۱.

ذهبی در شرح این حدیث می‌گوید: این خبر درباره مهدی دروغ است و متذکر شده که دارقطنی این حدیث را ضعیف دانسته است.^۲

ابن حجر درباره این حدیث بعد از نقل عبارت ذهبی می‌گوید: «عبارت از پدرش نوح بن سعید در سلسله روات، نامعلوم و مبهم است».^۳ این حدیث از طریق محمد بن مخلد که مردی ضعیف الحدیث است نقل شده است. ذهبی از این که خطیب بغدادی او را ضعیف نشمرده تعجب کرده و می‌گوید: این حدیث را از محمد بن مخلد عطار روایت کرده و عجیب این که خطیب، آن را در تاریخ بغداد آورده و او را ضعیف نشمرده است و به سبب بی‌اعتباری او، آن را مسکوت گذاشته است.^۴ پس، این حدیث از درجه اعتبار ساقط است.

حدیث سوم از ام‌فضل، دختر حارث هلالیه است که در حدیثی طولانی به

۱. تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۹۳؛ در جلد ۴، ص ۳۳۹ نیز آن را آورده که محمد بن مخلد نیز در سلسله سند آن آمده است.

۲. میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۴، ص ۵۷.

۳. لسان المیزان، ج ۵، ص ۴۰۸.

۴. معجم احادیث امام المهدی (عج)، ج ۱، ص ۱۸۲.

این جا می‌رسد: رسول خدا (ص) به عمویش عباس فرمود: «ای عباس، چون سال ۱۳۵ فرارسی، حکومت به تو و فرزندان تو از جمله سفاح و منصور و مهدی خواهد رسید».^۱

محمد طاهر بن هندی فتنی (متوفی ۹۸۶ ق) شرحی بر این حدیث نوشته و آن را باطل شمرده است.^۲ اما ذهبی در *میزان الاعتدال* دربارهٔ آن گفته است: این حدیث را ابوبکر بن ابی داود و گروهی دیگر از احمد بن راشد که این حدیث را از روی جهل ساخته است^۳، روایت کرده‌اند. اصل این حدیث را برهان‌الدین مجلسی در *کشف الحیث* ذکر کرده است.^۴

این حدیث سوم بود و نظر علمای رجال اهل سنت دربارهٔ آن نشان می‌دهد که چنین حدیثی برای معارضه با احادیث متواتر که امام مهدی را منتسب به اهل بیت و از فرزندان فاطمه و فرزندش حسین می‌داند، ساخته شده است.

نظیر این حدیث به نقل از ابن عباس به *بالا در البدایه و النهایه* آمده است که ابن عباس گفته است: «سفاح و منصور و مهدی از ما هستند»، ابن‌کثیر در شرحی بر این حدیث می‌گوید: «این اسناد ضعیف است و ضحاک از ابن عباس چیزی نشنیده و این حدیث، منقطع است».^۵

این‌ها احادیثی بود که تصریحاً یا تلویحاً مهدی را از اعقاب عباس می‌دانند.

شبهه ششم: مهدی از اولاد حسن (ع) است

این حدیث را ابوداود سجستانی در سنن خود آورده و می‌گوید: از هارون بن مغیره برایم روایت کردند که گفت: عمر بن ابی‌قیس از شعیب بن خالد و او از ابواسحاق روایت کرد که گفت: علی (ع) نگاهی به فرزندش حسن انداخت و

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۶، ص ۳۵۲. ۲. تذکره الموضوعات، ص ۱۰۰.

۳. *میزان الاعتدال فی نقد الرجال*، ج ۱، ص ۹۷.

۴. *الکشف الحیث عمّن رمی بوضع الحدیث*، ص ۴۵.

۵. *البدایه و النهایه*، ج ۶، ص ۲۷۵.

گفت: «این پسر، همان‌گونه که پیامبر فرموده، سرور شماست و از نسل او مردی همنام پیامبرتان قیام خواهد کرد که در خلق و خوی شبیه اوست، اما در خلق شباهتی به او ندارد... الخ»^۱

دربارۀ سند و متن این حدیث دو احتمال وجود دارد: تصحیف یا جعل.

۱. دربارۀ سند حدیث باید گفت معلوم نیست چه کسی این حدیث را از هارون بن مغیره برای ابوداود روایت کرده است؟ ابن خلدون به این امر تصریح کرده و گفته است: روایت ابوداود از هارون بن مغیره، منقطع است.^۲
۲. ثابت نشده که ابواسحاق آن را از امام (ع) نقل کرده باشد، بنابراین، حدیث مزبور از این جهت نیز منقطع است. ابن خلدون در این باره نیز گفته است: روایت او یعنی روایت ابن اسحاق از علی (ع) منقطع است.^۳ منذری نیز بر این مطلب تصریح کرده است.^۴

دربارۀ متن حدیث می‌توان گفت:

۱. جزری شافعی در ضمن نقل حدیث می‌گوید: «علی نگاهی به فرزندش حسین (ع) انداخت» و از حسن نام نبرده است. جالب این است که او این حدیث را از ابوداود نقل کرده و می‌گوید: درست این است که مهدی (ع) بنا به تصریح امیرالمؤمنین علی (ع) از ذریۀ حسین بن علی باشد، چنان که شیخ ما که مورد وثوق اهل زمانه بود، خبر داد که عمر بن حسن الرقی بر او چنین قرائت کرد: ابوالحسن بخاری از عمر بن محمد الدارقزی و او از ابوالبدر کرخی به نقل از ابوبکر خطیب و او از ابوعمر هاشمی از ابوعلی اللؤلؤی به ما خبر داد که ابوداود حافظ گفت به نقل از هارون بن مغیره شنیدم که گفت: عمر بن ابی‌قیس از شعیب بن خالد و او از ابواسحاق برای ما حدیث کرده که «علی (ع) در حالی که به پسرش حسین نگریست، گفت: این فرزندم همان‌گونه که پیامبر فرموده، سرور

۱. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۱۱، حدیث ۴۲۹۰.

۲. تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۳۱۴. ۳. همان، ج ۱، ص ۳۱۳.

۴. مختصر سنن ابی داود، ج ۶، ص ۱۶۲، حدیث ۴۱۲۱.

شماست و مردی از نسل او قیام خواهد کرد که همان پیامبر شما و در خلق و خوی شبیه اوست اما در خلق به او نمی ماند»^۱.

ابن بطریق در العمده^۲ و قندوزی حنفی در ینابیع الموده^۳، این حدیث را با همین معنی که «به فرزندش حسین نگریست» آورده اند.

۲. این حدیث از طریق موسی بن جعفر به ترتیب از پدر و اجدادش از علی (ع) نقل شده و در آن، نام حسین آمده نه حسن. ابن طاووس نیز آن را ذکر کرده و به فتن سلیلی منسوب دانسته است.^۴

۳. متن حدیث با بسیاری از احادیث و روایاتی که مهدی را به حسین و نه حسن منسوب می داند، در تعارض است. بسیاری از علمای اهل سنت از جمله ابن قیم و طبرانی و ابونعیم و ابن حجر^۵ نیز این معنا را آورده اند، شیخ صافی سلسله سند احادیثی را که مهدی را به حسین منتسب می داند، نه امام حسن، ذکر کرده است.

دو احتمال تصحیف و جعل درباره این حدیث به قوت خود باقی است. درباره تصحیف، احادیث فراوانی وجود دارد که مهدی را از نسل امام حسین (ع) می داند و علمای دو طرف آن‌ها را تأیید و نقل کرده اند.

اما در باب جعل، ممکن است برای متزلزل کردن و فروانداختن پرچمی که چشم‌ها را همواره به خود معطوف داشته، چنین کاری صورت داده باشند. با این حال می توان نسبت امام مهدی به حسن و حسین (ع) را این گونه

۱. اسمی المناقب فی تهذیب اسنی المطالب، ص ۶۱، ۱۶۵-۱۶۷.

۲. عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار، ص ۴۲۴.

۳. ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۳، ص ۲۵۹.

۴. الملاحم و الفتن، ص ۱۴۴.

۵. المنار المنیف فی الصحیح و الضعیف، ص ۱۴۸، حدیث ۳۲۹، فصل ۵۰؛ به نقل از طبرانی در

المعجم الاوسط؛ عقد الدرر، ص ۴۵؛ حافظ ابونعیم این حدیث را در باب صفت مهدی آورده است؛

ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ص ۱۳۶؛ فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۲۵، حدیث ۵۷۵، باب

۶۱؛ القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر، ص ۷، حدیث ۳۷، باب ۱.

توجیه کنیم که بگوییم ایشان از طرف مادر، حسنی است، چون همسر امام سجاد، فاطمه دختر امام حسن مجتبی (ع) است بنابراین، مهدی از طرف مادر به امام حسن و از سوی پدر به امام حسین منسوب است و این توجیه اشکالی ندارد چرا که خداوند عیسی را به مادرش مریم نسبت داده و فرموده است: «و هبنا له اسحاق و یعقوب کلاً هدینا و نوحاً هدینا من قبل و من ذرّیته داود و سلیمان ... * و عیسی و الیاس کلاً من الصالحین».^۱

بنابراین، این حدیث با این که مهدی از طرف پدر حسینی باشد منافاتی ندارد.

شبهه هفتم: نبود دلیل برای دو غیبت امام (عج)

یک تن از نویسندگان بر یکی از بخش‌های نظریه مهدویت اعتراض کرده می‌گوید: نعمانی در نیمه قرن چهارم هجری، برای دو غیبت مهدی استدلال کرده ولی مؤلفان قبل از او به چنین چیزی نپرداخته‌اند و به ذکر یک غیبت اکتفا کرده‌اند.^۲

نمی‌دانم آیا این شخص قبل از این ادعا، مطالعه کرده است یا نه؟ چون کلینی (متوفای ۳۲۹) و معاصر غیبت صفری، حدیثی درباره دو غیبت از عبیده بن زرارة، به نقل از ابی عبدالله آورده است که چنین است: «قائم دو غیبت دارد، در یکی از آن دو در مناسک حج حاضر می‌شود و او مردم را می‌بیند ولی مردم او را نمی‌بینند».^۳

کلینی از اسحاق بن عمار نیز نقل کرده که ابو عبدالله (ع) گفت: «قائم دو غیبت دارد که یکی کوتاه و دیگری طولانی است؛ در غیبت اول کسی جز شیعیان خاص از جا و مکان او خبر ندارد و در غیبت دوم فقط یاران خاص از جای او باخبرند».^۴

۱. الانعام، ۸۴ - ۸۵.

۲. تطور الفكر السياسي الشيعي من الشوری الى ولاية الفقيه، ص ۱۹۹.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۰، «کتاب الحجّة، باب الغیبة»، حدیث ۱۲.

۴. همان، ص ۴۰۱، «کتاب الحجّة، باب الغیبة»، حدیث ۱۹.

در حدیثی دیگر ابو عبدالله (ع) می‌فرماید: «صاحب این امر دو غیبت دارد، در یکی از آنها با خانواده‌اش مراوده و رفت و آمد دارد و در دیگری می‌پرسند: در کدام ناحیه از دنیا رفته است، راوی می‌گوید پرسیدم: وقتی چنین اوضاعی پیش آید چه کنیم؟ فرمود: در آن زمان اگر کسی ادعای امامت کند از او سؤالاتی بپرسید، باید مانند امام عصر جواب دهد».^۱

این کار منحصر به کلینی نیست، بلکه شیخ طوسی در کتاب الغیبه به سند از ابی عبدالله (ع) نقل می‌کند که فرمود: صاحب این امر دو غیبت دارد: یکی از آنها طولانی‌تر است، تا جایی که مردم می‌گویند او مُرده است و بعضی می‌گویند کشته شده است و تعداد کمی از یارانش برایمان به او باقی می‌مانند و احدی از جا و کار او خبر ندارد، مگر مولایی که فرمان او را انجام می‌دهد.

شیخ طوسی در شرحی بر این حدیث می‌گوید: این خبر تصریح می‌کند که صاحب‌الامر، چنان‌که ما معتقدیم، دو غیبت دارد.

غیبت اول که در آن اخبار و مکاتبات او به مردم می‌رسید.

غیبت دوم که طولانی‌تر است و در طی آن اخبار و مکاتبات امام قطع می‌شود و احدی از او اطلاع ندارد، مگر کسی که خود تعیین کرده باشد.^۲

شیخ طوسی احادیث دو غیبت را مورد بررسی قرار داده و آنها را در کتاب الغیبه گرد آورده است، بنابراین علی‌رغم ادعای شخص معترض که ذکر احادیث به دو غیبت را منحصر به نعمانی دانسته، سایر علمای امامیه هم، چنین کاری کرده‌اند.

والحمد لله رب العالمین

۲. الغیبه، طوسی، ص ۴۱.

۱. همان، حدیث ۲۰.

فهرست منابع و مآخذ

۱. ابراز الوهم المکنون من كلام ابن خلدون يا المرشد المبدى لعناد طعن ابن خلدون فى احاديث المهدي (عج)، احمد بن محمد بن صديق، دمشق، مطبعة الترقى، ۱۳۴۷ ق.
۲. الاتحاف بحب الاشراف، شبراوى، قاهره، مطبعة الادبية، ۱۳۱۶ ق.
۳. اثبات الوصية للامام على بن ابي طالب، على بن حسين بن على الهدلى مسعودى، قم، مؤسسه صدر، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۶ م.
۴. اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، محمد بن حسن خُرّ عاملى، تهران، دارالكتب الاسلاميه، چاپ سوم، ۱۳۶۳ ق.
۵. الاجتماع، صقر بن ابى دلف، نشر مدين، ۱۳۸۴ ش.
۶. الاحتجاج، احمد بن على بن ابى طالب طبرسى، تحقيق ابراهيم بهادرى و شيخ محمد هادى، قم، دارالاسوة، چاپ دوم، ۱۴۱۶ ق.
۷. اخبار الدول و آثار الاول فى التاريخ، احمد بن يوسف القرمانى، تحقيق دكتور فهمى سعيد و دكتور احمد خطيط، بيروت، عالم الكتب، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق / ۱۹۹۲ م.
۸. الادب فى ظل التشيع، عبدالله نعمة، دارالتوجيه الاسلامى، چاپ دوم، ۱۴۰۰ ق.
۹. ارشاد السارى لشرح صحيح البخارى، احمد بن محمد شافعى عسقلانى، تحقيق محمد عبدالعزيز الخالدى، بيروت، دارالكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق / ۱۹۹۶ م.

١٠. الارشاد في معرفة حجج الله على العباد، محمد بن محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، تحقيق مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، كنگره جهاني هزاره شيخ مفيد، چاپ اول، ١٤١٣ ق.
١١. اسرائيل و تلمود، ليلا هوشنگي و ديگران، تهران، كتاب مرجع، ١٣٨٦ ش.
١٢. اسعاف الراغبين في سيرة المصطفى، چاپ شده در حاشية نورالابصار، محمد بن علي الصبان، بيروت، دارالفكر.
١٣. اسمى المناقب في تهذيب اسنى المطالب، محمد باقر محمودي، بيروت، ١٤٠٣ ق.
١٤. اشعياء الاصحاح الحادى عشر، كنيه الانبا تكلاهيمانوت.
١٥. الاصول الاصلية، محمد محسن فيض كاشاني، تهران، دانشگاه تهران، چاپ اول، ١٣٩٠ ق.
١٦. الفائق في رواة واصحاب الامام الصادق (ع)، عبدالحسين شبستري، قم، انتشارات جامع مدرسين، چاپ اول، ١٤١٨ ق.
١٧. اصول كافي، محمد بن يعقوب كليني، تحقيق محمدجواد فقيه و دكتور يوسف البقاعي، بيروت، دارالاضواء، چاپ اول، ١٤١٣ ق / ١٩٩٣ م.
١٨. الأعلام، خيرالدين زركلى، بيروت، دارالعلم للملايين، چاپ نهم، ١٩٩٠ م.
١٩. إعلام الورى بأعلام الهدى، فضل بن حسن طبرسى، قم، تحقيق و نشر مؤسسة آل البيت لاحيا التراث، ١٤١٧ ق.
٢٠. اعيان الشيعة، سيد محسن امين، بيروت، دارالتعارف، ١٤٠٦ ق.
٢١. اقتصادنا، شهيد سيد محمدباقر صدر، قم، بوستان كتاب، ١٣٨٣ ش.
٢٢. إلزام الناصب في اثبات الحجة الغائب، شيخ على يزدي حائري، قم، مكتبة الرضى، چاپ دوم، ١٤٠٤ ق.
٢٣. الأمالى، محمد بن حسن طوسى، تحقيق بخش الدراسات الاسلاميه، قم، دارالثقافة، چاپ اول، ١٤١٤ ق.
٢٤. الأمالى، ابوجعفر محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى معروف به شيخ صدوق، بيروت، مؤسسة اعلمى، چاپ پنجم، ١٤٠٠ ق.
٢٥. الامام الصادق و المذاهب الاربعة، اسد حيدر، بيروت، الكتاب العربى، چاپ دوم، ١٣٩٠ ق / ١٩٦٩ م.

۲۶. الامامة والتبصرة من الحيرة، على بن حسين بن بابويه قمى، قم، دارالسيره، ۱۴۱۸ ق.
۲۷. الامامة و السياسة، عبدالله بن مسلم بن قتيبه الدينورى، تحقيق محمد الزينى، قاهره، مؤسسة الحلبي، ۱۳۸۷ ق / ۱۹۶۷ م.
۲۸. الامامة وقائم القيامة، دكتور مصطفى غالب، بيروت، دارالمكتبة الهلال، چاپ اول، ۱۹۸۰ م.
۲۹. انجيل مرقس، جيمز هاكس، بيروت، قاموس كتاب مقدس، ۱۹۲۸ م.
۳۰. انجيل يوحنا، رابرت بورنس، اسكندريه مصر، ۱۸۹۵ م.
۳۱. انساب الاشراف، احمد بن يحيى بلاذرى، به كوشش محمد باقر بهبودى، بيروت، ۱۹۷۷ م.
۳۲. الانوار البهية فى تواريخ الحجج الالهية، شيخ عباس قمى، تحقيق مؤسسة نشر اسلامى، قم، مؤسسة نشر اسلامى، زير نظر جامعة مدرسين، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
۳۳. باب التاويل فى معانى التنزيل، معروف به تفسير خازن، علاءالدين على محمد بغدادى (معروف به خازن)، بيروت، دار احياء التراث العربى، ۱۴۰۵ ق.
۳۴. بحار الانوار، شيخ محمد باقر مجلسى، بيروت، دار احياء التراث العربى، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م.
۳۵. البداية والنهاية، اسماعيل بن كثير الدمشقى، تحقيق مكتب تحقيق التراث، بيروت، دار احياء التراث العربى، ۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۳ م.
۳۶. برنارد شاو، عباس محمود عقاد، ترجمة محمود آذير، تهران، ۱۳۶۵ ش.
۳۷. البرهان فى علامات آخر الزمان، علاءالدين على بن حسام الدين و متقى هندی، تحقيق على اكبر غفارى، تهران.
۳۸. البرهان فى علوم القرآن، بدرالدين محمد بن عبدالله الزركشى، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، قاهره، دار احياء الكتب العربية، چاپ اول، ۱۳۷۶ ق.
۳۹. بصائر الدرجات، محمد بن حسن بن فروخ الصفار، تحقيق محسن

- کوچه باغی تبریزی، قم، نشر کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
۴۰. البيان في اخبار صاحب الزمان، عبدالله بن محمد بن يوسف الكنجي الشافعي به كمك محمدجواد حسيني جلالی، قم، مؤسسه نشر اسلامي، چاپ پنجم، ۱۴۱۵ ق.
۴۱. البيان والتبيين، ابو عثمان عمرو بن جاحظ، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، بيروت، دارالجيل، ۱۴۱۰ ق / ۱۹۹۰ م.
۴۲. تاريخ آل زراره، احمد ابو غالب زراري، به كوشش محمد علي موسوي ابطحي، اصفهان، ۱۳۹۹ ق.
۴۳. تاريخ آل محمد، علامه بهجت افندي، تبريز، ۱۳۴۱ ش.
۴۴. تاريخ ابن خلدون، عبدالرحمن بن خلدون، تحقيق دكتور سهيل زكار، بيروت، دارالفكر، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م.
۴۵. تاريخ الاحاد في الاسلام، عبدالرحمن بدوي، قاهره، ۱۹۴۵ م.
۴۶. تاريخ الامم و الملوك (تاريخ طبري)، محمد بن جرير طبري، بيروت، مؤسسه الاعلمي، چاپ پنجم، ۱۴۰۹ ق / ۱۹۸۹ م.
۴۷. تاريخ بغداد، ابوبكر احمد بن علي خطيب بغدادی، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۷ م.
۴۸. تاريخ الخلفاء، جلال الدين سيوطي، به كوشش محمد محيي الدين عبدالحميد، قاهره، ۱۳۷۱ ق.
۴۹. تاريخ الشعوب الاسلامية، ترجمه نبيه امين فارسي و منير بعلبكي، بيروت، دارالعلم للملايين، ۱۹۸۴ م.
۵۰. تاريخ الغيبة الكبرى، محمد صادق صدر، مكتبة الرسول الاعظم، چاپ دوم، ۱۴۰۰ ق / ۱۹۸۰ م.
۵۱. تاريخ مدينة دمشق، علي بن حسين بن هبة الله مشهور به ابن عساكر، تحقيق علي شيري، بيروت، دارالفكر، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۶ م.
۵۲. تاريخ يعقوبي، احمد بن ابى يعقوب بن جعفر بن وهب الكاتب، با مقدمه

- محمدصادق بحر العلوم، نجف، المكتبة الحيدرية، چاپ چهارم، ۱۳۹۴ ق / ۱۹۷۴ م.
۵۳. تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العشرة الطاهرة، على غروي حسيني استرآبادي (معاصر)، تحقيق حسين استادولي، قم، مؤسسة نشر اسلامي، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۵۴. تبصرة الولي فيمن رأى القائم المهدي، هاشم بحراني، قم، تحقيق و نشر مؤسسة معارف اسلامي، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
۵۵. التبيان، ابو جعفر محمد بن حسن معروف به شيخ طوسي، نجف اشرف، مكتبة الامين، چاپ اول، ۱۳۷۶ ق.
۵۶. تحف العقول عن آل الرسول (ص)، ابن شعبه بحراني، تحقيق على اكبر غفاري، قم، مؤسسة نشر اسلامي جامعة مدرسين، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق.
۵۷. تراثنا، مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، سال نهم، شوال ۱۴۱۴ ق.
۵۸. تذكرة الخواص، سبط ابن جوزي، قم، نشر شريف رضى، ۱۴۱۸ ق.
۵۹. تذكرة الموضوعات، محمد طاهر بن هندی الفتني المتوي، بيروت، ۱۹۷۵ م.
۶۰. التشریف بالمنن في التعريف بالفتن، على بن موسى بن جعفر بن طاووس، تحقيق و نشر مؤسسة صاحب الامر، ايران، نشر مؤسسة صاحب الامر، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
۶۱. تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولاية الفقيه، احمد الكاتب، بيروت، دار الجديد، چاپ اول، ۱۹۹۸ م.
۶۲. تفسير الخازن موسوم به باب التأويل في معاني التنزيل، على بن محمد بن ابراهيم البغدادي، تحقيق عبدالسلام محمد علي شاهين، نشر دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق / ۱۹۹۵ م.
۶۳. تفسير الصافي، ملامحسن فيض كاشاني، بيروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، ۱۴۰۲ ق.
۶۴. تفسير العياشي، نصر محمد بن مسعود بن عياشي سلمى سمرقندي، تحقيق حاج هاشم رسولي محلاتي، تهران، كتاب فروشي علمي اسلامي.

۶۵. تفسیر القرآن العظیم، ابو حمزة ثمالی، جمع آوری عبدالرزاق محمدحسین حرزالدین، قم، دفتر نشر الهادی، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
۶۶. تفسیر القرآن العظیم، اسماعیل بن کثیر دمشقی، با مقدمه دکتر یوسف عبدالرحمن مرعشی، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۲ ق / ۱۹۹۱ م.
۶۷. تفسیر القرطبی، محمد بن احمد قرطبی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۷ ق.
۶۸. تفسیر قمی، ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشمی قمی، نجف اشرف، مکتبہ الامین، چاپ اول، ۱۳۷۶ ق.
۶۹. تفسیر الکبیر یا مفاتیح الغیب، فخرالدین رازی، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۰ م.
۷۰. تفسیر المیزان، محمدحسین طباطبائی، بیروت، مؤسسه الاعلمی، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۱ م.
۷۱. تفسیر نورالثقلین، عبدالعلی بن جمعه العروسی حویزی، قم، مطبعة العلمیه، ۱۳۸۳ ش.
۷۲. التنبیه والاشراف، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۵ ش.
۷۳. تنقیح المقال، عبدالله مامقانی، نجف، ۱۳۵۰ ق.
۷۴. تورات، ترجمه فارسی، تهران، ۱۹۸۷ م.
۷۵. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، تحقیق حسن خراسانی، دارالکتب الاسلامیة، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ ش.
۷۶. تهذیب التهذیب، احمد بن علی بن حسین بن هبةالله، مشهور به ابن عساکر، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۶ م.
۷۷. تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، جمالالدین ابی الحجاج یوسف المزنی، تحقیق دکتر بشار عواد معروف، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق / ۱۹۸۴ م.
۷۸. الثاقب فی المناقب، محمد بن علی طوسی، معروف به ابن حمزه، تحقیق

- نبیل رضا علوان، بیروت، دارالزهراء، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۱ م.
۷۹. جامع الرواة، محمد بن علی اردبیلی، قم، مكتبة المصطفوی.
۸۰. الجامع الصغير، جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر السيوطى، بیروت، دارالفكر.
۸۱. الجامع لاحكام القرآن، محمد بن احمد انصارى قرطبى، بیروت، دار احیاء التراث العربى، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵ م.
۸۲. حاضر العالم الاسلامى، لوتروپ نستودارد، ترجمه عجاج نويهض، بیروت، دارالفكر، ۱۹۷۱ م.
۸۳. الحاوى للفتاوى، عبدالرحمن بن ابى بكر بن محمد السيوطى، بیروت، دارالكتب العلميه، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م.
۸۴. الحدائق الناضرة، يوسف بن احمد بحراني، قلم، ۱۳۸۰ ش.
۸۵. حقائق اغرب من الخيال، بیروت، مؤسسة الايمان.
۸۶. حقيقة الاعتقاد بالامام المهدي المنتظر، احمد حسين يعقوب، سلسلة الرحلة الى الثقلين، بیروت، مركز الابحاث العقائدية.
۸۷. حلية الابرار، هاشم بن سليمان بحراني، تحقيق غلامرضا بن على اكبر مولانا بروجردي، قم، بنياد معارف اسلامى، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۸۸. حلية الاولياء و طبقات الاصفياء، احمد بن عبدالله اصفهاني (ابونعيم)، بیروت، دارالكتب العلميه.
۸۹. حياة الامام المهدي (عج)، شيخ باقر شريف القريشي، قم، ۱۴۱۷ ق.
۹۰. الحياة السياسية للامام الرضا (ع)، جعفر مرتضى عاملی، قم، جامعة مدرسين حوزه علميه، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.
۹۱. خاتمة المستدرک، ميرزا حسين نوري، قم، تحقيق و نشر مؤسسة آل البيت (ع)، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.
۹۲. الخرائج و الجرائج، قطب الدين راوندى، قم، تحقيق و نشر مؤسسة امام مهدي (ع).
۹۳. خريدة العجائب و فريدة الغرائب، ابن الوردی، سراج الدين عمر، بیروت، مكتب الشيعة.

۹۴. النخصال، محمد بن علی بن حسین صدوق، با مقدمه احمد فهری زنجانی، انتشارات علمی اسلامی.
۹۵. النخطط، احمد بن علی مقریزی، مصر، بولاق، ۱۸۳۵ م.
۹۶. خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (علامه حلی)، تحقیق جواد قیومی، مؤسسه نشر الفقاهة، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
۹۷. درر الاخبار، سید مهدی الحجاز، ترجمه علی رضا حجازی و خسرو شاهی، قم، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
۹۸. الدرر البهية فی الأنساب الحیدریة و الاویسیة، سوریه، چاپ حلب، ۱۴۰۵ ق.
۹۹. الدرّ المشور، جلال الدین سیوطی، جده، دارالمعرفة، چاپ اول، ۱۳۶۵ ق.
۱۰۰. دفاع عن الکافی، ثامر هاشم حبیب عمیدی، قم، مرکز الغدير للدراسات الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق / ۱۹۹۵ م.
۱۰۱. دلائل الامامة، محمد بن جریر بن رستم طبری، قم، دارالذخائر، ۱۳۸۳ ق / ۱۹۶۳ م.
۱۰۲. دول الاسلام، شمس الدین محمد بن احمد، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵ م.
۱۰۳. ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، احمد بن محمد طبری مکی، تحقیق اکرم البوشی، جده، مکتب الصحابة، ۱۴۱۵ ق / ۱۹۸۵ م.
۱۰۴. رجال طوسی، محمد بن حسن طوسی، تحقیق محمد صادق بحر العلوم، قم، دارالذخائر، چاپ دوم، ۱۴۱۱ ق.
۱۰۵. رجال نجاشی، احمد بن علی بن احمد نجاشی اسدی، تحقیق موسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ چهارم، ۱۴۱۳ ق.
۱۰۶. روضة الالباب لمعرفة الانساب، ابوالحسن محمد حسینی الیمانی الصنعانی.
۱۰۷. روضة الواعظین، محمد بن فتال نیشابوری، تحقیق سید محمد مهدی سید حسن خراسان، قم، منشورات رضی.
۱۰۸. الزیدية، دکتر احمد محمود صبحی، بیروت، دارالنهضة العربیة، چاپ سوم، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۱ م.

۱۰۹. سبائك الذهب في معرفة انساب العرب، محمدامين السويدي، قم، منشورات شريف رضى، چاپ دوم.
۱۱۰. سر السلسلة العلوية، سهل بن عبدالله بن داود ابى نصر بخارى، با مقدمه محمد صادق بحر العلوم، قم، نشر شريف الرضى، ۱۴۱۳ ق.
۱۱۱. سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد قزوينى، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت، دار احياء التراث العربى، ۱۳۹۵ ق / ۱۹۷۵ م.
۱۱۲. سنن ابى داود، سليمان بن اشعث سجستانى ازدى، ضبط و تحقيق محمد محيى الدين عبدالحميد، بيروت، دارالفكر.
۱۱۳. سنن بيهقى (الكبرى)، احمد بن حسين بن على بيهقى، بيروت، دارالفكر، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق / ۱۹۹۶ م.
۱۱۴. سنن ترمذى، محمد بن عيسى ترمذى، تحقيق عبدالرحمن محمد عثمان، بيروت، دارالفكر، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق.
۱۱۵. السنن الكبرى، ابو عبدالرحمن احمد بن شعيب نسائى، تحقيق دكتور عبدالغفار سليمان البندارى، بيروت، دارالكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۱ م.
۱۱۶. سنن النسائى، ابو عبدالرحمن احمد بن شعيب نسائى، بيروت، دارالمعرفة، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق.
۱۱۷. السنن الواردة فى الفتن و غوائلها و الساعة و اشراطها (سنن الدانى)، عثمان بن سعد المقرئ العرانى، تحقيق رضا الله بن محمد بن ادريس المباركفورى، رياض، دارالعاصمة، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق / ۱۹۹۵ م.
۱۱۸. السودان بين يدى غردون و كتشنز، ابراهيم فوزى يات، بيروت، ۱۹۶۸ م.
۱۱۹. سير اعلام النبلاء، محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، تحقيق شعيب الارنوؤط، بيروت، مؤسسة الرسالة، چاپ هشتم، ۱۴۱۲ ق / ۱۹۹۲ م.
۱۲۰. السيرة الحلبية فى سيرة الأمين و المأمون، على بن برهان الدين حلبى، بيروت، نشر دارالمعرفة.
۱۲۱. السيرة النبوية، ابن هشام، تحقيق عمر عبدالسلام تدمرى، بيروت، دارالكتاب العربى، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ق / ۱۹۸۹ م.

١٢٢. الشجرة المباركة في أنساب الطالبيّة، فخر رازي، تحقيق مهدي رجائي، قم، كتابخانه آيت الله العظمى مرعشي نجفي، چاپ اول، ١٤٠٩ ق.
١٢٣. الشعروالشعراء، ابن قتيبه دينوري، به كوشش يوسف نجم و احسان عباس، بيروت، ١٩٦٤ م.
١٢٤. شرح الاخبار في فضائل الائمة الاطهار، نعمان بن محمد تميمي المغربي، تحقيق سيد محمد حسيني جلالى، قم، مؤسسة النشر الاسلامى زير نظر جامعة مدرسين قم.
١٢٥. شرح اصول كافى، ملا محمد صالح مازندراني.
١٢٦. شرح صحيح مسلم، نووى يحيى، قم، ١٣٥١ ش.
١٢٧. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، دارالجيل، چاپ اول، ١٤٠٧ ق / ١٩٨٧ م.
١٢٨. صحيح بخارى، محمد بن اسماعيل بخارى، تحقيق دكتور مصطفى ديب البفا، دمشق، دار ابن كثير، چاپ پنجم، ١٤١٤ ق / ١٩٩٣ م.
١٢٩. صحيح مسلم، مسلم بن حجاج قشيري، تحقيق محمود فاخوري، بيروت، دارالمعرفة.
١٣٠. صحيفة المهدي، گردآوري و ترجمه شيخ عيسى اهري، قم، مؤسسه انتشارات رسالت، چاپ اول، ١٣٨٥ ش.
١٣١. صحيفة همام بن منبه، همام بن منبه، تحقيق دكتور رفعت فوزي، قاهره، مكتبة الخانجي، چاپ اول، ١٤٠٦ ق، ١٩٩٥ م.
١٣٢. الصراط المستقيم الى مستحقى التقديم، زين الدين ابو محمد على بن يونس عاملى النباطى، تحقيق محمد باقر محمودى، المكتبة المرتضوية لاحياء الآثار الجعفرية.
١٣٣. صفوة الصفوة، ابوالفرج ابن جوزى، تحقيق محمود فاخوري، بيروت، چاپ سوم، ١٩٨٢ م.
١٣٤. الصواعق المحرقة على اهل الرفض والضلال والزندقة، احمد بن محمد حجر هيثمى، بيروت، مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ١٤١٧ ق / ١٩٩٧ م.

۱۳۵. ضحی الاسلام، احمد الامین، بیروت، ۱۳۵۵ ق / ۱۹۳۶ م.
۱۳۶. طبقات ابن سعد، ابو عبدالله محمد بن سعد، بیروت، ۱۳۷۶ ق.
۱۳۷. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد معروف به ابن سعد، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق / ۱۹۹۰ م.
۱۳۸. العبر فی خبر من غیر، شمس الدین محمد ذهبی، کویت، ۱۹۶۱ م.
۱۳۹. عصر الظهور، علی کورانی، قم، مرکز نشر مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.
۱۴۰. عقد الدرر فی اخبار المنتظر، یوسف بن یحیی بن علی مقدسی شافعی، تحقیق دکتر عبدالفتاح محمد الحلوی، قم، انتشارات مسجد مقدس صاحب الزمان، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
۱۴۱. العقد الفرید، ابن عبد ربه اندلسی، شرح احمد امین و دیگران، قاهره، نشر قاهره، ۱۳۸۵ ق / ۱۹۶۵ م.
۱۴۲. علل الشرایع، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، تحقیق حسین الاعلمی، بیروت، مؤسسة الاعلمی، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م.
۱۴۳. عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، احمد بن علی حسینی، معروف به ابن عنبسه، قم، مؤسسة انصاریان، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۶ م.
۱۴۴. عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار، ابن بطریق، قم، ۱۴۰۷ ق.
۱۴۵. العمدة فی محاسن الشعر و آدابه و نقده، حسن بن رشیق، مصر، مطبعة السعادة، چاپ سوم، ۱۳۸۳ ق / ۱۹۶۳ م.
۱۴۶. عون المعبود شرح سنن ابی داود، ابن القیم جوزیة، بیروت، دارالکتب العلمیة.
۱۴۷. عیون اخبار الرضا، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، بیروت، نشر مؤسسة الاعلمی، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق / ۱۹۸۴ م.
۱۴۸. عیون المعجزات، حسین بن عبدالوهاب (از علمای قرن پنجم)، قم، منشورات شریف الرضی، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۳ م.
۱۴۹. الغدیر فی الكتاب و السنة و الادب، عبدالحسین امینی، بیروت.

۱۵۰. الغيبة، محمد بن حسین طوسی، تحقیق عبادالله تهرانی و شیخ علی احمد ناصح، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیة، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
۱۵۱. الغيبة، نعمان محمد بن ابراهیم، از مشاهیر قرن چهارم هجری، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، مکتبه صدوق.
۱۵۲. فتح الباری بشرح صحیح البخاری، احمد بن علی بن حجر عسقلانی، تحقیق عبدالعزیز بن عبدالله بن باز، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۱ م.
۱۵۳. فتح الغدير (الجامع بین فنی الروایة و الدرایة من علم التفسیر)، محمد بن علی بن محمد شوکانی.
۱۵۴. الفتن، نعیم بن حماد بن معاویه مروزی، تحقیق مجدی بن منصور بن سیدالشوری، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق / ۱۹۹۷ م.
۱۵۵. الفخری فی انساب الطالبیین، اسماعیل بن حسین مروزی ازورقانی، تحقیق مهدی رجائی، قم، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۱۵۶. فرائد السمطین، ابراهیم بن محمد جوینی خراسانی، تحقیق محمدباقر محمودی، بیروت، مؤسسه محمودی، چاپ اول، ۱۴۰۰ ق / ۱۹۸۰ م.
۱۵۷. فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم، علی بن موسی جعفر بن محمد طاووس، قم، نشر رضی، ۱۳۶۳ ق.
۱۵۸. فرق الشیعة، نوبختی حسن بن موسی، ترجمه و تعلیقات محمدجواد مشکور، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۱ ش.
۱۵۹. الفصول العشرة، شیخ مفید، تحقیق فارس الحسون، بیروت، دارالمفید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق.
۱۶۰. الفصول المختارة، شیخ مفید، تحقیق سیدمیرعلی شریفی بیروت، دارالمفید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق.
۱۶۱. الفصول المهمة فی معرفة احوال الائمة (ع)، علی بن محمد بن احمد مالکی، مشهور به ابن صباغ، نجف، مطبعة العدل.
۱۶۲. الفوائد الرجالية (رجال سید بحر العلوم)، سید محمد مهدی بحر العلوم،

- تحقیق محمدصادق بحر العلوم، تهران، مكتبة الصادق، چاپ اول، ۱۳۶۳ ش.
۱۶۳. فیض الغدير فی شرح الجامع الصغير، محمد عبدالرثوف المناوی، تحقیق احمد عبدالسلام، بیروت، دارالکتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
۱۶۴. قاموس الرجال فی تحقیق رواة الشیعه و محدیثهم، شیخ محمدتقی شوشتری، تهران، ۱۳۷۹ ق.
۱۶۵. قرب الاسناد، عبدالله بن جعفر حمیری، قم، تحقیق و نشر مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۱۶۶. قصة الديانات، باقر شريف القرشي، ترجمة ابوالفضل اسلامي، قم، فقاها، ۱۳۷۶ ش.
۱۶۷. القول المختصر فی علامات المهدي المنتظر، ابن حجر هيثمي.
۱۶۸. القول المسدد فی الذبّ عن المسند للامام احمد، احمد بن علي عسقلاني، قاهره، مكتبة ابن تيميه، چاپ اول، ۱۴۰۱ ق.
۱۶۹. الكامل فی التاريخ، عزالدین ابی الحسین علی بن ابی اکرم، معروف به ابن اثیر، بیروت، دار صادر، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۲ م.
۱۷۰. کتاب سلیم بن قیس هلالی، ابوصادق سلیم بن قیس الهلالی عامری کوفی، تحقیق شیخ محمدباقر انصاری زنجانی.
۱۷۱. الكشف الحثيث عمّن رمى بوضع الحديث، برهانالدين حلبی، تحقیق صبحی سامرائی، دمشق، المكتبة النهضة العربية، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.
۱۷۲. كشف الغمة فی معرفة الائمة، علی بن عیسی بن ابی الفتح أریلی، بیروت، دارالاضواء، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵ م.
۱۷۳. كفاية الأثر فی النصّ علی الائمة الاثني عشر، علی بن محمد بن علی خزاز، تحقیق عبداللطيف حسینی خویی، قم، چاپخانه خیام، ۱۴۰۱ ق.
۱۷۴. كفاية الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، محمد بن یوسف الكنجدی الشافعی، بیروت، دار احیاء تراث اهل البيت، چاپ سوم، ۱۴۰۴ ق.
۱۷۵. كلمات الامام الحسين، شیخ محمود شریفی، علی مؤیدی، قم، معروف، ۱۳۸۱ ش.

۱۷۶. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه نشر اسلامی زیر نظر جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ ق.
۱۷۷. کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال، علاء الدین متقی بن حسام الدین هندی، تحقیق بکری حیاتی و صفوة السقا، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ ق / ۱۹۸۹ م.
۱۷۸. الکنی واللقاب، شیخ عباس قمی.
۱۷۹. لسان العرب، ابن منظور، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م.
۱۸۰. لسان المیزان، احمد بن علی بن حجر عسقلانی، بیروت، مؤسسه الاعلمی، چاپ دوم، ۱۳۹۰ ق / ۱۹۷۱ م.
۱۸۱. مبحث حول المهدي، محمد باقر صدر، بیروت، دارالتعارف، چاپ دوم، ۱۳۹۹ ق / ۱۹۷۹ م.
۱۸۲. المجدی فی انساب الطالبین، علی بن محمد بن علی العمری، تحقیق احمد مهدی دامغانی، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۱۸۳. مجمع البحرین، فخر الدین طریحی، تحقیق احمد حسینی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۸۴. مجمع البیان، امین الاسلام ابو علی فضل بن حسن طبرسی، تحقیق گروهی از علما و محققین، بیروت، مؤسسه الاعلمی، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
۱۸۵. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، علی بن ابی بکر هیشمی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م.
۱۸۶. مجمع النورین، ابوالحسن مرندی، قم، آل عبا، ۱۳۸۱ ش.
۱۸۷. مجموع الرسائل، شیخ لطف الله صافی، قم.
۱۸۸. المحاسن، ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد البرقی، به کوشش جلال الدین محدث ارموی، قم، ۱۳۷۱ ق.
۱۸۹. المحاسن و المساوی، ابراهیم بن محمد بیهقی، بیروت، دار صادر، ۱۳۹۰ ق / ۱۹۷۰ م.

۱۹۰. مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، نجف، المطبعة الحیدریة، چاپ اول، ۱۳۷۰ ق / ۱۹۵۰ م.
۱۹۱. مختصر تاریخ دمشق، محمد بن مکرم، معروف به ابن منظور، تحقیق سکینه شهابی، دمشق، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م.
۱۹۲. مرآة الجنان و عبرة اليقظان، عبدالله بن اسعد بن علی بن سلیمان یافعی، تحشیة خلیل منصور، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۷ م.
۱۹۳. مروج الذهب و معادن الجواهر، علی بن حسین بن علی مسعودی، تحقیق عبدالامیر المهنا، بیروت، مؤسسة الاعلمی، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۴ م.
۱۹۴. مستدرک سفینه البحار، شیخ علی نمازی شاهرودی، تحقیق حسین نمازی، قم، مؤسسه نشر اسلامی زیر نظر جامعه مدرسین، ۱۴۱۹ ق.
۱۹۵. المستدرک علی الصحیحین، ابو عبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۰ م.
۱۹۶. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محقق نوری طبرسی، تحقیق و نشر مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق.
۱۹۷. مسند ابی یعلی، ابو یعلی احمد بن علی بن مثنی التمیمی الموصلی، تحقیق ارشاد الحق اثری، جده، دارالقبلة، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.
۱۹۸. مسند احمد، احمد بن حنبل ابو عبدالله شیبانی، شماره گذاری و ترتیب احادیث: ریاض عبدالله عبدالهادی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق.
۱۹۹. مسند الامام الرضا (ع)، جمع آوری و تحقیق عزیزالله عطاردی، قم، کنگره جهانی امام رضا (ع)، ۱۴۱۰ ق.
۲۰۰. مسند امام العسکری (ع)، عزیزالله عطاردی، مشهد، کنگره جهانی حضرت رضا (ع)، ۱۴۱۰ ق.
۲۰۱. مسند طیالسی، سلیمان بن داود بن جارود طیالسی، بیروت، دارالمعرفة.
۲۰۲. المسيح فی القرآن و التوراة و الانجیل، آیت الله سیدرضا صدر، به اهتمام

- سیدباقر خسروشاهی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیہ.
۲۰۳. المسيح والدجال، سعيد ايوب، بيروت، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ق.
۲۰۴. مشارق الانوار في فوز اهل الاعتبار، شيخ حسن العدوي الحمزاوي، چاپ اول.
۲۰۵. مُصنّف عبدالرزاق، ابوبكر عبدالرزاق بن همام صنعاني، بيروت، المكتب الاسلامي، چاپ اول، ۱۳۹۰ ق / ۱۹۷۰ م.
۲۰۶. المصنّف في الاحاديث والآثار، معروف به مصنّف ابن ابي شيبة، عبدالله بن محمد بن ابي شيبة كوفي، تحقيق سعيد محمد اللحام، بيروت، دارالفكر، ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۴ م.
۲۰۷. مطالب السؤول في مناقب آل الرسول، محمد بن طلحة بن محمد بن حسن شافعي، نجف اشرف، دارالكتب التجارية.
۲۰۸. معاني الاخبار، شيخ صدوق، تحقيق علي اكبر غفاري، قم، انتشارات اسلامي، ۱۳۶۱ ش.
۲۰۹. معجم احاديث امام مهدي (عج)، قم، مؤسسة المعارف الاسلاميه، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
۲۱۰. معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة، ابوالقاسم موسى خوئي، بيروت، دارالزهراء، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م.
۲۱۱. المعجم الكبير، سليمان بن احمد طبراني، بيروت، دار احياء التراث العربي، چاپ دوم، ۱۴۰۶ ق / ۱۹۸۶ م.
۲۱۲. معجم المؤلفين، عمر رضا كحاله، بيروت، دار احياء التراث العربي، ۱۳۷۶ ق.
۲۱۳. المعيار والموازنه، ابوجعفر اسكافي محمد بن عبدالله معتزلي، تحقيق شيخ محمدباقر محمودي.
۲۱۴. مفاتيح الغيب، محمدباقر مجلسي، قم، مدين، چاپ دوم، ۱۳۷۴ ش.
۲۱۵. مقاتل الطالبين، ابوالفرج اصفهاني، تحقيق احمد صقر، بيروت، مؤسسة الاعلمي، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۷ م.
۲۱۶. مقتضب الاثر، ابو عبدالله احمد بن محمد بن عبدالله جوهری، تهران، ۱۳۴۶ ش.

۲۱۷. مقتل الحسين، لوط بن يحيى بن سعد بن مخنف بن مسلم ازدي عامري.
۲۱۸. الملاحم والفتن، سيد بن طاووس، نجف، ۱۳۶۸ ق / ۱۹۴۸ م.
۲۱۹. المنار المنيف في الصحيح والضعيف، ابن قيم الجوزيه، به كوشش عبدالفتاح ابو عده، حلب، ۱۳۹۰ ق.
۲۲۰. مناقب آل ابي طالب، محمد بن علي بن شهر آشوب، تحقيق يوسف بقاعي، بيروت، دار الاضواء، چاپ دوم، ۱۴۱۲ ق / ۱۹۹۱ م.
۲۲۱. مناقب امير المومنين علي بن ابي طالب (ع)، علي بن محمد واسطی مشهور به ابن مغازلی، بيروت، دار المكتبة الحياة.
۲۲۲. منتخب الاثر في الامام الثاني عشر، لطف الله صافي گلپايگانی، قم، مؤسسه حضرت معصومه (س)، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
۲۲۳. من لا يحضره الفقيه، ابو جعفر محمد بن علي بن حسين بن بابويه قمی (شيخ صدوق)، تحقيق علي اكبر غفاري، قم، مؤسسه نشر اسلامي.
۲۲۴. من الرحمن، مظفر احمد عثمانی، بيروت، مكتبة الامام ابي حنيفة، ۱۴۱۵ ق / ۱۹۹۴ م.
۲۲۵. مهج الدعوات و منهج العبادات، عبدالكريم بن طاوس حسني، ترجمه م. عكايي، قم، چاپ اول، ۱۳۸۳ ش.
۲۲۶. موسوعة كلمات الامام الحسين (ع)، مجمع معهد تحقيقات باقر العلوم (ع)، منظمة الاعلام الاسلامي، چاپ سوم، ۱۴۱۶ ق.
۲۲۷. الموضوعات، علي بن الجوزي، تحقيق عبدالرحمان محمد عثمان، مدينة منوره، صاحب المكتبة السلفية، چاپ اول، ۱۳۸۶ ق.
۲۲۸. ميزان الاعتدال في نقد الرجال، محمد بن احمد بن عثمان الذهبي، بيروت، دار الفكر.
۲۲۹. ميزان الحكمة، محمد محمدی ری شهری، قم، دار الحديث، ۱۳۷۶ ش.
۲۳۰. النجم الثاقب في احوال الامام الحجة الغائب، شيخ حسن طبرسي نوري، تحقيق ياسين موسوي، قم، انوار المهدي، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
۲۳۱. نقد الرجال، مير مصطفي تفریشي، قم، ۱۴۱۸ ق.
۲۳۲. نور الابصار في مناقب آل بيت النبي المختار، مؤمن بن حسن شبلنجي،

- تحقيق عبدالوارث محمد على، بيروت، دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٨ ق / ١٩٩٧ م.
٢٣٣. وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة، محمد بن حسن حر عاملي، قم، تحقيق و نشر مؤسسة آل البيت، چاپ اول، ١٤٠٩ ق.
٢٣٤. وفيات الاعيان و انباء الزمان، ابن خلكان، تحقيق احسان عباس، بيروت، دار صادر، ١٣٩٧ ق / ١٩٧٧ م.
٢٣٥. وقعة صفين، نصر بن مزاحم المنقري، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، قم، كتابخانه آيت الله العظمى مرعشى نجفى، چاپ دوم، ١٣٨٢ ش.
٢٣٦. هداية الحيارى فى اجوبة اليهود و النصارى، ابن قيم الجوزية، قاهره، ١٣٢٣ ق.
٢٣٧. ينابيع المودة لذوى القربى، سليمان بن ابراهيم قندوزى حنفى، تحقيق سيدعلى جمال اشرف حسيني، قم، دارالاسوة للطباعة و النشر، چاپ اول، ١٤١٦ ق.
٢٣٨. اليواقيت والجواهر فى بيان عقائد الأكاير، عبدالوهاب بن احمد بن على شعرانى، بيروت، دار احياء التراث العربى، چاپ اول، ١٤١٨ ق / ١٩٩٧ م.